

به‌جای سخن سردبیر

فقدان بصیرت تاریخی و شورش‌های بیداری نفس!!

بازخوانی مبانی جنبش‌های کاذب اجتماعی در دو دهه اخیر در ایران بر اساس اسناد تاریخی

از پیامبر عظیم‌شان اسلام روایت شده:

انی لا اتخوف علی امتی مومنا و لا مشرکا. اما المؤمن فیحجزه ایمانه و اما الکافر فیقمه
کفره و لکن اتخوف علیکم منافقا عالم اللسان یقول ما تعرفون و یعمل ما تنكرون.
من بر امتم از افراد مؤمن و مشرک نمی‌ترسم؛ چه مؤمن را ایمانش از صدمه به امت باز
می‌دارد و کافر را نیز کفرش رسوا و نابود می‌سازد. اما بر شما از آن منافق چرب‌زبان
بیم دارم که به سنت اسلام و مسلمانی سخن می‌گوید ولی در عمل بر ضد اسلام حرکت
می‌کند.

♦ مبارزه با هسته انقلاب در پناه پوسته!

استاد شهید آیت‌الله مطهری در مقاله «نقش حادثه کربلا در تحول تاریخ اسلامی» می‌فرماید در جریان‌های فکری، اعتقادی، ایمانی و در انقلاب‌های الهی و غیر الهی که در دنیا به وجود می‌آید، خطر بزرگ، آن خطری است که قرآن از آن به نام نفاق یاد کرده است. آن جریانی که پیغمبر به وجود آورده است قهرا روح و حقیقتی دارد و در عین اینکه روح، حقیقت و باطنی دارد، ظاهری، شعارهایی و پوسته‌ای هم دارد.

از نظر مرحوم استاد مطهری جنبش‌های اجتماعی، هم هسته دارند و هم پوسته. تاریخ و طبیعت بشری، تجربه‌ها و آزمایش‌های تاریخی نشان می‌دهد که هرگاه یک جریان صحیح و مفید اجتماعی برای بشر به وجود آید دشمنان این جریانات، وقتی که می‌بینند از مواجهه و رودرروی مستقیم با آن نتیجه‌ای نمی‌برند به این فکر می‌افتند که به آن جریان یا جنبش ملحق شوند و خود را در همان جریان قرار دهند.

اما نحوه حضور دشمن در این جریان‌ها و جنبش‌ها بسیار جای تعمق دارد. مرحوم استاد مطهری می‌فرماید دشمنان جنبش‌ها و جریان‌های صحیح اجتماعی، وقتی وارد این جریان‌ها می‌شوند ظاهر و پوسته جریان را حفظ می‌کنند اما شروع به خالی کردن هسته و درون این جنبش‌ها می‌نمایند. هسته را که درون جریان هست خالی می‌کنند و می‌خورند. ظاهر را نگه می‌دارند اما باطن را تغییر می‌دهند به طوری که اکثریت قریب به اتفاق مردم، احساس نمی‌کنند که آن حقیقت و هسته آن جریان از دستشان رفته است. چرا؟ چون پوسته، حجم و هیكل محفوظ است اما روحی در آن وجود ندارد؛ با رنگ‌آمیزی، مرده‌ای را به صورت یک زنده نشان می‌دهند؛ آنچنان آن را از درون خالی و از باطن پوسیده می‌کنند و از بین می‌برند که مدتی همین‌جور به ظاهر و با نمادهای اصلی جنبش و شعارهای آن دوام پیدا می‌کند ولی مانند یک گردوی پوچ، بی‌مغز می‌شود. وقتی که باطن یک جنبش اجتماعی و آرمان‌هایی که آن را به وجود آورد از میان رفت، اگرچه تا مدتی پوسته باقی می‌ماند اما چون حیات پوسته به هسته

است و ظاهر را باطن نگه می‌دارد، بعد از مدتی ظاهر نیز خود به خود از میان می‌رود. شهید مطهری معتقد است که این امر اختصاص به انقلاب‌های دینی ندارد، همه انقلاب‌های دنیا با هر رنگ و بویی همین جور است.^۱

ما در جنبش‌های اجتماعی یک‌صد سال اخیر شدیداً با این مسئله روبه‌رو بودیم. در نهضت مشروطیت، مردم به اعتبار آرمان‌های اسلامی و رهبری روحانیت به صحنه آمدند؛ قرار بود نهضت عدالت‌خانه، آزادی و قانون‌گرایی در سایه آموزه‌های اسلامی را بر جامعه حاکم و قدرت نظام استبدادی قاجاری و الیگارش‌ی وابسته به آن را محدود سازند؛ اما وقتی نهضت به پیروزی رسید و نظم کهنه از هم پاشیده شد و رهبران جنبش اراده تأسیس نظم جدید کردند، پوسته نهضت عدالت‌خانه به ظاهر حفظ گردید اما هسته آن به شکل نظام مشروطه سلطنتی درآمد و شروع به خوردن نهضت و رهبران نهضت کرد. عین همین داستان در جنبش ملی شدن صنعت نفت هم برای ملت ایران اتفاق افتاد.

چرا تاریخ چنین مسیری را طی می‌کند و چه عواملی باعث می‌شود که رهبران جنبش‌های بزرگ اجتماعی متوجه رخنه عوامل تخریب‌کننده در هسته‌های جنبش و حرکت‌های مردمی نشوند؟ مرحوم استاد مطهری یکی از علل و عوامل اساسی غلبه هسته‌خواران جنبش‌های اجتماعی را عدم هوشیاری آن چشم بینایی که با شناخت و معرفت نظاره‌گر نفوذ موریانه‌های مخرب به درون هسته‌های جنبش‌ها هستند می‌بیند. از دیدگاه استاد مطهری امام در جوامع، آن چشم بسیار بینایی است که در عمق حوادث نفوذ می‌کند و آنچه را دیگران در آینه نمی‌توانند ببینند او در خشت خام می‌بیند و تشخیص می‌دهد که باطن جنبش هست یا نیست؛ حقیقت هست یا نیست؛ چقدر تظاهر به جای حقیقت آمده است؛ چقدر جو فروشی و گندم‌نمایی است.^۲ همه انقلاب‌های اجتماعی گرفتار چنین آفت‌هایی هستند و ساده‌لوحانه خواهد بود که تصور

۱. برای مطالعه پیرامون این مسئله رک: استاد شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۵، ص ۲۸۷ - ۲۸۶.

۲. همان، ص ۲۸۷ - ۲۸۶.

شود انقلاب اسلامی به دلیل ماهیت دینی و ساخت ولایی از چنین آفتی مبرا است.

روایت شهید مطهری در خصوص خطر نفاق در جریان‌های فکری و انقلابی چشم‌انداز خوبی در فهم وقایع سه دهه تاریخ انقلاب اسلامی است. آن جریانی که امام به وجود آورد مانند جریان صدر اسلام قهرا روح و حقیقتی دارد و در عین حال ظاهری و شعارهایی. انقلاب اسلامی هم هسته دارد و هم پوسته. انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی یک جریان صحیح، مفید و خدمت‌گزاری است که امام در اوج سیاهی تاریخ ایران پایه‌ریزی کرد. دشمن از همان ابتدای انقلاب در مواجهه رو در رو با جریان انقلاب قرار گرفت. کسانی و جریان‌هایی در فرآیند پیروزی انقلاب و در نابودی نظم کهنه و پوسیده و به هنگام پایه‌ریزی نظام جمهوری اسلامی و تداوم انقلاب، با انگیزه‌های متفاوت و متظاهر به جرگه انقلابیون پیوستند.

در سه دهه گذشته نظام جمهوری اسلامی از داخل و خارج مورد تهاجم قرار گرفت و ایستادگی کرد. هر چه از عمر نظام جمهوری اسلامی گذشت مخالفان این نظام فهمیدند از مبارزه رو در رو به نتیجه‌ای نخواهند رسید. آیا می‌توانیم به ملت خود اطمینان دهیم که این مبارزه به پایان رسیده و امکان اینکه دشمن از پوسته عبور کرده و به هسته تاخته است تا از درون، این جنبش بزرگ اجتماعی را به زانو درآورد، وجود ندارد؟ رخدادهای دو دهه اخیر نشان می‌دهد که امروز نظام جمهوری اسلامی دیگر از خارج دنیای اسلام تهدید نمی‌شود. الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم و اخشون.^۱ آنچه امروز نظام ما را تهدید می‌کند، در درون جریان‌های مدعی انقلاب و اسلام باید جست‌وجو کرد؛ آنهایی که برای رسیدن به قدرت به هسته‌های نظام می‌تازند و از درون، مغز و هسته را پوچ می‌کنند.

استاد مطهری به درستی می‌فرماید؛ خدای آورنده اسلام می‌گوید از کفار بر دین خودتان نترسید، از خودتان بترسید و از من بترسید که این نعمت را از شما بگیرم. از درون و داخل خودتان بترسید. خدای شما با کسی قوم و خویشی ندارد. شبیه خدای بنی‌اسرائیل نیست که

رزالت‌ها، شقاوت‌ها، ظلم‌ها، تعدی‌ها، جنایت‌ها و قتل نفس‌های قوم خود را ببیند و در کنار قوم خود شریک تمامی این شقاوت‌ها باشد. خدای اسلام خدایی است که اگر بندگان او فاسد شوند نعمت‌ها را از آنها خواهد گرفت.

ان الناس فی کل خلف عدولا ینفون تحریف الغالین و انتحال المبطلین^۱
 در هر نسلی از ما، هستند افراد عادل و معتدلی که با تحریف‌ها، با تغییرها و تبدیل‌ها و واژگون کردن‌های حقایق و با به خود بستن مبطل‌ها مبارزه می‌کنند و آن را نفی می‌نمایند. اکنون انقلاب اسلامی نیز در معرض چنین خطری قرار گرفته است. افرادی که از ابتدای این نهضت با اندیشه‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی مبارزه می‌کردند و اندیشه‌های امام را مغایر با دموکراسی، حقوق بشر، تجدد و... می‌دانستند اکنون چگونه می‌توان باور کرد که مدافع آرمان‌های ملت ایران و حافظ انقلاب اسلامی باشند؟

افرادی که امام آنها را از درون رهبری نظام طرد کرد و اعلام نمود که:

شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم. مثلا در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسئله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین‌تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰.

من نمی‌باشید و به طلابی که پول برای شما می‌آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند. بحمدالله از این پس شما مسئله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعا مقدم بر نظر خود می‌دانید - که مسلما منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کند.^۱

اکنون چگونه می‌توان باور کرد که این افراد مطرود و رانده شده و ساده‌لوح که بیت آنان لانه قاتلین، منافقین و جاسوسان امریکا بوده است، دلسوز انقلاب اسلامی، امام خمینی و ملت ایران در آیند و خود را منجیان کشور قالب کنند؟! افرادی که امام آنها را با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مهری‌ها نصیحت می‌کند که:

۱. سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال‌ها نریزد.
 ۲. از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید، در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید، شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.
 ۳. دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.
 ۴. نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسید، ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان - روحی له الفداء - و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید؛ برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید، شاید خدا کمکتان کند.^۲
- اکنون چه کسی می‌تواند قبول کند که چنین انسان ساده‌لوحی خیرخواه مردم باشد و از حضور باشکوه مردم در صحنه انتخابات احساس خطر نکند و به آرای مردم احترام گذارد و

۱. نامه امام به آقای منتظری و عزل او از قائم مقامی رهبری. رک: صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

۲. همان، ص ۳۲۱.

از کسی که ظرفیت یک رقابت مردم‌سالارانه را ندارد و پس از عدم اعتماد اکثریت مردم به وی قیصریه را به آتش می‌کشد، حمایت نکند.

آیا نباید به این مسئله فکر کنیم که دشمنان انقلاب سال‌هاست که از رویارویی مستقیم با انقلاب اسلامی و ولایت فقیه ناامید شدند و اکنون بهترین شیوه مبارزه را چسبیدن به انقلاب و زدن مارک نهضت بر خود می‌بینند؟! و می‌خواهند با تحریک مطرودان امام و امت، منافقین، استحاله‌گرایان، تجدیدنظرطلبان، ساده‌لوحان، قدرت‌پرستان و کم‌ظرفیت‌ها، به جنگ با انقلاب اسلامی بیایند؟!

چرا پاره‌ای از شخصیت‌های معتقد به انقلاب اسلامی که تا دیروز مورد تهاجم و تمسخر و توهین همین جریان‌ات و افراد بودند اکنون در کنار آنها قرار گرفته‌اند و از آنها برای ریختن افراد نادان به صحنه مبارزه با انقلاب اسلامی و هدر دادن خون بی‌گناهان فتوا می‌گیرند؟

آیا آقای میر حسین موسوی نامه مورخه ۶۷/۷/۹ آقای منتظری به خود را فراموش کرده است؟ آیا فراموش کرده است که همین آدم ساده‌لوح به تعبیر امام، به القای منافقین بیت خود، دولتی را که به قول خودتان منتخب امام و مورد تأیید مطلق امام بوده است به چه چیزهایی متهم کرد؟ اگر آقای موسوی و همه آنهایی که گوش و چشم خود را برای شنیدن حقیقت محکم گرفته‌اند و بصیرت خود را از دست داده‌اند و به دلیل حب قدرت، تمایلی ندارند که این حقایق بازخوانی شود ما به حکم رسالت تاریخی که یک مورخ باید به آن پایبند باشد این نامه را بازخوانی می‌کنیم تا نسل حاضر و نسل‌های آینده بدانند که این مدعیان دروغین حق و حقیقت و آزادی و عدالت چه بر سر ملت ایران و انقلاب آزادی‌بخش آنها آورده‌اند، و اکنون آیا آنچه می‌گویند حق و منطبق با متن تاریخ است یا مانند همه مستبدان، تاریخ را به زعم خود وارونه می‌نویسند.

خطاب بمناسبت ۱۰۰ روزی گشت خدای

ص ۲
بسم الله

تاریخ ۶۷/۷/۱۹

۱- پیر از جنگ انقضا و تحول آسمانی و اقتصاد و سیاست و رفاه و رفاه مردم میرفت .
 ۲- کمبود و تبعیضها و مردم و در آموک و اختلاف قیمت های بی رویه که منشا محروم آنها بود دولت و عدم تخصص
 و تنگ نظریها و گشت گریها و بعضی مسئولین بازرگانه و صادرات و واردات کشور و دخالت و تقصیر بسیار در آزادگان
 نسبت به بیارت به قصاب از بستر سیاه و بنیاد نهی و انزالها می نماید اینها همه منفع اقتصاد را کشور را فیل کشته است
 ۳- در بازرگانه خارجی دولت موفق بوده و برکت در حد برای بخش خصوصی بسیار کم است دولت بیشتر باید کار کند
 ۴- امروزه کشور کمی چیده و تنگ هم با تنبها و خرد و اقتصاد کشور و سیاست در آن می باشد از انقباض می شنید
 و مردم بیشتر با امید خنده ، امید کنونی نگاه نظر و گشت کرده به اقتصاد و مردم را از تقویین از نزد مردان ترک عادت برای پیشرفت
 ۵- امروزه با نه جنگ بر طرف کرده ، باید تدبیر صحیح و تقویین را کنار گذاشت و مردم بیشتر به مراد .
 ۶- تقریرات حکومتی موفق نبوده است و نا واقعتر از یاد در دست کرده ، کار نوعا بدست نمی آید ، فایده و فایده داده
 و جزو این نیست موجب بسیار از کشور که و نا برار با تنبها ، شاگردان کمای مسئولین معذور و معذوران معذور
 ۷- اطلاعات و سیاه و گشته که در دستها میباید و با زجر که در اقتصاد ناید در دو سر خود تجدید نظر کنند ، ما از باز در دستها
 دستها و تقریرات و گشته و گشته با نتیجه نمی گیریم ، معلوم مردم را که سر با گشته و از انقباض و از انقباض میکنیم ،
 و عقبه ز یاد در دستها و گشته و با مردان اظهار می نماید چیران معذور ، و اللک معین مع العفو و لا یستحق مع الظالمین
 دنیا هم با تبلیغات خود ما را محکوم میکنند و در انزوار بسیار می خرد میگیریم ، در باز و آنها و تقریرات با بیعتا و تقریرات
 اسامی و منتهی سر بر گشته و با خاخر و گشته است ، کرده که می توان با نام ر حرم در هم شروع می شود و بیشتر ما ر حرم گشته است
 و امیر المؤمنین در خطاب با گشته تر میفرماید : « و استر تلك الرحمة للرحمة والمحة لهم والالطف لهم ، ولا تكون عليهم
 سببا مناريا فغتهم الكلام فانهم صنفان : اما الخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق یحرف منهم الزلل و تفرق
 لهم العلل و یوتی علی ایدیهم فی العمد والخطا فان عظم من عتو و عتو من العتو الذی یحیی ان یعطیک الله من عتو و عتو .
 ! بد سیره در ورس پیغمبر اکرم حق در فتح ملک و جنبه هوازن و سیره امیر المؤمنین ع و در فتح بصره برای انبیا و کرمین و زود

۱۲ برای تعدد فرساست نظامی و انتظامی و صنایع نظامی هر چه زودتر باید فکر را می کرد تا در امری که قدرت مشکل هم آنقدر نظامی دیگر نیروی هم آنقدر انتظامی باشیم و گرفتار تعدادی و فرجهای نگرانی نشویم و آنچه نیست که بعد از این در جهت این راههای ما هر چه می توانیم و هم آنهایی و فرهنگ این دوره است

۱۳ دولت باید در ایجاد کار و مشاغل و واقعی مورد نیاز هر چه بیشتر فعالیت کند، و سرمایه گزاری در امر تولیدات و صنایع را بر سر پایم گزاردیم در مصارف و قشر لغات معتمد بدارد.

اگر اطمینان و کمی مصرف و سرمایه مورد مورد و فساد کمی اجتماعی در سوره کم و در زیاده و فحش و هالی علول بکار رهن و نداشتن راه در آمد شروع است. اما برای بارز و با علل اصلی همیشه با علول که بارز می کنیم.

و لذا موفق نیستیم مردم نرغاً فرزند و با عطف و جان میستند ضرورت آن را اغلب و میگویند.

۱۴ کار که را باید به کار و انجمنی سبحان عا قدر و تحسین استعداد محول کرد و اگر فرهنگ و زیر می یا مستر را با تقاضای احسان کرد کاری برای سنگین است تعدد و سطق و وجدان و دین حکم میکند کار را با همی و اگر از کند.

۱۵ اگر در جاهای با شکست مواجه شدیم باید در پیش می کنیم که چرا با همی رسیدیم و چه عواملی ما را اینجاست رسانده که دوباره گرفتار شویم نه اینکه فقط با متبنا و عهد او را کنیم و اظهار ناراحتی کنیم، تغییر عوامل و مسئولین یک امر عاقلانه است خداوند آنم تعارف دنیا است در فایده سعی کنید خدا را بشناسید و گفتار خود بدانید و از خدا شفقت بخواهید

ان شاء الله تعالی ۶۷/۷/۹

خطاب به جناب آقای موسوی نخست‌وزیر:

۱. پس از جنگ انتظار تحول اساسی در اقتصاد و سیاست و برخورد با مردم می‌رفت.

جناب آقای موسوی مگر دولت شما در طول حاکمیت خود با سیاست، اقتصاد و مردم چه کرده بود که آقای منتظری از دولت انتظار تغییر داشت؟ چرا شما هیچ‌وقت پاسخ چنین فردی را که دولت حضرتعالی را که دولت مورد تأیید امام بود، اینگونه مورد سؤال قرار می‌دهد نه در آن دوران دادید و نه امروز که همان مباحث را در خاطرات کذایی منتشر می‌کند. چطور شد جنابعالی رقیب انتخاباتی خود را برای بعضی از اظهارات، متهم به مخالفت با نخست‌وزیر منتخب امام می‌کنید اما از کسی که در دوران نخست‌وزیری شما چنین نامه‌هایی می‌نویسد و آبرو برای دولت نمی‌گذارد اکنون فتوا برای به هم زدن کشور و دمیدن در تنور اختلاف و مقابله با انقلاب و آرمان‌های امام می‌گیرید؟

جناب آقای موسوی ما به عنوان نسلی که تمامی آرزوها و آرمان‌های خود را در انقلاب اسلامی می‌بینیم و در همه صحنه‌های دفاع از انقلاب با تمام وجود حاضر شدیم و بعدها هم حاضر خواهیم شد، اکنون از شما پاسخ می‌خواهیم!!

۲. کمبودها و تبعیض‌ها و تورم و درآمد کم و اختلاف قیمت‌های بی‌رویه که منشأ عمده آنها خود دولت و عدم تخصص و دلسوزی و تنگ‌نظری‌ها و سخت‌گیری‌های بعضی مسئولین بازرگانی و صادرات و واردات کشور و دخالت و تصدی بسیاری از ارگان‌ها و... اینها همه وضع اقتصادی کشور را فلج کرده است.

آقای موسوی! آنچه در بند ۲ خواندید دیدگاه‌های کسی در مورد دولت شماست که شما در این انتخابات پس از ناتوانی در کسب اعتماد اکثریت مردم به اتکای بعضی از رهنمودهای او می‌خواستید انقلاب اسلامی را به زعم خود نجات دهید و رهنمود برای نجات ایران از او خواستید؛ بگذریم از این که چگونه می‌توان از فردی برای نجات انقلاب اسلامی و ایران فتوا گرفت که امام معتقد بود تنها هنر او ساده‌لوحی و سپردن کشور به منافقان و لیبرال‌ها و دفاع از قاتل‌هاست. اما مهم‌ترین سؤال ما این است که ملت ایران چگونه باید به حسن نیت جنابعالی

اعتماد کند وقتی که شما از کسی فتوا می‌گیرید که در دوران حکومتان هم شما و دولت شما را آن هم در دورانی که امام به تعبیر خود شما و اصحابتان پشت سر دولت بود، فردی ضعیف، ناتوان، غیر متخصص، غیر دلسوز، تنگ‌نظر، سخت‌گیر، دولت ناموفق، دولتی که کارها را به دست بچه‌های خام و عقده‌دار! سپرده و باعث کمبودها و نابرابری‌ها شده و بسیاری از صفت‌های زشت دیگر می‌دانست؟!

جناب آقای موسوی! الفاظ بالا را رقیب انتخاباتی شما به شما نسبت نداده است؛ باور بفرمایید این الفاظ و القاب در همان نامه و از ناحیه همان کسی است که شما برای رسیدن به قدرت و ابطال انتخابات قانونی و با شکوه ریاست جمهوری دهم از او فتوا خواسته‌اید. حال ملت ایران چگونه باور کند که شما هنوز وفادار به آرمان‌های انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی هستید؟ آیا صرف ادعا کافی است؟ در حالی که حقیقت و واقعیت‌های تاریخی چیز دیگری را نشان می‌دهد.

ممکن است با غوغاسالاری بتوان چند صباحی حقیقت را در حجاب قرار داد اما باور بفرمایید حتی اگر در این غوغاسالاری به قدرت هم برسید و با دست آهنین مخالفان خود را ساکت کنید، مردم ساکت نخواهند شد.

شما امروز نظام جمهوری اسلامی را که گرانقدرترین هدیه امام به ملت رنج‌کشیده ایران بود به بهانه اینکه نخست‌وزیر دوران امام هستید، به گونه‌ای در معرض پرسش‌های غیرمنصفانه قرار دادید که با عرض پوزش حتی منافقان هم چنین جسارتی را نداشتند؛ اما جناب آقای موسوی! آیا مایل هستید برای روشنگری مردم و درک حقایق تاریخی یک‌بار هم که شده متن اصلی استعفانامه خود را که هیچ‌گاه به صورت رسمی منتشر نگردید، همراه با پاسخ ریاست محترم جمهوری وقت، منتشر فرمایید تا ملت ایران بدانند امروز هم مثل آن روز همان طوری که امام در پاسخ به استعفانامه شما فرمودند در حالت عصبانیت تصمیم نمی‌گیرید؟

نسل اول انقلاب از آن استعفانامه و پاسخ خبر دارد و می‌تواند آن را در حافظه تاریخی خود بازخوانی کند اما چون همه معتقد به روشنگری تاریخ هستیم و دانستن را حق مردم می‌دانیم و

به همین بهانه بسیاری از اسرار مردم، حتی مسائل شخصی مخالفان خود را برملا می‌کنیم از شما انتظار داریم آن استعفانامه را منتشر کنید تا ملت ایران بداند شما به چه دلایلی استعفا دادید و کسانی و جریاناتی که شرایط استعفای شما را فراهم کردند اکنون در کدام جبهه و در کنار چه کسی و کسانی قرار دارند و رئیس‌جمهور وقت در پاسخ به آن استعفا در انتهای نامه چه نوشتند؟

اگر شما فراموش کردید، ملت ایران هنوز در حافظه تاریخی خود بعضی از دلایل شما را می‌تواند بازخوانی کند.

مثلا تا جایی که حافظه تاریخی ما یاری می‌کند، یکی از دلایل استعفای شما این بود که ریاست محترم مجلس بدون اطلاع شما با نخست‌وزیر ژاپن و نخست‌وزیر ژاپن با رئیس مجلس مکاتبه می‌کند و شما در یک مراسم عمومی و مردمی از آن با خبر می‌شوید.

شما که دیگران را متهم به استبداد می‌کنید، در دوران حکومت خود حتی این حق را برای رئیس مجلس (چه برسد به بقیه نماینده‌ها) قایل نبودید که بدون هماهنگی شما با دنیا ارتباطات داشته باشد؛ در حالی که آگاهی از این ارتباطات حق رئیس‌جمهور بود، نه نخست‌وزیر. آیا اکنون چنین حقی را برای رئیس‌جمهور به عنوان رئیس دولت قایل هستید که تمام روابط رئیس مجلس و نمایندگان را کنترل کند؟! یعنی اگر شما امروز می‌توانستید آرای مردم را به خود جلب کرده و رئیس‌جمهور می‌شدید، نظرتان این بود که به عنوان رئیس دولت باید تمام مذاکرات قوای مقننه و قضاییه زیر نظر شما باشد؟

تا جایی که در آن دوران حافظه تاریخی ما یاری می‌کند، یکی دیگر از دلایل استعفای شما عملیات برون‌مرزی بعضی از افراد و گروه‌ها در بعضی از نقاط دنیا بدون اجازه دولت بود. آقای موسوی! کدام فرد و گروه و جریان این کارها را می‌کردند و الان آنها در پشت سر چه کسانی و رئیس کمیته صیانت آرا و غیره چه کسانی هستند؟ چه کسی جنبش‌های آزادی‌بخش را - حتی وقتی امام آن را منحل کرد - دوباره در دفتر خود بازسازی کرد و اختیار آن را دست مهدی هاشمی قاتل گذاشت و امروز او در کجا و پشت کدام جریان است؟ و چه کسی یا کسانی

از او فتوا می‌گیرند؟ آیا این شخص آقای منتظری و جریانات منسوب به بیت او بودند؟ شما یکی از اشکالات بزرگی که به دولت نهم وارد کردید، اصرار در مسئله اسراییل و فلسطین و برخورد غیرعقلانی با این مسئله بود و همین دیدگاه باعث شد که در روز قدس طرفداران شما یکی از یادگارهای بزرگ امام در انقلاب اسلامی یعنی روز قدس را تبدیل به شعار علیه لبنان و غزه و دفاع از اسراییل نمایند اما باز هم مثل گذشته سعی کردید هم خودتان و هم مردم فراموش کنند که رئیس کمیته صیانت از آرای شما هنوز رئیس امور فلسطین بوده و از این راه برای خود هیبتی به هم زده است! جناب آقای موسوی! مردم کدام مسئله را باور کنند؟

آقای موسوی! شما که مسئله حجاج را یکی دیگر از دلایل استعفای خود اعلام کردید و آن را فاجعه بار خواندید، پاسخ دهید که رئیس حجاج در آن دوره چه کسی بود و اکنون در کدام جبهه و با چه کسی وحدت استراتژیک پیدا کرده تا با زدن اتهامات تجاوز به ناموس مردم و کشتار و غیره به نظام جمهوری اسلامی برای دشمنان این انقلاب خوراک درست کند؟ همان کاری که امام فرمود آقای منتظری در جریان اعدام تعداد اندکی از منافقین شقی، جاسوس و وطن فروش پس از عملیات تهاجم به مرزهای ایران با همکاری صدام انجام داد و منتظری با همکاری منافقین تعداد آن را به آلف و الوف رساند؟!

آقای موسوی! نسل انقلاب هنوز زنده است و خود تاریخ گویای رخدادهاست؛ حتی اگر بعضی‌ها تلاش کنند رخدادهای را وارونه جلوه دهند یا گوش و چشم و قلب خود را مسدود کنند تا عمدا بعضی از رخدادهای را نبینند.

رئیس‌جمهور وقت در پاسخ به استعفای شما یک تذکر بزرگ فرمودند که به نظر می‌رسد اکنون هم باید آن تذکر را مجدداً برای شما تکرار کرد، چون همان طور که حضرت امام فرمودند شما در عصبانیت تصمیم‌هایی می‌گیرید و کشور باید تاوان سنگینی برای این تصمیمات بدهد. به شما به این مضمون فرمودند: «معتقد هستم خوب است شما امروز نظرات حضرت امام را در امور به طور درست قبول کنید.» این حرف هنوز از حافظه تاریخی نسل

اول انقلاب مخصوصاً آنهایی که تاریخ را نه از باب قصه و تفنن بلکه از باب ریشه همه آرمان‌ها و ارزش‌ها مطالعه کرده و مایه عبرت می‌دانند، پاک نشده است.

ما می‌دانیم چرا رئیس‌جمهور وقت به شما توصیه کرد نظریات امام را بدون "ان قلت" بپذیرید؛ زیرا این روایت نشان می‌دهد که شما هنوز اسیر این ان قلت‌ها هستید و فقط قرائت خود را از مسائل قبول دارید و آن را بر حق می‌دانید و آنقدر بر سر این قرائت اصرار می‌ورزید که اصل قضیه را مورد تردید قرار می‌دهید و این دقیقاً همان معضلی است که امروز هم گرفتارش شدید و شما را حتی اگر خودتان هم اعتقادی به آن نداشته باشید، در جبهه مخالفان، غرب‌گرایان و ضد انقلابیان قرار داده است. حرف‌های شما خیلی به حرف‌های غرب‌زده‌های عصر جاهلیت نظام شاهنشاهی شباهت پیدا کرده است.

آیا بازگشت به عصیتهای جاهلی عصر غرب‌گرایی و سکولاریسم که امروز از دهان بعضی از سرسپردگان قدیمی به انقلاب اسلامی خارج می‌شود، با آرمان‌های بزرگ امام در تعارض نیست؟!

آیا انقلاب اسلامی اثبات نکرد که دوران دل سپردن به غرب برای حل مشکلات ایران به پایان رسیده است؟ حال چه شده که بعضی از کسانی که همه عزت، شرافت، انسانیت، اقتدار و اعتبار خود را از امام، جمهوری اسلامی و انقلاب دارند و بدون امام و انقلاب چیزی نیستند، گرفتار این توهم شده‌اند که ملت ما باید واقعیت‌ها را از بلندگوهای امریکا، انگلیس، اسرائیل و منافقین وطن‌فروش جاسوس بشنوند؟ راستی! برای ما بچه‌های نسل اول انقلاب که شما را نخست‌وزیر دوران امام می‌دانیم، این سؤال هنوز بی‌پاسخ است که چرا دشمنان قسم‌خورده انقلاب بلندگوی شما و جریان وابسته به شما شده‌اند؟! اگر شما حق می‌گویید و هنوز محکم و استوار از آرمان‌های انقلاب و امام دفاع می‌کنید و با این هدف به صحنه مبارزات انتخاباتی و رخدادهای بعد از آن آمده‌اید، چرا دشمنان قسم‌خورده انقلاب و امام مثل امریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه، اسرائیل، منافقین و غیره بلندگوی شما و جریان شما شده‌اند؟! اگر شما راست می‌گویید و دولت نهم و دهم ضد انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام هستند و در حال نابود کردن همه

دستاوردهای انقلاب می‌باشند، نباید این انتظار را داشته باشیم که دشمنان آشتی‌ناپذیر ملت ایران و امام و انقلاب اسلامی از روی کار آمدن مجدد او راضی بوده و بلندگوی چنین جریانی باشند! پس چرا چنین نیست؟ و شما و اصحاب شما این پارادوکس را چگونه حل می‌کنید؟ به راستی چه سنخیتی بین آنهایی که با شعار اصلاحات، تغییر، بازگرداندن عزت به ملت ایران و امثال این شعارهای زیبا، به صحنه فعالیت‌های سیاسی آمده‌اند، با امریکا، انگلیس، اسرائیل و منافقان و معاندان انقلاب اسلامی وجود دارد که امروز اینها بلندگوی این جریان شده‌اند؟! آیا نباید ملت ما نسبت به چنین جریاناتی که بلندگوی آنها دشمنان قسم‌خورده ایران هستند، تردید کند؟!

◆ ضرورت تجدیدنظر در مفهوم ضدانقلاب

با توجه به مباحث مذکور باید گفت رخداد‌های یک دهه اخیر نشان می‌دهد که ما شاهد شکل‌گیری جریانی از مخالفان انقلاب اسلامی و دل‌دادگان به غرب هستیم که خاستگاهش نه در دل دیوان‌سالاری نظام مشروطه سلطنتی، الیگارش‌ی و اریستوکراسی وابسته به آن، بلکه در دل پاره‌ای از شخصیت‌ها، جریان‌ها، چهره‌ها و سازمان‌های برخاسته از دوران جمهوری اسلامی می‌باشد.

با این اوصاف به راحتی می‌توان معنای پاره‌ای از پیش‌بینی‌های امام راحل را در این شرایط با تمام وجود درک کرد. آنجا که می‌فرماید:

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان بر پادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم‌اکنون با تمام ورشکستگی‌ها، دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی

برنمی‌دارند.^۱

به نظر می‌رسد این سخنان با اوضاع جدید ما قرابت بیشتری دارد؛ منتها کسانی معنای این سخنان را خواهند فهمید که گرفتار این توهم نگردند که برای درک معنای آن به ساختار از هم گسیخته و کم‌مایه روشنفکری سکولار عصر قاجاری و پهلوی بیندیشند بلکه باید به آن جریانات و افرادی فکر کنیم که در دل نظام جمهوری اسلامی ایران پرورش یافته‌اند و زمانی خود را سرسپرده این نظام نشان می‌دادند. حتی باید به خود جسارت دهیم و به درون حوزه‌های علمیه خود نظر افکنیم! به نسل خاصی از روحانیت که از دل همین حوزه خارج شده و می‌شوند و بی‌تردید دلدادگی به آرمان‌های انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام ندارند.

در حقیقت بدنه قوام‌یافته سکولاریسم و غرب‌گرایی نظام قاجاری و نظام پهلوی در ایران دیگر وجود ندارد و آنهایی که در عصر جمهوری اسلامی منتظر جلوس مدل روشنفکری انقلاب فرانسه و انقلاب مشروطه بر اریکه قدرت در ایران و تحقق رؤیاهای میرزا ملکم‌خان و اذنب او هستند، سخت در اشتباه‌اند.

تشکیلات پر طمطراق و سلسله‌مراتبی که غرب‌گرایان و سکولارهای برآمده از درون انقلاب اسلامی پایه‌ریزی کرده‌اند، پایه‌های نظم جدید غرب‌گرایی، تقلید، سرسپردگی و ضدیت با دین در فضای جمهوری اسلامی می‌باشد.

برای غرب‌گرایان جدید دیگر معنی ندارد سلسله‌مراتب روشنفکری بر مدلی از تصمیم‌گیری و قدرت مبتنی باشد که با واقعیت‌های فرهنگی ایران متناظر نیست. عصر انقلاب اسلامی، عصر مذهب و جنبش‌های مذهبی با نهادهای فرهنگی و دینی است. ما در حوزه جنبش‌های نوین اجتماعی قدم به عصر جنبش‌های معنوی گذاشته‌ایم.

رخدادهای اخیر و خلع و لبس‌های عجیب و غریب پاره‌ای از نخبگان متصل به انقلاب، نارسایی‌های رویکرد و شیوه سه دهه گذشته را نشان می‌دهد. دیگر مجادله بین ملی‌گراها،

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷ - ۴۴۶.

اصلاح‌طلب‌ها و اصول‌گراها نیست که در آن بازتاب‌های دنیایی در حال افول، ناتوانی‌اش را در برابر دنیای جدید که آغاز می‌شود، آشکار کند. ما اکنون در دل انقلاب اسلامی با نسلی روبه‌رو شده‌ایم که بسیار پیچیده است و معنای گذار نسلی هم ندارد.

اگر این فضای جدید را معنا کنیم، باید گفت ما با انقلابی بدون انقلاب روبه‌رو هستیم. همان‌طور که رهبر معظم انقلاب فرمودند ما با کاریکاتورهایی از انقلاب، جنبش‌های اجتماعی و خواسته‌های سیاسی روبه‌رو هستیم که ریشه در واقعیت‌های عینی به شیوه گذشته ندارد بلکه ریشه در اوهام دارد.

مگر غیر از این است که روزگار مدرن، روزگار پنهان شدن حقیقت زیر لایه‌ها و نمایه‌های مجاز است؟! مگر غیر از این است که گفته‌اند عهد ما عهد حقیقت‌نمایی و حقیقت‌انگاری مجازهاست و وجه مجازی در همه عرصه‌های حیات آدمی، خویش را بر وجه حقیقی حیات انسان معاصر تحمیل کرده است^۱!

چرا نباید باور کنیم که جنبش‌های اجتماعی برآمده از چنین دنیایی نیز، چیزی جز پنهان شدن حقیقت و ماهیت جنبش‌های اصیل در زیر لایه‌های جنبش‌های مجازی و کاذب نیست؟! اگر چنین نیست پس چرا تجاوز یک ابرقدرت از آن سوی دنیا به یک کشور عقب‌مانده کوچک در این سر دنیا و کشتن زن‌ها و کودکان و ریختن صدها تن بمب بر سر مردم بی‌پناه و آواره شدن هزاران کودک مظلوم و بی‌گناه، تأویل به اعطای دموکراسی و آزادی و حقوق بشر می‌شود اما دعوت انسان‌ها به پرهیز از فساد و دوری از خودفروشی و پرهیز از کشتار بی‌گناهان و تمنای استقلال، آزادی و حفظ هویت و تمامیت ارضی و مبارزه با تجاوز، فقر، گرسنگی، استبداد و استعمار، تأویل به ضدیت با آزادی و حقوق بشر می‌گردد؟!

باور بفرمایید در سیطره مجاز بر حقیقت، دیگر تقسیم میان چپ و راست و اصلاح‌طلب و اصول‌گرا، اصل سازماندهی جریان‌های سیاسی در ایران نیست؛ جاه‌طلبی رهبران جنبش‌های

۱. برای مطالعه بیشتر رک: علی‌اکبر رشاد، «اسلام بی‌خطر و بی‌حماسه»، صبح صادق، ۱۳۸۷/۲/۲۷، ص ۱۰.

کاریکاتوری برای بدل شدن به یک جریان انقلابی و مدعی استقلال و آزادی، واقعه با اهمیتی است.

اگرچه پاره‌ای از خوش‌باوران فکر می‌کنند که انتقال حاکمیت جمهوری اسلامی به یک جریان جدید از طریق ایجاد جنبش‌های کاریکاتوری و کاذب تنها ابزاری است که جریان‌های سیاسی به بن‌بست رسیده در ایران را قادر به تصمیم‌گیری و بازیگری می‌کند، اما فراموش می‌کنند که چنین جنبش‌هایی، راه به آنارشیسم ویران‌کننده‌ای می‌برند. آنارشیسمی که برای کنترل آن کسانی خواهند آمد که در دست‌های آهنین خود دستکش‌های مخملین در دست دارند. مگر فراموش کرده‌ایم اسلاف همین‌هایی که اکنون پرچمدار جنبش‌های کاذب اجتماعی و کاریکاتوری در کشور ما شده‌اند؟! تا همین سه دهه پیش، استبداد سیاه پهلوی را جلوه یک دیکتاتوری مقدس و منور به ملت ما معرفی می‌کردند؟

نباید اجازه دهیم دشمنان ایران عزیز حافظه تاریخی ما را پاک کنند؛ هنوز بیش از سه دهه نیست که ما از آن دوران سیاه و مرگبار نظام شاهنشاهی خارج شده‌ایم؛ نظامی که تمام پوست و گوشت خود را از تئوری‌پردازی‌های جریان به اصطلاح روشنفکری سکولار سرسپرده به غرب دارد و اگر این تئوری‌پردازی‌های احمقانه نبود، محال بود که ملت بافرهنگ و ریشه‌دار ایران، پنجاه سال تحت سیطره رژیم بی‌ریشه و فرومایه پهلوی، همه هستی خود را به باد فنا دهد. اکنون اعقاب همان‌ها هستند که با فلسفه‌های مجازی جدید، به سراغ استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، هویت، فرهنگ و تاریخ ملت ایران آمده‌اند و لباس انقلابی بر تن کرده‌اند. آمده‌اند تا انقلاب ملت ایران را از درون و از هسته نابود کنند. ما باید تلاش کنیم وجوه فلسفی و اجتماعی روش‌های جدید سکولاریسم و غرب‌گرایی مدرن را نشان دهیم.

اکنون دیگر نباید تردید کرد که مخالفان انقلاب به یقین رسیده‌اند که برای شکست این انقلاب باید به آن ملحق شوند و خودشان را در همان جریان قرار دهند. از روش‌های انقلاب اسلامی، از شعارهای انقلاب، از نمادهای انقلاب و حتی از ظرفیت‌ها و نیروهای انقلاب برای شکست آن استفاده کنند. اما آیا در این رویارویی که از دهه دوم انقلاب آغاز شد و متفکران جامعه ما از

آن با تعابیری چون تهاجم فرهنگی یا ناتوی فرهنگی یاد کردند - که تعابیر دقیق و درستی است - اراده معطوف به حفظ هسته انقلاب وجود دارد؟

بر ما معلوم است که هدف از انقلابی‌گری جریان‌های ضدانقلاب، تهاجم به هسته و حفظ پوسته است. در این سه دهه، نه سلطانیسم، نه کمونیسم، نه سوسیالیسم، نه ناسیونالیسم و نه لیبرالیسم موفق نشده‌اند انقلاب اسلامی را از بین ببرند؛ آنان می‌خواستند با قدرت، این انقلاب را نابود کنند. اکنون که به بن‌بست رسیده‌اند راه جدیدی در پیش گرفتند و آن مصادره انقلاب اسلامی است. در سه دهه گذشته مردم ایران بدنه سیاسی‌ای را تشکیل داده‌اند که در طول تاریخ در ایران سابقه نداشت. ملت ایران برای اولین بار حاکمیت ملی را تجربه کرد اما ناگهان این پیروزی نوپا در معرض تهدید قرار می‌گیرد؛ نه از این جهت که دشمن مبادرت به مبارزه با آن می‌کند بلکه از این جهت که دشمن به کمک دوستان جاهل، قدرت‌طلب، ساده‌لوح و فاقد بصیرت و معرفت به درون انقلاب رخنه کرده است.

نظریه ضدانقلاب در دو دهه اخیر دیگر معنای سنتی خود را از دست داده است و ما نباید با رجوع به نمادهای قدیمی، این نظریه را در شرایط حاضر تبیین کنیم؛ ضدانقلاب در ایران ابتدا پس از پیروزی انقلاب اسلامی به نفع گروه‌های سلطنت‌طلب، امپریالیسم غربی که دل‌خوشی از پیروزی انقلاب اسلامی نداشتند، گروه‌های مزدور بیگانه، فئودال‌ها و سرمایه‌داران، سکولاریسم غرب‌گرا و امثال اینها می‌جنگید؛ اما به نظر می‌رسد که این نظریه در دو دهه اخیر دچار تحولی جدی و تعیین‌کننده شده است و اکنون مورد استفاده قشر جدیدی از نیروهای که در ابتدای انقلاب در رده انقلابیون بودند، قرار می‌گیرد.

تحول کارکرد این نظر در ایران با تاریخ تحول انقلاب اسلامی در این سه دهه همراه است؛ به این صورت که از پیکار مبارزان نوحاسته مسلمان علیه پس‌مانده‌های سامان سیاسی و نظام اجتماعی نظام مشروطه سلطنتی، غرب‌گراها و سکولارهای وابسته به این نظام که پیروزی انقلاب اسلامی را مانعی در برابر غربی شدن و ادغام شدن ایران در نظام سرمایه‌داری جهانی می‌دیدند، به سلطه مطلق جریان ممتاز درون انقلاب اسلامی در برابر هجوم تمام نیروهای

انقلاب بدل شد.

این دگردیدی نشان می‌دهد که اگرچه نظریه‌های ضدانقلاب در این سه دهه از جنبه فکری و ایدئولوژیک، سنخیت چندانی با هم ندارند و از یک جنس نیستند، اما در یک چیز با هم اشتراک دارند و آن به بن‌بست کشاندن نظام جمهوری اسلامی ایران است؛ اشتراکی که ساخت استقلال، آزادی، هویت و اصالت ملی و ارزش‌های دینی مردم را آماج تهاجم خود قرار داده است. اکنون برای درک شیوه‌های استحاله ضدانقلاب جدید در درون ساختار نظام جمهوری اسلامی مناسب است که زمینه‌های جامعه‌شناختی دیدگاه‌های شهید مطهری را در خصوص خطر نفاق در جریان‌های فکری و انقلابی به دقت ارزیابی کنیم.

انقلاب اسلامی انقلاب غریبی است؛ اکنون دو دهه است که این تصور هم‌پای ما بوده است؛ همراه با چهره‌هایی که پیوسته در این سه دهه آنها را مرور کردیم. چهره‌هایی که متعلق به انقلاب ما هستند؛ بگذریم از چهره‌هایی که یاد انقلاب با آنها عجین است.

اما در این سه دهه ما خلع و لبس‌های عجیبی دیدیم. برای ما به عنوان کسانی که از نسل اول انقلاب هستیم و در همه رخدادها به عنوان یک انقلابی مؤمن حضور فعال داشتیم، چهره‌های انقلاب هیچ‌گاه قدیس نبودند اما همیشه خبرهای خوشی که بشارت می‌دادند، به غایت مهم بود. ما نظریه‌های آنها را همیشه به عنوان متون کلاسیک انقلاب اسلامی خوانده‌ایم؛ متونی که انسان با آنها، به انقلاب انس و الفت خاص پیدا می‌کند و پیوسته به آنها باز می‌گردد.

اگرچه به نظر می‌رسد عمر بازتولید فرهنگی نسل پیش‌کسوت انقلاب رو به افول نهاده است و نگهبانی از انقلاب باید به طور طبیعی و بدیهی به نسل اول منتقل گردد اما هنوز قدرت نسل پیش‌کسوت به عنوان یک سرمایه بزرگ انقلابی پابرجاست. خوانش نظریات آنها بدون هیچ تعالی و تقدسی همراه با برابری کامل متن این نظریه‌ها - متن‌هایی که از طریق نسل اول منتشر می‌گردد - ارزش سرمایه‌گذاری دارد و نباید تردید کنیم که این متن‌ها هنوز می‌تواند با ما پیوندی عاطفی و عقلی برقرار سازد.

اما بجاست به عنوان یک نسل اولی انقلاب، بدون اینکه ارادت خود را نسبت به نسل

پیش‌کسوت مورد انکار قرار دهیم، این نسل را نقادی نماییم. این نقادی برای نسل اول انقلاب یک حق اجتماعی است زیرا به لحاظ میراث فرهنگی، نسل اول دست پرورده نسل پیش‌کسوت و به طریق اولی یک نسل مذهبی و مؤمن به انقلاب است و نیاز دارد ریشه‌های خود را به درستی بازشناسی نماید.

چرا این نسل پیش‌کسوت است؟ چرا باید به سراغ این نسل برویم؟! کسانی که اکنون به بعضی از آنها، با دیده تردید نگریسته می‌شود؛ ما باید به سراغ این نسل برویم زیرا بر حسب ظاهر خودشان چنین عنوانی را به خود داده‌اند و نامشان کرارا هم معرف نهادهای ترین جنبه‌های انقلاب اسلامی و هم معرف نهادهای ترین جنبه‌های تجدیدنظرطلبی در آرمان‌های انقلاب است. چگونه باید این نسل را در روند بسط و تحول پدیده انقلاب اسلامی در نویسیم؟ چگونه باید وجوه سرمایه‌ای این نسل را که برای ما مضمون آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی است، حفظ کنیم؟

و از همه مهمتر باید پرسید اصولاً از دم و دستگاه بازتولید فرهنگی این نسل، چه استفاده‌ای در فضای جدید می‌توان کرد؟ دم و دستگاهی که جدا کردن چهره‌ها و متون متناقض چپ و راست و اصول‌گرا و اصلاح‌طلب از آن تقریباً محال است.

با صراحت بگوییم، برای بخشی از بچه‌های نسل اول انقلاب و برای نسل‌های بعد، به نوعی نسل پیش‌کسوت شباهت به یک افسانه و اسطوره دارد و این امر در مورد بعضی از چهره‌ها حتی بارزتر است؛ همان‌ها که به دلایل اساسی اعتبار انقلاب اسلامی با آنها شناخته می‌شود؛ نسل پیش‌کسوت، نسل مبارز قبل از انقلاب و به نوعی در پشت سر امام پایه‌گذار جمهوری اسلامی است. این نسل از چند منظر چهره‌هایی قابل تأمل و شایسته ارزیابی هستند؛ از منظر جایگاه تاریخی آنها، نقش آنها در مقام بنیان‌گذار انقلاب اسلامی و حتی اقدامات تحریک‌آمیز بعضی از آنها در فهم متفاوتی که از متون و منابع انقلاب و ریشه‌های آن و رهبری انقلاب دارند.

ما موظف هستیم توضیح دهیم که چرا بیرون کشیدن نسل پیش‌کسوت از ساحت قدسی و

افسانه‌ای و اسطوره‌ای برای انقلاب اسلامی، مفید است. ممکن است بر ما ایراد بگیرند که این کار منجر به حذف بزرگان انقلاب و نظام خواهد شد.

این احتمال را نمی‌توان انکار کرد. اما این اقدام تابع یک سؤال اساسی است و آن این است که وضعیت امروزی ما به راستی چیست؟ تقلیل فزاینده آرمان‌های انقلاب توسط بخشی از نسل پیش‌کسوت تا به کی و کجا و به چه قیمتی باید صورت پذیرد؟

آن عامل وحدت‌بخش واقعی و نهفته در پس اندیشه‌های امام و آرمان‌های انقلاب اسلامی چیست؟ آرمان‌هایی که تلاش‌های این سه دهه را باید تبدیل به یک فضیلت فرهنگی در زیرمجموعه‌های ستم‌دیده ملت‌ها در زیر فشار استبداد و استعمار نماید، چگونه قابل دوام است؟

بی‌پرده باید بگوییم که ما اکنون گرفتار جاه‌طلبی‌ها و سرخوشی‌های بخشی از نیروهای پیش‌کسوت انقلاب شده‌ایم. این حقیقت را می‌توان در چشم‌انداز رخدادهای بعد از انتخابات دهم ریاست جمهوری به خوبی مشاهده کرد.

سال‌های دراز استبداد نظام سلطانی دست کم می‌توانست این حسن را داشته باشد که نشان دهد یگانه خصم راستین استبداد و استعمار و حاکمیت مطلق سکولاریسم در ایران، مذهب و روحانیت و نهادهای مذهبی بود. اما فروپاشی نظام سلطنت و به چالش کشیده شدن استعمار در ایران، موقتا این وحشت را کم‌رنگ نمود و به ما اجازه داد که مبادله آزاد افکار و اندیشه خود را در پیچیده‌ترین بنیادهای سیاست گسترش دهیم.

ابتدا به همین سبب بود که انقلاب اسلامی و امام خمینی برای ما جوانان نسل اول انقلاب جذاب بود. امام خود یکی از نمادهای دیرپای تخریب هر نوع سیاست سلطانی و استکباری بود و به ما آموخت که چالش اصلی تاریخ ایران معاصر، تضاد هویت‌گرایی با بی‌هویتی است؛ یعنی دفاع خودآگاهی‌های دینی و ملی در برابر شک و تردیدهای غربی. هدف این تقابل نیز مستحکم کردن مرجعیت بازتولید فرهنگ بومی در مقابل فشارهای فرهنگ تهاجمی غرب علیه هویت، اصالت، استقلال و آزادی ملت ایران است.

وقتی امام اعلام کرد که هدف از انقلاب اسلامی سامان دادن مرجعیت بازتولید فرهنگ بومی است تا به آن معنایی تولیدکننده داده شود، وقتی تلاش بر این است که این فرهنگ چنان بازآفرینی شود که جامعه امکان یابد تا رمز ناکامی‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و نامرادی‌ها را به سرعت بگشاید و به آسانی به هویت، اصالت، اصول و استعداد خود آگاه شود و در تاریخ حاضر گردد و غیبت غیرموجه تاریخی خود در گذشته را به فراموشی سپارد، آنگاه ناکامی‌های عقل و شکست‌های تجربه و خطاها و اشتباهات با تمامی وجوهش بر تقلید و تعطیلی عقل و پایان تجربه برتری و شرافت دارد. و اینگونه بود که پیامدهای این واقعیت که امام به ملت ایران آموخت، برای تاریخ ملت‌های زیادی فرخنده و حرکت‌زا شد.

امام به ما آموخت اگر ملتی نمی‌خواهد جزء زوال‌یافتگان تاریخ باشد، باید از درگیر شدن با واقعیت‌های تاریخی خود هراسی نداشته باشد و بعضی از سنت‌ها و عادات را که از پیشینیان آموخته و دریافت کرده است زیر سؤال ببرد. ملتی که از ارزیابی دوباره قوانین بازتولید فرهنگی خود هراس دارد و با دل‌بستگی ساده‌لوحانه‌ای عادات تاریخی خود را جایگزین مبانی می‌کند بدون اینکه متوجه باشد، اشتیاق حقیرش را در قالب افسانه‌های تاریخی اظهار کرده و بدین‌وسیله خود را ارضا می‌کند. از سوی دیگر ملتی که سنت‌ها و عادات ناپسند خود را زیر سؤال می‌برد و با تکثیر کارش دیگران را در تردیدهای خود شریک می‌سازد در برابر کسانی که برای هویت، اصالت، آزادی، حقیقت و واقعیت‌های مهمی قایل نیستند از اعتبار بیشتری برخوردار می‌شود و ضمانتی برای استقبال از اندیشه‌هایش به وجود می‌آورد.

این حقیقت دارد و نکته روشنی است که حمله علیه نوآوری‌های یک ملت هنگامی که به وسیله یک جریان سیاسی آغاز شده باشد، به شکل خاصی ارتجاعی می‌گردد. شاید معنای حرفی که رهبر معظم انقلاب در یک دهه پیش در خصوص ارتجاع روشنفکری در ایران فرمودند، همین باشد.

وقتی که قدرت، به جای اینکه متعلق به ملت گردد از آن حزب، سرمایه، طبقه، خواص و ابزار تولید باشد، نباید تردید کرد که التقاط و گم کردن نشانه‌ها، مدار اصلی فرهنگ عمومی می‌شود.

در چنین شرایطی گوش کردن به موسیقی پاپ در روستای دارغوزآباد، تماشای فیلم‌های جادوگری هری پاتر در سینماهای شیک شمال تهران، دعوت شدن به ناهار همبرگر مک‌دونالد و خوردن آبگوشت بزباش در یک کافه سنتی به عنوان شام، استفاده از عطر پارسی در روستای دار بلوط سرپل ذهاب، پوشیدن لباس‌های رپ و غیره در عشایر چارمحال و بختیاری و عشایر قشقایی، رفتن به تئاتر شهر برای دیدن نمایشنامه‌های برتولت برشت و محدود شدن دانش یک جامعه به بازی‌های تلویزیونی و وبلاگ‌های وبلاگ‌نویسان، تنها راه ارضای آشفته‌گی‌های چنین جامعه التقاطی می‌باشد؛ هنر به امر مبتذل، فلسفه به بازی‌های زبانی، سیاست به مابعدالطبیعه دنیای مدرن، هنرمند به چرت‌زننده کافه‌های روشنفکری، و پیامبران مبشر آزادی، عدالت، عقلانیت و معنویت، لمپن‌هایی خواهند بود که در نگارخانه‌ها، قهوه‌خانه‌ها و محفل‌های شبانه به جذب کراک، شیشه، حشیش و سایر مخدرات به عالم هیپروت رفته و تولید عرفان!! می‌کنند و برای آزادی از قید و بندهای فرهنگ، هویت و اصالت‌های دینی و ملی راه‌حلهایی تجویز می‌نمایند تا بدین‌وسیله جهانی شوند و از قافله جهانی‌سازی عقب نمانند.

راست گفته‌اند که زمانه وارفتگی و گم‌گشتگی نشانه‌هاست. وقتی که ملت‌ها، دانش‌ها، پیامبران، آزادی، عدالت، معنویت، تربیت و عقلانیت به غیبت تاریخی می‌روند و ارزیابی حقیقت به دست سرمایه، حزب، طبقه، ابزار تولید و روابط تولیدی و لاجرم روشنفکر می‌افتد، باید همه چیز خود را منطبق بر زمانه وارفته سازند.

این وارفتگی پیامدهای مهمی برای ما دارد. این‌ها برچسب ناچسبی است که بر سیاست، دانش، آزادی، عدالت، معنویت و عقلانیت می‌خورد؛ برچسبی که محصول گریز از حقیقت و واقعیت و پیوستن به فضاهای مجازی است.

یکی از مشکلات بزرگ جریان‌هایی که امروزه تحت پوشش اصلاح‌طلبی به ارکان انقلاب اسلامی می‌تازند، همین است که عقلانیت، آزادی، عدالت و معنویت را وابسته به فضاهای مجازی یا در درون این فضا جست‌وجو می‌کنند. این جریان‌ها فراموش کرده‌اند که اکنون مدت دویست سال است که یک آلترناتیو کاذب اما به ظاهر رهایی‌بخش که در حقیقت روی دیگر

مسئله استبداد سلطانیسم در ایران است، ابزار دست یک جریان باج‌گیر بسیار خطرناک شده است که به طور مرتب توجیهات سراسر دروغ خود را به ما تحمیل می‌کند. تمامی خودکامگان، شمشیر به دستان، بین‌الملل‌گراها، غرب‌گرایان، سکولارها، روشنفکران دست‌نشانده دولت پهلوی، جنایات و خیانت‌های غرب‌گرایان را دست‌مایه باج‌گیری و دریافت حق سکوت کرده و می‌گویند هر حزبی و جریانی که علیه ما باشد در واقع نوعی کمک به فاشیست‌ها و هموارکننده استقرار دیکتاتوری‌هاست. عجیب است کسانی با این شعار باج‌گیری می‌کنند که خود زابیده دیکتاتوری می‌باشند.

لحظه‌ای نباید این حقیقت را از یاد ببریم که برای ملت ایران فقط دو راه وجود دارد و لاغیر؛ اگر استقلال، آزادی، هویت، اصالت، فرهنگ و پیشرفت خود را می‌خواهد، باید به دامن جمهوری اسلامی در آویزد و جز این راه دیگری ندارد. اما اگر می‌خواهد مانند گذشته غیبت تاریخی داشته باشد مختار است به هر جریان و هر راهی غیر از مرام اسلامی تن در دهد. فرق نمی‌کند بر او نظام مشروطه سلطنتی حکومت کند یا نظام استبداد قاجاری و رضاخانی، جمهوری ایرانی داشته باشد یا جمهوری بورکینافاسویی، به دموکراسی متمایل باشد یا استبداد!! زیر سیطره روسیه باشد یا امریکا، انگلیس سرمایه‌های ملی را غارت کند یا فرانسه یا هر مستکبر دیگری؛ این امر به نام تجدد و ترقی باشد یا آزادی و اصلاحات و جامعه مدنی؛ نتیجه همه اینها چیزی جز غیبت تاریخی و رفتن در حاشیه دیگران نیست. ملت ایران باید باور کند که بعد از انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی هیچ انتخاب دیگری ندارد. اگر این انقلاب مخدوش شود محال است که در فضای جدید به ما فرصت انتخاب مجدد داده شود. این فرصت بعد از صدها سال فقط متعلق به فضای جمهوری اسلامی و آرمان‌های امام خمینی است.

اگرچه ممکن است بلندگوهای غرب‌گرایان در همه جا اعلام کنند که هر کس به خود اجازه دهد که در خصوص عیوب و اشکالات دموکراسی لیبرال، اصلاحات امریکایی، فتنه‌های مخملی و امثال اینها حرف بزند می‌تواند ضد آزادی، دموکراسی، اصلاحات، تجدد و ترقی باشد، اما

مهم نیست. اینگونه سخنان کلمه به کلمه نزدیک به دویست سال است که از زبان اکثر منورالفکران غرب‌گرا و طرفداران آنان نیز شنیده می‌شود و در نوشته‌های کارگزاران نظام قاجاری و پهلوی، در روزنامه‌ها و نشریات ضد فرهنگی آن دوران به چشم می‌خورد.

این گروه‌ها و جریان‌ها اکنون دویست سال است با اصرار به ما اعلام می‌کنند که هرگز به آرمان‌های ملت ایران خیانت نکرده‌اند. اما به ناچار باید خود را مسئول بدانند که در این دویست سال چه به روز این ملت آورده‌اند؛ اینها در تمام سال‌هایی که ملت ایران در فکر رهایی از یوغ استبداد و استعمار بود، با تأکید فراوان، مشغول انعقاد قراردادهای استعماری، پاکسازی دین و عدالت از فرهنگ ملی و تصفیه فرهنگ از عدالت و استقلال و اصالت ملی بودند.

ملت ایران در انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پاسخ برخی از پرسش‌ها و عملکردهای این جریان‌ها را داد و برخلاف نظر و عقیده غرب‌گرایان، انقلاب دقیقاً توسط جریانی رهبری شد که به لحاظ گفتمان‌های سیاسی غرب نه از پایگاه طبقاتی رهبران انقلاب‌های مدرن برخوردار بود و نه از تضاد طبقاتی بهره می‌گرفت.

جریان روشنفکری با همین تفکر تصور می‌کرد که می‌تواند نظام استبداد بسیط قاجاری را نظام قانون‌مدار سازد و با همین تفکر حکومت مشروطه سلطنتی را دو دستی تحویل دیکتاتوری سیاه رضاخانی داد و با همین توهم زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد را فراهم کرد و حکومت استبداد پهلوی را بر ایران تثبیت نمود؛ با همین تفکر نهضت ۱۵ خرداد سال ۴۲ امام خمینی را یک نهضت ارتجاعی و عقیم معرفی کرد؛ با همین توهم نخست‌وزیری آخرین روزهای حیات نظام سلطانی را پذیرفتند و با همین خیال نیز انقلاب اسلامی را باور نکردند و آن را یک مرحله گذار برای رسیدن به یک مدل غربی معرفی کردند و اکنون با همین توهمات به دنبال جنبش‌های کاذب مخملی و رنگی، مینیاتوری و کاریکاتوری و امثال آن در ایران می‌باشند.

جنبش مخملی در ایران توهمات دیکتاتوری مدرن روشنفکری است. ما از تمامی

آزادی خواهان و دوستداران آزادی و استقلال ایران دعوت می‌کنیم تا در برابر فتنه‌های جدید سکولاریسم و سلطانیسم مدرن مقاومت کنند؛ به خود و به ملت خود و به آرمان‌های خود در این کشور که به زودی به یک کشور پیشرفته و مقتدر تبدیل خواهد شد، اعتماد کنند؛ جامعه‌ای که امپریالیسم جهانی روی خوشی به آن ندارد.

این توقع فرهنگی ما را از داشت‌های جهانمان دور نخواهد کرد. ملت ایران سختی ایام کنونی را احساس می‌کند؛ به این دلیل جامعه می‌تواند اصیل‌ترین پیام‌ها را منتشر کند. این آن چیزی است که باید بدان ببیندیم و آن چیزی است که استقلال و آزادی ما را تهدید می‌کند.

در یک جا از خردگریزی و استبدادپذیری ما سخن می‌گویند و با ما با این عنوان رفتار می‌کنند؛ در جای دیگر از تعطیلی عقل و تقلیدپذیری مطلق ما می‌گویند و زمانی از نبود ابتکار و سخاوتمندی تاریخی ما شکوه می‌کنند و ما را ملتی خردگریز، استبدادپذیر، دم‌دمی مذهب و ... معرفی می‌کنند.

چه شد؟! سراسر تاریخ روشنفکری در ایران پر است از فرهنگ‌ستیزی، دین‌گریزی و تحقیر ملت ایران؛ هیچ‌گاه پیام امیدی از ناحیه این جریان برای ملت ما وجود نداشت. اکنون چه شده است که دم از آزادی، دموکراسی و عدالت می‌زنند؟ مردم ما چگونه این داستان‌ها را باور کنند؟

کسانی دم از حقوق ملت ایران می‌زنند که اعتقادی به هویت، اصالت، فرهنگ و استقلال این ملت ندارند؛ همان‌هایی که امروز حماسه انتخابات ملت ایران را باور ندارند و جوان‌های ما را دعوت می‌کنند که برای مقابله با نظام جمهوری اسلامی نافرمانی مدنی کنند اینها کسانی هستند که پیوسته در گوش ما می‌خوانند که در ایران معاصر پذیرش چشم‌انداز مدرن و دموکراتیک [یعنی رفتن زیر سیطره ابرقدرت‌ها] می‌بایست با نقد مفاهیم عاطفه‌گرایانه‌ای مانند هویت ایران یا اصالت فرهنگی توأم باشد. ادامه هر نوع چشم‌اندازی از آینده ایران که بر اساس گفتمان

اصالت و هویت باشد، نه با دموکراسی سازگار خواهد بود نه با مدرنیسم.^۱

آیا اینها می‌خواهند استقلال، هویت و اصالت ایران را حفظ کنند؟ پرسشی که برای ما مطرح می‌شود این است که چگونه می‌خواهند این کار را انجام دهند؟ تاریخ جریان روشنفکری در ایران دلیل قانع‌کننده‌ای در خصوص صداقت، پاک‌دستی، وطن‌دوستی و فرهنگ‌پذیری خود ندارد.

ایران در دویست سال اخیر تا قبل از انقلاب اسلامی برخلاف جریان تاریخ‌نگاری رسمی روشنفکری، نه برای توسعه خود بلکه برای بقای خود تلاش می‌کرد. تمامی جنبش‌های این دو قرن از جنبش تحریم میرزای شیرازی تا جنبش مشروطه و از جنبش مشروطه تا جنبش ملی شدن نفت و اغلب جنبش‌های منطقه‌ای در ایران مثل جنبش کوچک جنگلی در گیلان، خیابانی در آذربایجان، جنبش تنگستانی‌ها و دلواری‌ها در جنوب و غیره برای حفظ بقای ایران بود. حیاتی که با تجویزهای احمقانه و ساده‌لوحانه روشنفکری دوره قاجاریه و پهلوی برای تجدد و ترقی و انعقاد قراردادهای اسارت‌بار و دادن امتیازهای خانمان‌برانداز به بیگانگان به مخاطره افتاده بود.

ملت ایران در گذشته در بهترین شرایط توانسته بود به مدد عالمان دینی و دینداران و وطن‌دوستان و آزادی‌خواهان واقعی، موفق به محدود کردن ضایعات بر هویت، استقلال و آزادی خود شود. اما اغلب اوقات جریان روشنفکری غرب‌گرا و سکولار با مواضع مشترک با بیگانگان، و انگیزه‌های ابرازنشده و مقاصدی مبهم و تعدیل‌یافته بر حسب عقاید همه‌انتهایی که سرسپرده به بیگانه هستند، به عنوان یک عضو حلقه به گوش پیاده‌نظام استکبار جهانی در ایران عمل کردند.

نتیجه چنین رفتاری تا قبل از انقلاب اسلامی قابل رؤیت است؛ کشوری فقیر، عقب‌مانده،

بی‌سواد، فاقد آرمان و انگیزه پیشرفت و بازار مصرف کالاهای نظام سرمایه‌داری؛ این بود آن ایرانی که تحویل جمهوری اسلامی دادند.

با ارایه این شرح اجمالی از مصائبی که جریان مزبور در دویست سال اخیر بر سر ملت ایران آورده بود پرسش اصلی قابل طرح است؛ جریان‌های متضاد و متناقضی که امروز می‌خواهند خود را در قالب یک حرکت کاذب اجتماعی تحت عنوان جنبش سبز به تاریخ ملت ایران تحمیل کنند آیا در مسائل بزرگ مربوط به استقلال، آزادی و عدالت توافق دارند؟ آیا آنها قادرند بعد از کسب قدرت، اختلاف‌نظرها و اختلاف آرمان‌های خود را در خصوص اساسی‌ترین ارکان حیات ملت ایران همساز کنند؟ چگونه و بر اساس کدام پشتوانه تاریخی و مبانی ایدئولوژیک؟!

تاریخ جریان‌های سکولار و غرب‌گرا در ایران تاریخ سیاهی است؛ چگونه چنین تاریخی می‌تواند پشتوانه یک آینده روشن برای ایران باشد؟!

ما مسئولیت داریم در بطن جامعه و سپس در برابر ملت ایران و در برابر شهدای گلگون‌کفن انقلاب اسلامی، جانبازان، خانواده شهدا و همه آنهایی که برای برپایی نظام مقدس جمهوری اسلامی خسارت دیده‌اند، مباحثی را برانگیزیم که این مباحث ما را از آن چیزی که بحق «بیریشگی و وارفتگی» جریان‌های مخالف انقلاب اسلامی نامیده می‌شود، بیرون آورد.

نسل اول انقلاب به عنوان کسانی که همه آرمان‌های خود را به پای نهال انقلاب اسلامی ریخته و افتخار می‌کنند که در همه برهه‌های ویژه این انقلاب بدون کمترین سود مادی در صحنه حاضر شدند و بقای جمهوری اسلامی و تمامیت ارضی ایران را حفظ کردند و نگذاشتند که وجبی از خاک این سرزمین، به دست دشمنان ناپاک بیفتد، باید این روشنگری را با این اعتقاد باطنی انجام دهند که ممکن نیست میان دشمنان انقلاب اسلامی با ملت ایران حتی در یک مقطع مشخص نیز سازش‌های پویایی به دست آید و به پیشنهادها و اقدامات مشترکی بینجامد؛ زیرا خواست ملت ایران با آنها در یک جهت نیست در دو مسیر کاملاً متفاوت و متضاد است. این روشنگری نه تنها برای دفاع از منافع ملت ما در همه زمینه‌ها، بلکه برای بقا و

حیات ایران یک ضرورت است.

جمهوری اسلامی در این سه دهه نشان داده است که بازدهی آن در حوزه عدالت و آزادی همگام با آرمان‌های ملت ایران است؛ ما در این سه دهه می‌خواستیم ثابت کنیم که در حال شکل‌گیری ملتی جدید هستیم؛ ملتی که باید به عنوان ملتی تمدن‌ساز و فرهنگ‌پرور تمام‌عیار در نظر گرفته شود.

بنابراین، ما از همه آنهایی که در نسل اول، دوم و سوم انقلاب اسلامی شعار آزادی، عدالت‌خواهی، استقلال و شعار جمهوری اسلامی سر می‌دهند می‌خواهیم هر چه سریعتر مواضع خود را به دور از تمایلات حزبی و دلگیری‌های انتخاباتی اعلام کنند؛ زیرا دشمنان ما تصور می‌کنند ما در برابر چالش قرار گرفته‌ایم.

خواه موضوع حفظ انقلاب اسلامی در مقام قدرتی نوظهور یا تأمین مقام و مرتبه آن به عنوان یک کشور پیشرفته و مستقل مطرح باشد و خواه حل مناقشات خود در درون نظام. به اجمال یا به تفصیل، انقلاب اسلامی باید راه ابداع و بازتولید فرهنگ اسلامی را بازیابد! هر کس چیزی برای پیشنهاد کردن نداشته باشد زود به دست فراموشی سپرده خواهد شد و مورد تحقیر، لعن و نفرین ملت ایران قرار می‌گیرد.

هر کس عاری از امکانات عقلی و عادلانه برای بلندپروازی‌های خود باشد، خیلی زود به دنباله‌روی از دشمنان انقلاب اسلامی و خشونت زبانی و فیزیکی آلوده خواهد شد.

حماسه ۲۲ خرداد ۸۸ و فتنه‌گری‌های بعد از آن نشان داد که ما ایرانی‌ها باید همه روزه تکرار کنیم: ما می‌توانیم؛ ما می‌توانیم. با تکیه کردن به قابلیت‌های دینی، فرهنگی و پشتوانه‌های مردمی نظام خود، می‌توانیم بسیاری از تعارضات خود را حل کنیم. این قابلیت‌ها اگر بر مبنای مردم‌سالاری دینی و بر اساس عدالت و عقلانیت استوار نباشد آن چیزی نخواهد بود که باید باشد؛ حتی اگر بتوانید نظم اجتماعی ایران را به هم بریزید محال است به شما فرصت خدمت کردن بدهند. مگر داستان جنبش ملی شدن نفت و لج‌بازی‌های رهبران آن دوره را فراموش کرده‌اید؟!

انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی الگویی بسیار موفقیت‌آمیز برای ایران بود. کاری نکنید که این توهم به وجود آید که امروز این الگو موفقیت کمتری دارد؛ اگر چنین توهمی ایجاد کنید با بقای خود و با بقای ایران بازی می‌کنید. این امر مسلم است که باید اصلاحاتی صورت گیرد؛ هیچ کس هم نه مخالف آن است و نه اعتراضی دارد؛ ولی این امر نباید به قیمت نابودی پایه‌های نظام جمهوری اسلامی تمام شود. پایه‌های این نظام خوب است؛ چون بر ادراکی متعادل از روابط میان مردم با آرمان‌ها و آرزوهایشان استوار است؛ علاوه بر نوعی اعتماد به خود؛ این اعتماد را امام عظیم‌الشأن ما برای مردم به ارمغان آورد. این اعتماد برای ساختن ایران چیزی کم ندارد. به این اعتماد به خاطر منافع حزبی، گروهی و شخصی خود ضربه وارد نکنید. تنها یک ایران جوش‌خورده‌تر و یکپارچه‌تر می‌تواند چنین اعتمادی را مستمر نگه دارد. در دنیایی که در تسلط قدرت‌های بزرگ و دستخوش رویارویی‌های سخت و از همه نوع است، ما وقتی می‌توانیم، استقلال، آزادی و عدالت را در کشور خود برقرار نماییم که این اعتماد را حفظ کنیم.

دشمنان ملت ایران در طول تاریخ همیشه به این اعتماد هجوم آوردند. بزرگ‌ترین معضل آسیب‌های اجتماعی در ایران همین اعتماد است. تضاد دولت و ملت حداقل در دو سیست سال اخیر فرصت‌های زیادی را از ملت ایران گرفت. بدبینی، یأس، شانه خالی کردن از مسئولیت‌پذیری‌ها و بی‌اعتمادی‌ها، بزرگ‌ترین آفت استقلال و آزادی ملت ایران است. واژه «درست» عموماً در خصوص تشریفات به کار رفته است که موسوم به تشریفات معمولی زندگی فردی است؛ این واژه می‌تواند برای مجموعه زندگی جامعه نیز به کار رود. بخشی از جامعه ما، به ویژه نخبگان بد و خیلی دیر تصمیم می‌گیرند و به ندرت در کاربرد تصمیمات اتخاذشده، کارایی نشان می‌دهند و این روندی دیوانسالارانه عادت‌گونه در جامعه ما شده است که فوق‌العاده فلج‌کننده و مداخله‌گرانه است.

حتی اگر باور کنیم که در برابر یک چالش بزرگ قرار داریم باید الگوی جامعه ایرانی خود را که در نوع خود منحصر بفرد است حفظ و تقویت کنیم؛ این الگو، جمهوری اسلامی است. ما باید

بر سرنوشت خود در برابر فشارهایی که از خارج می‌آید، تسلط داشته باشیم.

انقلاب اسلامی بعد از سه دهه شکوفایی سیاسی و اقتصادی، شاهد دشواری‌هایی جدی است و یک سلسله رخدادها در سال‌های دهه ۷۰، این شکوفایی را مختل کرده و هنوز نیز مختل می‌کنند.

قسمت عمده این اختلالات مبدأ خارجی دارد و آسیب‌پذیری روزافزون ما را نسبت به دنیایی می‌رساند که به سرعت - در همه حوزه‌ها، حتی در حوزه نظریه‌های سیاسی و اجتماعی و نظریه‌های علوم انسانی - در حال تحول است؛ اما سرعت تحول ما مخصوصاً در حوزه علوم انسانی بسیار ضعیف و بلکه ایستا می‌باشد.

این ایستایی، آفت عمده‌ای است که ما متحمل می‌شویم و از این طریق ملت ما به خصوص جوانان ما در رنج‌اند. با وجود اینکه روش‌های متعددی را به کار گرفته‌ایم تا حرکتی را در این زمینه بارور کنیم اما هیچ یک نتایج در خور اهمیتی را ارایه نداده است.

دوره یک دولتی به پایان می‌رسد و دولتی دیگر به جای آن می‌نشیند تا کاری را که شروع شده بود به انجام رساند؛ مسلماً هیچ دولتی نمی‌تواند حرکت‌های دولت پیشین را نادیده بگیرد؛ اگر فرصتی پیش آید دولت باید از آنها استفاده کند؛ اگر چالش‌هایی در برابر آن قرار گیرد، باید با آنها رویارویی کند، زیرا تاریخ منتظر نمی‌ماند؛ دولت‌های ما باید این فرصت‌ها را مغتنم شمرده و از آنها استفاده نمایند.

گروه «حزب الله»، طرح حکومت اسلامی

و آرمان‌های جدید رهایی از استبداد و استعمار

برگرفته از کتاب نهضت امام خمینی (س)، دفتر چهارم

◆ اشاره

نهضت امام خمینی به تمام معنا تجلی آفرینش جمعی در ساحت تفکرات اسلامی بود. انقلاب به تنهایی بازنمایی نمادهای مذهبی یا سیاسی نبود. در اسلام و تفکرات اسلامی به ویژه در مذهب شیعه، رابطه کاملی بین سامان سیاسی، نظم اجتماعی و مردم وجود دارد که از قوانین و قراردادهای اجتماعی جداست. وقتی به صحبت‌های امام نظر می‌کنیم در این سخنان بیش از آنکه مفهوم حقوق، سیاست، قرارداد و قوانین مشاهده شود بیشتر به رابطه، الفت، محبت و وحدت توصیه شده است. شاید یکی از دلایلی که نسل جوان تحصیل کرده دانشگاهی در عصر خفقان استبداد رژیم مشروطه سلطنتی پهلوی به‌رغم جریان‌های مبارزاتی محیط دانشگاه که تمایل چندان به مذهب نشان نمی‌داد، به

آرمان‌های امام خمینی جذب شد، همین جذبه معنوی آن، به جای قراردادهای حزبی و پیمان‌های سیاسی بود. قراردادهای حزبی و پیمان‌های سیاسی عموماً وابسته به منافع شخصی و گروهی خاص بود که با کمترین تزلزلی در تأمین این منافع، گسسته می‌شد.

هنوز حافظه تاریخی ملت ایران در دهه پنجاه، گسست‌های حزبی و سازمانی جریانات چپ و همچنین سازمان مجاهدین خلق را که بعداً در دوران انقلاب اسلامی به سازمان منافقین شهرت پیدا کرد از یاد نبرده است؛ پیمان چنین سازمان‌هایی برای مبارزه با رژیم غول‌آسای مثل رژیم پهلوی، آن قدر سست و شکننده بود که با کمترین تزلزلی به دامن سلطنت یا گروه‌های ملحد مارکسیستی سقوط کرد. اما در همین دوران، گروه‌هایی بودند که با دلدادگی به آرمان‌های امام خمینی و نهضت تشکیل حکومت اسلامی، در بدترین شرایط گرفتار آفت سستی و تزلزل نگردیدند و در بدترین حال دل از پیمان معنوی که با امام بسته بودند نشستند. ما در شماره‌های قبلی فصلنامه تعدادی از این گروه‌ها را معرفی کردیم. در این شماره تلاش می‌کنیم با توجه به اسناد برجا مانده، یکی دیگر از این گروه‌ها را به ملت ایران معرفی نماییم. گروه «حزب‌الله» از جمله گروه‌هایی بود که پس از شنیدن ندای عدالت‌خواهانه امام در پایه‌ریزی حکومت اسلامی در ایران، تحت تأثیر عمیق و دقیق این آرمان قرار گرفت و در اواخر سال ۱۳۴۹ در منطقه گرم خوزستان در شهر خرمشهر پایه‌های این گروه شکل گرفت.

گروه حزب‌الله مانند گروه زینبیه، گروه ابوذر، گروه شهید سبحانی و ده‌ها گروه دیگر، رهایی از جامعه استبدادی را در گروه دلدادگی به آرمان‌های حکومت اسلامی می‌دید. در آن دورانی که ممانعت روزافزون با سلطه نظام استبدادی پهلوی و امپریالیسم امریکا دقیقاً در مواجهه با قدرت بازدارنده این سلطه قرار گرفته بود و گروه‌های مبارز، یکی پس از دیگری یا طعمه ساواک می‌شدند و یا با استحاله ایدئولوژی، به قلع و قمع همدیگر می‌پرداختند، مبارزه در بستر آرمان‌های امام خمینی و تشکیل حکومت اسلامی مطمئن‌ترین، سالم‌ترین و اثرگذارترین روش برای مقابله با این سلطه بود. آنهایی که به دایره نفوذ نظریه حکومت اسلامی امام وارد می‌شدند می‌دانستند انسجام و یکپارچگی درون این دایره، هیچ‌گاه به سستی نخواهد گرایید و بدل به ابزار سرکوب گروه‌های رقیب درون‌سازمانی و برون‌سازمانی نخواهد شد.

نظریه حکومت اسلامی برای جوانان تحصیل‌کرده مذهبی، نظمی بدیل و راهی نو به سوی رهایی بود. نظم بدیل، پیدایش اهداف، آرمان‌ها و ارزش‌های متفاوت در برابر سیطره گفتمان‌های رسمی که در نهایت یا

ره به غرب می‌برد یا شرق.

نظریه حکومت اسلامی نفی بزرگی بود بر تمامی الگوهای لیبرالیستی و سوسیالیستی که اغلب ملت‌های

مبارز برای فرار از چنگال امپریالیسم امریکا و نظام سرمایه‌داری لیبرال، رفتن به زیر سیطره کمونیسم خشک و استعدادکش را بهتر می‌دیدند و بدیل دیگری نداشتند؛ لیکن امام خمینی با طرح نظریه حکومت اسلامی در ایران این فضای بسته و مسدود را گشود. مبارزان جوان ایران می‌دیدند که شور و عشق و آرمان آنها در زندگی سیاسی و عدالت‌خواهی اجتماعی اسیر دست بازیگران چپ و راست و نخبگان وابسته به فرهنگ غرب و شرق شده است. آنان می‌خواستند خود را از چنگال این سرنویشت محتوم رها سازند و اندیشه‌ای شایسته زیستن کسب کنند. امام خمینی با طرح حکومت اسلامی چنین فضایی را فراهم ساخت.

طرح حکومت اسلامی امام، نیروهای بسیاری را جذب کرد و انگاره‌های جدیدی برای رهایی فراهم ساخت؛ انگاره‌هایی که برخلاف اندیشه‌های چپ و راست، ریشه در فرهنگ ملی و مذهبی ایران داشت. دانشجویان مبارز در ایران، سرخورده از جریان‌های چپ و راست، در میان باورها و ارزش‌های ملی به دنبال تکیه‌گاهی به عنوان پشتوانه فرهنگی مبارزات خود می‌گشتند و امام با طرح حکومت اسلامی از دل فرهنگ بومی، تکیه‌گاه مورد نظر را ایجاد کرد و این جریان‌های پراکنده را به خیل عظیم ملت ایران پیوند زد. در چنین فضایی، گروه‌های مذهبی جدیدی تحت تأثیر نظریه حکومت اسلامی در پهن‌دشت سرزمین ایران شکل گرفت که گروه حزب‌الله یکی از این گروه‌ها بود.

◆ گروه «حزب‌الله» در جست‌وجوی هویت جدیدی از مبارزه

همان‌طور که گفته شد، گروه دیگری که در راه برپایی حکومت اسلامی تشکیل گردید و وارد صحنه مبارزه علیه نظام استبدادی مشروطه سلطنتی شد، گروه حزب‌الله در خرمشهر بود. این گروه در تاریخ اسفندماه ۱۳۴۹خ با هدف براندازی رژیم شاه و تشکیل حکومت اسلامی بنیاد یافت. از اعضای نخستین این گروه که از سوی ساواک شناسایی و دستگیر شدند، این اسامی در دست است:

مرتضی نعمت‌زاده: دانشجوی سال اول انستیتو تکنولوژی

حسین ابراهیمی: دانش‌آموز چهارم دبیرستان

اسماعیل زمانی: دانش‌آموز سال چهارم دبیرستان
 غلامرضا بصیرزاده: دانش‌آموز سال پنجم دبیرستان
 محمدعلی جهان‌آرا: دانش‌آموز سال چهارم دبیرستان

نامبرندگان انجمنی به نام «انجمن امام صادق(ع)» در خرمشهر تشکیل دادند و کوشیدند جوانان آن منطقه را به اصول اسلامی، اهداف و آرمان‌های امام خمینی آشنا سازند و به مطالعه کتاب‌های دینی وادارند و از پوچی، بی‌هویتی و غوطه‌ور شدن در مفاصل اخلاقی رهایی بخشند. گروه حزب‌الله دارای اساسنامه‌ای بودند که در آن پیروی از مرجعیت و روحانیت قید شده و تلاش در راه تشکیل حکومت اسلامی تا ظهور حضرت صاحب‌الامر والزمان، مورد تأکید قرار گرفته بود. بیشتر اعضای حزب، از مقلدین امام خمینی بودند و طبق رهنمودهای او فعالیت می‌کردند.^۱ گروه حزب‌الله به منظور گسترش دامنه فعالیت‌های سیاسی - اسلامی خود به دیگر شهرها و استان‌ها مانند آبادان، دزفول، اهواز و... کوشیدند که با نیروهای مذهبی و انجمن‌های اسلامی این شهرها و استان‌ها ارتباط برقرار کنند و آنان را از فعالیت‌های خود مطلع سازند؛ از این رو، با انجمن دانشوران اهواز، انجمن حسینی اصفهانی‌های آبادان، انجمن قرائت قرآن صاحب‌الزمان دزفول و... در ارتباط بودند و با مسئولان و اعضای انجمن‌های یادشده نشست‌هایی داشتند.

افراد و اعضای حزب‌الله ارتباط نزدیکی با حوزه‌های علمی و بزرگان روحانی داشتند و راهنمایی‌ها و رهنمودهای سازنده و سیاسی مقامات روحانی را مورد بررسی و مطالعه قرار

۱. شهید محمدعلی جهان‌آرا در بازجویی‌های خود اذعان کرده است: «...اصولاً بیشتر بچه‌های حزبی از خمینی تقلید می‌کردند، مگر دو، سه نفر که از خوبی یا حکیم تقلید می‌کردند. آرشیو اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر، پرونده نامبرده، برگ شماره ۹. غلامرضا بصیرزاده نیز در پاسخ به این پرسش: «در صورتی که فعالیت حزبی شما جنبه دینی داشته مرجع تقلید شما چه کسی بوده است؟» اظهار داشته است: «...فعالیت ما جنبه دینی داشت و مرجع تقلید ما خمینی بوده است که اکثراً از او تقلید می‌کردیم...». آرشیو اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر، پرونده نامبرده، ص ۳.

می‌دادند و به کار می‌بستند و نیز روی قرآن و نهج‌البلاغه مطالعه و تحقیق می‌کردند و از برداشت‌های شخصی و «من درآوری» خودداری می‌ورزیدند. اهتمام به دعا و زیارت از برنامه‌های مستمر و منظم اعضای حزب‌الله بود و مقید بودند که در دعاهای کمیل و ندبه که در مساجد خرمشهر برگزار می‌شد شرکت کنند. حزب‌الله از نظر سازمانی دارای شبکه‌های گوناگونی بود و اعضای حزب در شبکه‌های مختلف مسئولیت داشتند و هر کدام از شبکه‌ها دارای نام ویژه‌ای بود؛ مانند شبکه عابدون، شبکه مفلحون، شبکه متقون، شبکه خالدون، شبکه محسنون، شبکه خاشعون، شبکه مصلحون و شبکه مهتدون. و از هر شبکه یک تن، رابط میان افراد و اعضای دیگر شبکه‌ها بود؛ شبکه مهتدون یک عضو که زهرا بصیرزاده بود.

رهبری این گروه را شخصی به نام فرزاد قلعه‌گلایی بر عهده داشت که بنابر نوشته اعضای گروه، شخص هوشمند، تلاشگر و پرکاری بود و در جلب جوانان و سامان بخشیدن به گروه نقش بسزایی داشت.

اسماعیل زمانی در بازجویی خود آورده است:

... در این انجمن شخصی به نام فرزاد قلعه‌گلایی فعالیت‌های چشمگیری داشت؛ او دوست دبیرستانی من در سیکل اول نیز بود و با او روابط دوستانه نزدیکی داشتم. این شخص بسیار فعال بود و بسیار خوب بحث می‌کرد و قدرت نطق زیادی داشت. من زیاد تحت تأثیر او قرار گرفتم و وقتی او در زمستان همان سال به من پیشنهاد کرد که وارد گروه مخفی او شوم، من نیز قبول کردم و حتی ریاست او را برای گروه پذیرفتم. نام گروه حزب‌الله بود که فرزاد خود از قرآن آن را انتخاب کرده بود... او در این گروه برای ما راجع به مبارزه و جهاد اسلامی صحبت می‌کرد و من خودم هم در این زمینه مطالعه می‌کردم. جلسات گروه غالباً در خانه‌های علنی افراد تشکیل می‌شد؛ بیشتر مباحث پیرامون مسائل اسلامی به خصوص مسئله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر بود و مقداری هم مسائل سیاسی مورد بحث بود...

من، فرزاد و مرتضی نعمت‌زاده و کاظم نعمت‌زاده و پرویز جلالی تقریباً هسته مرکزی گروه بودیم و فرزاد به ما مأموریت داده بود افرادی را که مستعد می‌شناسیم، ابتدا وارد

انجمن امام صادق(ع) کنیم و آموزش‌های مقدماتی اسلامی را در آنجا به آنها بیاموزیم و سپس با آنها^۲ در سطح بالاتری کار کرده و آنها^۳ را برای ورود به گروه آماده کنیم...^۴ نامبرده در مورد این پرسش که هدف از تشکیل گروه حزب‌الله چه بود، پاسخ داده است: ... تشکیل حزب به منظور ایجاد حکومت اسلامی بود. در اساسنامه گروه که مقدمه‌ای به عنوان مرامنامه داشت آمده بود: این حزب به منظور کوشش برای حکومت اسلامی تأسیس شده و تا زمان ظهور امام زمان (عج) باقی است...^۵ حسین ابراهیمی پور نیز در بازجویی‌ها ایده و انگیزه خود را از تشکیل حزب‌الله چنین توضیح داده است:

... برای آماده کردن افراد و دخول آنان به حزب؛ و تشکیل حزب برای آن بود که ما می‌دیدیم آن طور که باید قوانین اسلام کاملاً اجرا نمی‌شود و برای تشکیل حکومت اسلام بود که تشکیل حزب دادیم...^۶

نامبرده در برابر این پرسش که از چه موقع موضوع تشکیل حکومت اسلامی در حزب مورد نظر بوده است، پاسخ داده است: «...از همان ابتدا به طور کلی تشکیل حزب اساساً برای تشکیل حکومت اسلامی بوده است...»^۷

حسین ابراهیمی پور در بازجویی دیگری در برابر این پرسش که منظور نهایی اعضای حزب‌الله از فعالیت‌های حزبی خود چه بوده است، با صراحت پاسخ داده است: «...برانداختن

۱. در اصل: او.

۲. در اصل: او.

۳. در اصل: او.

۴. همان، پرونده اسماعیل زمانی، برگ‌های ش ۱۴ و ۱۵.

۵. همان، سند ش ۱۳.

۶. همان، سند ش ۱۴.

۷. همان.

حکومت مشروطه سلطنتی و ایجاد حکومت اسلامی...^۱

او در پاسخ به پرسش دیگر که در برنامه حزب‌الله به چه نحو و طریقی در نظر بود رژیم مشروطه سرنگون شود و حکومت اسلامی به جای آن برقرار گردد، اظهار کرده است:
 ... برای برقراری حکومت اسلامی چنین در نظر داشتیم که ابتدا بر افراد و قدرت خود در جامعه تا حد لازم بیفزاییم و در مورد لزوم شاید از اسلحه هم استفاده می‌کردیم و آن گاه به جای حکومت مشروطه سلطنتی حکومت اسلامی برقرار می‌کردیم...^۲
 غلامرضا بصیرزاده در بازجویی‌های خود درباره چگونگی جلب افراد به حزب چنین توضیح داده است:

... برای جلب همکاری افراد جدید و عضویت آنها در حزب یک نفر مسئول می‌شد که آن کس را تبلیغ کند و با صحبت‌های انقلابی و احادیث و قرآن و وضع مسلمانان و سطح فکر آنان و از اینکه اینها کفار هستند، او را تحت تأثیر صحبت‌های خود قرار می‌دادیم؛ بعد وقتی تحت تأثیر قرار می‌گرفت، بعد از چندین ماه کار کردن با او و صحبت با وی وقتی درست می‌شد، یعنی مؤمن، متعصب، متقی، سیاسی و مطیع می‌شد، او را وارد حزب می‌کردیم و انتقادات ما برعکس انتقاداتی که می‌کنند کلی بود و آن هم در چند جمله که ما حکومت اسلامی باید درست کنیم؛ حال به اینکه حکومت اسلامی چگونه است، اقتصادش چگونه است، اداره مملکت چطور می‌شود، نمی‌اندیشیدیم و می‌گفتیم باید قوانین قرآن به جای قوانین بشری جایگزین شود و می‌گفتیم طبق روایاتی که به ما رسیده از ائمه، این حکومت [ها] حکومت شیطان [و] طاغوت است و بر مبنای همین اصلی که در کله ما جا داشت، انتقاداتی کوچک که می‌دیدیم می‌گرفتیم و به هر چیز بد و خوب عینک بدبینی می‌زدیم و هر چه می‌شد می‌گفتیم بد است و رهبر مملکت و مسئولین امور را ظالم می‌دانستیم و درباره حکومت اسلامی بحث می‌کردیم...^۳

۱. همان.

۲. همان، سند ش ۱۵.

۳. همان، سند ش ۱۶.

از دیگر اعضای حزب‌الله کریم رفیعی دستجردی بود. ساواک خوزستان درباره او چنین گزارش داده است:

... برابر سوابق موجود، نامبرده یکی از اعضای گروه فرزند قلعه‌گلایی (حزب‌الله) بوده که طی دستگیری گروه مزبور، نامبرده نیز در مورخ ۵۱/۲/۱۲ دستگیر و در بازجویی معموله صراحتاً فعالیت خود را در گروه مزبور در جهت براندازی رژیم و برقراری حکومت اسلامی و تقلید و طرفداری از خمینی اعتراف کرده و...^۱

اعضای حزب‌الله برای آگاهی هر چه بیشتر از مبانی اسلامی و پیشبرد اهداف و آرمان‌های دینی خود، بارها به حوزه‌های علمی قم، مشهد، اصفهان و... سفر می‌کردند و با علما و روحانیان دیدارها و گفت‌وگوهایی به عمل می‌آوردند و کتاب‌های اسلامی و علمی، نیز پیام‌ها، رهنمودها و آثار علمی امام را تهیه می‌کردند و برای مطالعه و بهره‌گیری در دسترس جوانان و هواداران قرار می‌دادند و در راه رشد فکری، پرورش روحی و اخلاقی و استواری باورهای دینی جوانان کوشش می‌کردند و نسل جوان را در حد توان خود از سستی، بی‌حالی، پوچی، بی‌مبالاتی و بی‌هویتی‌رهایی می‌بخشیدند و به رسالت و مسئولیت سنگین نسل جوان آگاه و آشنا می‌ساختند. ساواک خوزستان پیرامون شیوه فعالیت حزب‌الله و عملکرد آنان چنین گزارش کرده است:

... در سال گذشته شخصی به نام فرزند قلعه‌گلایی که آشنایی کامل به مسائل مذهبی داشته، تحت عنوان تقلید از خمینی عده‌ای از جوانان را که اکثراً دانش‌آموزان بوده‌اند تحت تبلیغ قرار داده و به منظور گسترش دامنه فعالیت خود و شروع مبارزه علیه رژیم، اقدام به تشکیل انجمن مذهبی نموده و سرانجام حزبی به نام به اصطلاح «الله» را که هدف آن براندازی رژیم شاهنشاهی و برقراری حکومت اسلامی بوده پایه‌گذاری کرده است. اعضای این حزب، افراد را از نظر روحی و فکری تربیت و آنها را سوگند می‌داده‌اند که نسبت به حزب وفادار و در اجرای دستورات حزبی کوشا باشند (به شرح

فتوکپی میثاق‌نامه پیوست) ...نامبردگان در اعترافات خود اظهار داشته‌اند برای ملاقات با برخی از روحانیان و همچنین عضوگیری، به شهرستان‌های مختلف ایران مانند: مشهد، قم، تهران مسافرت کرده‌اند و در مورد اسامی نشریات مضره معترف بوده‌اند که جزوات مربوط به سخنرانی خمینی در سال ۴۱، بیانیه حج خمینی در پیامی از امام خمینی، کتاب کشف اسرار اثر خمینی، کتاب حکومت اسلامی نوشته خمینی، سرود جشن‌ها^۱ تعدادی [مقالات و کتب کمونیستی و بیانیه حزب کمونیست چین را مطالعه کرده‌اند...^۲

چنانکه ساواک در گزارش مزبور اشاره کرده است، از برنامه‌های درون‌سازمانی حزب‌الله، هم‌پیمانی و امضای «میثاق‌نامه» بوده، که طی مراسمی با سوگند به قرآن کریم تعهد می‌کردند که به حزب خود وفادار باشند و از دستورات حزب سرپیچی نکنند و اگر روزی دستگیر شدند، یاران حزبی و گروهی خود را لو ندهند و

هیچ‌گاه به حزب خود خیانت نکنند و آن میثاق‌نامه را با خط خود می‌نوشتند و گویا با خون خود امضا می‌کردند. چند نمونه از آن میثاق‌نامه‌ها در ادامه آمده است.^۳

نظریه حکومت اسلامی برای جوانان تحصیل کرده مذهبی، نظمی بدیل و راهی نو به سوی رهایی بود. نظم بدیل، پیدایش اهداف، آرمان‌ها و ارزش‌های متفاوت در برابر سیطره گفتمان‌های رسمی که در نهایت یا ره به غرب می‌برد یا شرق

ساواک خوزستان در پی دستیابی به برخی از این میثاق‌نامه‌ها نسبت به کسانی که پای این میثاق‌نامه‌ها دستینه گذاشته‌اند

۱. به نظر می‌رسد که مقصود، کتاب سرود جهش‌ها از استاد محمدرضا حکیمی است که به اشتباه «سرود جشن‌ها» نوشته‌اند!

۲. همان، سند ش ۱۸.

۳. همان، سند‌های ش ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲.

احساس خطر کرده و به تعقیب دوباره آنان پرداخته است. در گزارشی از ساواک در تاریخ ۵۲/۱۱/۳ آمده است:

... ضمن بررسی مجدد مدارک وضعیت شبکه مشکوفه حزب الله و بهره‌برداری‌های لازم، میثاق‌نامه‌هایی به امضای دو نفر دیگر به اسامی مشروحه زیر به دست آمده است که نسبت به شناسایی آنان اقدام و تحقیقات معموله حاکمیت که:

۱. زهرا بصیرزاده (خواهر غلامرضا بصیرزاده) که به اتهام عضویت در حزب الله دستگیر و پس از طی محکومیت آزاد و اکنون در خرمشهر به تحصیل اشتغال دارد، که به حزب الله میثاق سپرده و آن را با خون خود امضا کرده؛ فعلا در دانشسرای مقدماتی خرمشهر به تحصیل مشغول و با داشتن تمایلات مذهبی و تعصبات افراطی بعضا تحریکاتی را نیز بین همکلاسان خود به عمل می‌آورد که توسط عوامل مربوطه مراقبت می‌گردد. و در نظر است در فرصت مقتضی همراه پدرش احضار و ضمن بازجویی و اخذ تعهد و تذکرات لازم آزاد گردد.

۲. سید کاظم نعمت‌زاده که به حزب الله میثاق سپرده و نامه مذکور را با خون امضا کرده، در حال حاضر به خدمت سپاهی دانش در شیراز مشغول... به نظر می‌رسد؛ اصلح است که ضمن مراقبت از وضع وی، چنانچه مورد خاصی از او مشاهده نگردد نسبت به بازجویی از یادشده نیز به هر طریقی که مقتضی باشد اقدام گردد.^۱

◆ چگونگی کشف و بازداشت گروه «حزب الله»

گروه حزب الله پیش از آنکه به عملیاتی ضد رژیم شاه دست بزنند و حتی پیش از آنکه بتوانند اسلحه تدارک ببینند، به سبب اختلافاتی که میان اعضا و سمپات‌ها پیش آمد، چند تن از آنان به درگیری فیزیکی با یکدیگر پرداختند و کارشان به شهربانی کشید و در شهربانی برملا شد که برخی از آنان از اعضای حزب الله هستند و فعالیت‌های سری و زیرزمینی دارند و بدین گونه به

سادگی در چنگ ساواک گرفتار شدند. اسماعیل زمانی در بازجویی‌های خود چگونگی لو رفتن حزب‌الله را چنین بازگو کرده است:

... جریان لو رفتن و دستگیری ما در سال ۵۱ از این قرار بود که دو نفر از افراد حزبی که به علت فشار زیاد خانواده‌هاشان ... از گروه خارج شده بودند و رابطه‌شان هم با افراد مذهبی قطع شده بود و دیگر به سینما و امثال اینها می‌رفتند، برخوردی با یکی، دو تا از افرادی که به انجمن می‌آمدند ... پیدا می‌کنند که به زد و خورد میان آنها می‌رسد؛ یکی از دو نفر مذکور که از حزب خارج شده بود کتک می‌خورد. در پی این جریان او عموی خود را از ماجرا مطلع می‌کند؛ عموی او نیز به شهربانی می‌رود و جریان دسته‌بازی فرزاد را می‌گوید و همراه پاسبانی با شخص مذکور که نامش امیر براننده بود، فرزاد و عده‌ای از بچه‌ها را در کافه‌ای در کنار شط می‌بینند و امیر می‌گوید که فرزاد دستور داد تا مرا بزنند. بعد از مشاجره‌ای، فرزاد و سید مرتضی نعمت‌زاده را به شهربانی می‌برند و امیر براننده در آنجا می‌گوید که فرزاد رئیس حزب‌الله است و گروه مخفی دارد و ...^۱

در گزارش ساواک پیرامون شناسایی و کشف این گروه چنین آمده است:

... اخبار و اطلاعات واصله حاکی بود که عده‌ای از دانش‌آموزان خرمشهر دارای تمایلات ضددولتی بوده و از طرفداران روحانیون افراطی می‌باشند و به همین منظور انجمنی به نام انجمن امام صادق(ع) تشکیل داده و فعالیت دارند.^۲ پس از مدتی در اثر اختلافاتی که بین افراد گروه مذهبی مزبور بروز می‌نماید منجر به زد و خورد بین آنان و دخالت

۱. همان، پرونده اسماعیل زمانی، برگ ش ۹۶.

۲. آنچه در این گزارش ادعا شده است که «اخبار و اطلاعات واصله حاکی بود که عده‌ای از دانش‌آموزان خرمشهر دارای تمایلات ضد دولتی بوده و ...» جنبه بلوف و گزافه‌گویی دارد و شیوه‌ای است که نمایندگی‌های ساواک در گزارش به مقامات بالاتر برای قدرت‌نمایی خود از آن بهره می‌گرفتند؛ زیرا تا روز ۵۱/۵/۲۰ که چند تن از این گروه به سبب درگیری با یکدیگر به شهربانی کشیده شدند، ساواک خرمشهر و خوزستان هیچ گونه اطلاع و آگاهی از فعالیت‌های این گروه نداشت. از این رو، پیش از تاریخ یادشده در پرونده این گروه و یا حتی در پرونده موضوعی دانش‌آموزان خرمشهر، هیچ گونه گزارشی به ثبت نرسیده است.

مأمورین شهربانی و جلب عده‌ای از آنها می‌گردد و در بازجویی مقدماتی در شهربانی مطالبی از اقدامات غیر قانونی خود را در اثر ضدیت با یکدیگر بروز داده و شهربانی چهار نفر به نام‌های عبدالامیر برانزنده و حمید ودادی و مرتضی نعمت‌زاده و فرزاد قلعه‌گلابی را به ساواک خرمشهر اعزام می‌نماید. در تحقیقی که از عبدالامیر برانزنده و حمید ودادی به عمل آمد فرزاد قلعه‌گلابی و مرتضی نعمت‌زاده را متهم نمودند که حزبی به نام حزب‌الله تشکیل داده و [با] تبلیغ دانش‌آموزان، عده‌ای از آنها را به دور خود جمع نموده و افکار و تمایلات آنها را منحرف و قصد داشته‌اند که علیه رژیم فعلی قیام و حکومت اسلامی مستقر نمایند...^۱

دو تن از بازداشت‌شدگان، به نام‌های عبدالامیر برانزنده و حمید ودادی از افرادی بودند که به سبب نامشخصی از حزب‌الله اخراج شده و یا خود بیرون رفته بودند و بسیاری از اعضای حزب را می‌شناختند و بدین گونه ساواک توانست شماری از اعضای این حزب را شناسایی و دستگیر کند؛ مانند: حسین ابراهیمی، محمدعلی جهان‌آرا، اسماعیل زمانی، غلامرضا بصیرزاده، بیژن مشعل، علی‌اکبر عباسی، پرویز جلالی، مسعود بهبهانی‌نیا، علی جهان‌آرا، کریم رفیعی، زهرا بصیرزاده و... .

غلامرضا بصیرزاده که به عنوان معاون گروه حزب‌الله فعالیت می‌کرد، در پی بازداشت فرزاد قلعه‌گلابی و سید مرتضی نعمت‌زاده، در گام نخست فعالیت‌هایی را برای رهایی نامبردگان از چنگ ساواک آغاز و دنبال کرد و از علمای شهر برای نجات آنان کمک خواست و افرادی را به اهواز، اصفهان و قم روانه ساخت تا با افراد و گروه‌های همفکر رایزنی کنند و برای نجات بازداشت‌شدگان اقدامی به عمل آورند و تلاش کرد که اسناد و مدارک درون‌سازمانی مانند «میثاق‌نامه‌ها» را در محلی دور از دسترس مأموران ساواک پنهان کند و سرانجام بر آن شد که اعضای حزب‌الله را پراکنده سازد؛ برخی را به تهران و شماری را به عراق روانه نماید و خود نیز به سوی عراق بگریزد؛ لیکن پیش از آنکه بتواند برنامه خود را به اجرا درآورد،

اعضای حزب یکی پس از دیگری دستگیر و بازداشت شدند و خود او نیز در تاریخ ۱۳۵۱/۶/۱۲ به همراه حسین ابراهیمی‌پور و اسماعیل زمانی دستگیر گردید و اسناد و مدارک نیز به دست ساواک کشف و ضبط شد.

بازداشت‌شدگان، چنانکه آورده شد، در بازجویی‌های خود با صراحت هدف اصلی و نهایی خود را که واژگونی رژیم پادشاهی و تشکیل حکومت اسلامی بود، اعلام کردند. ساواک خوزستان در گزارش به تهران این نکته را چنین بازگو کرده است:

... اینک یک برگ فتوکپی صورت‌جلسه بازرسی و دو قطعه عکس و ۱۹ برگ اوراق تحقیقاتی مشارالیه [غلامرضا بصیرزاده] که صریحا نسبت به عضویت و معاونت خود در حزب‌الله و برقراری حکومت اسلامی اعتراف نموده به پیوست تقدیم می‌گردد و...^۱
در مورد حسین ابراهیمی‌پور نیز ساواک خرمشهر چنین گزارش کرده است:
... مشارالیه از افرادی است که میثاق نوشته و در تحقیقات معموله نسبت به عضویت در حزب‌الله و همچنین اعمال و رفتار و افکار مخالف خود در جهت براندازی حکومت شاهنشاهی و برقراری حکومت اسلامی صریحا اعتراف لازم را نموده است...^۲
ساواک خوزستان نیز در گزارش به مرکز، همین نکته را بازگو نمود.^۳

◆ فرجام «حزب‌الله»

اسماعیل زمانی در بازجویی‌های خود در سال ۱۳۵۶ درباره کشف حزب‌الله از سوی ساواک و بازداشت اعضای آن و سرانجام این حزب، چنین اذعان کرده است:

... بعد از حدود دو سال فعالیت در این گروه، در تابستان سال ۵۱ فرزاد و سید مرتضی نعمت‌زاده دستگیر شدند و بیست روز بعد از آن، بقیه افراد گروه نیز دستگیر شدند و

۱. همان، سند ش ۲۵.

۲. همان، سند ش ۲۶.

۳. همان، سند ش ۲۷.

تمام مدارک گروه نیز لو رفت و به این ترتیب ماجرای دوره اول حزب‌الله پایان یافت...^۱ بازداشت‌شدگان گروه حزب‌الله شماری که هنوز عضو نشده بودند و یا افراد هدفمندی نبودند با قید تعهد یا کفالت و ضمانت آزاد شدند، لیکن اعضای اصلی، پس از پایان بازجویی در ساواک خرمشهر، به زندان اهواز انتقال یافتند و پس از تکمیل پرونده روانه دادگاه شدند و طی محاکمه‌ای نظامی و فرمایشی هر کدام به مدتی زندان محکوم گردیدند. طبق رأی دادگاه:

فرزاد قلعه‌گلایی چهارسال

سید مرتضی نعمت‌زاده دوسال

اسماعیل زمانی، حسین ابراهیم‌پور و محمدعلی جهان‌آرا هر کدام یک سال

غلامرضا بصیرزاده و بیژن مشعل به شش ماه زندان محکوم شدند.

علی‌اکبر عباسی تبرئه شد.

با در نظر گرفتن اینکه گروه حزب‌الله اندیشه براندازی در سر داشتند و هدف واژگونی رژیم شاه و نظام پادشاهی را دنبال می‌کردند، می‌بینیم که دادگاه نظامی اهواز نامبردگان را به کیفر سنگینی محکوم نکرد و مجازات شدیدی برای آنان در نظر نگرفت. رژیم شاه در این گونه موارد متهمان را غالباً به اشد مجازات کیفر می‌داد و در شرایطی با یک درجه تخفیف به زندان دایم محکوم می‌کرد. علل این برخورد با گروه حزب‌الله را در موارد و محورهای زیر باید جست‌وجو کرد:

۱. رژیم شاه نسبت به خوزستان که هم‌مرز با عراق است، سخت‌نگران و حساس بود و تلاش می‌کرد که از هرگونه فشار بر اهالی آن منطقه که ممکن بود مایه خشم و خروش و شورش گردد و محیط خوزستان را ناآرام و متشنج سازد، خودداری ورزد.
۲. کشف گروه حزب‌الله در خرمشهر هم‌زمان بود با اوج اختلاف مرزی ایران و عراق و تبلیغات گسترده رژیم بعث عراق ضد رژیم شاه و بهره‌گیری آنان از هر رویداد سیاسی که

ممکن بود در ایران صورت بگیرد؛ و اگر اعضای حزب‌الله به زندان‌های درازمدت محکوم می‌شدند، بی‌تردید بازتاب گسترده‌ای در خوزستان و منطقه داشت و برای رژیم بعث در راه انگیختن مردم خوزستان و تبلیغات ضد رژیم شاه دستاویز زنده و پرمایه‌ای به شمار می‌آمد. ۳. برخی از افراد و اعضای حزب‌الله در بازجویی‌ها و در برخوردهایی که با پلیس و مأموران ساواک داشتند از خود ضعف نشان دادند و شاید رفتار آنها ناشی از ضعف نبود بلکه تاکتیکی

بود که به منظور فریب بازجو و مقامات ساواک به کار بستند. در هر صورت، برداشت و ارزیابی مسئولان به اصطلاح امنیتی و قضایی از گروه یادشده این بود که حرکت آنان بر پایه ساختاری ریشه‌ای، علمی و انقلابی نبوده است، بلکه از روی احساسات زودگذر جوانی و اندیشه‌های ناپخته و بی‌پایه موسمی و مقطعی به کاری دست زده و در واقع آلت دست شده‌اند و در پی بازداشت و محاکمه به کلی پشیمان و متنبه گردیده و به راه آمده‌اند و دیگر هیچ گاه دنبال کار سیاسی نخواهند رفت، لیکن رویدادهای

نظریه حکومت اسلامی نفی بزرگی بود بر تمامی الگوهای لیبرالیستی و سوسیالیستی که اغلب ملت‌های مبارز برای فرار از چنگال امپریالیسم امریکا و نظام سرمایه‌داری لیبرال، رفتن به زیر سیطره کمونیسم خشک و استعدادکش را بهتر می‌دیدند و بدیل دیگری نداشتند

بعدی نشان داد که این برداشت تا چه پایه‌ای نادرست و دور از واقعیت بوده است.

۴. بیشتر اعضای حزب در سنین نوجوانی و نارس بودند و دوران محکومیت را در «حبس تأدیبی» گذراندند؛ از این رو، رژیم شاه اصولاً روی آنها حسابی باز نکرده و از سوی آنان خطری احساس نمی‌کرد و شاید حرکت آنها را نوعی بازی کودکانه می‌پنداشت.

۵. جریان رهبری در فعالیت‌های گروهی برای مقامات ساواک و دیگر سردمداران رژیم شاه

نقشی مهم در برخورد با گروه‌ها و سازمان‌ها داشت؛ از این رو، می‌بینیم که در جریان گروه شیخ عبدالحسین سبحانی، ساواک خوزستان تاب نیاورد و آن مرد بزرگ را ناجوانمردانه به شهادت رسانید، اما در مورد گروه حزب‌الله، رهبری ضعیف و نامتعادل شخصی به نام فرزاد قلعه‌گلابی، عامل دیگری در سست برخورد کردن رژیم شاه با این گروه بود.

۶. انعکاس اینکه یک گروه مذهبی با انگیزه براندازی و برقراری حکومت اسلامی کشف و بازداشت شده و به محاکمه کشیده شده‌اند، برای رژیم شاه از چند جنبه زیانبار و شکننده بود: الف. شاه پیوسته بر آن بود که وانمود کند تنها مخالفان رژیم او که نقشه براندازی دارند، کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها هستند تا از این راه غرب را به پشتیبانی هر چه بیشتر از خویش وادارد و خطر کمونیست‌ها را برای ایران و منطقه بزرگ و جدی بنمایاند و از سوی دیگر تلاش داشت وانمود کند که از پشتیبانی مردم مسلمان ایران برخوردار است و ملت ایران یک‌دست پشت سر او ایستاده‌اند و از سیاست او حمایت می‌کنند و اگر در میان توده‌های مذهبی کسانی نغمه مخالف سر می‌دهند یا مارکسیست‌ها هستند که زیر ماسک اسلام به صحنه آمده‌اند (مارکسیست‌های اسلامی) یا عناصر واپسگرا و ارتجاعی هستند که از رشد لازم برخوردار نیستند و نمی‌توانند اصول انقلابی و مترقیانه شاه را برتابند! و منافع خود را در خطر می‌بینند! اما حرکت و خیزش شماری از دانشجویان و دانش‌آموزان، با هدف تشکیل حکومت اسلامی موضوعی نبود که شاه بتواند آن را به مارکسیست‌ها مربوط سازد یا به واپسگرایان و عناصر ارتجاعی ارتباط دهد زیرا مارکسیست‌ها و نیز گروه‌های التقاطی «مارکسیست‌های اسلامی» هیچ‌گاه شعار «استقرار حکومت اسلامی» سر نمی‌دادند و با چنین هدفی نمی‌توانستند کنار بیایند و از نظر ناظران سیاسی و صاحب‌نظران مسائل بین‌المللی اتهام «ارتجاعی» و واپسگرایی به نسل جوان تحصیل‌کرده و پاک‌باخته نیز پذیرفتنی نبود و برملا شدن بازداشت چنین گروهی با آن انگیزه انقلابی (سرنگونی نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی) از عمق نارضایتی جامعه اسلامی از رژیم حاکم نشان داشت و مایه بی‌آبرویی رژیم شاه بود.

ب. رو آوردن نسل جوان به تلاش در راه «استقرار حکومت اسلامی» که در سال ۱۳۴۸خ از

طرف امام مطرح شده بود و امت اسلامی به خیزش و خروش در راه برپایی آن فراخوانده شده بودند، موقعیت ویژه سیاسی و پایگاه مردمی امام را به نمایش می‌گذاشت و دیدها و دیدگاه‌ها را به سوی او می‌کشاند و او را در میان سیاستمداران و کارگزاران سیاسی درون‌مرزی و برون‌مرزی بیش‌تر مطرح می‌کرد و چنین وضعی برای رژیم شاه ارزان تمام نمی‌شد.

ج. در پی طرح حکومت اسلامی از طرف امام، رژیم شاه نیز همانند سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و به اصطلاح ملی، به توطئه سکوت در برابر آن روی آورد و تلاش کرد آن طرح در میان ملت ایران بازتابی نداشته باشد و اندیشه‌ها را به آن سو نکشاند؛ لیکن اگر آشکار می‌کرد که گروهی به نام حزب‌الله در خرمشهر با هدف برقراری حکومت اسلامی تشکیل شده است، بی‌تردید بحث حکومت اسلامی بر سر زبان‌ها می‌افتاد و دیدها و اندیشه‌ها را به سوی خود جلب می‌کرد و چه بسا کسانی با این انگیزه و هدف به پامی‌خاستند و این طرح در میان ملت بیشتر جا باز می‌کرد و همگانی می‌شد. از این رو، رژیم شاه در برخورد با گروه حزب‌الله کوتاه آمد و کوشید با مجازاتی سبک و در خور اغماض، آن جریان را بی‌سروصدا پایان دهد.

◆ تداوم راه شهید سبحانی

زورمداران حاکم بر ایران، بر این باور بودند که با شکنجه، محاکمه و زندانی کردن گروه شهید سبحانی و اعضای حزب‌الله و... توانسته‌اند ریشه اندیشه حکومت اسلامی را بی‌سر و صدا بخشکانند و راه خمینی را بی‌رهر و سازند و نظام زور و سلطه را استواری و جاودانگی بخشند، اما واقعیت جز آن بود که آنها می‌پنداشتند؛ شاید آنها هیچ‌گاه نمی‌توانستند باور کنند که حق و حقیقت زوال‌ناپذیر است و خون شهید هدر نمی‌رود و راه شهیدان به بن‌بست نمی‌رسد و نور خدا خاموش نمی‌شود.

در پی زندانی شدن شماری از اعضای حزب‌الله، آشنایی‌ها، دیدارها و گفت‌وگوهایی میان

آنان و گروه شهید سبحانی صورت گرفت. دو گروه در دوران زندان گام به گام از روحیه، اندیشه، انگیزه و ایده‌های یکدیگر شناخت پیدا کردند و به یکدیگر نزدیک شدند و برای تداوم مبارزه در راه برپایی حکومت اسلامی و ستیز با رژیم شاهنشاهی دست در دست یکدیگر نهادند و برخی از افراد گروه شهید سبحانی به نام‌های عزیز صفری، حمید صفری، غلامعلی رشیدعلینور، سید احمد آوایی و حمید آستی با اعضای حزب‌الله مانند محمدعلی جهان‌آرا، اسماعیل زمانی، غلامرضا بصیرزاده، حسین ابراهیم‌پور، سید مرتضی نعمت‌زاده و... دست اتحاد به یکدیگر دادند و با هم در راه واژگونی رژیم شاه و برقراری حکومت اسلامی، پیمان بستند. در بازجویی حمید صفری در این باره آمده است:

... اتفاقاً من و فرزاد قلعه‌گلایی که به ۴ سال حبس محکوم شده بود و مرتضی نعمت‌زاده یکی دیگر از هم‌جرم‌های فرزاد که به ۲ سال [حبس] محکوم شده بود، مدت یک ماه در یک جا بودیم و در تمام این یک ماه فرزاد قلعه‌گلایی مرتب برای من حرف می‌زد و قرآن و نهج‌البلاغه تفسیر می‌کرد و بیشتر در مورد لزوم تشکیل حکومت اسلامی حرف می‌زد؛ به طوری که حرف‌هایش بزرگ‌ترین اثرات را در دل من بر جای گذاشت... و از من هم تقاضای عضویت کرد و من هم پذیرفتم... وقتی خواستم آزاد بشوم گفت در بیرون فقط با رضا بصیرزاده تماس می‌گیری و هر کاری داشتی به او می‌گویی و نیز درس می‌خوانی تا حتما دیپلم بگیری که وقتی آزاد شدم بیکار باشی و نیز برادرت عزیز صفری و غلامعلی رشید علینور را تبلیغ می‌کنی تا وقتی آزاد شدم آماده عضو شدن باشند ولی کوچک‌ترین بویی نبرند که حزب‌الله هنوز ادامه دارد و تو هم عضو آن هستی...^۱

ساواک از زبان اسماعیل زمانی آورده است:

... من به اتفاق فرزاد قلعه‌گلایی و سید مرتضی نعمت‌زاده و عده‌ای دیگر در مردادماه ۲۵۳۱ دستگیر و همه مدارک گروه به دست مأمورین افتاد و بالاخره به یک سال زندان

محکوم شدم؛ در زندان خرمشهر من و بصیرزاده و فرزاد مجدداً تصمیم گرفتیم گروه را دوباره در داخل زندان سازماندهی کنیم و بدین جهت مرحله دوم زندگی گروهی من در زندان شروع و در طی دوران محکومیت در زندان جلسات بحث و مذاکره با سایر زندانیان تشکیل می‌دادیم و مسائل حکومت اسلامی و جهاد را برای آنها تشریح می‌کردیم؛ پس از آزادی از زندان من و بصیرزاده و سید مرتضی با هم تماس گروهی داشتیم...^۱

گروه‌های شهید سبحانی و حزب‌الله در درون زندان در مورد تداوم مبارزه برای واژگونی رژیم شاه و برپایی حکومت اسلامی به دیدگاهی یکسان رسیدند و در پی آزادی از زندان در راه هدف مشترک، به همکاری ادامه دادند و کوشیدند به گروه سامان بخشند و کاستی‌ها و نادرستی‌های گذشته را جبران کنند و سازمان نوینی را پی بریزند. این گروه در پی تشکیل حزب رستاخیز و تغییر تاریخ خورشیدی به تاریخ شاهنشاهی طی اعلامیه‌ای این اعمال خلاف قانون و خیانت‌آمیز شاه را مورد نکوهش قرار داد و همگان را به مبارزه بی‌امان ضد رژیم شاه و خیزش و خروش در راه ویران کردن پایه‌های سلطنت و استقرار حکومت اسلامی فرا خواند. متن آن اعلامیه که به صورت دست‌نویس و بدون امضا می‌باشد، چنین است:

قد افلح من تزکی: انسانی رستگار است که خود را از همه پلیدی‌ها پاک نگه دارد.
برادر مسلمان!

در عصری که عمال استعمار و نوکر سرسپرده امریکا دست به هر جنایتی می‌زنند و شاه خائن این نوکر سرسپرده امریکا، ثروت‌های معنوی و مادی ما را به تاراج و یغما می‌برد و برای سرپوش گذاشتن بر جنایاتش هر روز به عناوینی تازه از قبیل جشن ۲۵۰۰ ساله که به معنی بازگشت به ۲۵۰۰ [سال] قبل است، حزب رستاخیز، تغییر مبنای تاریخی، ما را مشغول نگه می‌دارد و جوانان دلیر و فرزندان خلق را به عناوین قلابی «مارکسیست اسلامی»! شهید می‌نماید و با چهره اسلامی درصدد برانداختن اسلام، این

۱. همان، پرونده اسماعیل زمانی، برگ ش ۳.

تنها سنکر ضدامپریالیستی، می‌باشد، در چنین لحظاتی بر هر فرد مسلمان آگاه است که برای منهدم ساختن این رژیم خائن متحد شده و پایه سلطنتش را ویران سازند و برای استقرار حکومت اسلامی جهد و جهاد نمایند.

اینک جوان مسلمان! با برنامه‌ای تهیه شده برای هر چه بیشتر آگاه شدن و آگاه کردن، به خودسازی بپردازیم و این امکان ندارد مگر به وسیله مطالعه افشا کنیم کارهای ضد مردمی شاه و اهداف پلیدش را (مانند رستاخیز، مبارزه با گرانفروشی و...) که هدفی جز استعمار و استثمار خلق‌ها نمی‌باشد. ۳. از نوشتن هرگونه شعاری (مانند مرگ بر شاه جنایتکار، مرگ بر حکومت یزیدی، نابود باد رژیم پهلوی و...) بر در و دیوار کلاس و کوچه‌ها و... خودداری نکنیم. ۴. کسانی که علنا یا پنهانی در کارهای تبلیغی رژیم فعالیت می‌کنند مفتضح و رسوا کنیم. ۵. همچنین تکثیر هر اعلامیه‌ای که برای آگاهی دوستان لازم است، با حداقل وسایل (چند برگ کاغذ و کپی و کاربن) و پخش آن در دبیرستان با احتیاط‌های امنیتی لازم و به کاربردن اصول امنیتی برای جلوگیری از هر گونه اتفاقی، و این را بدانیم مطالعه‌ای که توأم با این عمل‌ها و بالاتر از اینها باشد مؤثرتر است و نتیجه‌بخش‌تر و بکوشیم که پیروزی از آن ما خواهد [بود].^۱

من جاهد فینا لنه‌دینهم سبیلنا: کسانی که در راه مردم جهد و جهاد و کوشش و مبارزه می‌نمایند خداوند نیز راه‌هایشان را، راه فتح و پیروزی را، به آنها نشان خواهد داد.

پیروز باد اتحاد جوانان اهواز - پرتوان باد دست‌هایی که بر علیه رژیم ظلم فعالیت می‌کنند - نابود باد رژیم سرسپرده خائن و خودفروخته - مرگ بر امپریالیسم جهانخوار و زالوصفت امریکا^۲

فعالیت‌های سیاسی حزب‌الله در مرحله دوم، با درایت، ریزبینی و تاکتیک بیشتری همراه بود. افراد این گروه از دست زدن به کارهای نسنجیده و ساده‌اندیشانه دوری می‌گزیدند و با خردورزی و اندیشمندی بیشتری حرکت می‌کردند؛ از این رو، ساواک خوزستان به رغم اینکه

۱. سند اعلامیه به پیوست آمده است.

۲. همان، سند ش ۲۸.

نسبت به این گروه سخت کنجکاو و حساس بود و رفتار و کردار آنان را زیر نظر داشت، در درازمدت نتوانست از کارکرد سیاسی و ضددولتی آنان سرنخی به دست آورد و آن روز که حزب‌الله طی اعلامیه‌ای جنایات رژیم شاه را در قم (۱۹ دی ۱۳۵۶) به شدت مورد نکوهش قرار داد و محکوم کرد، ساواک خوزستان سخت تکان خورد و خود را درمانده دید و با شرمساری گزارش آن را به تهران داد. ساواک مرکز نیز طی فرمانی به ساواک خوزستان دستور پیگیری، واریسی و کنترل روی گروه حزب‌الله را صادر کرد و پیشنهادهایی برای شناخت افراد و اعضای آن داد که نگرانی مرکز از فعالیت‌های این گروه را نشان می‌داد. پرویز ثابتی طی دستوری به ساواک خوزستان آورده بود:

... پخش اعلامیه توسط گروه فوق‌الذکر نشان‌دهنده فعالیت مجدد اعضای آن می‌باشد، علیهذا خواهشمند است دستور فرمایید ضمن توجیه و دادن تعلیمات لازم به عناصر اطلاعاتی مربوطه برای نفوذ در گروه موصوف به منظور اخذ نتیجه بیشتر به موارد زیر توجه و نتایج حاصله را مستمرا اعلام دارند.

۱. با توجه به اینکه پس از آزادی فرزاد قلعه‌گلابی (رهبر حزب‌الله) این چندمین اعلامیه‌ای است که تاکنون پخش گردیده، به نظر می‌رسد فرد مذکور دخالت مستقیمی در تهیه و توزیع اعلامیه موصوف دارد؛ لذا مراقبت از نامبرده را بیش از پیش افزایش داده و به منابع توجه داده شود؛ به جزییات فعالیت‌های وی توجه و گزارش دهند.

۲. از خانواده‌های متواریان گروه حزب‌الله و گروه مکشوفه به اصطلاح ارتش انقلابی خلق مسلمان ایران، در حوزه استحفاظی دقیقا توسط منابع، همکاران و منابع ۹۱۱۱^۱ و ۱۵۸۵^۲ مراقبت تا چنانچه ارتباطی از طرف متواریان برقرار گردید، آگاهی حاصل گردد.

۳. از اعضای سابق گروه حزب‌الله و گروه به اصطلاح ارتش انقلابی خلق مسلمان ایران که در حال حاضر با اخذ تعهد همکاری مرخص گردیده‌اند، مراقبت دقیق‌تری به عمل

۱. کنترل تلفن.

۲. کنترل پست‌خانه و سانسور نامه‌ها.

آورند، چون ممکن است این افراد در ظاهر و به خاطر آزادی از زندان، تعهد عدم فعالیت و همکاری داده باشند.

۴. با بررسی وضعیت افراد سابق گروه موصوف، از بین آنها فرد مستعدی که بتوان به صداقت او اطمینان و همکاریش را جلب نمود انتخاب و از وجودش استفاده گردد.

۵. با هماهنگی مراجع انتظامی، نسبت به کنترل دقیق‌تر مناطقی که احتمال توزیع اعلامیه از طرف گروه خرابکار و متعصبین مذهبی می‌رود اقدام نمایند...

مدیر کل اداره سوم، ثابتی^۱

گزارش مزبور نگرانی، ناآرامی و بیم و هراس دستگاه مخوف ساواک از فعالیت‌های گروه حزب‌الله و پخش اعلامیه از سوی این حزب را تا پایه‌ای به نمایش می‌گذارد و این نکته را به درستی روشن می‌سازد که رژیم شاه از این اعلامیه حزب‌الله اندیشناک شده و به چاره‌جویی برخاسته است! با در نظر گرفتن اینکه در آن روزها اعلامیه‌های گوناگونی از سوی گروه‌ها، سازمان‌ها و جمعیت‌های سیاسی و نیز مذهبی و مردمی در ایران پراکنده می‌شد، باید دید چه جریان، رویداد و موضوعی مایه آشفتگی و نگرانی ساواک در پی پخش اعلامیه حزب‌الله شده و آن سازمان را به چنین واکنشی واداشته است؟ به نظر می‌رسد نکته‌هایی که در پی می‌آید مایه اصلی بیم و هراس مقامات ساواک بوده است:

۱. اندیشه براندازی

واژگونی رژیم شاه و نظام پادشاهی از هدف‌های اصلی نخستین و اصلی گروه حزب‌الله بود. این هدف و انگیزه برای رژیم شاه موضوعی نبود که بتوانند آن را نادیده بگیرند و از کنار آن بی‌دغدغه بگذرند.

۲. برپایی حکومت اسلامی

در آن روز برخی از گروه‌هایی که به حرکت مسلحانه دست زده بودند نیز شعار براندازی سر می‌دادند و سرنگونی رژیم را دنبال می‌کردند، لیکن حکومتی جانشین (آلترناتیو) که برای

ملت ایران گیرایی داشته باشد و مردم را به سوی آن بکشاند در برنداشتند، بنابراین، حزب‌الله بنابر اذعان بسیاری از اعضا و هواداران آن اصولاً برای برپایی حکومت اسلامی بنیاد یافته بود و این هدف نیز برای رژیم شاه و دستگاه جاسوسی ساواک وحشت‌آور و هراس‌انگیز می‌نمود.

۳. پیروی از اصل ولایت و مرجعیت

بیشتر افراد و اعضای گروه حزب‌الله سر در راه امام گذاشته بودند و پیروی از اصل ولایت را به درستی رعایت می‌کردند و از هرگونه نظریه دادن‌های نابجا پیرامون مسائل سیاسی و احکام اسلامی دوری می‌گزیدند و برای آگاهی از مسئولیت‌ها و وظایف دینی خود پیوسته با حوزه‌های علمی و دانشمندان روحانی در ارتباط بودند. این ویژگی نیز برای رژیم شاه مایه نگرانی بود. آن رژیم از گروه‌هایی که تز «اسلام منهای روحانیت» را باور داشتند و خودسرانه مسائل اسلامی را تفسیر می‌کردند و به کار می‌بستند نگران نبود چون می‌دانست که این

گروه‌ها به بیراهه می‌روند و سرانجام به آغوش بیگانگان و جهانخواران پناه می‌برند و نمی‌توانند خطری جدی و ریشه‌ای برای رژیم شاه پدید آورند، لیکن افراد و عناصری که با تأثیرپذیری از اصل ولایت حرکت می‌کردند و در راه مبارزه با زورمداران و جهانخواران راه و روش و خط خمینی را پاس می‌داشتند، خطر اصولی و ریشه‌ای برای رژیم‌های طاغوتی و خودکامه به شمار می‌آمدند؛ چنانکه دیدیم رژیم شاه و نظام دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی به دست ملتی

افراد و اعضای حزب‌الله ارتباط نزدیکی با حوزه‌های علمی و بزرگان روحانی داشتند و راهنمایی‌ها و رهنمودهای سازنده و سیاسی مقامات روحانی را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دادند و به کار می‌بستند و نیز روی قرآن و نهج‌البلاغه مطالعه و تحقیق می‌کردند

واژگون گردید که پیرو ولایت بودند و با رهبری امام، مبارزه را پی گرفتند و طبق رهنمودهای امام پیش رفتند و به پیروزی رسیدند.

۴. شرایط جغرافیایی و موقعیت خوزستان

شرایط جغرافیایی و موقعیت خوزستان نیز در نگرانی ساواک از جنب و جوش سیاسی و براندازی حزب الله، نقش بسزایی داشت.



متن اعلامیه حزب الله که مایه پریشانی و نگرانی ساواک شده بود، چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا ان تنصروا الله ينصركم و يثبت اقدامكم.

ای اهل ایمان اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری کند و ثابت قدم گرداند.

همگام با روحانیت مترقی و مبارز و دانشجویان غیور اسلامی دانشگاه‌ها و بازاریان شرافتمند کشور، تنفر و انزجار شدید خود را از قتل عام وحشیانه و بی‌شرمانه اهالی متدین و شریف قم که به دستور یزید بن معاویه زمان، دودمان کثیف پهلوی به توسط جلادان امنیتی و دژخیمان شهربانی به وقوع پیوست اعلام می‌داریم.

۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ - ۲۹ محرم ۱۳۹۸ و اربعین شهدای عزیز ما که از بهترین فرزندان خلق ایران بودند، روزهای جمعه و شنبه نهم ربیع‌الاول [که] برابر با ۲۸ و ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶ می‌باشد، تعطیل و عزای عمومی اعلام می‌داریم و در مسجد اعظم در سوگ آنان قرآن تلاوت می‌نماییم.

از آنجا که آگاهی ملت، رمز پیروزی و پیشرفت می‌باشد، عمال امپریالیسم و صهیونیسم و در رأس همه، شاه خائن بعد از کشتار رزیلانته قم، با به راه انداختن خیمه‌شب‌بازی‌ها

۱. در اصل: ۲۵۳۶. متن بایگانی در پرونده از سوی مأموران ساواک تایپ شده، چون در پایان آورده است: «رونوشت برابر اصل است» به احتمال نزدیک به یقین مأمور تایپ طبق عادت همیشگی تاریخ خورشیدی را به تاریخ شاهنشاهی تبدیل کرده است.

و عربه‌کشی‌های جارچیان خود در سطح کشور خواست تا افکار عمومی را منحرف نموده و از بیداری و آگاهی ما جلوگیری نماید لکن ملت رشید ایران نه تنها اغفال نشدند بلکه صفوف خود را علیه نوکران اجنبی حاکم بر ایران مستحکم‌تر نمودند.

کور باد چشمی که این پیروزی را نبیند.^۱

چراغی را که ایزد برفروزد هرآنکه پف کند ریشه‌اش بسوزد

دروغ بی‌پایان و ابدی بر امام خمینی زنده و بیدارکننده ملت

مرگ و نفرین و لعنت ابدی بر شاه خائن خون‌خوار و کشنده ملت

کارگران، فرهنگیان، کارمندان کشور (حزب‌الله)^۲

۱. در اصل: نفهمد.

۲. سندش ۳۰.

قد اطلع من كثرة: انسان رسوا است که خود را زنده پلید برجا پالت نموده.
 ملو رسلان، در عرصه که نه محال استمار و نیز سرسپرده امر یکا دست به خباثت می زنند و نه خاش این نوزد
 سرسپرده امر یکا هو ترای حنوی وادی ما را ستاراج و نفیاس بر روی سرسپوش انداختن بجایه کس هر روز هفتاد و
 تازه از قبیل (حسین) ۷۵ ساله که به صفت ^{بازگشت} قبل است (حزب رستخیز - تقییر منبای تاریخی -
 ما را شغول کند و در حوزایان دیو فرزان خلق براد و بنا و مریخ هدای ما رست اسلام! شومید می نماید
 و با مژده اسلام در صورت بازماندن و بی اسلام این توانستند قلم بر پایه صیانت، در چنین فضای پرورنده
 سیدان آگاه است که برای منوعم ساختن این رژیم خلیف ستمگر شده و بجه سلفش را در این
 سزاند و برای استوار جلوس اسلام جمع جملای نماید - اینک حوزان مسلمان با برنامهای تهیه شده
 برای هر چه بیشتر آگاه شدن و آگاه کردن، بخود سازای بیرونیم و این امکان را در مگر برسید
 محالند. - انشائیم کارهای منوعم شده و اهداف پلیدش را با نماندند رستخیز - مبارزه با انفرانس
 ... (که در این جزاسمار و استملخلاق هائی باشد. - از روشی هرگز شکاری (مانند سگ برنده
 حیایکوار حرکت بر حوست نریزیک - نابود باد رژیم پهلوی و ...) بر برد و دیوار طلای کرم چار
 خود را رگلتیم. - کس نیکه بکنویا بیانی در کارهای تبلیغ رژیم خلیف سینه بفتح و در و کلتیم. - همچنین
 تغییر هر اعلامیه ای که برای آگاهان دوستان لازم است با حداقل و سانس (چند برگ کاغذ کتبی (نماین) او
 یخست آن در دستن با احتیاطهای امنیتی لازم و یکا در کون اصول امنیتی برای عبودت کس از فرزند اقتدار و این را بدین
 مخالفی ستولم با این عمل هلاک بالتر از این هلاک شده هنوز تر است و نتایج نخب رو کوشیم به بیروزی از آن با خواهد.
 این جلوه انبیا لشکر نیم سنبلنا: کسانیکه در راه مردم همه جهاد و شورش و مبارزه می نمایند و نینتر راه
 را در امای تفریح و سرور می لایه آنه نشان خواهد داد. بیروز با دای حوزانان اهواز برتران باد دستهای
 بر علیه رژیم ظلم نمایند - نابود باد رژیم سرسپرده خاش و خود فرخته.
 سگت بر امیر پلیم چه نخور و زانو صفت امر یکا.

متن اعلامیه گروه های شهید سبحانی و حزب الله در خصوص مبارزه با رژیم شاه

ورود ارتش سرخ و فرصت‌طلبی‌های حزب توده

در استان گلستان

غلامرضا خارکوهی*

◆ چکیده

در شهریور سال ۱۳۲۰خ، مردم ایران شاهد تجاوز متفقین (امریکا، انگلیس و روسیه) به کشور ما و اشغال آن بودند. در این راستا، روس‌ها به دلیل هم‌مرزی با مناطق شمالی کشور، نخستین منطقه‌ای که به اشغال خود درآوردند خطه گرگان و دشت (استان گلستان فعلی) بود؛ هجوم روس‌ها به این منطقه و استقرار چهارساله آنها در اینجا، تبعات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زیادی برای مردم گلستان داشت و زیان‌های بی‌شماری به این ناحیه وارد شد که یکی از پیامدهای حضور نامشروع آنان تأسیس و توسعه حزب توده در این منطقه بود. لذا به این مناسبت برآنیم تا نگاهی گذرا و مستند به فعالیت‌های این حزب

* تاریخ‌نگار انقلاب در استان گلستان و کارشناس ارشد مدیریت آموزشی.

در آن دوره تاریخی تا انحلال قانونی آن (۱۳۲۷ - ۱۳۲۰خ) در استان گلستان - خاصه شهرستان گنبد کاووس - داشته باشیم که امید است مفید واقع شود.

* * *

♦ تجاوز متفقین و زبونی ارتش شاهنشاهی

با آغاز جنگ جهانی دوم، مصیبت تازه‌ای گریبان‌گیر کشور ما، به ویژه استان گلستان شد؛ زیرا در این جنگ به رغم اعلام بی‌طرفی قبلی دولت ایران، ارتش‌های متفقین (انگلیس، شوروی و بعد هم امریکا) به کشور ما هجوم آوردند و بهترین نقاط اقتصادی آن را (حدود یک سوم کشور) به اشغال خود درآوردند. تردیدی نیست که هجوم ارتش متفقین به ایران در شهریورماه ۱۳۲۰خ، در درجه اول برای این بود که راهی برای رساندن مهمات جنگی به روسیه به دست آورند، اما نمی‌توان انکار کرد که حفظ نفت ایران هم برای صنایع متفقین، نقشی عمده در این تهاجم داشت؛ در حالی که این هدف بدون تهاجم و اشغال ایران هم امکان‌پذیر بود. چنانکه آقای سر ریدر بولارد - که در آن هنگام سفیر انگلیس در ایران بود - در کتاب خود به نام *بریتانیا و خاورمیانه* می‌نویسد:

متفقین می‌توانستند بدون اشغال ایران هم، به هدف خود [که حمل مهمات به روسیه برای مقابله با آلمان بود] نایل گردند. تنها راه دیگر، غیر از اشغال این بود که ما ایران را تهدید به اشغال کنیم تا به مقصود برسیم. لکن تهدید مزبور رجحان اخلاقی به اشغال نداشت، بلکه تأثیر کمتری هم در بر داشت. ارسال مقادیر زیادی کالا و مهمات از طریق ایران به روسیه فقط با کنترل وسایل ارتباطیه ایران و حفاظت وسایل مزبور توسط ارتش متفقین و برقراری یک سرویس ضد جاسوسی نیرومندی که قادر به متوقف ساختن فعالیت‌های شمال آلمان باشد، مقدور بود.^۱

قوای انگلیس از دو جبهه وارد ایران شدند؛ جبهه اول از شط‌العرب گذشته و با حمله به

۱. مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت، تهران، کاوش [بی تا]، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

آبادان، نیروی دریایی ایران را زیر آتش قرار داد و اهواز را نیز بمباران کرد و هواپیماهای ایرانی را بر روی زمین از بین برد؛ جبهه دوم ارتش انگلیس از مرز خسروی عبور کرد و تأسیسات نفت‌شهر را تصرف و به سوی کرمانشاه پیشروی نمود.

نیروهای شوروی هم در سه ستون وارد خاک ایران شدند؛ یک ستون، ماکو و خوی را تا ساحل دریاچه ارومیه اشغال کردند و متوجه ارومیه و تبریز شدند؛ ستون دوم از کرانه بحر خزر وارد بندر انزلی شدند و با تصرف گیلان و مازندران تا قزوین پیش رفتند و ستون سوم گرگان و خراسان را تصرف کردند و به سمتان رسیدند. در نتیجه نیروهای انگلیس و شوروی به یکدیگر پیوستند و ارتش به اصطلاح مقتدر رضاشاهی در مقابل آنها تار و مار شد.^۱ مردم هم، چون دل خوشی از رژیم پهلوی نداشتند و از طرف دیگر وقتی فرار ذلت‌بار مقامات نظامی و سیاسی گرگان را مشاهده کردند، دیگر حاضر به کمک‌رسانی به ارتش نشدند؛ و گرنه اگر مردم از رژیم شاه رضایت داشتند و مقاومت می‌کردند، متجاوزان به این راحتی نمی‌توانستند ظرف سه روز کشور ایران را اشغال نمایند. البته شکست و فروپاشی سریع نیروهای ارتش ایران، پیامد بی‌ثباتی رژیم استبدادی رضاشاه و پوشالی بودن سازمان نظامی بود که او طی ۲۰ سال، بخش عمده درآمدهای مملکت را صرف توسعه و تقویت آن کرده بود. این ارتش، ساختار مردمی نداشت و مأموریت اصلی آن صرفاً «حفظ تاج و تخت سلطنت» بود (آن هم تنها در مقابل قیام مردم ایران، نه متجاوزان بیگانه)، که هر صبحگاه و شامگاه، طی مراسمی نمادین با دعای افسران و سربازان در پادگان‌ها تکرار می‌شد تا شاه‌دوستی و فردپرستی، در روح و اندیشه آنها رسوخ کند. بی‌دلیل نبود که بیشتر واحدهای ارتش شاهنشاهی، پیش از برخورد با مهاجمان روسی و انگلیسی در مرزهای کشور، پراکنده و متلاشی شدند؛ حتی برخی از فرماندهان لشکرها، به محض شنیدن خبر حمله متجاوزان، یگان‌های خود را رها کرده و

۱. سید جلال الدین مدنی، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۲۶.

گریختند!^۱ که فرماندهان نظامی گرگان از آن جمله بودند.

در این میان، تلگرافی به گرگان رسید مبنی بر این که روس و انگلیس به‌رغم تعهداتشان با ایران، نقض بی‌طرفی کرده‌اند و شمال و جنوب ایران به وسیله نیروهای روس و انگلیس اشغال شده است. البته شوروی طرح عملیاتی خود را برای حمله به شمال ایران از زمستان سال ۱۳۱۹ خورشیدی به ویژه اسفندماه آن سال تهیه و تکمیل نموده بود. بر اساس این طرح قرار بود آنها از ده نقطه آسیای میانه و قفقاز به ایران هجوم آورند. محور اصلی این تجاوز، اگر چه جاده جلفا - تبریز - تهران بود ولی ستون‌های دیگر در کنار این محور، مسیرهای رضاییه و کرانه‌های دریای خزر را تحت پوشش می‌گرفت؛ علاوه بر این، بندر انزلی نیز می‌بایست هدف یک حمله آبی - خاکی قرار می‌گرفت. از طرف دیگر نظامیان روسی مستقر در آسیای میانه نیز به دو گروه تقسیم می‌شدند؛ یک گروهشان از طریق عشق‌آباد به سوی مشهد پیشروی می‌کردند و گروه دیگر به سوی گرگان هجوم می‌آوردند تا از آنجا به سوی شهرهای مازندران و سمنان و تهران پیشروی نمایند.^۲

شوروی هر روز بر تدارک و تجهیز نیروهایش برای حمله به ایران می‌افزود؛ به طوری که در اواخر مردادماه سال ۱۳۲۰ خورشیدی، استقرار نیرویی معادل ۱۲۰ هزار سرباز با بیش از ۱۰۰۰ تانک و پشتیبانی حدود ۵۰۰ هواپیمای جنگی، همراه با هزاران ماشین نظامی، مراحل نهایی آمادگی خود را برای تجاوز به ایران و از جمله استان گلستان طی می‌کرد که تعداد این نیروها شش برابر نیروهای انگلیسی متجاوز در ایران بود. فرماندهی ارتش ۵۳ مستقل آسیای میانه روس بر عهده سپهبد سرگئی تروفیمکو بود. ارتش ۵۳ از چند سپاه تشکیل می‌شد که یکی از آنها سپاه ۵۸ پیاده - به فرماندهی سرلشکر م. ف. گریگوریوچ - در حوالی دریای خزر مستقر بود و می‌خواست از رود اترک - واقع در شمال ترکمن‌صحرای ایران - بگذرد و به

۱. غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴۳.

۲. ریچارد ا. استوارت، در آخرین روزهای رضاشاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، معین،

۱۳۷۰، ص ۵۱.

استان گلستان وارد شود و پس از اشغال این منطقه، از طریق محور گرگان - سمنان به سوی تهران پیشروی نماید.^۱

◆ حمله روس‌ها به استان گلستان

بالاخره روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ فرا رسید و هجوم ارتش شوروی به مرزهای شمالی کشور ما در استان گلستان آغاز شد. پاسگاه‌های مرزی ایران در حوالی تنگلی در ساعت ۴ بامداد، حرکت نظامیان شوروی را در امتداد رود اترک کشف کردند و به هنگ ۲۳ سوار مستقر در گنبد کاووس - واقع در ۶۰ کیلومتری جنوب غربی - هشدار دادند که شوروی‌ها مشغول عبور از رودخانه می‌باشند. این هشدار به سرهنگ معتضدی - کفیل فرماندهی لشکر ۱۰ مستقر در گرگان - منتقل گردید. یکی از هنگ‌های پیاده معتضدی در کنار رود اترک موضع گرفته بود؛ با این همه، پاسگاه‌های پراکنده آن، نه تنها دفاعی نکردند بلکه تفنگ‌های خود را به زمین انداختند و گریختند، جز چند نفری که آنها هم ضمن حمله به قتل رسیدند. لذا سپاه ۵۸ پیاده شوروی به فرماندهی سرلشکر م. ف. گریگوریچ در دو محور به پیشروی پرداخت؛ لشکر ۳۹ سوار با یک هنگ از لشکر ۶۷ پیاده‌نظام کوهستانی به سوی گنبد کاووس پیش رفتند و مابقی لشکر ۶۷ شوروی هم به سوی گرگان هجوم بردند.^۲

این در حالی بود که نیروهای پادگان گرگان از پیش به طرف کوه‌های جنوبی، ناهارخوران و سمت روستای زیارت، گریخته بودند و شهر گرگان تقریباً خالی از نیروی نظامی شده بود! مگر تعداد اندکی که آن هم یک روز صبح، یک فرد غیرنظامی به نام داغستانی خود را به قرارگاه لشکر ۱۰ ایران مستقر در گرگان رساند و تلگرامی را از تهران نشان داد که در آن به کلیه نیروهای ایرانی دستور ترک مخاصمه می‌داد؛ اما سرهنگ معتضدی کفیل فرماندهی لشکر

۱. همان، ص ۱۳۶.

۲. ریچارد ا. استوارت، همان، ص ۲۵۹.

به آن مشکوک بود؛ بنابراین خود مستقیماً به تهران تلگراف زد و موضوع را استفسار نمود. به زودی پاسخی واصل شد که مفاد تلگرام نخست را تأیید می‌کرد. آنگاه سرهنگ معتضدی به کلیه نیروهایش دستور داد ترک مخاصمه کنند.^۱ (گرچه این دستور به یکی از واحدهای معتضدی واصل نشد و هنگ ۲۳ ایران، تمام آن روز را بر پشت اسب بود و از وسط کوه‌های البرز به شاهرود عقب‌نشینی کرد).^۲

صبح سوم شهریور، هواپیماهای شوروی در آسمان شهر گرگان پدیدار شدند و اعلامیه‌هایی را برای آرامش مردم ریختند. در حالی که آقای صفاری فرماندار و آقای آزادراد رئیس شهربانی به اتفاق تعدادی از رؤسای ادارات گرگان از شهر بیرون رفته و فرار کرده بودند و مردم بیچاره را در بلا تکلیفی و سردرگمی گذاشته بودند. در همین موقع که بیم و دلهره بر مردم مستولی بود، ناگهان غرش هواپیماهای جنگی روسی و به دنبال انفجار بمبی که در بیمارستان لشکر گرگان انداختند، مردم را وحشت‌زده کرد. لجام‌گسیختگی و بی‌سرپرستی و عدم حضور مسئولین در شهر، سبب شد تا همه مغازه‌ها از خواروبارفروشی گرفته تا نانوائی‌ها، بسته شوند و شهربانی هم به حالت تعطیل درآمد. بعد از ظهر همین روز، تعدادی از نظامیان شوروی وارد شهر گرگان شدند و دوایر دولتی، خاصه فرمانداری، پست و تلگراف و ساختمان پادگان لشکر را به اشغال خود درآوردند و ارتباط شهر را با تهران کاملاً قطع نمودند. در شب سوم شهریور، قشون روس از مرز اترک وارد گنبد شدند و پادگان سوار نظام، آنجا را هم به اشغال خود درآوردند.

صبح روز چهارم شهریور، جلسه‌ای در فرمانداری با شرکت دادستان و تنی چند از افسران و مأموران و شورای شهر به ریاست محمد زند رئیس دارایی وقت گرگان تشکیل شد و

۱. همان، ص ۲۸۷-۲۸۶.

۲. در همین حال لشکر ۶۸ پیاده کوهستانی شوروی در گرگان با خیال راحت، شاخک‌های نظامی خود را به سوی استان مازندران گسترش داد و ساری، شاهی (قائم‌شهر) و بابل را نیز تصرف کرد؛ در حالی که واحدهای ارتش و ژاندارمری ایران چهار روز قبل، از این شهرها گریخته بودند. (همان، ص ۳۰۶)

پیشنهاد گردید:

۱. مسئولیت شهربانی بر عهده همان افسر گرگانی «آزادراد» گذاشته شود تا فوراً پاسبان‌ها را جمع کند و مشغول به کار نماید، و همه زندانی‌هایی که به هنگام ورود ارتش سرخ به گرگان از زندان فرار کرده بودند را شناسایی و دستگیر کند و به زندان برگرداند.
۲. این شورا همچنین رأی داد که از انبار غله، گندم به آسیاب‌ها بدهند و آرد به نسبت بین خانواده‌ها جهت پخت و تأمین ارزاق عمومی تقسیم کنند که این مسئولیت به داود منش‌کریمی «بازپرس دادگستری گرگان» واگذار شد.
۳. علاوه بر این، آن‌ها استخدام ۲۰ نفر ژاندارم را به ریاست ستوان نیازی برای تأمین مخارج از شهر لازم دانستند.
۴. آنها پرداخت حقوق مستخدمین، شهرداری و ژاندارمری را به عهده رؤسای دارایی (کامپ اکبری مسنه‌ای) و دخانیات (شجاع طباطبایی) محول کردند.^۱

◆ فرصت‌طلبی‌های حزب توده

یکی از پیامدهای مهم حضور اشغالگران روسی در استان گلستان و سایر نقاط کشور، گسترش فعالیت‌های کمونیستی زیر پوشش حزب توده در ایران بود. گرچه سوابق اقدامات کمونیستی در استان گلستان به دوران رضاخان برمی‌گردد و حتی وقتی گروه ۵۳ نفره کمونیست‌های ایران در آن دوره بازداشت و زندانی شدند، برخی از اعضای این گروه از اهالی استان گلستان بودند، اما تشکیل حزب و فعالیت رسمی و شکوفایی آن، پس از شهریور سال ۱۳۲۰ به ویژه از سال ۱۳۲۱ خورشیدی تحت حمایت همه‌جانبه پایگاه‌های نظامی اتحاد جماهیر شوروی در کشور ما و به ویژه گرگان و دشت بود.

حزب توده گرگان و دشت (استان گلستان فعلی)، در واقع در اوج حاکمیت و تسلط ارتش

۱. هفته‌نامه گرگان/امروز (۸۳/۸/۲۵) مقاله سید محمدکاظم مداح.

سرخ بر این خطه - احتمالاً حدود سال ۱۳۲۱ - در این منطقه تأسیس شد و ریاست آن را هم تا سال‌ها آقای احمد قاسمی^۱ برعهده داشت. فعالیت احمد قاسمی چنان فزاینده و برجسته بود که اندکی بعد به عضویت کمیته مرکزی حزب در تهران درآمد. یکی از اقدامات مهم او تألیف کتابی یکصد صفحه‌ای است به نام حزب توده/ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ که در تشریح مرامنامه این حزب در آبان سال ۱۳۲۲ خورشیدی تدوین و منتشر شده است. این کتاب که یکی از منابع مهم حزب در آن دوره تاریخی محسوب می‌شود، با ادبیاتی قوی و پر حرارت نوشته شده و مشابه سخنرانی‌های پر شور و حرارت قاسمی در گرگان است که با همین فن بیان، تعداد زیادی را طرفدار این حزب نمود.^۲

۱. احمد قاسمی مسئول اصلی حزب توده در گرگان و دشت و مروج و رونق‌دهنده تشکیلات آن در این منطقه بود. تلاش‌های فزاینده او در این حزب، او را به مصادر عالی‌ه آن رساند؛ به طوری که مدت‌ها به‌عنوان عضو هیئت اجرایی حزب توده ایران و مسئول تشکیلات شهرستان‌های آن، و از رهبران مقتدر، متنفذ و جوان آن به شمار می‌رفت. او نقش مهمی در تحولات و توسعه فعالیت‌های آن ایفا کرد و از مخالفان نهضت ملی کردن نفت بود و بارها به مسکو و کشورهای هم‌مسلك آن سفر کرد و از حمایت و هدایت آنها بهره‌مند شد. وی مدیر نشریه مردم با گرایش‌های مائوئیستی بود و عاقبت به‌عنوان مسئول گروه انشعابی مائوئیستی از حزب توده جدا شد؛ ضمناً کتاب حزب توده/ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ به اضافه کتاب شش سال از انقلاب مشروطیت ایران از تألیفات او می‌باشد.

۲. در اینجا به‌عنوان نمونه، بخش‌هایی از مطالب او را در این کتاب می‌آوریم: «وقتی که افراد در رژیم دموکراسی در اداره حکومت شرکت نمایند و در وضع قوانین حق رأی داشته باشند، بدیهی است که استقلال خویش را حفظ خواهند کرد و آزادی‌های طبیعی خود را محترم خواهند شمرد. آن رژیم دموکراسی که فاقد استقلال فردی و آزادی‌های طبیعی باشد، دموکراسی دروغین و فریبنده است. آن چنان دموکراسی، از هر استبدادی مضرت‌تر است زیرا که افراد را از وضعیت خویش غافل می‌گرداند و به آنها چنین جلوه می‌دهد که همه چیز دارند و دیگر برای تحصیل حقوق خود محتاج تکاپو نیستند، و به این وسیله آنها را به سوی رخوت و سستی می‌کشاند. به تاریخ دو ساله اخیر ایران [سال‌های ۲۱-۲۲] نظر کنید و ببینید که از هر طرف ندای دموکراسی بلند است؛ همه از حقوق ملت صحبت می‌کنند؛ همه آزادی را می‌ستایند و معذک. ما فاقد هر گونه حقوق و آزادی می‌باشیم و بسیاری از ما در اثر همین فریب دولت، تصور نموده‌اند که دموکراسی حقیقی همین استبداد فاحشی است که حکم‌فرماست.

حزب توده پس از گرگان، در سایر شهرها به ویژه در گنبد کاووس - در حدود زمستان سال ۱۳۲۳ خورشیدی - رسماً تشکیل گردید و مسئولیت آن هم در آن دوره با دکتر گرجی بود که سعی وافری در تجهیز آن داشت و پس از استعفای او آقای بهلکه منصوب شد. دفتر مرکزی حزب توده ایران، در تهران مستقر بود و کمیته‌های ایالتی آن، در مناطق مختلف کشور از جمله گرگان و دشت، فعالیت می‌کردند و کمیته‌های ایالتی، کمیته‌های محلی این حزب را در شهرها و بخش‌های مختلف و حتی برخی از روستاها تشکیل می‌دادند که مهمترین کمیته محلی حزب توده در استان گلستان، کمیته محلی گنبد کاووس بود و مسئولیت حزب توده گرگان و دشت

از این جهت، در مرانامه حزب توده ایران به ذکر کلمه دموکراسی اکتفا نکرده و مخصوصاً آزادی‌هایی را که باید در کشور دموکراسی موجود باشد ذکر نموده‌اند که ما ذیلاً تشریح می‌کنیم. [مثل] آزادی زبان... آزادی قلم... آزادی اجتماعات... (احمد قاسمی، حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟، تهران، کمیسیون تبلیغات حزب توده ایران، ۱۳۲۲، ص ۸).

«دولت بیست ساله [رضا خان]، دستگاهی بود که تمام هستی این ملت را از هر گوشه جمع‌آوری نموده در دست‌های رضا خان می‌ریخت. در این دوره منحوس، استثمار آشکار قرون وسطی، کاملاً عملی گردید و میلیون‌ها مردم این کشور در زیر شلاق، به بیگاری وداشته شدند. فقر و بیچارگی به جایی رسید که آداب و رسوم ننگین دوره قبل از تمدن، تجدید گردید. پدرها دخترهای خود را از شدت تنگدستی به مبالغ ناچیز می‌فروختند؛ پسرها از همان اوان طفولیت از آغوش پدر کشیده می‌شدند و روانه بیگاری می‌گشتند؛ رنج و مشقت، گرسنگی و برهنگی به حدی بود که برزگران بیچاره در همان آغاز جوانی پیر و شکسته می‌شدند؛ ظلم و جور به درجه‌ای رسید که خانواده‌ها بلکه قبیله‌های بزرگ را یک‌مرتبه از هستی ساقط می‌کردند. با وجود این، چنان نفس مردم را گرفته بودند که تمام این فجایع آشکار، بدون سروصدا و در کمال سکوت انجام می‌یافت.» (همان).

«اصلاحات اجتماعی فقط وقتی امکان‌پذیر است که توده بر سرنوشت خویش مسلط باشد؛ یعنی بتواند اراده خویش را بر منصفه عمل نشانیده، مقاومت دشمنان را در هم شکند؛ این همه خواری دیدن و این همه رنج کشیدن به ما نشان داد که هیچ کس در فکر ما نیست و حق ما باید به زور خود ما گرفته شود و این قدرت فقط و فقط در اثر اتحاد و تشکیلات به دست می‌آید. از این جهت کلیه ستمکشان اجتماع و طرفداران اصلاح را به حزب توده ایران که مظهر اتحاد و تشکیلات توده است، دعوت می‌کنیم.» (همان، ص ۱۰۰).

هم با آقای احمد قاسمی بود. مهمترین کار کمیته‌های حزبی، افزایش تعداد اعضا و جذب افراد مختلف، گسترش نفوذ جغرافیایی، افزایش تسلط بر امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مراکز قدرت و نیز استحاله فرهنگی مردم از هویت مذهبی و سوق دادن آنها به ایدئولوژی مارکسیسم بود. اما آنها در ابتدا بدون آنکه حرفی در مورد تغییر مذهب اعضا بزنند، با وعده اصلاح امور جامعه و ایجاد رفاه و اشتغال و حل مشکلات کارگران و کشاورزان، افراد را جذب می‌کردند. توده‌ای‌ها برای کاهش تنفر مردم مسلمان نسبت به بی‌دین‌ها، در ابتدا برای جذب عامه مردم، سخنی از ضدیت مرام حزب با دیانت و اعتقادات مذهبی مردم به میان نمی‌آوردند، بلکه خود را یک حزب ملی اصلاح‌طلب معرفی می‌کردند. حتی روزنامه سیاست که اولین نشریه ارگان حزب توده در ایران بود، در شماره اول خود چنین نوشت:

هر کس در این سرزمین، طرفدار آزادی فکر و آزادی عقیده بوده و نسبت به مملکت و سعادت اهالی آن علاقه‌مند باشد، برای تخفیف رنج بدبختان قدم بردارد و برای زیردستان در اجتماع همان حقوقی را که قانون به آنها اعطا کرده درست بشناسد، خدمتگزار را در هر لباسی که هست تقدیر کند و جنایتکار را در هر مقامی که هست از خود براند و به دست عدالت بسپارد، او را از خود می‌دانیم.^۱

حتی در برخی از شهرهای اطراف، حزب توده برای جذب جوانان و مردم مسلمان، به مناسبت ولادت ائمه (از جمله ولادت امام علی(ع) و امام حسین(ع)) مراسم جشن برگزار می‌کردند تا بتوانند مردم مسلمان را فریب داده و مجذوب مرام تشکیلاتی خود نمایند. سایر نشریات وابسته به حزب توده نیز همواره با استدلال‌های جذاب سیاسی - اجتماعی به هدایت جوانان به سوی این حزب می‌پرداختند. به طور مثال، در شماره ۸۲۹ روزنامه رهبر، مورخ دهم مهر سال ۱۳۲۵ خ، طی مقاله‌ای از طرف هیئت تحریریه، تحت عنوان «مشخصات اصلی حزب توده ایران» چنین آمده است:

۱. نخستین حزب نیرومندی است که نظیر آن هرگز در ایران وجود نداشته است، زیرا

۱. روزنامه سیاست (۱۳۲۰/۱۲/۴)، ش ۱، ص ۱.

برای هیچ حزب دیگری چنین کامیابی بزرگی در امور تشکیلاتی حاصل نشده. حزب توده ایران، ده‌ها هزار کارگر و دهقان و عناصر آزادی‌خواه صفوف مختلفه اجتماعی را متشکل کرده... حزب توده ایران از شریف‌ترین عناصر آزادی‌خواه ایران تشکیل شده و مؤسسين و رهبران آن، همه از کسانی هستند که دشمن نیز پاکدامنی آنها را تصدیق می‌کند...

۲. متکی به عالی‌ترین اصول مبارزه اجتماعی است... این حزب بزرگ‌ترین معلم اجتماعی ملت ایران است... به برکت کوشش این حزب، از جامعه مرده زمان رضاشاه، جامعه پر هیجان و زنده کنونی بیرون آمده است که حتی در ده‌های کوچک آن هم، صدای آزادی‌خواهی شنیده می‌شود...

۳. در مبارزه، قطعی، سرسخت و دلیر است... حزب توده ایران هرگز با فساد سازش نمی‌کند؛ لذا وکالت یا وزارت، افراد حزب ما را از راه راست خود منحرف نکرده است... ترس، فساد، فریب در حزب ما وجود ندارد.

۴. معرف منافع ملی مردم ایران است. حزب توده ایران با اتکا به منطق عالی مبارزه، روش دلیرانه نبرد و وسعت شگرف تشکیلاتی خود توانست مقام نمایندگی ملت ایران را در صحنه سیاست جهانی احراز کند... حزب ما بزرگ‌ترین تشکیلات خاورمیانه است؛ به منطق عالی مبارزه متکی است. در نبرد اجتماعی سرسخت و سازش‌ناپذیر و دلیر است و با شایستگی، منافع ملت ایران را معرفی می‌کند. عضویت در چنین حزبی افتخار است.^۱

به‌طور کلی توده‌ای‌ها از «سیاست درهای باز در تبلیغات» خود بهره می‌بردند و مخصوصاً در اوایل تأسیس از واژه کمونیست چندان استفاده نمی‌کردند، چون از حساسیت مردم مسلمان مطلع بودند؛ لذا سران حزب با این‌گونه شگردها و شیوه‌های عوام‌فریبانه بر تعداد اعضا و طرفداران خود می‌افزودند؛ حتی انتخاب نام «حزب توده» هم در راستای همین سیاست بود.

۱. اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، تهران، علم، (احتمالاً ۱۳۵۲)، ج ۱، ص

چنان‌که آقای نورالدین کیانوری - قدیمی‌ترین و آخرین دبیرکل این حزب - در خصوص علت انتخاب نام «حزب توده» تصریح می‌کند این یک مسئله قدیمی است که در سال ۱۹۳۶م استالین مطرح کرده و گفته در کشورهای عقب‌مانده کمونیست‌ها نباید به نام «حزب کمونیست» فعالیت نمایند، چون در این کشورها هنوز برای پذیرش افکار کمونیستی آمادگی وجود ندارد؛ لذا در آن زمان پیشنهاد شوروی این بود که چون کمونیست در کشوری اسلامی مثل ایران، زمینه‌ای ندارد و جز عده معدودی کسی جذب آن نمی‌شود، یک حزب وسیعی بسازیم که افراد طرفدار پیشرفت و ترقی اجتماعی و سوسیالیسم - به‌طورکلی - نه کمونیسم، به آن جلب شوند.^۱ اما دکتر احسان طبری - تئوریسین ارشد این حزب - دلیل دیگر را برای انتخاب نام پوششی «حزب توده»، وجود قانون ضد کمونیستی مورخ ۱۳۱۰خ می‌داند که بنابر این قانون، فعالیت کمونیست‌ها در ایران ممنوع و عضویت در آن جرم محسوب می‌شد و این قانون کماکان اعتبار داشت. از سوی دیگر او نکته مهم دیگری را افشا می‌کند که نشان از عمق مردم‌فریبی مسئولان حزب توده ایران و اربابان روسی آنها دارد و آن اینکه می‌گوید:

بعدها این مسئله نیز روشن شد که حزب توده یک حزب علنی است و... فعالیت قانونی خواهد داشت. اما کمونیست‌ها سازمان مخفی و جداگانه خود را تشکیل می‌دهند و از پشت پرده، فعالیت حزب علنی را اداره [و هدایت] می‌کنند. این همان فرمول تشکیلاتی لنینی «ترکیب کار مخفی و کار علنی» بود که در تمام عمر حزب، گریبان‌گیر آن شد و پایه سیاست نفاق و دورویی او قرار گرفت و سرانجام برای این حزب داروی مهلکی فراهم کرد.^۲

◆ پذیرش و حق عضویت

هر یک از افرادی که جذب می‌شدند، می‌بایست فرم درخواست عضویت را که یک سری

۱. خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۷۵.

۲. احسان طبری، کژراهه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۴۳.

مشخصات عمومی و کلی بود تکمیل می‌کردند.

سازمان جوانان توده ایران

[فرم] درخواست [عضویت]

شهرستان..... تاریخ ورود.....

شماره حوزه..... شماره کارت موقت.....

من امضاکننده زیر:

نام..... نام پدر.....

نام خانوادگی..... شغل.....

شماره شناسنامه..... سال تولد.....

پایه معلومات.....

نشانی..... خیابان..... کوچه..... شماره خانه.....

درخواست می‌کنم مرا به عضویت سازمان جوانان حزب توده ایران بپذیرید.

امضای درخواست‌کننده

معرفین:

معرف..... نمره کارت..... امضا

معرف..... نمره کارت..... امضا

(پاسخ و امضاها باید خوانا نوشته شود)

کارت موقت

شماره	تاریخ صدور کارت
تاریخ ورود	حزب توده ایران - کمیته ایالتی گرگان و دشت
نام	شماره شناسنامه
نام پدر	محل صدور
نام خانوادگی	میزان حق عضویت
شغل	محل امضا و مهر کمیته ایالتی گرگان و دشت

علاوه بر این، به اعضای اتحادیه‌های کارگری - که یکی دیگر از تشکل‌های وابسته به حزب توده بود - دفترچه‌ای در قطع جیبی به حجم ۶ صفحه داده می‌شد که علاوه بر مشخصات روی کارت شناسایی، تذکراتی نیز به نقل از نظام‌نامه حزب توده در آن به این شرح نوشته شده بود:

بند ب، از ماده یک: پرداخت حق عضویت نسبت به اشخاصی که تا هزار ریال عایدی دارند، صدی یک؛ تا دوهزار ریال، صدی دو؛ از دو هزار ریال به بالا، صدی سه خواهد بود.

ماده ۴. اشخاصی که در کارخانه به جاسوسی علیه کارگران مشغول‌اند یا منافع کارگران را به صاحب کارخانه می‌فروشند یا سبب آزار و اذیت کارگران در کارخانه به نفع کارفرما می‌شوند، به عضویت اتحادیه پذیرفته نخواهند شد.

ماده ۵. کسی که سه ماه متوالی از حضور در جلسات یا پرداخت حق عضویت خودداری نماید، با تصویب هیئت عامله اتحادیه مزبور، از اتحادیه اخراج می‌شود؛ ولی عضو اخراج‌شده در هر حال می‌تواند برای ابقای خویش به عضویت کمیسیون تفتیش و کنترل رجوع نماید.^۱

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

البته تذکرات فوق، حاکی از انضباط دقیق حزبی در این گروه بود؛ به همین دلیل از اعضا مبلغی هم به‌عنوان حق عضویت دریافت می‌شد که برای اعضای عادی غالباً ماهیانه پنج ریال بود و صندوقدار حزب، آنها را دریافت می‌کرد و رسیدی با مشخصات زیر به آنها تحویل می‌داد:

اتحادیه دهقانان ایران	
شورای
شماره
مبلغ
به توسط
بابت
صندوقدار	

در واقع جمع‌آوری کمک‌های مالی و حق عضویت، یکی از منابع تأمین اعتبار حزب توده در استان‌ها بود؛ به همین دلیل، علاوه بر حق عضویت، گاهی بخشنامه‌هایی از دفتر مرکزی حزب صادر می‌شد که اعضا در نقاط مختلف کشور، یک روز از درآمد خود را به حزب هدیه نمایند:

[گیرنده:] گرگان، حزب توده ایران، قاسمی

طبق تصمیم کمیته مرکزی، به مناسبت جشن مهرگان و روز تأسیس حزب،^۱ کلیه افراد

۱. «جشن مهرگان» پس از نوروز بزرگ‌ترین جشن ایرانی و بازمانده‌ای از دین مهر است. این جشن در شانزدهم مهرماه و در زمان برابری پاییزی برگزار می‌شود. جشن مهرگان، بزرگ‌ترین جشن پیروان دین مترا یا مهر بوده است که در گذشته آن را «میتراکانا» یا «متراکانا» (*Metrakana*) می‌نامیدند. این جشن در «مهر روز» از مهرماه، یعنی روز شانزدهم ماه مهر برگزار می‌شد. اما در زمان هخامنشیان در نخستین روز مهرماه برگزار می‌شد. این جشن پس از نوروز یکی از بزرگ‌ترین جشنهای ایرانی است. مهر در اصل با خورشید تفاوت داشته است اما بعدها به معنای خورشید دانسته شد. در روزشمار کهن ایران، هر یک از سی روز ماه را نامی است که نام

موظفانند یک روز درآمد خود را به نفع حزب بپردازند.

وصولی‌ها از دهم تا بیستم مهر باید جمع‌آوری، صورت‌مجلس در دو نسخه با ذکر اسامی و مشخصات به انضمام وجوه به وسایل مقتضی به کمیسیون مالی کل، منتها تا آخر مهر ارسال گردد. پس از دریافت وجه و صورت [اسامی]، برای کلیه پرداخت‌کنندگان قبض مخصوصی از مرکز فرستاده خواهد شد.

برای جمع‌آوری اعانات از سایر آزادی‌خواهان که مایل به کمک می‌باشند اقدامات و تشویق لازم معمول دارید. این دستور را فوراً به کلیه تشکیلات تابعه ابلاغ نمایید. کمیته‌هایی که در اجرای این دستور شایستگی بیشتری نشان دهند مورد تقدیر به خصوص قرار خواهند گرفت.

با در نظر گرفتن اهمیت موضوع، کمیته‌ها مسئول اجرای این دستور می‌باشند. وصول تلگراف و اقداماتی که قبل از دهم مهر انجام می‌دهید، تلگرافید [تلگرافی اطلاع دهید].

کمیته مرکزی حزب توده ایران

نورالدین الموتی دکتر بهرامی

رونوشت: جهت اطلاع و اقدام لازم و فوری به کمیته محلی فرستاده می‌شود.

مسئول کمیته ایالتی گرگان و دشت - احمد قاسمی^۱

البته منبع اصلی تأمین اعتبار حزب توده، کمک‌های محرمانه دولت شوروی بود که اطلاعی

دوازده ماه سال نیز در میان آنهاست. پیشینیان در هر ماه که نام روز و نام ماه یکی بود، آن را جشن می‌گرفتند. از این جشن‌های دوازده‌گانه، تا آنجا که سندها و کتاب‌های تاریخی گواه است، در دوره‌های پس از اسلام، تنها جشن مهرگان است که رسمی و شکوهمند برگزار می‌گردید. افزون بر یکی بودن نام -روز مهر از ماه مهر- مناسبت‌های دیگری را نیز برای برگزاری این جشن بر می‌شمردند که معروف‌ترین آن قیام کاهوه آهنگر و پیروزی بر ضحاک و به پادشاهی نشستن فریدون است. دقیقی، فردوسی و اسدی توسی از آن در آثار خود یاد کرده‌اند. [ویکی پدیا (دانشنامه آزاد)]; لذا کمیته مرکزی حزب توده ایران در دهم مهرماه سال ۱۳۲۵ با صدور بیانیهای به مناسبت پایان پنجمین سال تأسیس حزب، با ستایش از این عید باستانی و جشن گرفتن آن، اعلام کرد: «از این پس عید تأسیس حزب ملی ما مصادف با [جشن] مهرگان خواهد بود».

۱. همان.

از میزان آن نداریم؛ لذا دریافت حق عضویت، بیشتر با هدف برانگیختن حس همبستگی و مشارکت اعضا و انضباط حزبی انجام می‌شد تا کمک مالی؛ هر چند که از این طریق هم پول زیادی نصیب سران حزب توده می‌گشت.

◆ تشکیلات و انضباط حزبی

جلسات کمیته ایالتی گرگان، کمیته‌های محلی شهرها و اتحادیه‌ها و کلوپ‌ها، به‌طور مکرر در گرگان و گنبد و سایر نقاط برگزار می‌شد و اعضای حزب، حضور و غیاب می‌شدند و به کار غائبین هم رسیدگی می‌شد. افرادی که انضباط حزبی را رعایت نمی‌کردند اخراج می‌گردیدند؛ منتها پس از اخراج می‌توانستند مجدداً تقاضای عضویت بدهند که در صورت تصویب و دادن تعهد، دوباره عضو حزب توده گرگان و دشت می‌شدند. در عوض، کسانی که فعال و منضبط بودند براساس «آیین‌نامه پاداش و کیفر حزب» مورد تشویق قرار می‌گرفتند.

در اینجا قسمتی از یکی از صورت‌جلسات این حزب را درگنبد کاووس با هم مرور می‌کنیم:

شماره جلسه: ۳۴ تاریخ: ۲۵/۱/۱۷ محل جلسه: دفتر حزب

عده حاضر ۴ نفر: قربان‌تکه - عزیزی - کلامی - بهلکه^۱

غایب ندارد (دکتر گرجی/مسئول سابق حزب توده گنبدکاووس) [استعفاء داده است].

موضوعات گفت‌وگو:

۱. ظاهراً این شخص ترکمن، همان آقای «غائب بهلکه» است که پس از استعفای دکتر گرجی در فروردین سال ۱۳۲۵خ، به ریاست کمیته محلی حزب توده در گنبد کاووس منصوب شد. او در فرار و نجات بازماندگان قیام افسران توده‌ای خراسان نقش داشته است. او یکی از فعال‌ترین توده‌ای‌های گنبد کاووس بود و پس از واقعه ترور شاه در ۲۷ بهمن سال ۱۳۲۷خ و توقیف سران حزب توده، در اواخر این سال به مخفیگاه خسرو روزبه در شمیران تهران رفت و مخفی شد. سپس آقای بهلکه توسط سران این حزب و عوامل شوروی به همراه احسان طبری و عده‌ای دیگر، مخفیانه از مسیر رودخانه مرزی اترک در استان گلستان به ترکمنستان شوروی گریخت و حدود بیست روز بعد، از آنجا به شهر استالین‌آباد (دوشنبه تاجیکستان) اعزام شد. (رک: احسان طبری، همان، ص ۸۸).

جلسه در ساعت ۱۰/۵ صبح روز شنبه ۲۵/۱/۱۷ به نظامت آقای کلامی^۱ تشکیل، صورت جلسه قبلی قرائت و تصویب گردید.

۱. موضوع قبول مجدد آقای قربان محمد احمدی به حزب مطرح و با موافقت آرا قرار شد از کمیته ایالتی درخواست شود که مجدداً وی را عضو حزب توده ایران بشناسند.

۲. نامه شماره ۴۹۱۴ - ۲۴/۱۲/۲۳ شورای متحده مرکزی قرائت و از مفاد آن با توضیحاتی که آقای بهلکه داد، اطلاع حاصل شد.

۳. نامه شماره ۷ - ۲۴/۱۲/۲۹ گرگان قرائت و قرار شد آقای حجت‌الله بهروز برای فروش آن معرفی شود.

۴. نامه شماره ۸۹ - ۲۴/۱۲/۲۶ انجمن ولایتی (گرگان) راجع به بهداری قرائت شد.

۵. نامه شماره ۲۰۲ - ۲۵/۱/۱۸ آقای قاسمی (مسئول کمیته ایالتی گرگان و دشت) قرائت شد.

۶. نامه مورخه ۲۵/۱/۶ آقای حالی عزیزی راجع به تقاضای سلب مسئولیت خود از صندوق اتحادیه دهقانان قرائت و با حضور خود ایشان قرار شد فعلاً تا رسیدگی به حساب اتحادیه همان طور در عهده داشته باشند.

۷. نامه مورخه ۲۵/۱/۱۴ حوزه یک حزب، قرائت و برای برآوردن منظور آن دستور به آقای حالی عزیزی عضو انجمن شهرداری داده شد.

۸. نامه مورخه ۲۵/۱/۶ آقای دکتر گرگی مبنی بر استعفا قرائت و قرار شد چون اعضای کمیته ما به ۳ نفر تقلیل یافته، آقای بهلکه در این خصوص با آقای قاسمی [مسئول کمیته ایالتی حزب توده در گرگان و دشت] مذاکره نماید.^۲

البته خط مشی اصلی و برنامه‌های اساسی حزب توده در استان گلستان [گرگان و دشت] به صورت متمرکز از سوی دفتر مرکزی آن در تهران، تدوین و به این منطقه و سایر نقاط

۱. ظاهراً پس از استعفای دکتر گرگی از مسئولیت کمیته محلی حزب توده گنبد کاووس، آقای کلامی مدت کمی در

این مسئولیت بوده و سپس به آقای بهلکه واگذار شده است.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

کشور ابلاغ می‌شد. (هر چند که گاهی نیز بخشنامه‌هایی از سوی کمیته ایالتی مازندران به ریاست احسان طبری - واقع در ساری، خیابان بابل - دریافت می‌کردند که با توجه به روحیه خودبزرگ‌بینی احمد قاسمی، بعید است وی حاضر به پذیرش فرامین صادره از حزب توده مازندران بوده باشد.) لذا همه کمیته‌های ایالتی، ولایتی و محلی، حوزه‌ها، سازمان‌ها، کمیسیون‌ها، اتحادیه‌ها و کلوپ‌های وابسته، می‌بایست برنامه‌های خود را در چارچوب سیاست‌ها، مرامنامه و نظامنامه ابلاغی تنظیم و اجرا می‌کردند؛ در غیر این صورت عواقب آن متوجه مجریان بود. بر اساس این می‌توان گفت حزب توده در آن زمان، سازمانی متمرکز و سیاست‌های آن از بالا به پایین بود، جز در برخی از موارد. یکی از برنامه‌های دستوری ابلاغ‌شده از سوی آقای احسان طبری - مسئول کمیته ایالتی مازندران و نماینده کمیته مرکزی حزب توده ایران - خطاب به کمیته ایالتی گرگان چنین می‌باشد:

نقشه دوماهه فعالیت حزبی

[گیرنده:] کمیته ولایتی گرگان

الف. کلیات:

۱. کلیه کمیته‌های محلی موظف‌اند از این پس فعالیت حزبی را مطابق نقشه ارسالی کمیته ایالتی انجام دهند و در صورت تخلف، مورد بازخواست شدید قرار خواهند گرفت.
۲. هر کمیته محلی که نقشه را پیش از مقصد موعد انجام دهد رسماً مورد تقدیر قرار خواهد گرفت و برای اعضای آن کمیته، از مرکز کارت‌های مخصوص اعضای فعال تقاضا خواهد شد.
۳. کمیته‌های محلی باید به محض وصول نقشه، آن را با دقت بررسی کرده و اگر نکاتی بود که به درستی مفهوم نشد یا اجرای آن بسیار دشوار به نظر رسید، فوراً رابط کمیته را به کمیته ایالتی اعزام دارند تا نکته نامفهوم، روشن و مشکل رفع شود. هیچگونه عذری برای عدم اجرای قسمتی یا تمام نقشه بعداً مسموع نخواهد بود.
۴. کمیته ایالتی، عزل کمیته‌هایی محلی سست و بی‌قابلیتی که نتوانستند از عهده اجرای

نقشه برآیند [را] از مجمع عمومی حزب تقاضا خواهد کرد.

۵. در کمیته‌هایی که اکثریت ترک‌زبان است، منشی کمیته باید نقشه را جزء به جزء [به] زبان ترکی ترجمه کند و توضیح دهد.

ب. کمیته محلی

۱. کمیته محلی باید به زودی جلسه خود را تشکیل دهد و برای نقشه، تقسیم کار کند و وسایل و مقدمات اجرای آن را فراهم سازد.

۲. کمیته محلی باید کمیسیون‌های تشکیلات و تبلیغات و مالی خود را معین کند (در صورتی که تاکنون معین نکرده است). هر کمیسیونی فقط سه عضو را داشته باشد کافی است. کمیته محلی آن قسمت از نقشه را که مربوط به آن کمیسیون‌ها است به آنها ابلاغ می‌کند.

۳. کمیته محلی باید به زودی رابطی از میان خود انتخاب کند و او را هر پانزده روز یکبار برای دادن گزارش و گرفتن دستور و کسب اطلاعات شخصا و حتماً به مرکز کمیته ایالتی (ساری - خیابان بابل) اعزام دارد. رابط باید دارای اعتبارنامه باشد.

۴. کمیته محلی باید حداکثر در عرض ۲۰ روز دبیرخانه مرتبی را با تمام وسایل کار و یک منشی دائمی ایجاد کند. به منشی باید از صندوق محلی حقوق داده شود. در دبیرخانه کمیته محلی باید دفاتر نماینده (اندیکاتور) و دفتر آمار و گرافیک‌ها (نمودارها) و نقشه‌های محلی و غیره تهیه شود.

۵. کمیته محلی باید حداکثر تا ۱۰ روز از تاریخ وصول این نقشه، مدارک زیرین را برای پرونده مربوط به همان کمیته که در دبیرخانه کمیته ایالتی است بفرستد:

۱. آمار اعضای حزب با نام و نام پدر و شماره کارت و مقدار حق عضویت

۲. تاریخچه تشکیل حزب در آن محل

۳. سازمان حزبی و اسامی مسئولین سازمان

[شماره های ۴ و ۵ در اصل این بخشنامه چاپ نشده بود.]

۶. کمیته محلی در کلیه امور خود فقط با کمیته ایالتی سر و کار خواهد داشت و جز در

مسائلی که مربوط به سازمان حزبی مازندران نیست حق مکاتبه مستقیم با مرکز را ندارد.

۷. کمیته محلی در پایان هر ماه جریان یک ماهه را به کمیته ایالتی گزارش بدهد.

۸. کمیته محلی، سازمان جوانان و اتحادیه کارگران و اتحادیه کشاورزان را تشکیل دهد و ارتباط آنها را با مراکز آنها برقرار سازد.

ج. تشکیلات

۱. کلیه آنکت‌ها را کمیسیون تشکیلات پس از تصویب، خود به وسیله رابط به کمیته ایالتی بفرستد تا کارت صادر شود.

۲. کلیه حوزه‌ها با شرایط زیرین تنظیم شود:

وصول

۱. داشتن ناظم و منشی و صندوقدار

۲. داشتن دفتر آمار و دفتر حق عضویت و دفتر صورت‌جلسات

۳. تبعیت از برنامه [ای] که در روزنامه بشر برای مذاکره حوزه‌ها چاپ خواهد شد.

۴. تشکیل در سر ساعت و در روزهای معین و جریمه کردن دیر آمدگان و اخراج غایبین

غیر موجه مطابق نظامنامه

۵. حق عضویت‌ها را با دقت جمع‌آوری نمایند.

د. تبلیغات

۱. کمیسیون تبلیغات، روزنامه بشر را به اعضای با سواد حزب حتما بفروشد و به دفتر روزنامه بشر شخصی را معرفی کند که روزنامه برای او فرستاده شود.

۲. در هر ماه لااقل یک کنفرانس یا میتینگ عمومی داده شود.

۳. اخبار و مسائل مهم محل، به روزنامه بشر ارسال گردد.

هـ. کلوپ

۱. سازمان حزبی باید هر چه زودتر کلوپ‌های آبرومند و مجهزی ایجاد کند.
۲. کلیه حوزه‌ها و جلسات حزبی و دبیرخانه حزب در محل کلوپ باشد.
۳. برای ایجاد کلوپ حزب، کمیته محلی از محل صندوق اعتبار بدهد.
۴. کلوپ‌ها با پرچم‌های ایران، نقشه ایران، تصویر دکتر ارانی،^۱ شعارهای حزبی و شعارهای ملی آرایش شوند.

و. صندوق

کمیسیون مالی باید صندوق محلی را از طرق زیرین تقویت کند:

۱. وصول حق عضویت با همکاری کمیسیون تشکیلات
۲. گرفتن اعانه
۳. ایجاد طرق ابتکاری برای به دست آوردن پول
۴. کمیته محلی باید نسبت به امور مالی توجه مخصوص به خرج بدهد.
۵. هر کمیته محلی که بتواند موجودی صندوق [را] به نسبت وسعت تشکیلات خود به نحوی بالا ببرد که نماینده فعالیت و ابتکار آن کمیته باشد رسماً مورد تقدیر قرار خواهد گرفت.
۶. کمیته محلی و کمیسیون مالی و کمیسیون تشکیلات (که از لحاظ جمع‌آوری حق عضویت‌ها در این کوشش سهیم است) باید تقویت صندوق را به منزله تقویت مایه قدرت و نیروی سازمان حزبی تلقی کنند.

۱. دکتر تقی ارانی متولد سال ۱۲۸۲ خ و تحصیل کرده تهران و آلمان است. او از بنیانگذاران اصلی جنبش کمونیستی ایران است و اولین فردی است که افکار مارکسیستی را به صورت عمیق و علمی در ایران رواج داد. او پایه‌گذار مجله کمونیستی دنیا در دوره رضاشاه و رهبر گروه کمونیستی معروف به ۵۳ نفر می‌باشد. ارانی در سال ۱۳۱۸ خ در زندان رضا خان درگذشت.

ز. تفتیش

۱. کمیسیون تفتیش باید اجرای نقشه را با نهایت دقت نظارت کند و اگر مسئولین از انجام وظایف خودداری کردند به آنها تذکر بدهد و اگر تذکر را گوش نکردند سستی آنها را به کمیته ایالتی گزارش کند.
۲. کمیسیون تفتیش باید اسامی پرکاران و افراد جدی را به کمیته ایالتی بدهد تا برای آنها تقدیرنامه صادر گردد.
۳. کمیسیون تفتیش نیز در اجرای نقشه مانند کمیته محلی مسئول است.

ج. بازرسی‌ها^۱

۱. کمیته ایالتی چندی یکبار بازرسی‌های مخصوص با اعتبارنامه برای بازرسی اجرای نقشه خواهد فرستاد.
۲. بازرسی‌ها دفاتر صورت‌جلسات، دفاتر اندیکاتور و دفاتر آمار و دفاتر حقوق عضویت، دفاتر کمیسیون مالی را تفتیش خواهند کرد و در جلسات حوزه‌ها شرکت خواهند نمود.
۳. نظریه بازرسی‌ها در پرونده کمیته محلی ضبط خواهد گردید و به عنوان سابقه روی آن عمل خواهد شد.

مسئول کمیته ایالتی و نماینده کمیته مرکزی

احسان طبری^۲

۱. متأسفانه در اصل این بخشنامه برای تفکیک و دسته‌بندی عناوین، ترتیب حروف الفبا رعایت نشده بود که ما به‌منظور حفظ امانت عین آن را آوردیم.
۲. احسان طبری در سال ۱۲۹۵ خ در یک خانواده مذهبی در شهرستان ساری متولد شد و در جوانی تحت تأثیر آشنایی با دکتر تقی ارانی به مارکسیسم گروید و در سال ۱۳۱۶ در زمره گروه کمونیستی معروف به «۵۲ نفر» به زندان رضاشاه افتاد. او پس از سقوط رضا خان، یکی از بنیانگذاران حزب توده شد و در اواخر سال ۱۳۲۷ خ پس از غیرقانونی شدن حزب توده به شوروی گریخت. وی تا پیروزی انقلاب در شوروی و آلمان شرقی به‌سر برد. او در کشورهای سوسیالیستی فردی مشهور بود و به‌عنوان تئوریسین مارکسیسم و حزب توده ایران و یکی از برجسته‌ترین متفکران مارکسیسم شناخته می‌شد؛ تا اینکه به‌دنبال انحلال حزب توده در سال ۶۲ دستگیر و

تبصره: وصول نقشه را به کمیته ایالتی اطلاع دهید.^۱

◆ اقدامات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توده‌ای‌ها

حزب توده در استان گلستان علاوه بر فعالیت‌های درون حزبی، اقدامات مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انجام می‌داد. مثل برگزاری تئاتر و نمایش‌های گوناگون با محتوای مادی‌گرایانه و زدودن فرهنگ اسلامی و بومی مردم منطقه، که این نمایش‌ها برای ترکمن‌ها و فارس‌ها به زبان خودشان اجرا می‌گردید. تشکیل کتابخانه با کتاب‌هایی در مورد پیشرفت‌های شوروی، شخصیت و افکار لنین و استالین و سایر شخصیت‌های کمونیست ایرانی و خارجی و همچنین تشکیل کلاس‌های آموزشی و جلسات سخنرانی و برگزاری کنفرانس از دیگر فعالیت‌های حزب توده در گرگان و دشت بود.

[سربرگ] حزب توده ایران

[از:] کمیته محلی گنبد کاووس و توابع

[به:] جناب

روز جمعه ۲۵ - ۱ - [سال] ۲۴ ساعت ۶/۵ بعد از ظهر، کنفرانسی با برنامه زیر در کلوپ حزب توده ایران [در گنبد] ایراد خواهد شد. خواهشمند است با حضور خود در ساعت مزبور، اعضای حزب و اتحادیه را سرافراز فرمایید:

۱. سرود حزبی؛ وسیله سازمان جوانان

۲. طایفه مسیبی؛ [موضوع سخنرانی به] وسیله آقای انصاری

۳. چرا عضو حزب توده ایران شدم؛ [موضوع سخنرانی به] وسیله آقای محمدی

۴. از دولت ۲۰ ساله رضاخان چه دیدم؛ [موضوع سخنرانی به] وسیله آقای نیازی

سپس مسلمان شد و چند سال بعد هم درگذشت. کتاب‌های شناخت و سنجش مارکسیسم و کژراهه از جمله آثار

اوست. (آل احمد به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۷۵).

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۵. ما و کارمندان دولت؛ [موضوع سخنرانی به] وسیله آقای بهلکه

مسئول کمیته محلی و توابع^۱

گاهی هم توده‌ای‌ها به مانورهای خیابانی و اجتماعی می‌پرداختند و با تشکیل میتینگ‌ها و تجمعات و راهپیمایی‌ها، خواسته‌های عادی خود را، از زبان مردم اعلام می‌کردند؛ چنان‌که یک روز آنها اجتماع عظیمی با شرکت هواداران خود در محوطه مصلاهی گرگان برگزار کردند که در آنجا آقای فهیم علوی رئیس دادگستری گرگان (که تمایلات چپ‌پس داشت و از توده‌ای‌های رده‌بالا بود) با بیان گرم و گیرای خود سخنرانی مفصل و مهیج و فتنه‌انگیزی ایراد کرد که همین سخنرانی سبب شد تا مردم و احزاب مخالف این شهر، در مقابل حزب توده صف‌آرایی کنند و علیه آن جبهه‌گیری نمایند؛ لذا فردای آن روز قبل از نماز ظهر، سیل جمعیتی بیش از حضور توده‌ای‌ها در مصلاهی شهر - که دادستان گرگان هم از جریان امر مطلع بود - با همگامی جمعی از روحانیون بزرگ شهر از جمله دو نفر از روحانیان بزرگ گرگان آقایان رئیس‌الذاکرین و میربهبهانی، به طرف میدان شهرداری که دفتر و تشکیلات حزب توده در آن محدوده بود، به راه افتادند و جنایات روس‌ها را محکوم نمودند و در عصر همان روز مردم هم در مقابل چشم نگهبانان به دفتر حزب توده ریختند و میز و صندلی و پرونده و روزنامه‌های موجود آنها را به خیابان پرتاب کردند و با این جهش و جنبش ملی به راستی از تند روی‌های توده‌ای‌ها و دخالت روس‌ها در گرگان تا حدودی جلوگیری نمودند.^۲

اینک نمونه‌ای از قطعنامه‌ها و خواسته‌های توده‌ای‌ها را - در پوشش مسائل قومیتی ترکمن‌ها - در دوره حضور روس‌ها در استان گلستان با هم مرور می‌کنیم:

۱. ابقای پنج آموزگار ترکمن و یک نفر آذربایجانی را که به‌عنوان انتقال به نقاط دوردست تبعید شده‌اند خواستاریم.

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

۲. هفته‌نامه گرگان/امروز (۸۳/۸/۲۵)، مقاله سید محمدکاظم مداح.

۲. کلیه مأموران خائن دولت مخصوصاً فلک‌فرما جاسوس مختاری^۱ و همه‌کاره شهربانی و خود رئیس فرهنگ گرگان که به تحریکات سیاسی علیه ترکمن‌ها ادامه می‌دهند، باید هرچه زودتر به مرکز احضار شوند.

۳. دستور تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی که بر طبق قانون اساسی از لوازم مشروطیت است باید به فوریت در سرتاسر ایران صادر گردد.

۴. دولت تنها با نظر استعمار به ترکمن نگاه نکند و باید اقدام فوری برای تأمین مایحتاج ضروری زندگانی (نان، فرهنگ، بهداشت) به عمل آید.

۵. تفاوت نرخ خرید غله ترکمن با سایر نقاط گرگان یکی از هزاران دلیل ما بر عدم توجه دولت مرکزی به دهقانان ترکمن می‌باشد و باید هر چه زودتر به این قبیل تبلیغات غیر قانونی که عواقب وخیم در بردارد خاتمه داده شود.^۲

تشکیل «اتحادیه کارگران و زحمتکشان گنبد کاووس» و «اتحادیه کشاورزان و دهقانان» و مشابه آن در سایر شهرهای این منطقه از دیگر فعالیت‌های حزب توده بود. این عناوین در واقع واژه‌های جذاب تشکیلاتی بودند برای گسترش حیطة نفوذ حزب توده؛ تا در فرصت مناسب، از

۱. سرپاس رکن‌الدین مختاری در طول سال‌های ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ خ، رئیس کل شهربانی دولت رضا خان بود که در مدت صدارت او، شهربانی به یک سازمان جهنمی تبدیل شد و هزاران نفر دستگیر، زندانی، شکنجه، تبعید، فراری، ناقص‌العضو، مقتول و بی‌سرپرست شدند؛ به طوری که برای تشریح جنایات، کشتارها و شکنجه‌های او نسبت به مردم بی‌گناه و مخالفان رضاشاه باید کتاب مستقلی نوشت. متأسفانه او پس از سقوط رضا خان به جای آن که به جرم جنایات بی‌شمارش محاکمه و اعدام شود، به دلیل همان خوش‌خدمتی‌هایش به پهلوی اول، توسط پهلوی دوم مورد حمایت قرار گرفت و از آن پس زندگی خوش و آرامی توأم با ثروت کلانی داشت. تا این که در سال ۱۳۵۰ از دنیا رفت و به جنایت‌کاران تاریخ پیوست. (برای اطلاع بیشتر رک: خسرو معتضد، پلیس سیاسی عصر بیست ساله؛ قمی تفرشی، پلیس خفیه ایران.)

۲. اگر به این خواسته‌ها دقت شود درمی‌یابیم که شباهت زیادی به مواد قطعنامه‌های آتش‌افروزان کمونیست جنگ گنبد (سازمان چریک‌های فدایی خلق و کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن) در نخستین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در استان گلستان وجود دارد. البته اگر خواسته‌ها هم بحق بود، ولی نامبردگان بدین‌وسیله قصد اغتشاش داشتند، نه قصد خیرخواهی برای مردم.

کارگران به‌عنوان سیاهی‌لشکر و اهرمی برای ایجاد فشار به دولت استفاده نمایند و هر وقت اراده کردند دستور اعتصاب و میتینگ بدهند و برای انتخابات مجلس از آرای آنها سوء استفاده نمایند و خلاصه در پس خواسته‌های کارگران، اهداف و خواسته‌های شوروی را به دولت و جامعه ایران تحمیل نمایند. کار توده‌ای‌های گرگان و دشت به آنجا کشید که زیر همین عناوین کارگری، دست به باجگیری از کسبه، تجار و کارخانه‌داران می‌زدند و گاهی حتی آنها را مورد تهدید و ضرب و شتم قرار می‌دادند. آنها سعی داشتند کشاورزی و خواروبار و تولیدات اقتصادی منطقه را در سیطره خود داشته باشند که از این راه با زورگویی‌ها و باجگیری‌های خود، منافع اقتصادی زیادی به جیب زدند. تشکلهای کارگری از نظر سیاسی و اقتصادی برای سران حزب توده آنقدر مهم بود که گاهی بر سر مسئولیت آن رقابت‌های سختی بین سران حزب در می‌گرفت.

هر یک از اتحادیه‌های کارگری دارای ارکان مختلفی مثل هیئت مدیره، مدیرعامل، قسمت مالی، قسمت تبلیغات و... بود که هر از چندگاهی تشکیل جلسه می‌دادند و به بررسی فعالیت‌های خود می‌پرداختند؛ به‌طور مثال در تاریخ ۱۳۲۴/۸/۱ تعداد ۱۸ نفر به اسامی زیر:

۱. معمی حاجی، عضو هیئت عامله اتحادیه
۲. مرادقلی قاضی، هیئت عامله اتحادیه
۳. قلیچ دودی حاجی، هیئت عامله اتحادیه
۴. ملا رجب، هیئت عامله اتحادیه
۵. کریم
۶. ملاتقی محمدی
۷. ملا عبدالله
۸. نور محمد متقی، عضو کمیسیون تفتیش حزب
۹. گل محمد محمدی
۱۰. نورمحمد عاشورپور

۱۱. قربان نظرابطی

۱۲. بهرام نیازی

۱۳. شادمان، عضو کمیسیون تبلیغات حزب

۱۴. نوبتی

۱۵. رحیم گوکلانی

۱۶. بهرام قلیچ‌نیازی

۱۷. سوداگر، عضو کمیسیون مالی

۱۸. عبدالرحیم مدرسی، عضو کمیته

به‌عنوان اعضای هیئت عامله اتحادیه کشاورزان گنبد کاووس و توابع، در دفتر کمیته محلی حزب توده گنبد کاووس به ریاست آقای بهلکه در ساعت ۸ بعد از ظهر جمع شدند و در مورد مسائل مهم حزبی به شور و مشورت پرداختند. هر کمیته محلی استان گلستان، خود شامل چند حوزه و اتحادیه و کلوپ و کمیسیون بود که فعالیت می‌کردند؛ مثل کمیسیون تبلیغات، کمیسیون تفتیش، کمیسیون مالی، اتحادیه دهقانی، اتحادیه کارگران، سازمان جوانان، حوزه ۱، حوزه ۲، قسمت شکایات، قسمت نمایش و...

علاوه بر این، سعی حزب توده، در جذب همه قشرها در گرگان و دشت بود و تنها معطوف به کارگران و کشاورزان نمی‌شد، بلکه روشنفکران، آخوندهای ترکمن، معتمدین محلی، دانش‌آموزان، جوانان، دانشجویان، کارمندان، مقامات سیاسی و نظامی و نیز بانوان را جذب می‌کردند و زیر پوشش شعارهای صنفی برای آنها برنامه داشتند که مخصوصا با تشکیل «سازمان جوانان» تلاش زیادی برای جذب این قشر و شست‌وشوی مغزی آنان به‌عمل می‌آوردند. این افراد با شیوه‌های مختلف تغذیه فکری می‌شدند که رایج‌ترین آن انجام سخنرانی‌های سیاسی - حزبی و نیز کتاب‌های سیاسی و مطبوعات وابسته به حزب توده بود؛ مثل: مردم، رهبر، شهباز، به‌سوی آینده، نوید آزادی، جوانان دموکرات، مجله صلح، مصلحت، کبوتر صلح، چلنگر، دژ، جرس، قوس و قزح، رنگین کمان، شجاعت، بانگ مردم، رنج و گنج،

سرود فردا، دنیای امروز و... که (به تدریج در فاصله شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) توسط حزب توده ایران منتشر می‌شد^۱ و نقش مهمی در تغذیه فکری اعضا و سمپات‌های آن در تهران و سایر استان‌ها داشت؛ چنان‌که در تاریخ ۵ بهمن سال ۱۳۲۳ خ مسئول کمیته محلی حزب توده گنبد کاووس از کمیته مرکزی در تهران تقاضای ارسال کتب سیاسی و روزنامه‌های توده را نمود تا در اختیار اعضا قرار دهد.

◆ قدرت و نفوذ حزب توده در منطقه

در اوضاع آشفته آن روز و وضعیت نامناسب دادگستری‌ها و نیروهای انتظامی و دواير دولتی - به دلیل حضور متجاوزان روسی در استان گلستان - حزب توده با استفاده از این فرصت چنان در همه ارکان اجتماعی این منطقه نفوذ کرده بود و آن‌چنان قدرت را در دست گرفته بود که گویی نماینده تام‌الاختیار دولت مرکزی ایران در این منطقه است. به طوری که برخی از مردم حتی برای رسیدگی به شکایات و حل اختلافات بینابینی خود نیز به دفاتر حزب توده مراجعه می‌کردند که از جمله، اختلاف حساب یک نجار با صاحب کارش بود:

مورخه ۲۴/۹/۱۰ کمیته محلی حزب توده گنبد کاووس

محترما معروض می‌دارد، چند روز پیش ملا داوود معروف به ملا داد آقا، اینجانب استاد عوض را برای ساختن مقداری درب و پنجره به محل اقامت خود برده است و بنده مدت چهل و پنج روز در آنجا مشغول کار بودم و تاکنون چندین مرتبه مطالبه دست‌مزد خود را از ایشان کردم؛ در دادن [مزد] او کوتاهی و مسامحه می‌ورزد و تا حال دیناری نپرداخته و در جواب اظهار می‌دارد که باید خبره بیرم و مخارج دست‌مزد کارکرده شما را برآورد نماید، که بنده نیز به آن نحو راضی هستم. منتها [برای] آن هم یک عذری را

ایشان می‌آورد. لذا تقاضا دارم به این موضوع رسیدگی فرمایید. استاد عوض قدیمی^۱. البته این به معنای آن نیست که مردم به حزب توده ضدین و مذهبشان علاقه‌مند بودند، بلکه گاهی واقعا مجبور می‌شدند؛ چون حکومت محمدرضا پهلوی اسما حاکم بود، ولی عملا دردی از مردم دوا نمی‌کرد و نه ادارات، نه مراکز امنیتی و نه دادگستری‌ها به درد مردم نمی‌خوردند. به همین دلیل، مردم چنان در وضعیت غیر قابل تحمل و ستمگرانه‌ای قرار می‌گرفتند که به ناچار گاهی به سران حزب توده در استان گلستان مراجعه می‌کردند تا بلکه با استفاده از نفوذ و قدرت آنها بتوانند اندکی از حقوقشان را احقاق نمایند و از درد ظلم ظالمان کمی خلاص شوند؛ چنانکه یکی از اهالی مینودشت به نام آقای انا قلیچ، که از سوی یکی از گروهیان‌های ژاندارمری به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود، پس از آنکه به تمام دوایر دولتی و گردان و هنگ ژاندارمری و اولیای امور مراجعه و دادخواهی کرده و بی‌نتیجه مانده بود، دو نامه دادخواهی به حزب توده گنبد کاووس نوشت که نامه دومش مربوط به تاریخ ۱۳۲۴/۹/۲۰ می‌باشد.

او در نامه‌اش یادآوری نموده:

یک گروهیان سه، ژاندارمری مینودشت به نام آخان بشارتلو او را آن قدر با قنداق تفنگ زده که دست چپش شکسته و می‌خواسته حتی او را هدف گلوله قرار دهد که کسبه مانع شده‌اند و آنچه از سرمایه نقد و اساس زندگی داشته خرج معالجه‌اش کرده ولی باز هم بهبود نیافته و ناقص شده. فعلا از هستی ساقط گردیده و در عسرت زندگی می‌کند. او در پایان استدعا نموده که گروهیان فوق را به کیفر قانونی برسانند تا سایر مأموران به این اعمال مبادرت نکنند و خسارت دست ناقص او را نیز از ضارب بستانند تا بتواند امور زندگی را بگذراند.^۲

توده‌ای‌ها در گرگان و دشت، با استفاده از ضعف حاکمیت و بی‌لیاقتی پسر رضا خان،

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

۲. با اندکی تلخیص و ویرایش.

تشکیلات گسترده‌ای با هدایت آقای احمد قاسمی (که بعداً یکی از اعضای شورای مرکزی و شاخص حزب توده کشور در تهران شد و سپس از آن انشعاب پیدا کرد و مائوئیست گردید) به راه انداخته بودند و هر روز به طرق مختلف بر دامنه فعالیت‌های خود می‌افزودند. آنها کارگران و کارمندان را به بهانه احقاق حقوقشان و ایجاد اشتغال تحریک به اغتشاش، اعتصاب و تظاهرات می‌نمودند. آنها عین حزب رستخیز برخی از افراد را به زور و تهدید، عضو حزب توده می‌کردند و برای آنها کارت عضویت صادر می‌نمودند و به آنها وعده رفاه، مسکن، آزادی، کار و زندگی بهتر می‌دادند.

◆ سرکوب افسران حزب توده در گنبد کاووس

یکی از وقایع مهمی که پس از خاتمه جنگ جهانی و هنگام حضور اشغالگران شوروی در استان گلستان رخ داد، سرکوب قیام افسران کمونیست حزب توده مشهد در گنبد کاووس بود که به قیام افسران خراسان (مشهد) معروف است. این قیام در شب ۲۵ مرداد سال ۱۳۲۴خ، با شرکت ۲۵ افسر و سرجوخه و سرباز (که بعداً با اعزام چند نفر از افسران سازمان نظامی حزب توده از تهران،^۱ تعدادشان در اطراف گرگان به ۳۱ نفر افزایش یافت) به فرماندهی سرگرد توپخانه علی اکبر اسکندانی، از پادگان مشهد آغاز شد و پس از خلع سلاح پاسگاه نظامی مراوه‌تپه و ادامه مسیر به سوی گنبد کاووس، تا سرکوب آن در ۲۹ مرداد همان سال توسط نظامیان ایران در گنبد کاووس، مدت پنج روز به طول انجامید. گرچه در مورد انجام این قیام اختلاف‌نظرهای زیادی بین تحلیل‌گران حزب توده است، اما آنچه مسلم است این است که چنین شورشی توسط گروهی از اعضای حزب توده و با چراغ سبز روس‌ها انجام شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که سروان روزبه و سرهنگ آذر، مسئولان سازمان نظامی ستاد

۱. به گفته نورالدین کیانوری، پس از اقدام افسران خراسان، هیئت اجراییه حزب توده تعدادی از افسران سازمان نظامی حزب را از تهران برای کمک به آنها به گرگان اعزام نمود. (خاطرات کیانوری، ص ۱۰۶).

مرکزی حزب توده در تهران با سرگرد اسکندانی فرمانده این قیام، در ارتباط بودند و هدف از قیام افسران خراسان تشکیل یک هسته مقاومت در ترکمن صحرا^۱ و تأسیس حکومت مستقلی در این منطقه شبیه به جمهوری آذربایجان و مهاباد بود. این قیام به گفته ایرج اسکندری - یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده - به دستور مسئولین سازمان جاسوسی شوروی (کا.گ.ب) و با همکاری آقای کامبخش - عضو دیگر کمیته مرکزی حزب - صورت گرفته^۲ و با چراغ سبز نیروهای روسی عملی شد؛ به طوری که حتی مأموران شوروی، مانع اعزام نیروهای دولتی ایران برای مقابله با قیام افسران گردیدند که این اقدام متجاوزان به منزله دخالت آنها در امور داخلی کشور ما و نشانگر حمایت آشکارشان از شورشگران توده‌ای بود؛ چنان‌که آقای خان‌ملک‌یزدی دو سال بعد، (در سال ۱۳۲۶خ) نوشت:

در اواخر مرداد ماه ۱۳۲۴، عده معدودی از افسران پادگان لشکر خراسان، علم طغیان را علیه دولت مرکزی برافراشته و با مقداری اسلحه به طرف شهرهای گنبد کاووس و گرگان فرار می‌کردند، و قصد آنها در عمل عبارت بود از الحاق به ایلات ترکمن صحرا و جلب کمک آنها و سپس حمله به شهر شاهرود و قطع رابطه مرکز با خراسان؛ و با این ترتیب خیال داشتند که با آسودگی خاطر پادگان‌های نقاط آن خطه را یکی پس از دیگری با خود همراه و یا خلع سلاح نموده و یک حکومت ساختگی به نفع دولت شوروی در ایالت خراسان تشکیل دهند. دولت ایران برای خوابانیدن شورش فوق، تصمیم می‌گیرد که ۲۰۰ نفر ژاندارم برای تقویت پادگان‌های شمال اعزام دارد، ولی به وسیله نیروهای شوروی از حرکت این نیروی مختصر در قصبه «جابون» - دوازده فرسخی تهران - جلوگیری به عمل می‌آید و همین مسئله باعث شگفتی فوق‌العاده و دل‌سردی ناگهانی ملت و دولت ایران گردید، زیرا دولت شوروی حق نداشت که کوچک‌ترین دخالتی در امور مربوط به کارهای دولت ایران بنماید و به همین دلیل ابتدا

۱. الهه کولایی، *استالین‌یسم و حزب توده ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۹۷.

۲. ایرج اسکندری، *خاطرات سیاسی*، علی دهباشی (به کوشش)، تهران، علمی، ۱۳۶۸، ص ۲۲۲.

تصور گردید که فرمانده شوروی در شمال بدون دستور دولت متبوع خود مبادرت به این عمل ناصواب و غیر قانونی کرده است، اما چون مدتی این نیرو در جابون توقف کرده و اجازه حرکت به آنها داده نشد، قصد دولت شوروی و تمایل این دولت در آزاد گذاردن آشوبگران دفعتاً آشکار و مسلم گردید. گرچه مسئله غائله خراسان با فداکاری بی‌نظیر پادگان‌های گنبد کاووس و حسن سیاست دولت، بالاخره پایان یافت، لکن موضوع جلوگیری دولت شوروی از اعزام نیروی مرکزی، خود دلیل قاطع و مهمی بود که دخالت نیروی بیگانه را در امور ایران برای اولین دفعه پس از جنگ هویدا نماید و مسئله تخلیه ایران بار دیگر با نهایت شدت مورد توجه و بحث مسائل سیاسی دنیا قرار گیرد.^۱

به هر حال ژاندارم‌هایی که به فرمان ستاد ارتش ایران در شهر گنبد کاووس در کمین قیام‌کنندگان (افسران خراسان) بودند به سویشان آتش گشودند که در این حادثه هفت نفر (شامل پنج افسر به‌نام: اسکندانی، شهبازی، نجفی، مینایی، نجدی و دو سرباز وظیفه به‌نام: موسی رفیعی و بهلول) در دم کشته شدند و چند نفر از آنها نیز زخمی و بقیه هم متواری گردیدند.^۲

خلاصه آنکه در این قیام کمونیستی که با عدم حمایت جدی حتی حزب توده تهران و منطقه گرگان و پادگان شوروی در گنبد کاووس مواجه شد، هفت نفر از جمله سرگرد اسکندانی رهبر قیام، کشته شدند و دو نفر (احسانی و شریفی) هم زخمی گردیدند و به چنگ نیروهای نظامی شاه افتادند و به زندان شهربانی گرگان منتقل شدند که پس از یکی، دو روز به زندان تهران انتقال یافتند. لذا ۲۲ نفر باقی‌مانده از قیام‌کنندگان در دسته‌های دونفره و چندنفره در منطقه متواری شدند که عده‌ای به سوی بندر ترکمن و ترکمن صحرا رفتند، عده‌ای به سوی شاهرود و دسته‌ای به سوی سبزوار و عده‌ای هم به سوی جنگل و دسته‌ای به سوی گرگان؛ خلاصه هر

۱. محمد خان ملک‌یزدی، غوغای تخلیه ایران، تهران، سلسله، ۱۳۶۲، ص ۴۲ و ۴۳.

۲. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، زیر چاپ، ج ۱.

کس و هر دسته‌ای به سویی می‌رفت تا جان خود را از مهلکه نجات دهد. اما در این میان باز هم عده‌ای از آنها توسط مأموران ارتش شاه دستگیر می‌شوند و همراه با مجروحان به زندان نظامی تهران منتقل می‌گردند که پس از مدتی برخی به زندان‌های طولانی و برخی به اعدام محکوم شدند و عده‌ای هم به خارج از کشور پناه بردند. به طور مثال، علی سنایی و بهرام دانش اعدام شدند و حسین فاضلی بعداً در باکو و رحیم شریفی در آلمان شرقی فوت کردند.^۱ البته آقای بهلکه مسئول کمیته محلی حزب توده در گنبد کاووس، قبل از سرکوب قیام، به آنها کمک نمود و پس از سرکوب هم به یاری فراری‌ها شتافت. عده‌ای هم توسط سلیمان‌آف - کنسول روس‌ها در بندر ترکمن (بندر شاه) - به آن طرف مرز گریختند. علاوه بر این، مهندس فاخته هم که از فعالین توده‌ای در بندر گز و گرگان بوده، در فراری دادن عده‌ای از بازماندگان قیام گنبد کاووس به آذربایجان همکاری داشته است.

◆ تلاش توده‌ای‌ها برای ایجاد انقلاب سرخ

توده‌ای‌ها در حالی دست به انواع فعالیت‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی می‌زدند، که نه تنها بزرگ‌ترین مشکل جامعه ایران و خاصه مهم‌ترین مشکل مردم استان گلستان را که حضور متجاوزان ارتش سرخ بود، نادیده می‌گرفتند بلکه از تداوم حضور روس‌ها استقبال هم می‌نمودند؛ چون با حمایت آنها می‌خواستند مشابه انقلاب سرخ ۱۹۱۷م در ایران و استان گلستان به وجود آورند و بلایی که بر سر کشورهای مسلمان آسیای میانه آمده بود را بر سر میهن ما بیاورند. چنانکه در یکی از گزارش‌های محرمانه مرداد سال ۱۳۲۴خ شهربانی چنین آمده است:

شب ۳۰ ماه جاری (مرداد ۱۳۲۴خ) عده‌ای از اعضای حزب توده اظهار می‌نمودند: انقلاب [کمونیستی در ایران] می‌بایستی از رشت و مازندران [که در آن دوره گلستان هم جزء

آن بود[شروع شود و تاکنون هم حزب توده برای تهیه زمینه و ایجاد انقلاب به هر یک از ایالات آذربایجان و گیلان و مازندران [و گلستان] و خراسان، دویست نفر از اعضای فعال را فرستاده و نتیجه عملیات آنها یکی بعد از دیگری ظاهر می‌شود و قریباً هم سر و صدای گیلان و مازندران و [گلستان] بلند خواهد شد. نوبت تهران هم به زودی خواهد رسید؛ اوضاع از هر حیث برای دست زدن به عملیات وسیعی مساعد است^۱ و رهبران حزب بی‌کار ننشسته‌اند.^۲

به منظور ایجاد انقلاب کمونیستی از نوع انقلاب بلشویکی شوروی در ایران، توده‌ای‌ها توجه زیادی به خطه شمال، به‌ویژه به استان گلستان داشتند. چنانکه در

شعب ۱۵ ماه جاری [آبان سال ۱۳۲۴] کمیته ایالتی تهران، بار دیگر توسط الموتی دستورات زیر را به مسئولین حوزه‌ها صادر و ابلاغ نمود: باید هر چه زودتر شش نفر از افراد حوزه‌ها یعنی کسانی که دارای حس فداکاری و با ایمان به حزب توده می‌باشند، برای مسافرت به گنبد کاووس و جنگل معرفی شوند. ضمناً تاکید می‌کرد که این اشخاص باید مورد اطمینان مسئولین حوزه‌ها باشند و هر ناظم حوزه باید رفتار و عملیات او را تعهد نماید، به طوری که آن شخص مشکوک، یا با مقامات دولتی مربوط نباشد، زیرا مأموریت سری و مهمی را عهده‌دار خواهند بود.^۳

یکی از این‌گونه افراد که مأموریت خود را در توسعه فعالیت‌های حزب توده در استان گلستان به خوبی انجام داده، فردی به نام مهندس فاخته بود. گزارش محرمانه مورخ ۶ تیر سال ۱۳۲۶ خ شهربانی کشور، مؤید این موضوع است که کمیته مرکزی حزب توده تصمیم گرفته، در شهرستان‌های شمالی کشور مجدداً فعالیت کرده و تشکیلات حزبی‌اش را توسعه

۱. پس شاید بتوان قیام افسران کمونیست خراسان را که در ۲۹ مرداد همان سال (۱۳۲۴ شمسی) در گنبد کاووس سرکوب شد، در راستای همین سیاست حزب توده ارزیابی نمود.

۲. مجید تفرشی و محمود طاهر احمدی، گزارش‌های محرمانه شهربانی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۵۰.

۳. همان، ص ۹۸.

دهد. لذا قرار شده، برای این منظور از اشخاص فعال و مطمئن و با ایمان نسبت به مرام حزب، و زبردست استفاده نموده و آنها را با حقوق و وسایل کافی به شهرستان‌های شمالی اعزام نماید. به این منظور کمیته مرکزی اکنون مطابق لیست و صورت معین، مشغول مطالعه و بررسی در مورد شخصیت و سوابق اشخاص واجد صلاحیت می‌باشد تا برای هر منطقه چند نفر را در نظر بگیرند. فعلا کمیته مرکزی، «مهندس فاخته» را بنابر سوابق عملیات قبلی او کاندیدا نموده است. مهندس نام‌برده، سابقا در بندر گز و گرگان برای حزب توده فعالیت می‌کرده و در اغتشاش گرگان و فرار و تمرد افسران مشهد (در ۲۹ مرداد سال ۱۳۲۴) شرکت مؤثر داشته و در اعزام افسران فراری از گنبد کاووس به آذربایجان دخالت داشته، و مدتی هم در فرقه دموکرات آذربایجان [به رهبری جعفر پیشه‌وری] فعالیت محرمانه و علنی می‌کرده است؛ اکنون مهندس مذکور در تهران با حزب توده کار می‌کند.^۱

◆ علت گسترش سریع حزب توده در گرگان و دشت

به طور کلی شش عامل نقش اساسی در گسترش و نفوذ سریع حزب توده در استان گلستان داشت:

۱. «ضعف حکومت مرکزی محمدرضا پهلوی در منطقه، و بی‌سامانی ادارات و مراکز دولتی، قضایی و امنیتی در ایجاد آرامش و امنیت اجتماعی، و ناتوانی آنها در کاهش ستم‌گری‌ها و تجاوزات خلاف‌کاران به مردم مظلوم؛ به طوری که حتی خود سازمان‌های دولتی یا به صورت خنثی عمل می‌کردند یا آن که خود آن مراکز و برخی از مأموران دولتی به یکی از عوامل اصلی گسترش ظلم و تعدی نسبت به مردم بدل شده بودند. در واقع در آن دوره، مردم بدون ملجأ و پناهگاه رها شده بودند.
۲. حضور متجاوزان ارتش سرخ در سطح استان گلستان، نه تنها مهمترین عامل ناامنی و

۱. مجید تفرشی و محمود طاهر احمدی، همان، ص ۳۵۰-۳۴۹.

اختلال در زندگی روزمره مردم منطقه محسوب می‌شد، بلکه آنها حمایت‌های همه‌جانبه‌ای نیز از حزب توده به عمل می‌آوردند؛ به طوری که عملاً حزب توده بازوی سیاسی - فرهنگی ارتش سرخ در جامعه، و ارتش سرخ بازوی نظامی حزب توده در اینجا به‌شمار می‌رفت.

۳. انضباط سازمانی حزب توده، توأم با برنامه‌های متنوع و منظم تشکیلاتی برای قشرهای مختلف به ویژه جوانان و کارگران فقیر در استان گلستان؛ چون پس از سال‌ها حکومت استبدادی و خفقان‌آور رضا خان، این نخستین‌بار بود که یک تشکیلات سیاسی و عمومی توأم با شعارهای به ظاهر زیبا، فریبنده و جذاب در جامعه مشاهده می‌شد که مخصوصاً برای جوانان جاذبه زیادی داشت. به ویژه آن که حزب توده با استفاده از فرصت، وعده زندگی بهتر و احقاق حقوق مردم ستمدیده، افزایش دستمزدها، ایجاد اشتغال، تأمین مسکن و آزادی و... را به همه می‌داد و همچنین مطالبات قومی (به‌ویژه ترکمن‌ها) را نیز زیرکانه دامن می‌زد.

۴. موقعیت جغرافیایی استان گلستان؛ این منطقه به دلیل داشتن مرزی مشترک و طولانی با یکی از جمهوری‌های شوروی به نام ترکمنستان، به اضافه قرابت‌های فرهنگی و مذهبی جمعیت انبوهی از ترکمن‌های این استان با ترکمن‌های شوروی و سرخوردگی‌های شدید آنها از حملات سرکوبگرانه رضاخان به ترکمن‌صحرا و نیز تصرف اراضی و مراتع آنها، همرا با فقر و ضعف‌های شدید فرهنگی، بستر مناسبی را برای تلاش مضاعف توده‌ای‌ها و در صورت امکان انقلاب کمونیستی و اعلام استقلال در منطقه فراهم کرده بود.

۵. ضعف روحانیون و روشنفکران مذهبی منطقه؛ کوتاهی علمای بزرگ شیعه و سنی، و روشنفکران مذهبی منطقه برای روشنگری و آگاه کردن جوانان و ممانعت فعالانه مردم از عضویت در حزب توده، خود عامل دیگری بود که موجب گسترش سریع این حزب و اقتدار آن در استان گلستان شد.

۶. خلأ وجودی یک حزب و سازمان مقتدر مذهبی در منطقه؛ با آن که ایدئولوژی و افکار کمونیستی حزب توده، و نیز وابستگی آن به شوروی، مغایر با اعتقادات مردم مسلمان استان گلستان بود، اما به دلیل خلأ یک تشکیلات سیاسی-مذهبی قوی و آرمان‌گرا در جامعه، جوانان

زیادی جذب برنامه‌های این حزب شدند.^۱ آیت الله سید کاظم نورمفیدی در این باره (علل گرایش جوانان به توده‌ای‌ها) در آن دوره تاریخی می‌گوید:

عدالت‌خواهی، آزادی‌خواهی و آرمان‌خواهی در روحیه و سرشت نسل جوان است. آن موقع، تا قبل از جریان‌ات مصدق و اینها، تنها گروهی که به این آرمان‌خواهی نسل جوان پاسخ می‌داد توده‌ای‌ها بودند، لذا جوانان هم به سمت آنها گرایش پیدا می‌کردند. چون آنها آرمان خود را در شعارها، حرف‌ها و سخنرانی‌های توده‌ای‌ها می‌دیدند. اساساً من بر این اعتقاد هستم که علت گرایش جوانان به توده‌ای‌ها در آن سال‌ها - سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ خورشیدی - به دلیل همان روحیه آرمان‌خواهی نسل جوان و حرف‌های تازه‌ای بود که توده‌ای‌ها می‌زدند؛ در صورتی که در آن سال‌ها یک گروه مذهبی که به این نیاز جوانان پاسخ بدهد وجود نداشت. در نتیجه بسیاری از جوانان به دامن توده‌ای‌ها می‌افتادند؛ مخصوصاً که حزب توده هم یک سازمان متشکل بود. تا اینکه نهضت ملی به راه افتاد و یک گرایش دیگری هم به جز توده‌ای‌ها در جامعه پیدا شد. و آن گرایش به سمت مصدق و نهضت ملی کردن نفت و مبارزه با انگلیس‌ها و در نهایت امریکا بود که جاذبه زیادی برای نسل جوان داشت. بنابراین تا پیش از نهضت ملی، توده‌ای‌ها میدان‌دار بودند.^۲

به همین دلیل، حتی برخی بچه‌سیدهای آخوندزاده‌ای مثل جلال آل احمد هم از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۶ خ به عضویت این حزب در می‌آیند.

خلاصه آن که تلاش‌های تبلیغاتی حزب توده همچنان فعالانه و یکه‌تازانه ادامه داشت. گرچه آنها با خروج نیروهای ارتش سرخ در اواسط بهار سال ۱۳۲۵ خ از استان گلستان، پشتیبان اصلی خود را از دست دادند ولی آنها طی پنج سال (از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ خ) آنچنان در سازمان‌های دولتی نظامی و غیرنظامی و در میان جوانان و قشرهای مختلف مردم نفوذ پیدا

۱. غلامرضا خارکوهی، همان.

۲. مصاحبه مؤلف با نام‌برده.

کرده بودند که بسادگی نمی‌شد ریشه حزب توده را در منطقه و کل کشور خشکاند. لذا به همین دلیل، نفوذ گسترده و پنهان و آشکار آنها بود که حزب توده در گرگان و دشت همچنان در میان احزاب کشور، یکه‌تازی می‌کرد و پیش می‌رفت. اهمیت این منطقه برای کمیته مرکزی حزب توده آن قدر زیاد بود که گاهی مسائل آن در شورای عالی کمیته مرکزی حزب در تهران که متشکل از حدود سی نفر بود مطرح می‌شد و مورد بحث قرار می‌گرفت. به ویژه آنکه در آن ایام آقای احمد قاسمی رئیس حزب توده گرگان و دشت هم به عضویت شورای عالی کمیته مرکزی درآمده بود و در آنجا مسئولیت کمیسیون تشکیلات کشوری حزب توده را بر عهده داشت و نقش مهمی در برنامه‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست‌های کمیته مرکزی و حمایت از تشکیلات حزب در این منطقه ایفا می‌کرد. چنان که آقای مهندس درویش یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده در جلسه مورخ ۲۸ خرداد سال ۱۳۲۷ خورشیدی اعلام نمود که در مدت دو ماه، اتحادیه دهقانان در گرگان و چند منطقه کشور تشکیل شده و اعضای آنها نیز کلاس کادر رهبری را در تهران طی کرده‌اند و برای پیشرفت امور آنها نیز بودجه کافی فرستاده‌ایم و گزارش‌های حوزه‌های مزبور مرتباً به کمیته مرکزی می‌رسد و مشغول فعالیت می‌باشند.^۱

◆ ترور شاه و پایان یکه‌تازی حزب توده

اما این فعالیت‌ها و یکه‌تازی‌ها چند ماه بعد به یک باره تعطیل شد؛ زیرا در روز ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ خورشیدی، محمدرضا شاه مورد هدف گلوله قرار گرفت و در این واقعه انگشت اتهام به سوی حزب توده رفت و عامل آن را فردی توده‌ای اعلام نمودند. در نتیجه حزب توده از سوی دولت رسماً غیر قانونی اعلام شد و ده نفر از سران آن از جمله احمد قاسمی عضو کمیته مرکزی حزب (و مسئول سابق حزب توده گرگان و دشت) تحت تعقیب قرار گرفتند. چنان که روز بعد از این واقعه یعنی در تاریخ ۱۶ بهمن سال ۱۳۲۷ خ، سرتیپ صفاری - رئیس شهربانی

۱. مجید تفرشی و محمود طاهراحمدی، همان، ج ۲، ص ۱۷۳.

کل کشور - طی نامه بسیار محرمانه و خیلی خیلی فوری، خطاب به شهربانی گرگان نوشت: چون حسب الامر دولت و دستور فرمانداری نظامی تهران اشخاص زیر باید دستگیر شوند و ممکن است احیانا به آن حدود حرکت کرده باشند، لازم است با نهایت دقت و جدیت [به] وسیله مأموران فهمیده و جدی مراقبت کرده، هر یک از آنها به آن حدود آمدند فوری دستگیر و زندانی نموده، نتیجه را تلگرافا اطلاع دهید و این دستور را هم بسیار محرمانه نگه دارید: ۱. دکتر کشاورز ۲. دکتر رضا رادمنش ۳. احسان طبری ۴. دکتر یزدی ۵. انورخامه^۱ ۶. قازار سیمونیان ۷. احمد قاسمی ۸. دکتر جودت ۹. دکتر کیانوری ۱۰. تقی روستا.^۲

این موضوع (ترور شاه) در آن شرایط ناگوار اجتماعی و نابسامانی جامعه از یک طرف، و خستگی مردم مسلمان از تبلیغات گسترده توده‌های ضد دین و سرسپرده ارتش متجاوز شوروی از طرف دیگر، مردم را در بدبینی بیشتری نسبت به توده‌های آنها قرار داد که در نتیجه نفرت عمومی نسبت به این حزب افزایش یافت و گرایش به حمایت از شاه در میان علما و مردم و دعا برای سلامتی او بیشتر شد؛ چنان که علمای زیادی از مناطق مختلف کشور از جمله استان گلستان اقدام به چاپ و ارسال پیام برای محکومیت ترور شاه نمودند که در اینجا متن پیام عده‌ای از علمای بزرگ گرگان را در آن تاریخ می‌آوریم:

گرگان - از چشم زخمی که نسبت به ذات مقدس ملوکانه [محمدرضا شاه] وارد آمد، بدین وسیله ابراز تأسف نموده، بهبودی عاجل را از خداوند متعال، خواهان می‌باشیم و استدعا داریم عافیت ذات شاهانه را اطلاع فرمایید.
از طرف هیئت روحانیون [گرگان]: میرشهیدی، سجاد علوی، رئیس‌الذکرین، محمدرضا

۱. دکتر انورخامه‌ای در صفحات ۱۲۳-۱۲۰ جلد سوم خاطراتش (*از انشعاب تا کودتا*)، پرده از دخالت نورالدین کیانوری و مقامات شوروی در ماجرای ترور شاه در بهمن سال ۱۳۲۷ برمی‌دارد.
۲. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک (سازمان افسران حزب توده)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۳، ص ۲.

مدرس، محمد نبوی، حائری، محمد وحید واعظ، محمود شهیدی، مهدی دماوندی.^۱

به این منظور هر سال عوامل رژیم، حتی پس از قیام اسلامی حضرت امام خمینی(ره) با این‌که مردم از شاه متنفر بودند، اطلاعیه‌هایی در سالگرد این واقعه چاپ و منتشر می‌کردند و با شرکت عده‌ای جاهل و سرسپرده و روحانی‌نما، به برگزاری مراسم دعا و نیایش برای سلامتی شاه می‌پرداختند که از جمله اطلاعیه زیر می‌باشد:

به شکرانه رفع خطر از وجود مقدس شاهنشاه آریامهر از سوء قصد خائنانه پانزدهم بهمن ماه ۱۳۲۷، مراسم دعا و نیایش به درگاه قادر متعال، در ساعت ۳ بعد از ظهر روز جمعه ۲۵۳۵/۱۱/۱۵ [خ ۱۳۵۵] در مسجد قائمیه برگزار می‌گردد. مراتب جهت استحضار و شرکت اهالی محترم و شاه‌دوست گنبد کاووس در این مراسم ملی اعلام می‌گردد. شهردار گنبد کاووس - مرجانی.^۲

۱. روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ۱۳۲۷/۱۲/۵، ص ۵.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

خروج از ره عقل و فضیلت

بازخوانی مواضع و عملکرد شریعتمداری در برابر نهضت امام خمینی (س)

اصغر حیدری*

◆ اشاره

فراگرد تحولات در ایران با سرعت زیاد در جریان است. هیچ روزی نمی‌گذرد که جمهوری اسلامی در سطح داخلی و جهانی با مسائل جدیدی روبه‌رو نگردد. هر روز جریانی تازه، ائتلافی جدید و تهاجمی نو به ساختار نظام جمهوری اسلامی و عملکرد آن شکل می‌گیرد که دور از انتظار نبوده و نیست. اگر چه این چالش‌ها به نوعی حرکت سازندگی نظام جمهوری اسلامی را کند خواهد کرد اما موج جدیدی از بیداری روزافزون و آگاهی بیشتر و قوی‌تر ملت ایران را از محیط پیرامون و دوستان و دشمنان آن به همراه خواهد داشت.

همه ما تصور می‌کردیم که ممکن است آرمان‌های امام از ناحیه دشمنان انقلاب اسلامی و نظام جمهوری

* کارشناس ارشد ایران‌شناسی.

اسلامی مورد تهاجم جدید قرار گیرد اما کسی باور نمی‌کرد روزی بعضی از دوستان انقلاب و سرسپردگان به نظام جمهوری اسلامی که همه اعتبار، عزت، قدرت، آزادی و مکنت خود را مدیون جمهوری اسلامی و آرمان‌های امام خمینی هستند، این سرسپردگی را مورد تردید قرار دهند و با کسانی، جریان‌اتی، احزاب و گروه‌هایی در داخل و خارج هم‌صدا شوند که هیچ‌گاه در تیشه‌زدن به ریشه استقلال، آزادی، کرامت، فرهنگ و هویت ملت ایران تردیدی به خود راه نداده‌اند. همه این اتفاقات به ما می‌آموزد که اگر قرار است تاریخ عبرت باشد باید صفحات آن پیوسته ورق خورده و رخدادهای بازبینی شود.

ما با تعمیم رخدادهای تاریخی، خود را با الگوهای رفتاری انسان‌ها و تجربه‌های آنها در همه ادوار همساز می‌کنیم و با این همسازی امکان پیشرفت جامعه خود را فراهم می‌سازیم. جامعه‌ای که پیوسته خود را با توصیف‌های تاریخی ارزیابی عقلانی می‌کند محال است در گردنه‌های سخت دگرگونی و اعتلا، سقوط کند.

مورخ در فرآیند بررسی‌های تاریخی عموماً به دنبال اسناد، مدارک و شواهد می‌گردد. این شواهد اگر چه بخشی به صورت نشان‌های خاص وجود دارد ولی بخش اعظمی از این شواهد به صورت متن می‌باشد. حال سؤال این است که یک مورخ متن‌های تاریخی را چگونه باید تفسیر کند تا جامعه از طریق این تفسیر به درک درستی از سنت‌های فرهنگی خود نایل آید و این سنت‌ها را فراروی رفتارهای اجتماعی حال و آینده قرار دهد؟

ما همه انتظار داریم که توصیف‌های مورخ از گذشته معتبر باشد اما نمی‌دانیم که چنین اعتباری چگونه به دست می‌آید.

اکنون کشور ما در شرایطی قرار دارد که بازخوانی پاره‌ای از رخدادهای تاریخی برای آن ضروری است. مخالفان جمهوری اسلامی با همکاری‌های سازمان یافته، به دنبال آن هستند که نظام را در شرایطی قرار دهند که از اجبار برای کنترل نارضایتی و حفظ الگوهای کنش اجتماعی استفاده نمایند و ما می‌دانیم که استفاده از اجبار پیامدهای پیچیده‌ای دارد.

جمهوری اسلامی دارای ظرفیت‌های مردمی بسیار بالایی است. هر نظامی که دارای ظرفیت‌های مردمی باشد برای ایجاد الگوهای ثبات اجتماعی نیاز به استفاده از اجبار ندارد بلکه نیاز به آگاهی مردمش دارد و این همان چیزی است که مخالفان نظام از آن وحشت دارند.

بازخوانی پیوسته رخدادهای تاریخی یکی از بسترهای مناسب آگاهی‌بخش به مردم است؛ مخصوصاً رخدادهایی که هنوز آثار آنها در زندگی اجتماعی ما قابل لمس است. انتخابات دهم ریاست جمهوری به

ملت ما نشان داد که نباید آنچه را بعضی از گروه‌ها، شخصیت‌ها و جریان‌ها در این سه دهه بر ملت ما تحمیل کردند از یاد ببریم.

مقاله حاضر پیرامون یکی از این افراد است. شاید عده‌ای معتقد باشند که طرح مجدد مسائل مربوط به این جریانات و افراد که مرده‌اند و از حافظه بعضی‌ها پاک شده‌اند، چه لزومی دارد! این تصور در آن دورانی که فصلنامه پانزده خرداد دور سوم فعالیت خود را در سال ۸۳ آغاز کرد و از همان شماره اول به نقد خاطرات منسوب به آقای منتظری پرداخت، توسط بعضی از ساده‌انگاران مطرح شد؛ پیوسته به ما می‌گفتند داستان آقای منتظری تمام شده است؛ طرح مجدد این پیرمرد که مشاعر خودش را از دست داده و در گوشه‌ای به کار خود مشغول است و تأثیری در رخدادها ندارد چه ارزشی دارد؟ در آن سال‌ها پاسخی که به این افراد دادیم این بود که منتظری بیش از آن که یک شخص باشد یک جریان مرموز و ضربه‌خورده از امام و ولایت فقیه است. جریانی که امام به‌درستی ماهیت آلوده و عمق نفاق درونی آن را شناخت و آینده آن را پیش‌بینی کرد. این جریان اگر کمترین روزنه‌ای پیدا کند مانند یک ویروس خود را بازسازی خواهد نمود.

وقایع انتخابات دهم ریاست جمهوری و دخالت مستقیم باند مهدی هاشمی قاتل و فتاوی غلاظ و شداد منتظری علیه نظام ولایت فقیه و از همه عجیب‌تر رجوع بعضی از کسانی که در انتخابات نتوانسته بودند اعتماد مردم را جلب کنند به منتظری، برای به صحنه آوردن این جریان که با فرمان و دستور امام قرار بود به بایگانی تاریخ سپرده شود!! همه و همه نشان داد که چنین جریاناتی در هر لحظه و هر دم در مقابل نظام‌های حق خود را بازسازی کرده و با امواج مختلف وارد صحنه خواهند شد.

سخن ما با دوستان این بود که از کارخانه تولید نفاق در تاریخ اسلام و جریان‌های عدالت‌خواه اسلامی لحظه‌ای نباید غافل شد؛ این کارخانه استعداد عجیبی برای بازسازی ضایعات تاریخی و نابودی هسته و حفظ ظاهری پوسته دین دارد و کسانی را به هم متصل خواهد کرد که هیچ‌گاه تصور نمی‌شد اینها در کنار هم قرار بگیرند و با دعوت‌ها و فتوای خود پشتوانه هم گردند. عجیب است که این پیمان‌های تازه شکل گرفته به نام امام، انقلاب اسلامی و ارزش‌های انقلابی منعقد می‌شود اما حتی برای یک لحظه کسانی که در این پیمان‌های شوم قرار گرفته‌اند از خود سؤال نکردند مگر جریاناتی شبیه شریعتمداری و منتظری را امام به بایگانی تاریخ نفرستاد؟! پس چگونه می‌توان به نام دفاع از امام، انقلاب اسلامی و میراث گراندقدر امام یعنی ولایت فقیه، چنین جریاناتی را که به امام و انقلاب خیانت کردند به صحنه آورد و دوباره به جان ملت ایران و آرمان‌های امام انداخت؟!!

مسئله آقای شریعتمداری نه به عنوان یک فرد بلکه به عنوان یک جریان، از آن دسته رخدادهایی است که نباید تصور کرد به بایگانی تاریخ سپرده شده است؛ تاریخ دو دهه اخیر انقلاب نشان می‌دهد که این جریان‌ها را منافقین در هر فرصتی چماق خواهند کرد و بر سر ملت ایران خواهند کوبید. بازخوانی پیوسته تاریخ این جریان‌ها یک ضرورت اجتماعی در تاریخ تحولات دوران اخیر است که نباید اجازه دهیم از حافظه تاریخی ملت ما حذف شود.



◆ تبیین مسئله

در بررسی مواضع و عملکرد شریعتمداری از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۶۱ با ابعاد گوناگون شخصیتی و فراز و فرودهایی مواجه می‌شویم که باید با دقت مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند تا دید واقعی و به دور از حب و بغض راجع به وی به دست آید. به اعتقاد نگارنده که بیشتر اسناد به جای مانده از دستگاه‌های اطلاعاتی، امنیتی، انتظامی و حتی اداری رژیم پهلوی پیرامون شریعتمداری را مطالعه و مورد دقت قرار داده است، نوع تعامل و موضع‌گیری وی در مقابل امام خمینی را می‌توان به چهار دوره اساسی تقسیم کرد:

۱. سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ یعنی شروع نهضت امام تا تبعید ایشان؛
۲. سال‌های بین ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶ یعنی از تبعید امام تا شروع دیگر باره نهضت؛ اساس فعالیت‌های شریعتمداری در این سال‌ها را تعامل با رژیم پهلوی، تلاش جهت افزایش نفوذ مرجعیت خود در داخل و خارج کشور و به ویژه مقابله با همه‌گیر شدن مرجعیت امام خمینی تشکیل می‌داد. نمونه بارز این امر ترجمه و انتشار رساله شریعتمداری در کشورهای اروپایی و ترکیه می‌باشد. یکی دیگر از نمونه‌ها، ارسال برخی از روحانیان طرفدار شریعتمداری با هماهنگی و همکاری ساواک، به افغانستان، پاکستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس جهت

معرفی وی به عنوان مجتهد اعلم و سوق شیعیان این کشورها به طرف او بوده است؛^۱

۳. سال‌های توفانی ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ با این خصوصیات: اوج‌گیری قیام خونین مردم ایران، از بین رفتن رژیم پهلوی، تلاش فراوان شریعتمداری جهت کاستن از سرعت انقلاب، جلوگیری از پیروزی آن و ممانعت از شکست و از بین رفتن رژیم پهلوی؛

۴. سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ با این ویژگی‌ها: مخالفت صریح شریعتمداری با قانون اساسی به دلیل گنجانیدن اصل ولایت فقیه در آن، حمایت بی‌وقفه وی از فتنه حزب خلق مسلمان ایران در آذربایجان که از اهداف اصلی حزب مذکور جلوگیری از تأیید قانون اساسی با اصل ولایت فقیه در همه‌پرسی قانون اساسی بوده است؛ این حزب در حقیقت ابزار اعمال فشار شریعتمداری علیه رهبر فرزانه انقلاب و حداقل به چنگ آوردن قسمتی از قدرت حاکمیت (مشخصاً در مورد آذربایجان) بود؛^۲ و در نهایت حمایت از کودتای صادق قطب‌زاده با هدف شهادت امام، به چنگ آوردن زمام امور کشور و ترفیع درجه شریعتمداری به منصب ولایت فقیه‌ی صوری، که سال‌ها بود در شوق رسیدن به آن می‌سوخت! عاقبت شریعتمداری مرجعیت خویش را نیز بر سر آن باخت.

در این مقاله به مواردی از مواضع و عملکردهای شریعتمداری در برابر نهضت امام خمینی می‌پردازیم. امید است خوانندگان گرامی از راهنمایی دریغ نوزند.

◆ انجمن‌های ایالتی و ولایتی و لوایح شش‌گانه شاه

پس از فوت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، دولت لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ به تصویب رساند که در آن از شرایط انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان، قید

۱. اسناد این مطلب در کتاب *شریعتمداری به روایت اسناد* که توسط نگارنده تدوین و تحقیق شده، در اختیار مرکز اسناد انقلاب اسلامی قرار دارد که امید است به زودی منتشر شود.

۲. در این مورد رک: اصغر حیدری، *حزب خلق مسلمان ایران*، کیهان، تهران، ۱۳۸۷.

سوگند به قرآن حذف می‌گردید. مراجع و به ویژه امام خمینی احساس خطر نمودند که دولت درصدد اجرای سلسله اموری بر خلاف اسلام و قرآن است؛ لذا به مقابله با لایحه مذکور پرداختند و عاقبت در ۲۴ آبان همان سال، دولت مجبور شد اعلام کند که از اجرای لایحه منصرف شده است.

نزدیک دو ماه بعد یعنی در ۱۹ دی ۱۳۴۱ شاه اعلام کرد قصد دارد اصول شش‌گانه‌ای را به همه‌پرسی بگذارد و با تصویب ملت، اصول مذکور را عملی سازد. ^۱ با توجه به اینکه این اصول، زندگی اکثریت جامعه مسلمان ایران را تحت تأثیر قرار می‌داد و در امور بسیار مهم فرهنگی، تربیتی و اقتصادی تغییرات اساسی ایجاد می‌کرد، مراجع و روحانیان در مقابل آن واکنش نشان دادند. آنها انجام همه‌پرسی و ایجاد تغییرات اساسی در امور مذکور توسط شاه را خلاف قانون اساسی که رژیم به آن تکیه می‌کرد

◆

**در مورد تأثیر اقدامات شریعتمداری
در آزادی امام خمینی، عده‌ای از
علمای حوزه علمیه قم بسیار
مشکوک بودند و با انتشار
جزوه‌هایی تحت عنوان «هیئت
مصلحین حوزه علمیه قم» سخنان
وی را به نقد کشیده و او را به
خیانت، سازش با دولت، پیروی از
هوای نفس، مخالفت با مبارزه و...
متهم ساختند**

می‌دانستند؛ چرا که در قانون اساسی، مقام سلطنت حق برگزاری همه‌پرسی را نداشت. از سوی دیگر، علما خود را به عنوان کارشناسان عالی فقه اسلامی و امین مردم، محق در اظهارنظر و

۱. اصول شش‌گانه شاه عبارت بودند از: ۱- الغای رژیم ارباب _ رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی ۲- ملی کردن جنگل‌ها در سراسر کشور ۳- فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی ۴- سهیم کردن کارگران در منافع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی ۵- لایحه اصلاحی قانون انتخابات ۶- ایجاد سپاه دانش به منظور اجرای تعلیمات عمومی و اجباری.

سبک و سنگین کردن اصول شش‌گانه می‌دیدند و به درستی از دخالت قدرت خارجی یعنی امریکا در القای اصول مذکور آگاه بودند.

با وجود مخالفت مراجع و تظاهرات مردم علیه اصول شش‌گانه، با اعمال زور حکومت و با دستور مستقیم شخص شاه، در روز ۶ بهمن ۱۳۴۱ اصول مذکور به همه‌پرسی گذاشته شد و به ادعای دولت با پنج میلیون و ششصد هزار رأی موافق و چهار هزار و صد و پنجاه رأی مخالف، به تصویب ملت ایران رسید!^۱

در این دو رویداد مهم، شریعتمداری همراه دیگر مراجع به مخالفت با اقدامات خودسرانه دولت پرداخت. وی در تلگرافی به اسدالله علم نخست‌وزیر وقت، الغا اسلام و قید نکوریت در انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده و تبدیل کلمه قرآن مجید به کلمه کتاب آسمانی را خلاف صریح قوانین شرع انور و اهانت به مقام شامخ و مقدس قرآن دانست.^۲ او در آذر سال ۱۳۴۱ نیز اقدامات دولت در زمینه اصلاحات ارضی را عوام‌فریبی دانست.^۳ اما چون با یورش نظامیان رژیم به مدرسه فیضیه در دوم فروردین ۱۳۴۲ مواجه شد و چنگ و دندان نشان دادن حکومت را دید، با توجه به روحیه خاصی که داشت ادامه مخالفت با حکومت را به صلاح خود ندید و در مذاکراتش با رئیس شهربانی قم در تاریخ ۱۳۴۲/۱/۱۸ قول داد در آینده هیچ‌گونه فعالیت و تحریکاتی علیه دولت و لوایح شش‌گانه ننماید؛ اعلامیه‌ای به چاپ نرساند و آیت‌الله خمینی را راضی کند که دست از مبارزاتش بردارد. اما بعداً به رئیس شهربانی قم اطلاع داد که نتوانسته

۱. برای توضیح بیشتر رک: روح‌الله حسینیان، ۳ سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۳-۱۳۴۱)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲؛ بهمن خدایی، همه‌پرسی‌های رژیم شاه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱؛ سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، عروج، ۱۳۸۶، ص ۲۵۲-۲۴۷.

۲. حسن شکرزاده، مبارزات امام خمینی به روایت اسناد (از آغاز نهضت تا تبعید به ترکیه)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۳.

۳. همان، ص ۱۴۶.

آیت‌الله خمینی را به دست کشیدن از مبارزات راضی کند.^۱

شریعتمداری در واقع از این زمان با ارتباطات آشکار و پنهان با سردمداران حکومت پهلوی و نیز خود شاه، از ادامه مبارزات دست کشید و به شهادت اسناد باقی‌مانده، تا حدود زیادی نقش بازدارنده از فراگیر شدن انقلاب علیه رژیم را ایفا نمود. از سوی دیگر، وی از هر فرصت به دست آمده جهت تبلیغ خود و پیشبرد افکارش در سطح جامعه استفاده می‌کرد. شریعتمداری در مورخ ۲۹/۲/۴۲ به پیشکار خود شیخ غلامرضا زنجانی گفت:

به هر طلبه‌ای که به منزل من می‌آید بگویند که آقا گفت محرم امسال تا می‌توانید برای من و خمینی تبلیغ نمایید و روی منابر بگویند مرجع تام شریعتمداری است و خمینی سرپرست طلبه‌هاست!^۲

وی چنین عنوان می‌کرد که «ما با اعلی‌حضرت همایونی اختلافی نداریم فقط با دولت اختلافی داریم که ممکن است حل شود».^۳

◆ قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲

با توجه به روحیه مردم مسلمان در ماه‌های محرم و نیز با توجه به ترسی که رژیم پهلوی از واکنش مراجع و مردم نسبت به حمله به فیضیه داشت و می‌دانست که مراجع و به ویژه امام خمینی در عاشورا اعتراض شدیدی خواهند کرد که ممکن است پیامدهای مهمی داشته باشد، از

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری؛ شریعتمداری بعد از فاجعه فیضیه در پیامی به امام خمینی گفت: «اینها برنامه‌شان این است که شما و من را از میان بردارند، اینها دستور دارند؛ برای من از تهران اطلاع آمده که برای این کار دستور دارند، قدری ملاحظه بکنید» امام در پاسخ پیام فرمودند: «آقای شریعتمداری ترسیده‌اند، تازه الان وقت کار است، الان وقت بهره‌برداری از فاجعه مدرسه فیضیه و روضه‌خوانی است!» *خاطرات آیت‌الله منتظری*، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۳. همان، (سند پیوست ش ۱).

روز ۲۲/۳/۱۲ گردان ویژه‌ای از مأموران شهربانی به دستور نصیری ریاست وقت شهربانی برای سرکوب تظاهرات ضد رژیم مردم در ۱۳ خرداد (عاشورا) آماده شدند. اعلام خطر ساواک حاکی از این بود که «عده‌ای از اهالی جمکران با سلاح سرد و گویا سلاح گرم مجهز هستند و از (آیت‌الله) خمینی محافظت می‌نمایند و ممکن است به ساواک نیز تعرض نمایند»^۱ چنین گفته می‌شد که شریعتمداری در روز عاشورا در مدرسه فیضیه علیه دولت سخنرانی خواهد کرد. اما بعداً این خبر چنین اصلاح شد: «شریعتمداری به مدرسه فیضیه نخواهد رفت و در منزل سخنرانی خواهد کرد»^۲ آقای ابهری پیشکار شریعتمداری نیز به ساواک قم چنین رهنمود داد:

بعد از ظهر عاشورا درب مدرسه فیضیه قفل شود و چند تن از مأمورین انتظامی در داخل و پشت‌بام باشند و از ورود اشخاص جلوگیری کنند [در این صورت] تصور می‌رود که خمینی از رفتن به مدرسه فیضیه منصرف شود... چنانچه لازم شود چند تیر هوایی شلیک شود موضوع به کلی منتفی خواهد شد... اگر خمینی به مدرسه فیضیه برود جنجالی بپا خواهد کرد.^۳

تلاش مشترک رژیم و نزدیکان شریعتمداری جهت جلوگیری از سخنرانی امام خمینی به جایی نرسید و ایشان در سخنرانی تاریخی خود در عاشورای ۱۳۴۲ سخت به اعمال خلاف و جنایت‌های رژیم پهلوی مانند حمله به فیضیه و برگزاری فراندوم (همه‌پرسی) اصول شش‌گانه، حمله کردند و خطاب به شاه گفتند: «بدبخت، بیچاره، چهل و پنج سال از عمرت می‌ره، یک کمی تأمل کن، کمی عبرت بگیر...»^۴

شبانگاه ۱۵ خرداد، مأموران رژیم پهلوی، امام خمینی را به اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۲. همان.

۳. همان، (سند پیوست ش ۲).

۴. رک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، قم، دارالفکر، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۴۶۰-۴۵۶.

مملکت دستگیر و با خود به تهران بردند.^۱ خبر این دستگیری، قیام خونین ۱۵ خرداد را در پی داشت^۲ که مردم به صورت خودجوش در خیابان‌های تهران به تظاهرات و زد و خورد با مأموران رژیم پرداختند. در این مورد ارتشبد فردوست معتقد است: «اگر تظاهرات مردم رهبری می‌شد و مردم به سمت کاخ شاه هجوم می‌بردند، محمدرضا مانند سال ۱۳۳۲ از ایران می‌گریخت.»^۳ در شهر قم نیز تظاهرات شدیدی برپا شد و مردم در خانه‌های مراجع گرد آمدند و تقاضای اقدامات انقلابی داشتند. اما در این میان شریعتمداری از این اوضاع سراسیمه گردید و محرمانه با ساواک تماس گرفت و طبق گزارش ساواک تقاضا کرد:

خانه وی محاصره قرار گیرد و اجازه رفت و آمد داده نشود بنام ملاقات با اعلی‌حضرت به تهران حرکت و چند روزی مخفی شود به مشهد یا حضرت عبدالعظیم تبعید شود. ظاهراً دلیل پیشنهاد بالا را خلاصی خود از جوابگویی به مراجعین و رفع تکلیف وانمود می‌کند و می‌گوید در غیر این صورت مجبور به همدردی با خمینی خواهد بود.^۴

دو روز بعد از ۱۵ خرداد و کشتار مردم، شریعتمداری در تماس تلفنی با روحانیان طرفدار خود در تبریز، آنان را از ادامه اعتراضات علیه شاه باز داشت و به آنها چنین دستور داد: مردم را به آرامش دعوت کنید و از تظاهرات جدا خودداری شود، چون از تظاهرات نتیجه‌ای گرفته نخواهد شد؛ در قم مردم تظاهرات نمودند ولی با قوای انتظامی روبه‌رو شدند. آخر گلوله با جان مناسبت ندارد، پس باید از اجتماع و تظاهر جلوگیری نمایید.

۱. مبارزات امام خمینی به روایت اسناد، سند ش ۸۱؛ در مورد نحوه دستگیری امام رک: همان، سند ش ۹۰.

۲. جهت مطالعه بیشتر راجع به ۱۵ خرداد رک: جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

۳. رک: حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست)، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۵۱۴-۵۱۳؛ جهت مطالعه مذاکرات هیئت دولت رژیم پهلوی در ۱۵ خرداد ۴۲ و دستور کشتار مردم رک: متن کامل مذاکرات هیئت دولت طاغوت در پانزده خرداد ۱۳۴۲، تهران، هیئت دولت و روابط عمومی نخست‌وزیری.

۴. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری، (سند پیوست ش ۳).

سعی کنید به اعلیٰ حضرت معظم توهین و بی‌احترامی ننمایند... خواهش می‌کنم با شاهنشاه مخالفت نکنید و باعث ناراحتی او نشوید. من به خمینی گفتم که با شاه این‌طور رفتار نکن و بر خلاف دولت سیاست نزن اما او گوش نداد تا به این روز افتاد. در ضمن طوماری هم به نفع من تهیه نمایید.^۱

شریعتمداری همان‌گونه که به ساواک پیشنهاد کرده بود به شهر ری رفت و مدتی در آنجا ماند و در آنجا با رئیس ساواک ملاقات و پیرامون موضوعاتی با وی گفت‌وگو کرد.^۲

◆ مهاجرت علما و روحانیان به تهران

در اعتراض به حبس امام خمینی، بعد از واقعه ۱۵ خرداد جمعی از روحانیان شهرستان‌ها به تهران رفتند تا جهت آزادی حضرت امام تلاش نمایند. شریعتمداری هم که قبلاً از قم به تهران (شهر ری) رفته بود،^۳ هنگام عزیمت به تهران در حضور طلاب حوزه علمیه قم سوگند یاد نمود که تا آیت‌الله خمینی را آزاد ننماید به قم مراجعت نکند. علاوه بر آن، وی در اعلامیه ملایمی دولت را چنین مورد انتقاد قرار داد:

پایه دولت باید بر اتحاد و اعتماد و محبت افراد باشد نه به زور سرنیزه و زندان. دیگر دوران زور و سرنیزه گذشته است. با کشتن بی‌حد و حساب افراد بی‌گناه مسلمانان کارها اصلاح نمی‌شود و در مملکتی که مذهب رسمی آن تشیع و جز قانون اساسی است، صلاح نیست که دولت خود را مخالف جامعه روحانیت شیعه یعنی مخالف اکثریت ملت معرفی نماید.^۴

۱. همان، (سند پیوست ش ۴).

۲. همان، (سند پیوست ش ۵).

۳. طبق اسناد به‌جا مانده از ساواک، رفتن شریعتمداری به تهران با اخذ اجازه از ساواک صورت گرفت. برای دیدن

اسناد مربوط رک: شریعتمداری در *دائگاه تاریخ*، سید حمید روحانی، ص ۶۱-۵۸.

۴. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

همان‌گونه که گفته شد شریعتمداری طرف مقابل خود را دولت می‌دید نه نظام شاهنشاهی و شخص محمدرضا پهلوی! این امر، هم از اسناد ساواک و هم از متن اعلامیه‌های وی هویداست. در اعلامیه‌های شریعتمداری، مواردی از بزرگداشت امام خمینی نیز به چشم می‌خورد. وی در همان اعلامیه، امام خمینی را شخصیت بزرگ عالم اسلامی معرفی کرده است. و در اعلام نظر راجع به امام خمینی چنین نوشته است:

حضرت مستطاب حجت‌الاسلام والمسلمین آیت‌الله آقای حاج آقا روح‌الله خمینی دامت برکاته از مفاخر عالم اسلام و یکی از مراجع محترم تقلید می‌باشند و شخصیت دینی ایشان نباید بر کسی مخفی باشد.^۱

رژیم پهلوی قصد شومی نسبت به حضرت امام که در حبس بود داشت. شاه آشکارا گفته بود:

جز چند نفر [از علمای محبوس]، بقیه به‌زودی آزاد می‌شوند ولی آن چند نفر باید محاکمه بشوند و بدانند همه چیز و همه کار به دستور من و نظر خود من می‌باشد.^۲

علمای مهاجر به تهران، جهت جلوگیری از این کار چاره در آن دیدند که طی اعلامیه‌ای مراتب مرجعیت امام خمینی را گواهی کنند تا رژیم، امکان محاکمه و مجازات امام را نداشته باشد. البته در این میان طرفداران شریعتمداری شایع کردند که این امر به دست و با دستور شریعتمداری محقق شده است. خود وی نیز در صحبت روز ۱۳۴۲/۷/۱۷ مسجد اعظم چنین گفت:

ما در این مدتی که در تهران بوده‌ایم فعالیت‌های زیادی برای استخلاص آقای خمینی نموده تا اینکه او را آزاد کردیم؛ به طوری که قصد داشتند ایشان را اعدام کنند فعلاً آزاد است.^۳

۱. همان.

۲. همان، (سند پیوست ش ۵).

۳. همان، (سند پیوست ش ۶).



مجموعه اسناد به‌جا مانده از ساواک و شهربانی رژیم پهلوی، این ادعای شریعتمداری را که رژیم قصد اعدام امام را داشت و فعالیت‌های وی مانع از این امر شد، تأیید نمی‌کنند، بلکه جمع‌بندی نظریات بلندپایگان رژیم پهلوی از تاریخ ۱۳۴۲/۵/۶، تبعید امام به شهر سنندج بود؛ ساواک سنندج نیز جهت تحویل گرفتن امام آماده شده بود. ۱ اما در ۱۳۴۲/۵/۱۱ حکم تبعید امام ملغی شد.^۲

در زمینه انتشار اعلامیه مرجعیت امام توسط روحانیان و مراجع، حقیقت این است که عده‌ای از شاگردان امام که جزء فضلالی حوزه علمیه بوده و بعدها به مراتب بالاتری رسیدند، گواهی مرجعیت امام را تهیه و به امضای علما و روحانیان رسانیدند.^۳ شایان دقت است که رژیم

۱. مبارزات امام خمینی به روایت اسناد، اسناد ش ۱۱۶ تا ۱۱۸.

۲. همان، سند ش ۱۳۰.

۳. رک: خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۴. جهت مطالعه اعلامیه‌های آیات مرعشی، گلپایگانی و آملی در

پهلوی و دستگاه اطلاعاتی آن، از سال ۱۳۳۵ امام خمینی را یکی از مراجع مقیم قم معرفی کرده‌اند که در ایالات مرکزی و غرب ایران مقلد دارند. همچنین در سند مورخ ۲۹/۳/۴۲ ساواک آمده است: «آیت‌الله خمینی پنج سال قبل رساله نوشته و مرجع تقلید است»^۱

اگرچه گواهی مرجعیت امام در آن دوران حایز اهمیت بود اما به نظر می‌رسد علت اصلی عقب‌نشینی رژیم از محاکمه و مجازات امام، ترس و هراس از پیامدهای آن بوده است؛ زیرا چنین امر خطرناکی مردم خشمگین و عصبانی را به عصیانی توفنده‌تر وا می‌داشت و علما و روحانیان را در صف واحدی قرار می‌داد.

شریعتمداری در روز ۱۲/۷/۱۳۴۲ از تهران به قم بازگشت و در اولین روز شروع به تدریس در مورد سفرش به تهران و اقامت چهار ماهه در آن به صورت مفصل سخنرانی نمود. وی در بخشی از سخنرانی گفت: «آن موقع که ما خواستیم به تهران برویم دستگاه مطلع شد و با شرایط بسیار سختی خود را به تهران و حضرت عبدالعظیم رساندیم» این ادعا در حالی مطرح می‌شد که طبق سند ساواک، وی خود پیشنهاد رفتن به شهر ری را داده بود تا مجبور به همدردی با امام خمینی نگردد! در بخش دیگری از سخنرانی شریعتمداری چنین آمده است:

موقعی که ما وارد شدیم، نظر داشتند آقایان را محاکمه و حتی محکوم کنند. چون گمان می‌کردند آیت‌الله خمینی و آقایانی دیگر، در این مبارزه مقدس تنها هستند. یکی از رجال بزرگ دولت وقتی پیش ما آمد از باب اعتراض گفتم: این حرف‌ها چیست که روزنامه‌ها می‌نویسند؟ چرا اجازه می‌دهید این دروغ‌ها را بنویسند؟ گفت مگر چه نوشته‌اند؟ گفتم نوشته‌اند عده‌ای از آقایان محاکمه و محکوم به مرگ می‌شوند. گفت این درست است و دروغ نیست؛ این آقایان به اشد مجازات محکوم می‌شوند! البته ما بیشتر از راه دلیل و منطق و اعتراضات قانونی وارد شدیم و گفتیم هیچ محکمه‌ای حق ندارد مجتهدین را محاکمه کند؛ گفت قوانین شامل حال همه است. من گفتم این قضاتی که شما دارید

مورد مرجعیت امام خمینی(س) رک: مبارزات امام خمینی به روایت اسناد ساواک، سند ش ۱۱۴.

۱. مبارزات امام خمینی به روایت اسناد، اسناد ش ۱۰۰ و ۱۰۳.

صلاحیت این کار را ندارند چون اولاً آقایان کوچک‌ترین قدمی بر خلاف قانون برنداشته‌اند و به فرض اینکه چنین چیزی باشد، تخلف مجتهدین از این قوانین به عنوان وظیفه شرعی است، نه از لحاظ شخصی است. مثلاً اگر مجتهد تشخیص دهد این قانون بر خلاف شرع است حق دارد آن را رد کند چون در قانون اساسی مجتهدین حق رد یا امضای قوانینی که مخالف شرع باشد دارند. نظر آقایان مجتهدین طبق قانون اساسی مافوق این قوانین می‌باشد.^۱

البته در مورد تأثیر اقدامات شریعتمداری در آزادی امام خمینی، عده‌ای از علمای حوزه

علمیه قم بسیار مشکوک بودند و با انتشار جزوه‌هایی تحت عنوان «هیئت مصلحین حوزه علمیه قم» سخنان وی را به نقد کشیده و او را به خیانت، سازش با دولت، پیروی از هوای نفس، مخالفت با مبارزه و... متهم ساختند. در بخشی از این جزوات، دستگیری امام خمینی در نتیجه مشورت قبلی دولت با شریعتمداری دانسته شده زیرا که وی سخت از توجه مردم به آیت‌الله خمینی عصبانی و ناراحت بوده است.^۲

همکاری شریعتمداری با رژیم پهلوی ادامه یافت و وی بارها با مقام‌های بلندپایه ساواک، شهربانی، اوقاف، وزرای هیئت دولت و حتی شخص شاه ملاقات و گفت‌وگو می‌کرد. اسناد به جا مانده به خوبی گویای این نزدیکی و ارتباط‌های ویژه است

در زمینه درستی یا نادرستی ادعای اخیر نمی‌توان اظهارنظر کرد، اما با توجه به بخشی از سخنان شریعتمداری بعد از آزادی امام خمینی از زندان و حبس خانگی ایشان، به راستی می‌توان در مورد نقش مثبت او در آزادی مرحوم امام شک کرد. شریعتمداری در سخنرانی

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۲. همان.

مورخ ۴۲/۷/۱۷ برای طلاب، حبس خانگی امام خمینی را در نتیجه مصلحت‌اندیشی خودش (خود شریعتمداری) عنوان کرده است. به گزارش ساواک سخنان وی چنین بود:

ما در این مدتی که در تهران بوده‌ایم فعالیت‌های زیادی برای استخلاص خمینی نموده تا اینکه او را آزاد کردیم... فعلا او آزاد است ولی ما مصلحت را در این دانستیم که با مردم تماس نداشته باشد و در منزل شخصی به سر برد.^۱

آیا رژیم پهلوی در مورد نحوه رفتار با امام خمینی، با شریعتمداری مشورت کرده بود؟! جزوات افشاگرانه تحت عنوان «هیئت مصلحین حوزه علمیه قم» علیه شریعتمداری توسط آیت‌الله سید حسن حجت منتشر می‌گردید که این دو اختلاف‌های اساسی با هم داشتند. در این جزوات گذشته شریعتمداری نیز مورد کندوکاو قرار گرفت و موارد منفی زیادی علیه وی بازگو شد. عاقبت سید حسن حجت تحت فشار ساواک مجبور به تبعیت از شریعتمداری گردید.

◆ همکاری با رژیم، مقابله با امام

از سال ۱۳۴۲ به بعد شریعتمداری به همکاری‌های متعددی با رژیم پهلوی پرداخت و متقابلاً مورد پشتیبانی سیاسی و مالی رژیم قرار گرفت. به گفته آیت‌الله محمدعلی گرامی:

از زمان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، ایادی شاه به قم آمده با آقایان ملاقات‌های خصوصی داشتند تا روحيات آنها را کشف کنند و ببینند با کدام یک می‌توانند سازگار باشند و از همان زمان دریافته بودند که با آقای شریعتمداری بهتر می‌توان کنار آمد.^۲

اسدالله علم نخست‌وزیر شاه و عامل سرکوب قیام ۱۵ خرداد نیز در خاطراتش می‌نویسد: پس از سرکوب ملاها در سال ۴۲، استمزاجی کردم تا ببینم کدام یک از آیت‌الله‌ها حاضر است تا حدودی با ما همکاری کند؛ در پاسخ شریعتمداری پیشنهاد کرد علی‌الحساب معادل هشت‌هزار دلار به او بدهم و در آینده اگر خبری بود خودش با من تماس خواهد

۱. همان، (سند پیوست ش ۶).

۲. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۳۱۵.

گرفت.^۱

دقتر ویژه شاه در یادداشتی چنین نوشته است:

شریعتمداری که تیریزی است و در قم اقامت دارد، شخص ناصالحی نیست؛ او را می‌توان محرمانه برای مبارزه با خمینی تقویت کرد و باید آخوند را به جان آخوند انداخت.^۲

در تاریخ ۱۳۴۲/۷/۲۲ ساواک گزارش نمود:

اخیرا عده‌ای از روحانیون به منزل شریعتمداری رفته و به او گفته‌اند تو سازشکار هستی و پول گرفته‌ای و به پیامبر اسلام خیانت کرده‌ای! در این موقع شریعتمداری سخت ناراحت شده و با دو دست محکم به سر خود کوفته است.^۳

شریعتمداری در اردیبهشت ۱۳۴۳ به اطلاع علمای طرفدارش در تبریز رسانید که من کاری به فعالیت‌های ضدولتی ندارم و بی‌طرف می‌باشم. این رویه وی بارها مورد اعتراض امام خمینی قرار گرفت.^۴ در مورخ ۴۳/۳/۱۶ شریعتمداری به امام خمینی چنین پرخاش نمود:

شما می‌گویید با تمام دول اسلامی دست دوستی می‌دهید، در صورتی که جماعت شیعه نمی‌تواند با سایر مسلمانان که با آنها اختلاف مذهبی دارد دوستی کند. این حرف سیاسی است. حرف‌هایی از قبیل حکومت مردم بر مردم و اتحاد مسلمانان جهان و حمله به اسرائیل، مطالب دینی نیست و سیاسی است. مخالفت با دولت، مخالفت با شاه است و این است که هر اعلامیه‌ای که شما بدهید لطمه می‌خورد و دین هم ضعیف می‌شود و سبب آن شما هستید.^۵

رفتار مشکوک شریعتمداری در نزدیکی به رژیم پهلوی، موجب بروز اختلاف او با مراجع

۱. اسدالله علم، یادداشت‌های محرمانه امیر اسدالله علم، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری..

۳. مبارزات امام خمینی به روایت اسناد، سند ش ۱۴۳.

۴. همان، (سند پیوست ش ۷).

۵. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

دیگر مانند آیات نجفی مرعشی، میلانی و قمی نیز گردید. در تاریخ ۱۳۴۳/۴/۱۱ یکی از مأموران مخفی ساواک که لباس روحانی پوشیده بود، از طرف مقامات ساواک مأموریت یافت تا در قم با امام خمینی و شریعتمداری تماس بگیرد و ضمن تظاهر به مخالفت با دولت و طرفداری از مراجع، نحوه فعالیت روحانیان و مردم را در مبارزه با دولت جویا شود. امام خمینی با هوشیاری کامل با مأمور مذکور صحبت کرده و در مقابل درخواست کمک مالی او جهت فعالیت ضد دولتی فرمودند:

باید از یکی از آقایان سببط، آیت‌الله لواسانی یا جعفر خندق‌آبادی یادداشتی آورید که صحت سخنانتان در مورد فعالیت بر ضد دولت را گواهی نمایند تا کمک مؤثری به شما صورت گیرد.

سپس مرحوم امام از مأمور سؤال کرد: اوضاع تهران چگونه است؟ وی جواب داد: بد نیست. امام فرمودند:

عجیب است که می‌گویی بد نیست و حال آنکه اخباری که به من می‌رسد خلاف گفته شما را ثابت می‌کند؛ عده کثیری هنوز زندانی هستند و سازمان امنیت در تعقیب مسلمانان بی‌گناه است و با سخت‌ترین شرایط دوستان مرا شکنجه می‌دهند و جلوی اجرای شعائر دینی را گرفته‌اند.

مأمور پرسید: پس جنابعالی چه اقدامی می‌فرمایید؟ امام در جواب فرمود: «من با تمام قوا برای حفظ قرآن مبارزه می‌کنم و روزی می‌رسد که ریشه این دولت را برمی‌دارم؛ شما بیشتر از این تکلیف مرا سؤال نکنید.»

مأمور مذکور به دیدن شریعتمداری نیز می‌رود و به وی می‌گوید:

آقای خمینی طلاب و وعاظ را بدبخت کرده و بدون جهت خون عده‌ای بی‌گناه را به زمین ریخته و نان و منبرها را هم گرفته است؛ برای اینکه به هوی و هوس خود برسد.

شریعتمداری حرف‌های او را تأیید می‌کند و در پاسخ به نحوه مبارزه با دولت می‌گوید: «به نظر من صحیح نیست که بین دولت و روحانیت اختلاف باشد؛ آن هم در این موقعیت حساس

که دشمنان مملکت درصدد اخلال داخلی می‌باشند.» مأمور مخفی در آخر گزارش خود نوشته است: «در صورتی که کمک مالی به طرفداران شریعتمداری نشود اکثر طلبه‌های طرفدار او غیر مستقیم متوجه خمینی خواهند شد»^۱!

در جلسه مورخ ۱۳۴۳/۸/۳ روحانیان قم، بین شریعتمداری و امام خمینی مشاجره لفظی صورت گرفت و شریعتمداری جلسه را ترک نمود و گفت دیگر در این جلسه‌ها شرکت نخواهد کرد.

یکی از مورخان تاریخ انقلاب اسلامی در جمع‌بندی خصلت‌های بارز شریعتمداری و اثر آنها در نحوه رفتار دینی و سیاسی وی چنین می‌نویسد:

شریعتمداری با داشتن دو خصلت محافظه‌کاری افراطی و قدرت‌طلبی، هیچ‌گاه در حوزه علمیه قم مقبولیت نیافت. محافظه‌کاری، گاه وی را به مواضع دوگانه‌ای می‌کشاند؛ از یک طرف به کارگزاران رژیم قول همراهی می‌داد و از طرف دیگر از ترس مردم مجبور به موضع‌گیری ضد رژیم می‌شد. خصلت دیگر شریعتمداری جاه‌طلبی وی بود. در طول تاریخ مرجعیت شیعه، هیچ‌گاه این میدان جولانگاه قدرت‌طلبان نبوده است و به همین جهت وی نتوانست این مسئولیت را به مقصد برساند. او همواره از مقبولیت مردمی امام خمینی در رنج بود و نسبت به ایشان حسادت می‌ورزیدند. در ملاقاتی که آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی یکی از فقهای عارف در سال ۱۳۴۲ با امام خمینی و شریعتمداری نمود، درباره امام، گفت: «سید از همه جهت کامل است.» اما پس از ملاقات با شریعتمداری بسیار برافروخته و غمگین شد. وقتی علت را از او جویا شدند، گفت: «شریعتمداری می‌گوید من و خمینی با هم شروع کردیم، اما او الان جلو افتاده است.» آیت‌الله شیخ فضل‌الله محلاتی در ملاقاتی که با شریعتمداری داشت همین جملات را شنید: «ما دو نفر بودیم که مبارزه می‌کردیم در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و نیز

بعد از آن؛ ولی در بهره‌برداری متأسفانه همه بهره‌ها مال ایشان است.^۱ در برگه معرفی شریعتمداری که در سال ۱۳۵۶ توسط ساواک تنظیم شده، آمده است: «باطنا (با ساواک) همکاری دارد ولی در ظاهر امساک می‌نماید. وی تیزهوش و زرنگ است و به مقتضیات زمان، رنگ عوض می‌کند.»^۲ همچنین در سال ۱۳۵۷ ارزیابی ساواک راجع به خصوصیات شریعتمداری چنین بود:

شریعتمداری مردی میانه‌رو و کاملاً حسابگر است و همواره با توجه به شرایط، حد اعتدالی در گفتار و اعمال او مشاهده می‌شود. وی به علاوه مردی جاه‌طلب است که از دست یافتن به شهرت بیشتر، رضایت خاطر به دست می‌آورد و این خصوصیت او همراه با مقدار زیادی عوام‌فریبی نیز هست. مروری در وضعیت شریعتمداری در بیست سال گذشته، وجود ویژگی عوام‌فریبی را در او شدیداً نشان می‌دهد. او در عین زیرکی و عوام‌فریبی، مردی ترسو و به خصوص مرعوب عوامل خمینی است و شاید قسمت اعظم اقدامات اخیر او ناشی از همین رعبی بوده که از عوامل و هواداران خمینی دارد... شریعتمداری مذهب را با سیاست آمیخته و از مذهب به عنوان یک حربه و وسیله برای هدف‌های سیاسی خود استفاده می‌کند.^۳

همکاری شریعتمداری با رژیم پهلوی ادامه یافت و وی بارها با مقام‌های بلندپایه ساواک، شهربانی، اوقاف، وزرای هیئت دولت و حتی شخص شاه ملاقات و گفت‌وگو می‌کرد. اسناد به جا مانده به خوبی گویای این نزدیکی و ارتباط‌های ویژه است. در واقع شریعتمداری و رژیم پهلوی خدمات متقابلی به هم ارائه می‌دادند. با توجه به این امر است که اکثر تقاضاهای وی از سوی سردمداران رژیم مورد قبول و عمل قرار می‌گرفت.

۱. روح‌الله حسینیان، چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۶۸۹-۶۸۲.

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۳. همان.

رابط اصلی شریعتمداری با مقام‌های ساواک، پیشکار وی به نام شیخ غلامرضا زنجانی بود. زنجانی چنان در عمل به وظیفه جدی بود که در تاریخ ۱۳۴۲/۹/۲۰ به ساواک اطلاع داد تعدادی از طرفداران آیت‌الله خمینی جهت مذاکره به منزل شریعتمداری آمده‌اند؛ عده‌ای را بفرستید تا مذاکرات آنها را بشنوند.

شریعتمداری در همکاری با رژیم پهلوی چنان پیش رفت که در سال ۱۳۴۴ متعاقب پخش خبر سوء قصد به شاه،^۱ در نامه‌ای خطاب به محمدرضا پهلوی، از اینکه صدمه و آفتی به وجود مبارک نرسیده خدا را شکر کرد و از خداوند متعال خواست که پادشاه اسلام را از جمیع عوارض و گزندها در حفظ و حمایت خود نگهداری فرماید.^۲

در بولتن ویژه ساواک راجع به شریعتمداری چنین آمده است:

شریعتمداری در باطن با خمینی موافق نیست. دلیل این مخالفت هم بیشتر جنبه شخصی و رقابت‌های صنفی و مرجعیت و امثال آن را دارد تا اعتقاد به اصول ملی و مذهبی.^۳

◆ تأسیس دارالتبلیغ اسلامی

طرح ایجاد دارالتبلیغ اسلامی توسط شریعتمداری در سال ۱۳۴۳ آغاز گردید. به گفته دست‌اندرکاران دارالتبلیغ، هدف از این اقدام، تربیت مبلغین اسلامی با توجه به ضروریات

۱. در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ در کاخ مرمر به سوی شاه تیراندازی شد. ضارب، سربازی به نام رضا شمس‌آبادی بود که در گارد شاهنشاهی خدمت می‌کرد؛ گلوله‌ها به شاه اصابت نکرد و شمس‌آبادی بعد از کشتن دو تن از درجه‌داران گارد کشته شد و شاه جان سالم به در برد. جهت کسب اطلاعات بیشتر راجع به ترور شاه در کاخ مرمر رک: *ترور شاه، حادثه کاخ مرمر به روایت اسناد*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری، (سند پیوست ش ۹).

۳. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

عصر بود. در اعلامیه شریعتمداری راجع به اهداف و نیازهای احساس شده جهت تأسیس دارالتبلیغ چنین آمده است:

امروز ما بیش از همه چیز به مبلغین لایق و ورزیده و مطلع و آشنا به زبان روز احتیاج مبرم داریم تا در برابر سیل بنیان‌کن تزلزل عقیده و فساد اخلاق و تبلیغات مسموم دشمنان اسلام قیام کنند؛ حقایق عالی اسلام را در داخل و خارج مملکت نشر و اشاعه دهند، پایه‌های ایمان و خدانشناسی را در دل‌ها تقویت نمایند و... در حوزه‌های علمیه ما، با آن همه خدماتی که این حوزه‌ها به عالم اسلام کرده و می‌کنند، تشکیلاتی برای تربیت چنین مبلغینی تاکنون وجود نداشته است... لازم بود هر چه زودتر این نقیصه برطرف گردد و مدرسه‌ای برای تربیت مبلغین شایسته در حوزه علمیه قم تأسیس شود...^۱

حاج رضا اخوی، قطعه زمینی را به وسعت بیش از ۵۴۰۰ متر در قم جهت تأسیس دارالتبلیغ در اختیار شریعتمداری قرار داد. چون احداث ساختمان در زمین مذکور مدتی به طول می‌کشید وی مهمانخانه ارم قم را به مبلغ نهصد هزار تومان خرید و دارالتبلیغ در مکان مذکور شروع به فعالیت نمود. در مراسم افتتاحیه دارالتبلیغ (۱۵ مهر ۱۳۴۴ / ۱۱ جمادئ‌الثانی ۱۳۵۸) شریعتمداری در مورد ضرورت وجود چنین مرکزی سخنرانی کرد.

گرداندگان دارالتبلیغ اظهار می‌کردند این مؤسسه با الهام علمی و عملی از پیامبر اسلام (ص) و برنامه امام صادق (ع)، جهت پیشبرد تبلیغات اسلامی در ایران و کشورهای خارجی تأسیس گردیده است. این مرکز در مدت کوتاهی توانست با بیش از هشتاد کشور اسلامی و غیراسلامی رابطه مطبوعاتی و علمی برقرار کند.^۲ و شعبه‌های خود را در تهران و بعضی شهرستان‌ها تأسیس نماید.

دوره اول دارالتبلیغ با ۱۲۵ نفر و دوره دوم با ۱۴۵ نفر شروع به کار کرد. برنامه درسی آن

۱. همان.

۲. خاطرات آیت‌الله محمد یزدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۳.

نهج البلاغه، عقاید، تراجم علمای اسلام، فن نویسندگی، ادبیات فارسی، فن خطابه، تاریخ اسلام، زبان عربی، زبان انگلیسی، درایه و حدیث‌شناسی، تفسیر قرآن، فقه و هیئت بود. ایجاد چنین مرکز فرهنگی با گستره مورد نظر و به ویژه با توجه به امور بین‌المللی، بدون موافقت دستگاه امنیتی رژیم پهلوی میسر نبود و لذا رهبری دارالتبلیغ همواره رابطه خود را با رژیم حفظ می‌کرد و این چیزی بود که برای طلاب انقلابی و برخی از افراد مستقل غیرانقلابی قابل تحمل نبود.^۱

آیت‌الله یزدی در خاطرات خود راجع به دارالتبلیغ می‌گوید:

تأسیس دارالتبلیغ توسط آقای شریعتمداری و بعضی از دوستان ایشان زمانی صورت گرفت که انقلاب اسلامی در حوزه علمیه قم جا باز می‌کرد. شایع شده بود که این مؤسسه نوعی جبهه‌گیری در برابر حضرت امام است؛ به خصوص پاره‌ای بذل و بخشش‌ها که به افراد می‌شد یا حمایت‌هایی که به عمل می‌آمد مشکوک بود.^۲

امام خمینی موافق تأسیس و فعالیت دارالتبلیغ و انحراف افکار و اذهان از لزوم مقابله با حرکت‌های ضداسلامی رژیم پهلوی به سمت فعالیت‌های عافیت‌طلبانه نبودند. ایشان آیت‌الله خزعلی را برای مذاکره و متوجه نمودن شریعتمداری به پیش وی فرستادند. اما آیت‌الله خزعلی در گفت‌وگوهای ۹ جلسه‌ای، نتوانست نظر شریعتمداری را در این خصوص تغییر دهد و شریعتمداری در نهایت گفت: «تأسیس و اداره دارالتبلیغ موضوعی شخصی است و باید زیر نظر من اداره شود».^۳

حضرت امام مخالفت مستقیم و آشکار با دارالتبلیغ را به مصلحت نمی‌دانستند و در جواب نامه‌ای که نظر ایشان را در خصوص مرکز مذکور پرسیده بودند، چنین نوشتند: «راجع به

۱. رک: رسول جعفریان، *جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۰-۵۶.

۲. *خاطرات آیت‌الله یزدی*، ص ۱۸۲.

۳. *خاطرات آیت‌الله خزعلی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۱۹-۱۱۷.

دارالتبلیغ حقیر دخالتی ندارم.» البته طولی نکشید که خبر مخالفت امام با دارالتبلیغ پخش گردید؛ به طوری که این مسئله در اسناد ساواک نیز انعکاس یافته است. از جمله یکبار که شریعتمداری جهت پرداخت وجه مهمانخانه ارم نیاز به کمک و مساعدت سایر مراجع داشت، پیشکار خود غلامرضا زنجانی را نزد امام خمینی فرستاد تا ایشان نیز جهت پرداخت پول مکان مذکور، کمک نمایند. مرحوم امام از این امر ناراحت شده، به زنجانی چنین گفتند:

شریعتمداری حق ندارد دارالتبلیغ درست کند و اگر هم از مردم در مورد خرید چنین ساختمانی به نام مدرسه دارالتبلیغ کمک خواسته باشد مردم نباید چیزی بدهند؛ ما به چیزهای دیگر احتیاج داریم؛ ما وسایل بهتر از این احتیاج داریم.^۱

شریعتمداری برای گردآوری کمک‌های مالی مردم برای ساخت و تجهیز دارالتبلیغ، جمعی از روحانیان طرفدار خود را به شهرستان‌ها فرستاد. اما با توجه به انتشار خبر مخالفت امام خمینی با دارالتبلیغ و سایر مسائل پیرامون مرکز مذکور، فرستادگان شریعتمداری در مأموریت خود موفقیتی به دست نیاوردند.

به گزارش ساواک، طلاب و روحانیان تهران، آشکارا بر این عقیده بودند که دولت از شریعتمداری حمایت می‌کند و متقابلاً وی نیز از طرفداران دولت شده است. در این زمینه، ایجاد مدرسه دارالتبلیغ در تهران توسط شریعتمداری را دلیلی بر گفته خود می‌دانستند و می‌گفتند با وجود این همه مدارس بزرگ علوم دینی در تهران و شهرستان‌ها، دلیلی نداشت که مدرسه وسیع دیگری برای طلاب تهران بنا کنند. همچنین به نظر آنها دولت در نظر داشت با تأسیس مدرسه دارالتبلیغ به دست شریعتمداری، تحصیل طلاب را تحت نظر بگیرد و آن را ضمیمه آموزش و پرورش نماید.^۲

از سال ۱۳۴۵ فعالیت‌های تبلیغاتی و انتشاراتی دارالتبلیغ با خرید ماشین‌آلات چاپ به مبلغ چهارصد هزار تومان (جهت چاپ رساله و کتاب‌های مذهبی) توسط شریعتمداری گسترش

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری، (سند پیوست ش ۱۰).

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

یافت. همچنین در سال ۱۳۴۷ شریعتمداری درصدد خرید فرستنده رادیویی برای دارالتبلیغ برآمد.^۱ از نتیجه این امر اطلاعی در دست نیست.

◆ کاپیتولاسیون و تبعید امام خمینی

رژیم پهلوی در مهر ۱۳۴۳ مستشاران امریکایی و خانواده‌های آنان را از حق کاپیتولاسیون^۲

برخوردار ساخت. این امر که قدرت قوه قضاییه و حاکمیت ملی ایران را در مقابل اتباع کشور امریکا از بین می‌برد، موجی از خشم و نارضایتی را برانگیخت. امام خمینی در اعتراض به آن در چهارم آبان ۱۳۴۳ نطق تاریخی و معروف خود علیه کاپیتولاسیون را ایراد نمود.^۳ شریعتمداری و آیت‌الله مرعشی نجفی نیز در اعتراض به اقدام رژیم پهلوی سخنانی ایراد کردند.

یکی از شاهدان سخنرانی شریعتمداری می‌نویسد:

شریعتمداری در خانه خود علیه

امام خمینی موافق تأسیس و فعالیت دارالتبلیغ و انحراف افکار و اذهان از لزوم مقابله با حرکت‌های ضداسلامی رژیم پهلوی به سمت فعالیت‌های عافیت‌طلبانه نبودند. ایشان آیت‌الله خزعلی را برای مذاکره و متوجه نمودن شریعتمداری به پیش وی فرستادند. اما آیت‌الله خزعلی در گفت‌وگوهای ۹ جلسه‌ای، نتوانست نظر شریعتمداری را در این خصوص تغییر دهد

۱. همان.

۲. حق قضاوت کنسولی؛ طبق این قانون، اتباع کشور صاحب حق کاپیتولاسیون در کشور مقصد، تحت حاکمیت محاکم دولت متبوع خود باقی می‌مانند و محاکم کشور مقصد حق محاکمه آنها را نداشتند.

۳. برای مطالعه متن نطق امام(س) رک: مبارزات امام خمینی به روایت اسناد، ص ۲۷۹-۲۷۳؛ نهضت امام خمینی(س)، سید حمید روحانی، ج ۱، ص ۷۲۶-۷۱۶. نوار این نطق خوشبختانه موجود است.

کاپیتولاسیون سخن گفت و با بلندگویی که گذاشته شده بود جمعی از مردم در کوچه اجتماع کرده و به سخنان وی گوش می‌دادند. البته تعداد جمعیت حاضر کمتر از جمعیتی بود که در خانه امام و اطراف آن جمع شده بودند و صحبت ایشان هم نرم‌تر از سخنان امام بود و به عنوان نصیحت می‌گفتند استقلال کشور را باید حفظ کرد و این لایحه خلاف استقلال کشور است.^۱

خلاصه سخنان شریعتمداری علیه کاپیتولاسیون در یک برگ، تکثیر گردید که در بخشی از آن آمده بود:

این قانون کاپیتولاسیون بر خلاف قانون اساسی است که رسیدگی به تمام دعاوی را درخور محاکم مملکت می‌داند. مجلس ایران در تصویب آن، عمل بسیار خلافی انجام داده است. مزایایی که دولت‌ها به هم می‌دهند باید متقابل باشد، آیا امریکا به ایرانیان مقیم چنین مصونیتی می‌دهد؟ چرا این قانون را به اطلاع مردم ایران نرساندند و در معرض قضاات عمومی نگذارند؟ مصلحت ایجاب می‌کند مجلس ایران هر چه زودتر این قانون خطرناک را فسخ کند و اگر فسخ نکند کوچک‌ترین ارزش قانونی نخواهد داشت.^۲

رژیم پهلوی در واکنش به نطق امام خمینی علیه کاپیتولاسیون، در ۱۳ آبان ایشان را دستگیر و به ترکیه تبعید کرد.^۳ شریعتمداری نیز در واکنش به این اقدام رژیم پهلوی در دیدار با جمعی از طلاب و روحانیان، انجام اقدامات حاد در اعتراض به تبعید امام را بی‌فایده دانست و جهت بازگرداندن ایشان، مذاکره با دولت را به صلاح دید. با وجود این، وی در پاسخ به تلگراف‌های علما، تأسف خود را از تبعید امام خمینی ابراز داشت و ده روز بعد از تبعید امام، در تلگرافی خطاب به ایشان چنین نوشت:

۱. خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۳. جهت مطالعه چگونگی دستگیری و تبعید امام خمینی(س) رک: مبارزات امام خمینی به روایت اسناد، اسناد ش ۱۸۵ تا ۱۹۵.

حادثه ناگوار فاجعه تبعید جنابعالی موجب تأسف و تأثر شدید است و از خداوند متعال خواستارم که عن قریب وسایل مراجعت جنابعالی را به حوزه علمیه فراهم فرماید و نگرانی رفع گردد. حقیر تا حدود قدرت و امکان مشغول اقدام بوده و کوتاهی نخواهم کرد.^۱

در اسفندماه ۱۳۴۳ گفته می‌شد مراجع و از جمله شریعتمداری قصد دارند به خاطر تبعید امام خمینی در عید نوروز اعلام عزا نمایند؛ اما شریعتمداری در جواب سؤال مأمور ساواک راجع به این موضوع، اعلام عزا را شایعه‌ای بیش ندانست و حتی احتمال انتشار اعلامیه‌ای در مورد لزوم بازگرداندن حضرت امام از تبعید را نیز رد کرد.^۲ در واقع حوزه علمیه بدون وجود امام خمینی بیشتر با مزاج شریعتمداری سازگار بود و اسباب پیشرفت وی بیشتر مهیا بود! شاهد این امر بدگویی‌هایی است که در تاریخ ۱۳۴۳/۱۲/۲۷ وی در ملاقات با مأموران عالی‌رتبه ساواک نسبت به حضرت امام بر زبان می‌آورد و می‌گوید:

ما در ابتدا از ایشان [آقای خمینی] حمایت می‌نمودیم و سپس شروع به انتقاد و گوشزدهای لازم به او کردیم؛ ولی خمینی کسی نبود که به این گوشزدها توجهی بنماید، اقدام به دادن اعلامیه‌ها نمود... و کاری نمود که موقعیت مرجع تقلید شیعیان جهان را متزلزل کرد. ما چون این خرابکاری‌ها را از او دیدیم خودمان را کنار کشیده و به تماشا مشغول شدیم. متأسفانه پس از جریانات اخیر، رئیس مملکت [شاه] و دولت، دیگر اعتنایی به خواسته‌های ما ندارند. مقصر این اوضاع خمینی و هواداران او هستند که موقعیت روحانیت را به خطر انداخته‌اند. ما هرگز نمی‌خواهیم به جنگ برادران دینی سرباز خود که به مدرن‌ترین سلاح‌ها مجهز هستند برویم.^۳

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری؛ جهت مطالعه متن تلگراف‌های آیات مرعشی

نجفی، گلپایگانی و میلانی به امام خمینی (س) رک: مبارزات امام خمینی به روایت اسناد، سند ش ۱۹۷.

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۳. همان، (سند پیوست ش ۱۱).

بعد از آنکه چند تن از اعضای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی،^۱ حسنعلی منصور، نخست‌وزیر وقت^۲ و از عاملان اصلی تبعید امام خمینی را اعدام انقلابی کردند و تعدادی از آنها دستگیر و محکوم به اعدام شدند، جمعی از علما و طلاب با نامه و مراجعه حضوری از شریعتمداری خواستند تا جهت ممانعت از اعدام اعضای هیئت‌های مؤتلفه اقداماتی نماید؛ وی هر نوع اقدامی را صلاح ندانست و گفت فقط باید به صورت خواهش و تقاضا از مقامات عالی‌رتبه کشور اقدام کرد.^۳

در تاریخ ۱۳۴۴/۱۲/۲۲ جمعی از طلاب شبانه به منزل شریعتمداری مراجعه و تقاضا کردند درس طلاب به عنوان اعتراض به تبعید امام خمینی و تقاضای آزادی ایشان تعطیل شود. شریعتمداری جواب داد این کار بی‌فایده است. طلاب گفتند اگر نتیجه نداد عملی می‌کنیم که منجر به خونریزی شود. شریعتمداری گفت:

یک دفعه کردید چه شد؟ و سپس با عصبانیت ادامه داد: شما را چه کسانی اینجا فرستاده‌اند؟ مگر من مقلد شما هستم؟ مردم به من اطمینان دارند و شما می‌گویید من آنها را به کشتن بدهم؟ ... می‌خواهید دیگران را اصلاح کنید! وضع حوزه موجب شرمساری است و با این وضع می‌خواهید با امریکا و اسرائیل طرفیت کنید!^۴

طلاب به منزل برخی از آقایان نیز مراجعه و تقاضا کردند درس‌ها را به عنوان اعتراض به ادامه تبعید آیت‌الله خمینی تعطیل کنند؛ اما آنان به توصیه شریعتمداری با خواسته طلاب

۱. در مورد هیئت‌های مؤتلفه اسلامی رک: حکیم امیری، *تاریخ شاهنشاهی هیئت‌های مؤتلفه اسلامی*، تهران، مرکز

اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶؛ مهدی عراقی، *ناگفته‌ها (خاطرات شهید عراقی)*، تهران، رسا.

۲. راجع به حسنعلی منصور رک: منیژه صدری، *حسنعلی منصور به روایت اسناد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.

۳. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۴. همان، (سند پیوست ش ۱۲)؛ شرح این جریان و صحبت‌های رد و بدل‌شده بین نمایندگان طلاب طرفدار امام خمینی (س) با شریعتمداری در کتاب *نهضت امام خمینی*، ج ۱، ص ۸۹۶-۸۹۲ ذکر شده است.

موافقت نمودند.

در مرداد ۱۳۴۵ شریعتمداری در ملاقات با مأمور عالی‌رتبه ساواک در مورد امام خمینی چنین گفت:

آقای خمینی مرتکب اشتباهاتی شد که چنانچه ما هم می‌خواستیم طریقی که ایشان پیمودند بپیماییم گذشته از اینکه تمام حوزه‌های علمیه قم از هم پاشیده می‌شد نتیجه‌ای هم در بر نداشت. من در منبر درس به اطلاع طلبه‌ها رسانیده‌ام که سکوت من، حوزه علمیه را نگه داشت و به تمام محصلین قم هم تذکر داده‌ام که از انتشار اعلامیه و اخبار عاری از حقیقت بپرهیزند و حوزه علمیه قم را متشنج نسازند، زیرا این حوزه وظیفه‌اش نشر احکام و ترویج دین مبین اسلام است و محصلین حوزه علمیه قم مجاز نیستند به هیچ‌وجه در امور سیاسی دخالت نمایند بلکه باید تابع علما و بزرگان خود باشند.^۱

نظر شریعتمداری در مورد اینکه طلاب مجاز نیستند به هیچ‌وجه در امور سیاسی دخالت نمایند، کاملاً در تضاد با نظریات دیگر او قرار دارد. وی در روز دوشنبه ۱۳۴۸/۷/۱۴ در درس خارج به طلاب دینی چنین گفت:

دین از سیاست جدا نیست و در ممالک اسلامی، حکومت حق پیشوایان دین است؛ منتها روی چه محذوری نتوانستند تاکنون به این موضوع جامه عمل بپوشانند بحثی است جداگانه... قسمت اعظم فقه اسلامی را احکامی مانند دیات، قصاص، بیع، تجارت، ازدواج، طلاق و... تشکیل می‌دهند. حالا پیغمبر اسلام توانست در زمان خود رسالت را با حکومت و سلطنت وفق دهد ولی بعد از ایشان جانشینان وی روی حساب‌های دیگری نتوانستند بر مسند حکومت تکیه زنند به طوری که امروزه ما هم نمی‌توانیم چنین کاری انجام دهیم ولی این دلیل این نیست که این حق بر ما مسلم نیست.^۲

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۲. همان، (سند پیوست ش ۱۳).

در برگ بیوگرافی که ساواک در سال ۴۳ یا ۴۴ از شریعتمداری تهیه کرده چنین آمده است: طرفداران وی در میان طبقات مختلف بسیار است؛ بیان مختصری دارد؛ مرجع تقلید است؛ روحیه معتدلی دارد و بستگی سیاسی با جایی ندارد؛ نسبت به قوانین احترام می‌گذارد و مطیع است؛ شخص عاقل و مسنی است؛ ولی مشهور به نفاق و دورویی است.^۱

◆ منابع مالی شریعتمداری

از آنجا که مراجع بزرگوار تقلید مورد اعتماد مردم مسلمان هستند، آنها وجوهات شرعی خود را از قبیل خمس، زکات و سهم امام با رغبت تمام در اختیار آنان قرار می‌دهند تا در امور مذهبی از جمله گذران زندگی طلاب، سادات، فقرا و امور عام‌المنفعه، مانند ساخت مساجد، حسینیه‌ها، حمام‌های روستایی و... خرج نمایند. در این میان شریعتمداری غیر از موارد ذکرشده، منابع مالی دیگری در اختیار داشت که تکیه بر آنها شهرت و قدرت مرجعیت او را بالا می‌برد. این منابع مالی عبارت‌اند از:

۱. ارسال وجوهات شرعی توسط مقلدین داخلی و خارجی

به گزارش اسناد ساواک، شخصی به نام شیخ اسدالله ریاضی در سال ۱۳۵۱، درآمد ماهیانه شریعتمداری را از وجوهات شرعی، سه میلیون تومان قید کرده بود.^۲

۲. ثلث اموال متمولان

طبق وصیت آقای نیکپور، مالک سهام بانک پارس، در تیر ۱۳۴۹ مبلغ سی میلیون تومان به عنوان ثلث اموال متوفی در اختیار شریعتمداری قرار گرفت^۳ تا ایشان آن را صرف امور خیریه کند؛ همچنین افراد متمولی چون ابراهیم دریانی، پول‌های زیادی به شریعتمداری می‌پرداختند؛

۱. همان، (سند پیوست ش ۱۴).

۲. همان، (سند پیوست ش ۱۵، ص ۲).

۳. همان، (سند پیوست ش ۱۶).

در نتیجه وضعیت مالی وی روز به روز بهتر می‌شد.

۳. موقوفات

شریعتمداری به عنوان مرجع تقلید، متولی موقوفات بزرگ و مرغوبی بوده است. به گزارش ساواک در تاریخ ۱۳۴۲/۸/۱۵ وی در میدان فوزیه [امام حسین کنونی]، جنب سینما مراد، زمینی به ارزش ده‌میلیون تومان داشت؛ وی این زمین را به عنوان خمس از یکی از ثروتمندان معروف تهران به نام مرحوم اخوان دریافت کرده بود.^۱ اداره اوقاف رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۱ اذعان می‌دارد که دو قطعه زمین وقفی مرغوب در شمیران و یک قطعه زمین در خیابان شهناز در تولیت شریعتمداری قرار داشت. زمین دوم چنان وسیع بود که در آن امکان احداث درمانگاه، دبیرستان و دبستان وجود داشت.^۲ در سال ۱۳۵۰ تولیت موقوفات مرحوم حاج میرزا حسین حاج محمدعلی در اختیار شریعتمداری قرار گرفت؛ این موقوفات، شامل باغی مشتمل بر بیرونی و اندرونی و استخر، به انضمام سیزده قطعه زمین زراعی در شمیرانات و مجاری آبیاری بود. وی در تاریخ ۱۳۵۱/۱۰/۱۲ رسیدگی به امور آن موقوفات و حق فروش آنها را در اختیار دامادش، احمد عباسی قرار داد.^۳

۴. پول‌های دولتی

یکی از منابع مهم مالی شریعتمداری، اخذ پول‌های دولتی بود. اسدالله علم، نخست‌وزیر رژیم پهلوی در سال ۱۳۴۲ ضمن بیان خاطرات خود می‌نویسد: «برای جلب همکاری شریعتمداری با دولت، هشت‌هزار دلار به او پرداختیم.»^۴ به نظر می‌رسد که این امر، شروع ارتباطات مالی بین دولت و شریعتمداری بود!

ارتشبد فردوست، قائم‌مقام ساواک و رئیس دفتر ویژه شاه – که از محرمانه‌ترین مسائل

۱. همان، (سند پیوست ش ۱۷).

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۳. همان.

۴. یادداشت‌های محرمانه علم، تهران، طرح نو، ج ۱، ص ۲۴۵.

دولت و کشور آگاه بود - بعد از ذکر ملاقات‌های پنهانی شریعتمداری و شاه در کاخ سعدآباد می‌نویسد:

بین دربار، نخست‌وزیری و ساواک، تماس‌هایی با برخی از افراد در حوزه‌های علمیه جریان داشت و مجموعه این ارتباطات، سالیانه میلیون‌ها تومان هزینه دربرداشت که توسط هویدا در تمام طول نخست‌وزیری‌اش از بودجه سری نخست‌وزیری پرداخت می‌شد.^۱

فردوست در بخش دیگری از خاطراتش به تشکیل ستادی در دربار در سال ۱۳۵۶ اشاره می‌کند. این ستاد متشکل بود از هویدا، وزیر دربار - که بعد از نخست‌وزیری، وزیر دربار شده بود - جمشید آموزگار، نخست‌وزیر دربار و خود وی. هدف آنان از تشکیل این ستاد تماس با برخی روحانیان بود:

بهبهانیان، معاون دربار که امور مالی دربار در اختیارش بود و هر کجا که می‌رفت مایه برکت بود، به کرات با چمدان دستی پر از پول، برای دیدار شریعتمداری به قم رفت.^۲

احمدعلی مسعود انصاری، از نزدیکان فرح دیبا، نیز در سال ۱۳۵۷ از سوی شاه مأموریت یافت، به طور مرتب به قم رفته، با شریعتمداری ملاقات و گفت‌وگو کند؛ وی ضمن شرح مذاکراتش با شریعتمداری از همراهی جعفر بهبهانیان (معاون دربار و مسئول امور مالی شخصی شاه) با او در این مسافرت‌ها خبر داده است.^۳ فریده دیبا، مادر فرح دیبا نیز از کمک‌های مالی شاه به شریعتمداری، سخن گفته است.^۴

گزارش‌های دریافت پول‌های دولتی توسط شریعتمداری، حداقل از سال ۱۳۴۵ وجود دارد؛ چنانکه به تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ در گزارشی سری از مجموعه اسناد لانه جاسوسی چنین

۱. حسین فردوست، تهران، همان، ص ۵۱۸.

۲. همان، ص ۵۷۷.

۳. احمدعلی مسعود انصاری، پس از سقوط، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۱، ص ۲۴.

۴. فریده دیبا، دخترم فرح، تهران، به‌آیین، ۱۳۸۲، ص ۳۷۴.

آمده است:

گزارش‌های متعدد اطلاعاتی از تاریخ ۱۳۴۵ وجود دارند که نشان می‌دهند شریعتمداری با شاه مناسبات نسبتاً خوبی داشته و همچنین در لیست حقوق‌بگیران ساواک بوده است. به عنوان نمونه ادعای اخیر، در گزارش مورخ آبان ۱۳۵۰ از او به عنوان رئیس مرکز مذهبی قم نامبرده شده که از نخست‌وزیری و ساواک وجوهاتی دریافت می‌کند. در سال ۱۳۵۰ شریعتمداری به عنوان یکی از برجسته‌ترین رهبران مذهبی که با ساواک برای تشکیل یک سپاه دین مذهبی همکاری می‌کند، گزارش شد. در یک گزارش در سال ۱۳۵۷ گفته شده که او چهره مذهبی برجسته‌ای است که توسط ساواک تأمین می‌شود.^۱

۵. پول‌های امریکایی

گرفتن پول‌های کلان توسط شریعتمداری از امریکایی‌ها در فتنه خلق مسلمان گزارش گردیده است.^۲ البته با لغو تحریم! اما در مورد مخارج متعدد شریعتمداری طبق اسناد به جا مانده از رژیم پهلوی، موارد مصرف پول توسط شریعتمداری عبارت بودند از:

۱. کمک‌های نقدی و جنسی به آسیب‌دیدگان (زلزله‌زدگان، جنگ‌زدگان لبنان و اعراب آسیب‌دیده از تهاجم‌های اسرائیل)؛

۲. امور مربوط به ساخت و فعالیت دارالتبلیغ اسلامی قم با شعبه‌های داخلی و خارجی آن؛

۳. ساخت و مرمت برخی مدارس علوم دینی در قم و تبریز (مثل مدرسه طالبیه تبریز)؛

۴. پرداخت شهریه به طلاب علوم دینی در حوزه‌های علمیه قم، تبریز و زنجان؛

۱. اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۵۵، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۶۵، ص ۳۷.

۲. یکی دیگر از منابع مالی شریعتمداری در ماه‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی، اخذ وجوهات قابل توجه از سفارت‌خانه امریکا در تهران بود؛ وی این وجوهات را صرف تجهیز و تسلیح حزب خلق مسلمان می‌کرد. جهت مطالعه اسناد این موضوع به این دو کتاب از نویسنده مراجعه فرمایید؛ طوفان در آن‌ریایجان، تبریز، احرار، ۱۳۸۱؛ حزب خلق مسلمان، تهران، کیهان، ج ۱، ۱۳۸۷.

۵. کمک‌های مالی پیاپی به روحانیان طرفدار ایشان؛

۶. پرداخت پول برای چاپ رساله به زبان‌های مختلف از جمله ترکی استانبولی و پخش آن

در ترکیه و برخی کشورهای اروپایی، که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم؛

۷. ساخت یا مرمت برخی مساجد.^۱

در این میان آنچه باعث شگفتی است چاپ اسنادی است که به صرف مخارج و پرداخت وجوهی می‌پردازد که کمترین همخوانی با تقوای مورد انتظار از یک مرجع تقلید را ندارند! گاه نیز نزدیک‌ترین افراد به وی، مسائل و تخلفاتی را ذکر کرده‌اند که تأسف خواننده را در پی می‌آورد. به برخی از این اسناد اشاره‌ای گذرا می‌کنیم؛ سید صادق شریعتمداری، برادر شریعتمداری در تاریخ ۱۳۴۷/۷/۲۶ در جلسه روحانیان قم اظهار داشت:

آقایان! برادر من شخصی است بی‌دین و عضو سازمان امنیت می‌باشد... هر یک از روحانیون که از سازمان امنیت پول دریافت میدارند به توصیه برادرم می‌باشد و خود او نیز پول‌های کلانی را مثل قماربازها به دور می‌ریزد؛ کما اینکه برای دامادش که فرزند شیخ موسی زنجانی است [احمد عباسی]، در تهران خانه‌ای به مبلغ ۱۷۰ هزار تومان خریداری و یک دستگاه ماشین سواری شیک نیز در اختیار او گذاشته و همچنین وی مسجد موزه قم را که در اختیار سید رضا صدر بود با مسجد نوساز میدان فوزیه تهران که خودش ساخته بود، عوض نمود و برای جلب رضایت صدر، مبلغ یکصد هزار تومان به نامبرده پرداخت نمود و چون من با اقدام برادرم مخالفت کردم، مشارالیه ناچار مبلغ یکصد هزار تومان نیز به من سفته داد که مقداری از آن را پرداخته.^۲

طبق گزارش ساواک در تاریخ ۱۳۴۷/۱۰/۱۷ در بازار شایع شده بود که آقای شریعتمداری در روز اول دی ماه سال جاری چکی به مبلغ چهل میلیون ریال از بانک صادرات قم به اسم برادرش، سید جواد حائری (مقیم تهران) کشیده است. بانک مزبور از ایشان تقاضا کرده که

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۲. همان، (سند پیوست ش ۱۸).

این وجه را یکجا دریافت نکند؛ چرا که این کار باعث رکود شعبه بانک در قم می‌شود.^۱ نکته‌ای که باید تذکر دهیم آن است که در گزارش‌های تنظیمی ساواک، بسیاری از رویدادها و حقایق با عنوان «گفته می‌شود» و «شایع شده» قید می‌گردد!

در روز پنجشنبه ۱۳۵۳/۲/۲۶ در منزل شخصی شریعتمداری مجلس عقد خصوصی دختر ایشان با پسر امام جمعه بیجار منعقد شد که برخی مراجع نیز در آن شرکت کردند. مقام ساواک در توضیح خبر فوق می‌نویسد:

مفاد گزارش صحیح است. آیت‌الله شریعتمداری دختری از صیغه دارد که با پسر امام جمعه بیجار ازدواج کرده و منزلی در خیابان ناصر به مبلغ چهارصد و بیست هزار تومان برای آنان خریداری شده که با وسایل مورد نیاز بالغ بر ششصد هزار تومان تخمین زده می‌شود و بطوریکه شایع است بهای منزل فوق از جانب شریعتمداری پرداخت شده و عباسی، داماد اول شریعتمداری نیز از این جهت ناراحت است و به اصطلاح حسادت می‌کند.^۲

در تاریخ ۱۳۵۴/۲/۸ میرزا ابوالفضل مشکینی، پیشکار شریعتمداری در ملاقاتی خصوصی گفت:

آقای شریعتمداری هم نقاط ضعفی دارد که از آن ناراحت هستم. می‌گویم آقای عزیز، اگر مردم قسمتی را دروغ می‌گویند، لیکن قسمتی را هم حق می‌گویند. مثلاً مردم می‌گویند چرا پسرت (سید حسن شریعتمداری) هر روز یک اتومبیل می‌خرد و راست هم می‌گویند. می‌گویند تو دارای چهار نفر عائله از زن و پسر و دختر هستی؛ چرا شش دستگاه ساختمان را از بیت‌المال می‌خری؟ مگر از پدربزرگت ارث رسیده و درست هم می‌گویند. مردم می‌گویند آقا شما حاج آقا مجتبی عراقی را به اتفاق چهار نفر مدتی فرستادی به هندوستان و بودجه گزافی خرج کردند و برگشتند؛ مگر آنجا چه کار کردند، چه سودی

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۲. همان، (سند پیوست ش ۱۹).

به حال اسلام داشت و راست هم می‌گویند... ملت این وضع را می‌بینند و با وضع مراجع گذشته مقایسه می‌کنند، خوششان به جوش می‌آید... آیت‌الله بروجردی با آن همه قدرت، ساختمان مسکونی خود را وقف مسجد اعظم کرده و از خود به ارث نگذاشته بالاخره حرف زیاد است؛ نمی‌خواهم بیشتر از این بگویم.^۱

ساواک در تاریخ ۱۳۵۴/۱۱/۲۳ به نقل از شخصی به نام شیخ احمد ریاضی، قسمتی از تخلیفات مالی شریعتمداری را چنین گزارش کرده است:

تشکیل دارالتبلیغ اسلامی بدون مجوز قانونی بوده و هیئت‌مدیره آن نیز فرمایشی است. شریعتمداری ماهانه حدود سی میلیون ریال سهم امام از مردم پول می‌گیرد؛ در صورتی که [آنچه] وی برای طلاب می‌دهد، بیش از سه میلیون ریال نیست و اگر بقیه مخارج وی را که در امور مذهبی صرف می‌شود به اضافه مخارج شخصی هفت میلیون ریال به حساب بیاوریم، شریعتمداری ماهانه بیست میلیون ریال بقیه سهم امام را صرف خرید خانه و زمین به نام خود و اطرافیانش در قم، تبریز، آذرشهر و اهواز می‌نماید.^۲

در گزارش دیگری به تاریخ ۱۳۵۵/۲/۱، اموال منقول و غیرمنقول شریعتمداری، توسط شیخ احمد ریاضی چنین ذکر شده است:

۱. ۱۷ باب خانه در خیابان ارم، کوچه‌های شریعت و ارک در شهر قم.
۲. محل دارالتبلیغ در خیابان صفائیه و ۳۴ باب خانه در قم و تهران.
۳. ۶۰۰ متر زمین در محدوده میدان فرح قم.
۴. یک باب دارالتبلیغ در تهران به انضمام پاساژ و ۴۵ مغازه و ۲۵۰ پلاک وابسته به دارالتبلیغ.
۵. وجوه نقدی در بانک‌های مختلف.
۶. ۵۰۰ تخته قالی.

۱. همان، (سند پیوست ش ۲۰).

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۷. حدود ۳ میلیون ریال عایدات مجله پیام شادی [از انتشارات دارالتبلیغ اسلامی].^۱



از تلاش‌های مستمر و دامنه‌دار رژیم پهلوی، ترجمه، چاپ و پخش رساله توضیح‌المسائل شریعتمداری در میان شیعیان ترکیه و چند کشور اروپایی بود. هدف رژیم از این کار، تقویت وی در مقابل حضرت امام و سوق دادن شیعیان کشورهای دیگر به سوی شریعتمداری بود



ساواک قم چند بار در پوششی مناسب با احمد ریاضی تماس گرفت و توضیحات او را در تاریخ ۱۳۵۴/۱۲/۲۱ برای نصیری، رئیس ساواک گزارش نمود؛ اما وی واکنشی نشان نداد و موضوع به سکوت برگزار شد!^۲

بر اساس گزارش‌های به جا مانده از دستگاه‌های اطلاعاتی - امنیتی رژیم پهلوی، هرگاه سخنانی علیه شریعتمداری گفته می‌شد یا اعلامیه‌ای علیه وی منتشر می‌گردید، ساواک با تمام توان وارد عمل

شده، مخالفان و منتقدان وی را چنان تحت فشار قرار می‌داد که از گفته و کرده خود پشیمان شوند. در این حال، سؤالی که پیش می‌آید آن است که سکوت نصیری در قبال گزارش احمد ریاضی چه معنایی داشت؟ ضمن آنکه در هیچ منبع و سندی ذکر نشده که شریعتمداری در مناطقی از ایران و به ویژه در آذربایجان و تبریز، زمین، باغ، مغازه و... حتی به ارث داشته است تا توجیهی برای برخی مخارج وی باشد!

◆ انتشار رساله شریعتمداری در خارج از کشور و نقش رژیم پهلوی در آن

از تلاش‌های مستمر و دامنه‌دار رژیم پهلوی، ترجمه، چاپ و پخش رساله توضیح‌المسائل

۱. همان، (سند پیوست ش ۱۵، ص ۱).

۲. همان، (سند پیوست ش ۱۵، ص ۲).

شریعتمداری در میان شیعیان ترکیه و چند کشور اروپایی بود. هدف رژیم از این کار، تقویت وی در مقابل حضرت امام و سوق دادن شیعیان کشورهای دیگر به سوی شریعتمداری بود. توضیح اینکه در تاریخ ۱۳۵۲/۱۰/۲۹ «حسین داوودی»، سرکنسول ایران در ترکیه ضمن نامه محرمانه‌ای به شماره ۳۵۵/م، خطاب به اداره روابط فرهنگی وزارت امور خارجه اطلاع داد که «زمزمه‌هایی برای چاپ رساله (آیت‌الله) خمینی در ترکیه به گوش می‌رسد»؛ برای ممانعت از چنین امری - که کاملاً با اهداف و آرمان‌های رژیم پهلوی در تضاد بود - کنسولگری مذکور پیشنهاد کرد که مساعدت‌های لازم برای ترجمه و پخش رساله شریعتمداری به خط لاتین ترکی صورت گیرد. در سند مذکور چنین می‌خوانیم:

وزارت امور خارجه - اداره روابط فرهنگی

پس از تغییر خط در ترکیه، هیچ یک از رسالات فقهی علمای شیعه به زبان و خط ترکی جدید ترجمه نشده است و شیعیان مقیم ترکیه که فارسی نمی‌دانند از جهت تقلید و انجام امور مذهبی خود در زحمت‌اند. اخیراً آقای پروفیسور گل پینارلی، استاد دانشگاه، که خود شیعه‌مذهب است، رساله «توضیح‌المسائل» آیت‌الله آقای شریعتمداری را... ترجمه کرده است که چاپ و بین شیعیان ترکیه توزیع شود... پروفیسور مذکور، امکانات مالی برای چاپ ندارد لذا پیشنهاد نموده که برای چاپ پنج‌هزار جلد از این کتاب مبلغ ۲۵۰۰۰ لیره که مخارج آن می‌شود، تأمین گردد.

چون موضوع از لحاظ شیعیان حایز اهمیت خاص و مورد استعدا و تأیید امام مساجد ایرانیان در استانبول نیز می‌باشد، خواهشمند است با سازمان اوقاف مذاکره فرمایند که به هر نحو شده چاپ این کتاب را یاری نمایند؛ برای ایرانیان مقیم استانبول که از لحاظ مذهبی بسیار پایبند و متعصب هستند، کمک بزرگی است؛ مضافاً بر اینکه زمزمه‌هایی برای چاپ رساله [آیت‌الله] خمینی نیز در بین بوده که البته مورد موافقت مترجمین که از دوستان ما هستند واقع نشده است.^۱

وزارت امور خارجه، موضوع درخواست کنسولگری ایران در ترکیه را طی نامه‌ای به شماره ۳۱۳۱۴/م/۲۹، چنین به سازمان اوقاف گزارش داد:

سازمان اوقاف

خواهشمند است موضوع گزارش سرکنسولگری شاهنشاهی ایران در استانبول را مورد توجه و بررسی قرار داده و از نظری که در این باب دارند، وزارت امور خارجه را مستحضر نمایند.^۱

منوچهر آزمون، معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اوقاف در پایین نامه مذکور چنین نوشت:

۱. آیا اعتیاری برای کمک به چاپ این رساله وجود دارد؟ باید تحقیق شود درآمد کدام موقوفه برای چاپ کتب مذهبی اختصاص دارد؟
۲. معین شود بیست و پنج‌هزار لیره ترک چند تومان می‌شود؟^۲

در تاریخ ۱۳۵۲/۱۱/۱۸ دفتر ریاست سازمان اوقاف با امضای منوچهر آزمون نامه‌ای خطاب به شریعتمداری نوشت؛ بدین مضمون:

حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج سید محمدکاظم شریعتمداری دامت برکاته با عرض سلام و استعلام از سلامتی وجود شریف، به استحضار می‌رساند آقای پروفیسور گل پینارلی استاد دانشگاه ترکیه که خود شیعه‌مذهب است، رساله توضیح‌المسائل آن حضرت را با کسب اجازه قبلی به ترکی ترجمه کرده تا چاپ، و بین شیعیان ترکیه توزیع نماید. وی امکانات مالی برای چاپ آن را ندارد لذا پیشنهاد کرده برای چاپ پنج‌هزار جلد از رساله مبلغ ۲۵۰۰۰ لیره ترک تأمین شود. علی‌هذا چون موضوع از لحاظ شیعیان حایز اهمیت خاص و مورد تقاضا و تأیید امام مسجد ایرانیان در استانبول نیز می‌باشد، به نظر اینجانب در صورتی که حضرت آیت‌الله العظمی تقبل

۱. همان، (سند پیوست ش ۲۲).

۲. همان.

مخارج چاپ رساله را که رقمی در حدود ۱۳ هزار تومان خواهد بود بفرمایند، نه تنها کمک بزرگی به ایرانیان شیعه مقیم ترکیه شده، بلکه به جهات عدیده به تحکیم مبانی دینی مردم آن خطه بذل عنایت فرموده‌اند. امید است هرچه زودتر از نظر حضرت آیت‌الله العظمی اطلاع حاصل نماید تا مراتب به اطلاع مترجم رساله رسانده شود.

و من الله التوفیق و علیه التکلان.

منوچهر آزمون. معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اوقاف^۱

ساده‌انگاری است اگر تصور شود سازمان اوقاف (یا دولت) برای چاپ رساله مبلغ ۱۳ هزار تومان را نداشته، بلکه به نظر می‌رسد منوچهر آزمون عمداً شریعتمداری را درگیر ماجرابی کرده که هدف اصلی آن مقابله با تحکیم مرجعیت امام خمینی در میان شیعیان خارج از کشور بوده است. در هر حال شریعتمداری با درخواست منوچهر آزمون موافقت کرد و مبلغ درخواستی را پرداخت نمود. در تاریخ ۵۲/۱۱/۲۸ سازمان اوقاف طی نامه‌ای به شماره ۵۲/۲۰۵/ح، به وزارت امور خارجه اطلاع داد که: «آیت‌الله شریعتمداری تقبل پرداخت مبلغ درخواستی را فرموده‌اند و برابر ریالی مبلغ مذکور را در اختیار سازمان اوقاف قرار داده‌اند.» همچنین درخواست او را چنین گزارش کرد:

چون حضرت آیت‌الله العظمی علاقه‌مند هستند از نحوه ترجمه رساله مطلع باشند، مقرر خواهند فرمود چند فرم از ترجمه ترکی رساله را به این سازمان ارسال فرمایند تا به استحضار حضرت آیت‌الله رسانده شود.

منوچهر آزمون^۲

در تاریخ ۵۲/۱۲/۱۸ سرکنسولگری ایران در ترکیه طی نامه‌ای محرمانه به شماره ۴۰۰/م، از شریعتمداری به خاطر ارسال مبلغ درخواستی تشکر و یادآوری کرد:

متأسفانه از هنگامی که در نامه قبل برآورد قیمت داده شد، دولت ترکیه قیمت کاغذ را

۱. همان، (سند پیوست ش ۲۳).

۲. همان، (سند پیوست ش ۲۴).

دو برابر اعلام کرده و مخارج چاپ و کاغذ بالطبع تغییر کرده است؛ اکنون برآورد جدید بر مبنای قیمت‌های فعلی کاغذ و چاپ به ضمیمه تقدیم می‌شود تا اگر تصویب شد، هر چه زودتر حواله بفرمایند.

سرکنسول - حسین داوودی^۱

در پیوست نامه مذکور، تفاوت قیمت قبل با قیمت جدید به لیره ترک ۲۲۶۵۰ لیره گزارش (۴۷۶۵۰=۲۲۶۵۰+۲۵۰۰۰) شده است.^۲

در تاریخ ۵۲/۱۲/۲۳ وزارت امور خارجه، نامه تشکر مذکور را با گزارش افزایش قیمت کاغذ و چاپ، طی نامه‌ای به اطلاع سازمان اوقاف رسانید. منوچهر آزمون در زیر نامه چنین دستور داد:

آقای سمیعی، چگونگی، به استحضار حضرت آیت‌الله شریعتمداری رسانده شود تا ضمن بررسی ترجمه رساله مذکور بقیه هزینه مربوط را حواله فرمایند که کار چاپ رساله با سرعت انجام شود.^۳

در تاریخ ۵۲/۱۲/۲۵ دفتر ریاست سازمان اوقاف، طی نامه‌ای مراتب را به اطلاع شریعتمداری رسانید و جهت سرعت دادن به کار چاپ، برای بقیه هزینه‌ها درخواست حواله نمود.^۴

در تاریخ ۵۳/۱/۲۶ شریعتمداری در نامه‌ای خطاب به منوچهر آزمون نوشت:

با ابلاغ سلام و تحیات؛ در مورد چاپ رساله توضیح‌المسائل به زبان ترکی استانبولی که آقای پروفیسور گل پینارلی در ترکیه ترجمه کرده است، به عرض می‌رساند، چون برای چاپ پنج‌هزار جلد رساله درخواستی ترکیه که از طریق وزارت امور خارجه

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

تقاضای هزینه چاپ شده است، با اعلام موافقت با چاپ آن در همان کشور، به نماینده خود، جناب آقای حاج احمد عباسی، دستور دادیم که هزینه را به تمام پرداخت نماید. ضمناً متذکر می‌شود که در فرم‌های ارسالی چند مورد احتیاج به تصحیح داشت؛ بهتر است آقای گل پینارلی به تدریج اوراق ترجمه (تایپ یا فتوکپی) را بفرستند که بعد از بررسی کامل مسترد شود.

والسلام علیکم ورحمه‌الله

سید کاظم شریعتمداری^۱

دستور منوچهر آزمون در بالای نامه مذکور چنین بود: «به اطلاع وزارت امور خارجه برسد تا متن کامل ترجمه جهت کنترل توسط آیت‌الله شریعتمداری به تهران فرستاده شود.»

همچنین وی در تاریخ ۵۳/۱/۲۷ در نامه‌ای خطاب به شریعتمداری نوشت:

با عرض سلام و استعلام از سلامتی وجود شریف، به استحضار می‌رساند، مرقومه شریفه مورخ ۵۳/۱/۲۶ وسیله حضرت آقای حاج احمد عباسی عز وصول بخشید. اینک به جهت استحضار خاطر حضرتعالی رونوشت نامه‌ای را که به وزارت امور خارجه ارسال شده است ایفاد می‌دارد.^۲

آزمون در نامه مزبور، به وزارت امور خارجه اطلاع داد که:

آیت‌الله شریعتمداری مبلغ ۴۷۶۵۰ لیره را بابت چاپ رساله تقبل نموده است و چون در نمونه‌های ارسالی غلط‌هایی مشاهده شده، حضرت آیت‌الله علاقه‌مند هستند که متن کامل ترجمه را قبل از چاپ، ملاحظه نمایند، لذا متن کامل رساله را ارسال نمایید.^۳

وزارت امور خارجه طی نامه‌ای محرمانه در تاریخ ۵۳/۲/۵ از سرکنسولگری ایران در استانبول خواست تا متن کامل رساله ترجمه‌شده را ارسال نماید.^۴ سرکنسولگری مذکور در

۱. همان، (سند پیوست ش ۲۵).

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۳. همان.

۴. همان.

پاسخ، نامه محرمانه‌ای به تاریخ ۵۳/۲/۲۰ ارسال داشت که در آن چنین آمده بود:

از اینکه حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج سید محمدکاظم شریعتمداری شخصا تقبل هزینہ چاپ را فرموده‌اند، کمال سپاسگزاری ایرانیان مقیم استانبول را که به مذهب خود سخت پایبند و اکثرا مردمانی باتقوا و خدانشناس می‌باشند، به حضور ایشان معروض می‌دارد. چاپ این رساله اساس تقلید شیعیان مقیم ترکیه را مستحکم می‌کند؛ زیرا عده زیادی از شیعیان ایرانی و ترک به واسطه عدم دسترسی به فتاوی بزرگان دینی برای عبادت خود سرگردان‌اند و این امر خدمتی عظیم خواهد بود که انشاءالله مأجور باشد. همان‌طور که فرموده‌اند متن ترجمه رساله ایشان به پیوست تقدیم می‌شود. ترجمه بر اساس نسخه‌ای بوده که در دسترس می‌باشد؛ بنابراین امیدوار است هر نظری باشد تصحیح و اعاده فرمایند که نسبت به چاپ آن اقدام شود.

سرکنسول - حسین داوودی.^۱

در پرونده اوقاف پهلوی (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، چند صفحه ترجمه و تایپ‌شده از رساله شریعتمداری به ترکی استانبولی دیده می‌شود.^۲

در تاریخ ۵۳/۲/۲۵ وزارت امور خارجه، طی نامه محرمانه‌ای خبر ارسال رساله ترجمه شده را به سازمان اوقاف اعلام نمود. دستور منوچهر آزمون در زیر نامه مذکور چنین است: «خدمت حضرت آیت‌الله شریعتمداری ارسال گردد تا تصحیح بفرمایند و نتیجه را اطلاع بدهند که اقدام شود.»^۳

شریعتمداری بعد از ملاحظه اوراق ترجمه‌شده، در نامه‌ای خطاب به آزمون چنین نوشت: جناب آقای دکتر منوچهر آزمون معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اوقاف، با سلام و تحیت؛ معروض می‌دارد دستور دادیم از تمام ترجمه توضیح‌المسائل فتوکی به

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

عمل آمد و مقابله و تصحیح روی آن صورت گرفت و البته بهتر است که بقیه مسائل نیز ترجمه شوند. ضمناً جناب آقای احمد عباسی جهت تحویل ترجمه و رساله و بقیه هزینه چاپ خدمت می‌رسند. لطفاً سلام و ادعیه اینجانب را به جناب آقای حسین داوودی سرکنسول ایران در استانبول و همچنین به مترجم محترم ابلاغ فرمایید.

۲۳ جمادی‌الثانی ۹۴، سید کاظم شریعتمداری^۱

وجه پرداختی شریعتمداری توسط احمد عباسی به سازمان اوقاف ۱۶۰۰۰۰ ریال بود. آزمون در نامه تاریخ ۵۳/۵/۲۲ اطلاع داد که ۴۷۶۵۰ لیره ترک برابر با ۲۳۰۵۵۹ ریال می‌شود و به مبلغ ۷۰۵۵۹ ریال دیگر نیاز است.^۲

در تاریخ ۵۳/۷/۷ شریعتمداری در پاسخ به نامه آزمون، نوشت:

با سلام و تحیات، در پاسخ نامه ۵۳/۵/۲۲ زحمت افزا می‌شود که جناب آقای احمد عباسی عازم خدمت عالی است؛ ضمناً مبلغ ۷۰۵۵۹ ریال باقی‌مانده مخارج چاپ رساله ترکی در استانبول را تقدیم و پرداخت می‌نمایم که دستور فرمایید به وزارت امور خارجه پرداخت گردد.

سید کاظم شریعتمداری^۳

منوچهر آزمون در تاریخ ۵۳/۷/۱۱ ضمن نامه‌ای وصول مبلغ ۷۰۵۵۹ ریال را به اطلاع شریعتمداری رسانید و اضافه نمود:

سازمان اوقاف با کمال مراقبت، پیشرفت سریع کار را پیگیری خواهد کرد. خداوند قادر متعال به آن حضرت طول عمر همراه با سلامت و سعادت عنایت فرماید.^۴
در این میان، دفتر شریعتمداری با حساب سازمان اوقاف، مبلغ ۴۹۱۴۵ ریال را اضافه

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

پرداخت کرده بود؛ که مبلغ مذکور در تاریخ ۱۳/۱۰/۲۹ طی چکی به شماره حساب ۷۰۵۸۵۹ بانک بیمه ایران به ایشان بازگردانده شد.^۲ احمد عباسی نیز در تاریخ ۵۳/۱۱/۲۰ طی نامه‌ای به آزمون، وصول چک مذکور را اطلاع داد.^۳

عاقبت بعد از حدود سه سال تلاش و هماهنگی، در تیر ۱۳۵۴ کار ترجمه و چاپ رساله شریعتمداری به ترکی استانبولی پایان یافت و جهت توزیع در ترکیه، آلمان و هلند آماده شد. در این میان باز بدهی به بار آمد و باز دست به دامن شریعتمداری شدند. باب‌الله ثقه‌الاسلامی،^۴ امام مسجد ایرانیان و شیعیان استانبول که جهت ترجمه، چاپ و پخش رساله بسیار می‌کوشید، در نامه‌ای «خیلی محرمانه» به سرکنسولگری شاهنشاهی در استانبول (مورخ ۵۴/۴/۱۴) چنین نوشت:

خیلی محرمانه، فوری

سرکنسولگری محترم شاهنشاهی - استانبول

عرض می‌شود چاپ ترجمه ترکی رساله توضیح‌المسائل حضرت آیت‌الله آقای شریعتمداری پایان پذیرفت. بدین‌وسیله دو جلد از آن را ایفاد و اشعار می‌دارد: بابت مصارف چاپ پنج‌هزار جلد از رساله مذکور و حمل و توزیع آن به مناطق مورد نظر (استان قارص، اقدیر، اناطولی، استانبول، کشورهای آلمان، هلند) جمعا مبلغ شصت

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. وی در سال ۱۳۵۴ از مدافعان حزب رستاخیز بود و در دی ماه همان سال راجع به حزب مذکور چنین گفته است: «باعث خوشوقتی است که حزب رستاخیز ملت ایران، اتحاد و اتفاق و از همه مهم‌تر اطمینان به آزادی کامل را فراهم ساخته است... اکنون مملکت ما یک‌حزبی بوده و کلیه فعالیت‌های اجتماعی نیز باید تابع ضوابط خاص حزب (رستاخیز) باشد.» (روزنامه رستاخیز، چهارشنبه ۱۰ دی ۱۳۵۴، ص ۸) تصویر صفحه مذکور روزنامه رستاخیز همراه با تصویر آقای ثقه‌الاسلامی در این کتاب چاپ شده است: رحیم نیکبخت و صمد اسماعیل‌زاده، زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، سند ش ۵۴.

و هشت هزار و نهصد و پنجاه لیره ترک خرج شده است که به سبب طول زمان تصحیح رساله و ارسال آن جهت ملاحظه معزالیه و اعاده از ایران و تغییر قیمت‌ها به طور فاحش در استانبول، تفاوت هزینه نسبت به زمان تخمین مصرف [کذا] چاپ (سه سال قبل) تقریباً مبلغ بیست و یک هزار لیره می‌شود. این مبلغ از طریق قرض دستی تهیه و تأدیه گردیده است؛ علی‌هذا خواهشمند است ضمن اعلام نتیجه چاپ رساله و ترتیب ارسال یک هزار جلد سهمیه حضرت آیت‌الله، موضوع تفاوت هزینه را به نظر معظم‌له برسانند؛ تا قبل از حرکت اینجانب از استانبول ادای دین مذکور بشود.

والسلام علیکم و رحمت‌الله

حقیر، باب‌الله ثقه‌الاسلامی^۱

سازمان اوقاف، در خلاصه پرونده تنظیمی، مراحل ترجمه و چاپ رساله را بررسی کرده،

گزارش می‌نماید:

مبلغ ۲۳۳۰۰ لیره ترک از طرف آقای ثقه‌الاسلامی جهت حمل و توزیع کتاب‌ها به مناطق قارص، اقدیر، اناتولی و کشورهای آلمان و هلند مورد درخواست است که این درخواست طی نامه‌ای به اطلاع آیت‌الله شریعتمداری رسیده می‌شود.^۲

احمد عباسی از طرف شریعتمداری مبلغ ۱۰۳۴۵۶ ریال معادل ۲۱۳۰۰ لیره را به آقای ثقه‌الاسلامی - که در آن زمان در قم حضور داشت - پرداخت^۳ و در مورخ ۵۴/۱۰/۳۰ ضمن ارسال رسید آن به سازمان اوقاف، درخواست کرد مراتب به سرکنسولگری شاهنشاهی ایران در استانبول اطلاع داده شود.^۴

در تاریخ ۵۴/۱۱/۱۹ سازمان اوقاف در نامه‌ای «خیلی محرمانه» به وزارت امور خارجه

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری، (سند پیوست ش ۲۶).

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو اسناد، پرونده شریعتمداری.

۳. همان.

۴. همان.

اطلاع داد که مبلغ درخواستی آقای ثقه‌الاسلامی در شهریور ۱۳۵۴ به وی پرداخت گردیده است.^۱

به این ترتیب پس از سه سال تلاش و رد و بدل شدن نامه‌های بسیار با مهر «محرمانه» و «خیلی محرمانه» بین کنسولگری ایران در استانبول، وزارت امور خارجه، سازمان اوقاف، دارالتبلیغ اسلامی و دفتر شریعتمداری و نیز حمایت‌های آشکار و پنهان دستگاه‌های رژیم پهلوی، رساله توضیح‌المسائل آقای شریعتمداری چاپ و در کشورهای ترکیه، آلمان و هلند پخش گردید؛ از طرف دیگر با کوشش کنسولگری ایران در استانبول و حتما نمایندگی ساواک در آن شهر - چون ساواک در همه سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های ایران در خارج کشور نماینده داشت - جلوی ترجمه، چاپ و پخش رساله توضیح‌المسائل امام خمینی گرفته شد.

اداره کل سوم ۳۱۲ ساواک مرکز، در نامه خیلی محرمانه به تاریخ چهارم آذر ۱۳۵۴، به ساواک استان‌ها چنین اطلاع داد: «توزیع و ارسال رساله‌های شریعتمداری [به خارج کشور] از نظر این اداره کل بلامانع است. مدیر کل اداره سوم، ثابتی»^۲

به راستی اگر ترجمه و پخش رساله شریعتمداری کاری مثبت و خدایسندانه برای استفاده شیعیان بود، چرا این اقدام به صورت پنهانی و با نامه‌های «محرمانه» و «خیلی محرمانه» صورت گرفت و چرا در مورد این اقدام، تبلیغاتی صورت نگرفت؟!

۱. همان.

۲. همان.

با تاریخ ۷۹۳

تلگرافات وارده

- ۱- از ق...
- ۲- به تهران...
- ۳- تاریخ ۲۶/۳/۱۰۰۴...
- ۴- شماره ۲۹-۲۳...
- ۵- کشف شده توسط...
- ۶- وقتی که مخایره شده ۱۳۴۵...
- ۷- تقدم...
- ۸- قسمت اقدام کننده اداره کل علوم...
- ۹- برای اطلاع اداره ساواک تهران...

نتیجۀ فلامرماً زنجانی از طرف شریعتمداری اظهار میدارد :

تشریح فریاد قتل شهباز بقیم بنجد از تاسوعا و عاشورا موکول شود تا زمینۀ مناسب فراهم و گزارش شود زیرا فعلاً خمینی خود را قوی میدانند و باید وضعی بوجود آید که خود را تنها احساس کنند در صورت تعادل و ضرورت فعلاً یک نفر دیگر اعزام شود که با سه نفر آقایان شریعتمداری - گلبهگام خمینی ملاقات و او امر تبسار را ابلاغ نماید .

۲ - شریعتمداری آقایان حاج آقا باقر قمی و شهیدی و حاج سید علی اصغر و لوامانی را بقیم دعوت و با آنها گفته است ما با اعلیحضرت همایونی اختلافی نداریم فقط با دولت اختلافی داریم که ممکن است حل شود و شما نیز این مطلب را در مجالس بگوئید و تقاضا نموده که گفتار آنها را - ساواک مرکز کنترل نماید که آنها مأموریت را انجام میدهند یا خیر .

۳ - خمینی روز گذشته اعلامه مجددی چاپ و منتشر کرده و بوظایف اعلام کرده مطالب خود را - بگوئید و نترسید و اگر سکوت کنند دشمنی با اسلام کرده اند ولی شریعتمداری اعلامه ای نداده است فقط اظهار کرده در صورت لزوم و اجبار ممکن است در ایام تاسوعا و عاشورا مطالبی بر علیه روزنامه گهبان بگوئید .

۱۸۱ - ۴۲/۳/۱۰۰ بدیعی

امدادی ۱۹ و موروثی در روز ۴ به تاریخ ۱۰۰۴

در روز ۱۹ به تاریخ ۱۰۰۴

بجایزه آتیه از قلم ضمیمه و به تاریخ ۱۰۰۴

در روز ۱۹ به تاریخ ۱۰۰۴

سند شماره ۱: تأکید شریعتمداری بر وجود اختلاف با دولت، نه با شاه

تلگرافات وارده

- | | |
|------------------|-------------------------------------|
| ۱- از قسم | ۵- کشف شده توسط ۲۲۲ |
| ۲- به تهران | ۶- وقتیکه مخابره شده ۳۰۰ |
| ۳- تاریخ ۴۲/۳/۱۲ | ۷- تقدم خیلی خیلی فوری |
| ۴- شماره ۳۰۴۹ | ۸- قسمت اقدام کننده ساواک تهران |
| | ۹- برای اطلاع با دادره اداره کل سوم |

شماره مخفی

بروی ۱۹۰ - ۴۲/۳/۱۲

۱- فردا ابتداء شریعتمداری بمدرسه فیضیه نخواهد رفت و در منزل سخنرانی خواهد کرد آقای ابهری که آقای مولوی با ایشان اشنائی دارند اظهار نظر میکنند که اگر بعد از ظهر عاشورا در ب مدرسه فیضیه قفل شود و چند نفر از مامورین انتظامی در داخل و پشت بام باشند و از ورود اشخاص جلوگیری کنند تصور میروند که خمینی از رفتن بمدرسه فیضیه منصرف شود وی اظهار عقیده میکند که چنانچه لازم شود چند تیر هوایی شلیک شود موضوع بکلی منتفی خواهد شد اینجانب شخصا احتمال میدهم ممکن است با این ترتیب اصطکاکاتی حاصل شود و با حداقتل خمینی صحن مطهر حرم حضرت معصومه یا مسجد اعظم را در صورت عدم موفقیت برای سخنرانی در نظر بگیرد چون آقای ابهری تقاضا داشت که این مطلب بعرض تیمسار برسد گزارش شد و اظهار عقیده میکرد اگر خمینی بمدرسه فیضیه برود جنجالی بها خواهد کرد . چنانچه اوامری باشد ابلاغ فرمایند .

۲- در ساعت ۲۳۳۰ شیخ مهاجرانف در مسجد حسین اباد خطاب بجمعیت اظهار داشت . (مردم دست از جان بشوئید فردا در تهران وقم کارها بکسره خواهد شد) .

۱۹۱ - ۴۲/۳/۱۲ بدیعسی

۹۵۷



بیشکار
۴۲/۳/۱۲

۱۰۷-۱۳

تاریخ و وقایع

- ۱- از تقویم _____
- ۲- به تهران _____
- ۳- تاریخ ۲۲/۳/۱۳۰۲ _____
- ۴- شماره ۱۱۶۸ _____
- ۵- کشف شده توسط _____
- ۶- و کتیبه مخایره شده ۱۸۳۳ _____
- ۷- تادم عیال خلیلی نویسی _____
- ۸- قسمت اقدام کتبه ساواک تهران _____
- ۹- برای اطلاع بانادان _____

شماره منشی ۲۱۱ - ۲۲/۳/۱۳۰۲
روز

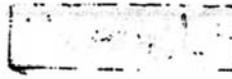
آهت اله شریعت داری بطور محرمانه پیشنهاد ات زیر را ساواک نموده که یکی از آنها عملی شود خانه وی محاصره قرار گیرد و اجازه رفتن و آمدن ندهد بنام ملاقات با اعلیحضرت پشیران حرکت و چند روزی منشی بشود پیشنهاد با حضرت عبدالعظیم محمد شید ظاهراً دلیل پیشنهاد بالا را غلطی خود از جوابتوشی بجراجمین و رتبه تکلیف و انبوه میکند و میگردد در غیر اینصورت مجبور بهمردی با خمینی خواهد بود ولی در صورتیکه با یکی از نظریات بالا موافقت نشود ممکن است عده دیگری در قم و تهران و آذربایجان تحریک شوند و دامنه جنجال صورت پیدا کند نظریه اسلاخ فرمانده - -

۲۱۰ - ...
از قول من اید میسیر به ایران
وضع اوضاع بسیار ناخوشایند است
سماں چو لاله گسرد - انحلال صورت
و دهنش چو سحر است
...
استفاده از کتیبه علیه ...
...
مرکز آواک انقلاب ساواک
آرشیو

سند شماره ۳: پیشنهادهای شریعتمداری به ساواک در خرداد ۱۳۴۲

ریاست ساپاک تهران

شماره تلگراف ۲۲۵
۴۲/۳/۱۷



آیه‌اله شریعتمداری

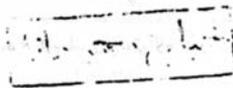
۱- بعد از ظهر بزرگد شته نامبرده فوق‌تلفنی با تمبر صحبت مخاطب اظهار داشته مردم قصد تظاهرات داشتند و بسی ما از بیرون رفتن تظاهرات جلوگیری کردیم تا از شکست دستورات شریعتمداری اظهار نموده من و مطلب را بشما توصیه میکنم که باید طبق آن عمل شود (الف) مردم را با آراش دعوت کنید و از تظاهرات جدا کنید و آری شود چگون از تظاهرات نتیجه ای گرفته نخواهد شد و رقم مردم تظاهرات نمودند ولی با قرائت تظاهرات روبرو شدند آخر گلوله با جان مناسبت ندارد پس باید از اجتناب و تظاهرات جلوگیری نمایند.

ب- سعی کنید با اعلیحضرت معظم ترهین بی احترامی ننمایند من از طرف خمینی خیلی ناراحت هستم چند نفر از طلبا دیگر را در رهبرستانها گرفته اند چون با شاهنشاه مخالفت کرده بودند خواهش میکنم با شاهنشاه مخالفت نکنید مباحث ناراحتی و تشدید من بخصی گفتم که با شاه اینطور رفتار نکن و برخلاف دولت سیاست نزن اما او گوش نداد تا با حسن روز افتاد در ضمن طوماری هم بنفع من تهیه نمائید.

۲- نامه ای از عند الرسیل تائیدی از مجتهدین متنفذ آبادان برای کسب تکلیف وسیله شخصی بنام رضوی برای شریعتمداری رسید که جواب آن بوسیله همان قاصد شفاها به نام گرد بد و مضمون آن بسیار خوب و بقراری است شما کوشش نمائید هیچگونه تظاهراتی نشود و اجازه ندهید اخلاقیات نام درین تظاهرات هرگز نباشد و به خطی ایجاد نمایند و حتی المقدور مردم را بسکوت و آرامش دعوت نمائید اخیراً خمینی بسیار تند رفت و با اعلیحضرت هماهنگی مخالفت نمود که ریه اش خراب تمام گشت و گوش هم بتذکرات مانع او و من را جمع به رفتن مسدود رسد فیضیه و سخنرانی در روزها صورت گرفت و کراتی بسیار داد که گوش نکرد تا کار بد بنهار رسید. مجدداً متشکیر نمود که از اغتشاش و تظاهرات جلوگیری نمائید مغازه‌ها را باز نکنند چنانچه احتیاج به بستن دکا کین و باز آرماد رمزاً اطلاع میدهم و قرار ما این باشد که همین‌نامه را مجدداً برای خودتان میفرستم و لعل بر بختن با زار است در رعایت اضافه نمود طوماری هم برله من تهیه نمائید مقرر فرمائید در مورد بند ۲ ساپاک خودتان را نیز مطلع نمایند این اطلاعات را آقای بهری که آقای مولوی با ایشان آشنایی دارند داد و قسمت مهمی از آن مورد تأیید تظمی ساپاک قسم میباشد در صورت تصویب شفاها و از طرف تیمسار ریاست به شریعتمداری اعلام شود که این ریه موجب رضایت ایشان است تا در آتیه نیز ریش مزبور را دنبال نمایند.

رضیما زمان اطلاعات و امنیت قم ح. ح. ح.

۱۴۷
۵۴۵
۲۲۳۱۸

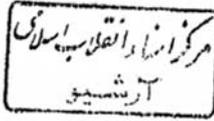


۱۱۹۱۲۱

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: روابط شاهنشاهی و روحانیون
 محل: تهران
 عطف بشماره:
 منبع خبر: ماهنامه روزگار
 تقویم: ۲ - ۳

اداره یکم عملیات
 شماره: ۳۱۰۴۰۰۰۰/۱۰۲۰۴۰۰۰
 تاریخ حادثه: ۱۳۰۴/۴/۱۰
 تاریخ وصول خبر: ۱۳۰۴/۴/۱۰
 تاریخ گزارش: ۱۳۰۴/۴/۱۰



د. پرویز صبح تیمسار باکروان با اتفاق سرهنگ مولوی نژاد آیت‌الله شریعتمداری بشهری رفته اند و خلاصه مذاکرات ایشان این بود که د. و مولوی مورد تأیید و پیشنهاد روحانیون بعرض اعلیحضرت رسیده و معتقدند که پوزاپ داده اند اولاد رمورد تشهریر وقت روحانیون بدانند که تمام کارها را بدستور من انجام دهند و علم ما موراست و اگر از هم بروند و در تشهریر بد هم روش همین است و تشهریر آن داده نشود و در شش ماه هم کوچکترین تشهریری داده نمیشود و اما راجع با آزادی محدودترین چیز چند نفر تخته بزودی آزاد میشوند ولی آن چند نفر باید محاکمه بشوند و بداند همه چیز و همه کار بدستور من و تشهریر من میباشد و تشهریر وقت معنی ندارد. این بهیام رأیت‌الله شریعتمداری، سا بروحانیون رسانیده و بروحانیون تشهریر و همه عصائی شده اند و در حقیقت میخواهند و تشهریر دارند رسا با اعلیحضرت در صف مقابل قرار بگیرند و در مقابل دسته ما نه رومی گویند باید نزد یک شد و رفیع اختلاف بشود و این دسته هم ناراحت هستند که چرا تشهریر شد ارشاد ما با سر نشین باکروان و د. ولتسی هاتما میگردند و ترا و که نظر روحانیون نیست و آنرا و افکار شخصی خود را بیان میکنند و انتقاد دارند و دارند و انت با تیمسار باکروان اثر ما جمعی میبندد ما بهیام میآورند در تشهریر اجتماع سران روحانیون بشود تا موافقین هم بتوانند در جلسه اشهرار نظر میکنند. آیت‌الله مرعشی - مهلانی - خونسماری - نوری - تهرانی حاج میرزا عبداله و عده ای زیبادی از روحانیون این نظرها دارند و اشهرار تشهریر میشود که صلاح است. بنمن جلسه بشود با حضور همه آنها و نتیجه این جلسه معلما بنفع روحانیون و دولت میشود و در رفیع اختلاف و سرور و استزبادی خواهد داشت.

اصل در پرونده آیت‌الله شریعتمداری
 در پرونده نظرها است ۵ آورده
 باغی نشد و تسخیر

سند شماره ۵: مذاکرات شریعتمداری با باکروان در مورد درخواست‌های روحانیان

تاریخ ۱۳۸۸/۸/۱۴	 نخست وزیر سازمان اطلاعات امنیت کشور س.ا.و.ا.ک	گیرنده تیمسار ریاست ساواک مدیریتکل اداره سوم
شماره ۱۵۹۷۱		فرستنده
شماره پرونده گیرنده		شماره ملف
شماره پرونده فرستنده		پیوست
موضوع سخنرانی آیتاله شریعتمداری در مسجد اعظم قم		

ساواک تم گزارش مینماید. بین طلاب منتشر میشود که آیتاله شریعتمداری ضمن درس در مورد آزادی آیتاله خمینی واقف اما معموله در مرکز سخنرانی خواهد نمود لذا ساعت ۹ صبح روز ۱۷/۷/۸۲ در حدود ۲۰۰۰ نفر از طلاب برای شرکت در درس و استماع سخنرانی نامبرده در مسجد اعظم اجتماع مینمایند و مشارالیه پشت میکروفن قرار گرفته اظهار میدارد.

- ۱- مادر این مدتی که در تهران بود ما هم فعالیتهای زیادی برای استخلاص خمینی نموده تا اینکه او را آزاد کردیم بطوریکه قصد داشتند خمینی را اعدام کنند فعلاً او آزاد است ولی ما مصلحت را در این دانستیم که با مردم تماس نداشته باشد و در منزل شخصی بسربرد
- ۲- در مورد نظام وظیفه و مشمولیت طلاب اقدامات زیادی شد و قرار است از بردن طلاب بسیاری خودداری شود
- ۳- در این مدت که ما در تهران بودیم دولت محدودیت های زیادی برای ما فراهم و ما را بعنوان مختلف ناراحت و از انتشار اعلامیه و بیانیه های ما جلوگیری مینمود و مشربیه های بر طبقه ما توسط افرادی مخرب بنام هیئت مصلحین قم منتشر میکردند که از انتشار آنها جلوگیری نمیشد از طرف بعضی از مقامات شاخه های امن اعلامیه ها که اکثراً طلاب و افرادی ناباب هستند بمن معرفی کردید که باید آنها را از بین طلاب و روحانیون طرد نمود.
- ۴- ما مبارزات خود را تا حصول نتیجه نهایی ادامه خواهیم داد و ساکت نخواهیم نشست.
- ۵- در مورد مجلس شورای ملی و نمایندگان منتخبه گفته است که این مجلس را مردم قانونی نمیدانند و مجلسی است تحمیلی و بیشتر نمایندگان انتخاب شده نمایندگان ملت و مردم نیستند و اکثراً اشخاصی بیسواد و نالایق اند من یکی از آنها را میشناسم که مدت سه روز با و امضا کردن یاد میدادند. در پیوسته آیه از قرآن است: *وَاللّٰهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ لِسَبِيلٍ مُّبِينٍ*

۳۸-۳۰۸/ن
اداره (۳۱-۳۰۸)
۴۲۸,۵

سند شماره ۶ (صفحه اول): گزارش سخنرانی شریعتمداری بعد از مراجعت از تهران به قم

گیرنده	تاریخ
فرستنده	شماره
شماره مطب	شماره پرونده گیرنده
پیوست	شماره پرونده فرستنده



نخست وزیر

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

س.ا.و.ا.ک

- ۲ -

موضوع

۶- آوردن مابقم وسيله مأمورین مخفی انجام شد و ما را بدون اینکه اطلاع داشته باشیم و یا بدخواه خود مان باشد بقم آوردند و همچنین آیتالله میلانی را بمشهد فرستادند .
در ساعت ۱۰۳۰ جلسه ختم و توافقی رخ نداده است . ج

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - مولوی سید محمد

مستور سازمان

۳۸-۳۰۸/ن

..... تاریخ	 <p>سازمان اطلاعات و امنیت کشور شعبه ۱۰۰۰۵</p> کیرنده
..... شماره	 فرستنده
..... شماره پرونده کیرنده	 شماره عقده
..... شماره پرونده فرستنده	 شماره پرو
..... موضوع		
<p>رونوشت تلگراف شماره ۱۲۱-۴۳/۳/۷ ساواک مشهد</p> <p>روزجاری نامه‌ای از طرف خمینی جهت میلانی ارسال ضمن آن خمینی اظهار داشت است که اطلاعیه ۱۲ محرم را - شریعتمداری امضاء ننموده ولی آقای نجفی آنرا امضاء و طبع و نشر شده و ضمناً از اختلافاتی که بین وی و شریعتمداری وجود دارد اظهار تاسف و ناراحتی نموده و از میلانسی درخواست کرده بوسیله‌ای تاکید نماید که وی از اهمیت مخالف دین خود دارای وجد آگانه اطلاعیه‌های تهیه و منتشر نماید قبولی نامه مزبور پستی تقدیم خواهد شد ۱۲۱-</p> <p style="text-align: right;">۴۳/۳/۷ خسروزاد</p> <p>رونوشت برابر اصل است. ه</p> <p>امین در بر سر خمینی با چینی است</p> <p>از بنر نسبی در پرونده شریعتمداری چینی است</p> <p style="text-align: right;">۶۳.۳.۹</p>		
۳۸-۳۰۷/ن		

سند شماره ۷: اعتراض امام خمینی علیه اعمال خلاف آیت‌الله شریعتمداری

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: ملاقات با روحانیون قم
 محل: قم
 عقد: بهار ۱۳۶۳
 منبع خبر: ۳-۲
 ترم: ۲
 شماره: ۸۴۱۶
 تاریخ حادثه: ۱۳۶۳/۲/۲۱
 تاریخ وصول خبر: ۱۳۶۳/۲/۲۳
 تاریخ گزارش: ۱۳۶۳/۲/۱۷

بگلی - حجاز مانده

نظر بانکه بازارهای تهران اکثرا تمصب شده به روحانیون دانسته و فعالان آنها بیشتر بطرح و نقشه روحانیون قم دارد. ضمناً مدتی است ساکت نقشه بصورت ظاهر جنب و جوش در بین آنها آشکار نشده. بهائیان که از جنبه واطد میانه آمیزش کامل دادند که بهم برود و غیر مستقیم به آقاخان خمینی رجلی - من معتقد آری ملاقات نمود و نظر آنها را در این اوضاع ریز و نحوه فعالیت مردم استقرار کند تا مأمور با نامردگان روز ۱۳/۲/۱۱ ملاقات نمود و نتیجه آنرا شرح زیر گزارش داد است.

ملاقات با خمینی - روح پرورته روحیه خمینی چیست و چه نهاد در دم طرفدار او هستند و ملت آن کله مالیه که مخصوصاً بطبقه و خان و ملاک طرفدار خود میکند و مجرد بگ و باطنی را معرفی نماید که به طبقه در سگه در ملت صحبت کرده و اینک در رفته در لای هم در دست باشد یا اینکه موافقی میشود در ملاقات مأمور با خمینی شخصی معنی بنام همین ابوالقاسم خمینی نزد یاد شده و بنام کتابها بود که در نتیجه چاپ شده و نظایار نظر نمود که این کتاب بهتر است تمام آورده شود و در ایران هم چاپ گردد که مورد طالع مقرر قرار گیرد خمینی جواب داد کله معارف چاپ و نشر این کتاب را میبرد از مسماسا جهت انتقال آن کتاب اهدا نماید اسم کتاب مأمور نجهید است.

مأمور خمینی اظهار داشتین جز طرفداران شما و از مخالفین در ملت بود و هشتم و نهمی کله در این خمینی بخوبی در باید از آقا سیل امام جاهد مسجد جامع با آله لیا... اینها سخن جعفر خلسدی آید و مسجد خلخال امام جماعت مسجد حد را لا شران یاد داد داشت به او بگوید که گفته ها و کتا را - تمدنی کنند در اینصورت بشا کله مانی موافقی خواهد شد - سپس خمینی از مأمور سؤال نمود که اوضاع تهران چگونه است مأمور جواب داد که نسبت خمینی گفت صعب است که میگوئی بد نیست و سوال - آنکه اخباری که بن میرسد خلاف گفته شما را ثابت میکند ده کتیری هنوز زندانی هستند سازمان امنیت در تحقیق سلیمانان بیگانه است با سخت ترین شرایط در رستان مرا شکجه میدهند چسبه علی را در - نسبت فشار قرار داده اند و جلو روضه میانی و ادب شاعر دینی را گرفته اند مأمور جواب داد پس جناب عالی چه اهدا میفرمائید خمینی گفت من با تمام نوا برای حفظ قرآن ساروه حکم روزی میرسد که ریشه این در ملت را بر مدارم شما بیشتر از این تکلیف مرا سؤال نکنید فقط اگر کله مانی میخواهید

بگلی - حجاز مانده
 ۱۳۶۳/۲/۲۰

مهر گزارش و انقضا به سلوک
 ترتیب

گیرنده کان:
 تعداد نسخه:

گزارش، اطلاعات داخلی

شماره	موضوع
تاریخ حادثه	محل
تاریخ وصول خبر	الف شماره
تاریخ گزارش	بجای خبر:
	تقریب:

بگلی - حجر مازنه

مطالعه‌ای که نفع اعمام نماند .
 ملاقات با آقای شریعتی آری . ماهی شریعتی آری اظهار داشت آقای خمینی ملاقات و ملاحظه فرمایند بخت کرده است بعد از آن جهت خون دهه بهنگاه از ابروی من ریخته و نان و ضمیر ما را هم گرفته است برای اینکه بهیچ وجه در خود برسد شریعتی آری حرفهای او را نشنید کرد در پاسخ نحوه مبارزه با ولایت شریعتی آری - گفت بنظر من صحیح نیست که بین دولت و روحانیت اختلاف باشد. آنها را این موقعیت حساس کسسه نهضت انارک و مملکت و رسیدن اشغال در این لحظه است . در مورد توابع تشکله به شریعتی آری اظهار نظر فرمایید کرد که بعضی از موارد فعلا صلاح نیست که روی آن فشار آید و شود مثلا تساری حقوق بین زن و مرد ماهی گزارش کرده است در صورتیکه کلمه مالی به طرف ایران شریعتی آری نشود اکثر از طلبه های طرفدار او غیر مستقیم متوجه ذهنش میگردند شد .
 خلاصه با آقای نجفی - بهجهد بگلی ما مورد و اطرافه اوضاع ریز از آقا نجفی سؤال کرد وی جواب داد که من با این امور کاری ندارم و بعد اخله هم نمیکم اشکال در این مورد را میتوان کنیم .

مرکز اسناد و انتشارات اسلامگاه
 آری شریعتی

بسمه تعالی ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸

پیشگاه مبارک علمحضرت بهایون شاهنشاهی

بسمه تعالی
 بسمه تعالی و تقدیم ادعیه عالیه‌هاست اسامع حضرت
 قصه نیت ذات بهایون در حیات شکران و تاجیه
 در امر افزایش کرده است شکر فدا را اگر بخیر گذشته
 و آفت بر بهایون مبارک نرسیده است ارغده او در سال (۱۳۰۷)
 که داشت سلام را از صبح عود حضرت در گذارند و غنچه مبارک
 خود را نگه دار فرموده و ضامن حضرت را نگه داشته
 و در روز شریف امر بهایون حضرت را از صبح
 دست فراموشی که تمام عزام شوند و با وجود همکاران
 و باره از سلطان و منته عبادت بمقتضای آن معوض گردد
 در صدر آن مبارک قضا که کند مورد توجه و آرزو
 گرفته و دستورات عالی را صادر فرماید که کلام بهایون



<p>موضوع: مدرسه دارالتبلیغ اسلامی محل: تهران عطف بشماره: - منبع خبر: ز - ق ۱ تقویم: ۲-۴</p>	<p>شماره: ۶۰۶۴ تاریخ حادثه: ۴۴۳/۷/۹ تاریخ وصول خبر: ۱۳۸۸ تاریخ گزارش: ۱۳۸۸/۲/۲۱</p>
---	--

خیابان محرمزاده

طبق اطلاع‌واصله یکی از طلبه های طرفدار سرمختداری بنام شیخ میرزا احمد باستانی اهل اردبیل در حضور دوستان خود اظهار نموده آقای خمینی در مورد مدرسه دارالتبلیغ اسلامی با سرمختداری بستن مخالفت میکند شما اجازه نموده حتی آقای سرمختداری به مبارزه خود آقای شیخ فلاخرها زنجانی را نیز آقای خمینی فرستاده که بمشارافه بکشد بقیه پول سا خندان مدرسه دارالتبلیغ بایستی در مدت ۱۸ ماه دیگر پرداخت شود چه خوب است شمام در این باره کتبی بکنید که آقای خمینی از این حرف شیخ فلاخرها زنجانی ناراحت شده و گفته است این چه حرفی است که میزنی برو سرمختداری بگو خود تو نباید اینجسا تا من جوابش را بدهم . سرمختداری حق ندارد دارالتبلیغ درست کند و اگر هم از مردم در مورد خرید چنین ساختمانی بنام مدرسه دارالتبلیغ کمک خواسته باشد مردم نباید چیزی بدهند تا چیزهای دیگر احتیاج داریم ما وسایل بهتر از این احتیاج داریم . من نمیدانم چرا اینها در مقابل دستگاه دارند باهت مخالفت میکنند آنهم مخالفت طنی نه پنهانی . من کدام درد را برسم . همین کارهای ما باعث شد کسه نمیتوانیم از اقدامات خود نتیجه بگیریم . یکی درباری میشود تا شکم او سیر شود . یکی سازمانی میشود یکی جاسوس میشود . همه اینها ب فکر دنیا و خودشان قدم بر میدارند فکر دین و قرآن و آخرت هیچ نیستند من چگونه بتوانم موافقت کنم و حال آنکه مردم از هر طرف بمن حمله میکنند آقا جریان چگونه شد آیا تا حال چه کردید . مردم حق دارند دیگر خبر از مخالفت طما" بایکدیگر ندارند که اینها هر کدام برای ریاست فعالیت میکنند . شیخ فلاخرها زنجانی من گفته های خمینی را برای سرمختداری تحریف کرده و همین مناسبت سرمختداری ناراحت شده و اظهار نموده من میخواهم مستقل شوم و کاری بکار هیچک از طما" - ندارم هر کسی همزمان خود برای اسلام فعالیت میکند آقای شیخ میرزا احمد باستانی بدوستان خود گفته است کار خمینی بد جور شده این مخالفتها بنفع دولت تمام خواهد شد و اگر بخواهند این دولت را بهم مفا کنند حوزه تلاش خواهد شد . ش

نظریه: امیرالمؤمنین دارالتبلیغ بکار نرسم
 این فکر از این شماره از کتابخانه
 ۱۳۸۸
 ۲۵/۲/۸۸

سند شماره ۱۰: مخالفت شدید امام خمینی با دارالتبلیغ



گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: ملاقات با آقای آیت الله شریعتمداری
 محل: تهران
 عطف بشماره:
 منبع خبر: ی - ۴۰
 تقویم: ۲
 شماره: ۸۰۴
 تاریخ حادثه: ۴۴/۱/۱۷
 تاریخ وصول خبر: ۴۴/۱/۲۹
 تاریخ گزارش: ۴۴/۹/۱۳
 چابلی مسترمانده

برابر اطلاع در ملاقاتیکه صبح روز ۲۷/۱۲/۴۳ با آیت الله شریعتمداری انجام گرفته از ایشان سؤال میشود که نظر شما در باره وضع کنونی چیست و طاعت کنار کشیدن شما در جریانات اخیر که عده ای معتقد هستند لطمه بزرگی به نهضت آزادی ایران زده بچه صورت میآید، آیت الله شریعتمداری در جواب اظهار میدارد ضمنی های خود را از وظایف دینی و روحانیت فراتر گذارد و حتی نظام امروز گاز خود را بدست عده ای ماجرا جویند بین داد و سخنرانیکه با مورد بیسی بهر اورد وقت خود را سرف کارهای سیاسی و مخالفتهای بیجا ممنوعه، مانع از ابتدا از اینسان حمایت نمودیم سپس شروع بانقلاب و گوشه های لازم با و کردیم ولی ضمنی کسی نبود که باین گوشه ها توجهی ننماید اقدام بدادن اعلامیه ها نمود و گفتارهاییکه نباید میگفت اظهار به لایحه میداشتند و تازی نمود که موقعیت مرجع تقلید شیعیان جهان را متزلزل کرد ما چنین امین خرابکاری را از او دیدیم خود ما ترا کنار کشیده و بنامش مشغول شدیم تا سالانه هزار جریانات اخیر رئیس مملکت و دولت دیگر انتقالی بدو داشته های مانده اند مقصود این اوضاع ضمنی و هوا داران او

هستند که موقعیت روحانیت را بخطر انداخته اند. ما هرگز نمیخواهیم بچنگ افراد ران دینی سر مبار خود که بعد ریشین سلاحها مجهز هستند بر روی ما حمله کنند و بچنگ دشمن واحد اسلام

شماره: ۳۲ - ۳۳
 کپی شده: ۳۲ - ۳۳
 تاریخ: ۴۴/۱/۱۳
 دبیر:
 ۱۲۸-۳۳/۱

خیلی و سحر مانه

گزارش خبر

درجه فوریت

۷- منبع	۱۳۲۹	صفحه یکم	از	یک
۸- نشأ		نسخه شماره	از	۳
۱- تاریخ وقوع	۴۸/۷/۱۵	۱- از	۲۱۶	
۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع	۴۸/۷/۱۵	۲- از	۲۱	
۱۱- تاریخ رسیدن خبر به این عملیات محل	۷/۱۷	۳- شماره گزارش	۲۱/۳۱/۴۷	
۱۲- ملاحظات حفاظتی		۴- تاریخ گزارش	۴۸/۷/۱۹	
		۵- پیوست		
		۶- گیرندگان خبر		

آیت اله شریعتداری

سلف
پیرز

از روز دوشنبه ۱۴/۷/۸۸ آیت اله شریعتداری در تدریس درس خارج خود به طلاب علوم دینی در مسجد اعظم از مبحث ولایت شروع کرده است لذا در مباحثه ساعت ۸ بامداد امروز سه شنبه سخن را چنین آغاز کرد: ماست آیا در اسلام ولایت توأم با حکومت است؟ با حکومت موضوعی است سوا . و بقول امروزها آیا سیاست از دیانت جدا است؟ آیا پیغمبر اسلام در ضمن رسالت و دعوت حکومت و سلطنتی هم داشت؟ و بطور کلی آیا در ممالک اسلامی سلطنت با اولیا دین است یا نه؟ در پاسخ همه این سئوالات با هیست گفت بلی . یعنی دین از سیاست جدا نیست و در ممالک اسلامی حکومت حق پیشوایان دین است منتها روی چه محذوری نتوانستند تاکنون به این موضوع چاره عمل بیوشانند بختی است جداگانه . روی گفتار قبلی میبینیم قسمت اعظم فقه اسلامی را احکامی از قبیل دیات . قصاص . بیع . تجارت . ازدواج . طلاق و . . . تشکیل میدهند . حالا پیغمبر اسلام توانست در زمان خود رسالت را با حکومت و سلطنت وفق دهد ولی بعد از ایشان جانشینان وی روی حسابهای دیگری نتوانستند بر مسند حکومت تکیه زنند بطوریکه امروز ما هم نمیتوانیم چنین کاری را انجام دهیم ولی این دلیل بر این نیست که این حق بر ما مسلم نیست .

نظریه منبع — بعقیده من شریعتداری در این گفتار شرفی نداشته .

نظریه رهبر - لیهات — مفاد گزارش صحیح است . (درم ساج)

نظریه امنیت داخلی — مفاد گزارش صحیح است .

گزارش روزنامه خراسان
در گزارشی روزنامه خراسان
در روز سه شنبه ۱۳۲۹/۷/۱۷
از اراک

خیلی و سحر مانه
لیفقه بندی حفاظتی

۴۶-۱۳۰
۵۵۱۵۱

سند شماره ۱۳: گزارش ساواک از جلسه تدریس شریعتمداری با موضوع تشکیل حکومت توسط فقها

برگ معرفه و بیوگرافی روحانیون

۱ - مشخصات

نام: سید ظهیر شهرت: سید شهابی نام پدر: محمد حسن لقب: سید

محل تولد: تهران شماره شناسنامه: ۳۰۳۰۲ محل صدور: تهران

تاریخ تولد: ۱۳۷۹ محل اقامت دائم: تهران (محل سکونت)

۲) میزان نفوذ در کشور یا شهر یا محل خود و تعداد تقریبی طرفداران
این روحانی در شهر تهران و استان تهران نفوذ و شهرت زیادی دارد و طرفداران زیادی در میان علمای و روحانیان دارد.

۳) مسجدی که در آن نماز میگزارد.
در مسجد جامع تهران

۴) قدمت بیان
بیان متفکرانه دارد

۵) آیا خودش مرجع تقلید میباشد و یا از مرجع دیگری تقلید میکند.
مرجع تقلید نیست و تقلید از مراجع دیگر را در حد نیاز دارد

۶) درجات علمی و محل تحصیلات - تألیفات
مدرک اجتهاد و تفسیر - فایده فقه و اصول و دراز کتب فقه و اجتهاد

۷) روحیه و افکار و تمایلات و بستگی به مستجات مختلف سیاسی و غیر سیاسی.
روحیه متفکرانه دارد و بستگی به چینی ندارد

۸) نقاط ضعف و صفات برجسته
ضعف: کمالی نیست - ولایت الهیه و اهورا

۹) وضع زندگی و نحوه امر از معاش
چون مرجع تقلید است از کلیه امور معاشی دست برداشته است

۱۰) میزان اعتماد مردم بزهده و تقوای نامبرده
مردمان زیادی به توبه و تقوا او اعتماد دارند

۱۱) میزان احترام او نسبت به قوانین و مقررات
نسبت به قوانین احترام بسیار دارد

۱۲) مخالفین او یا ذکر مشخصات و علل مخالفت
بسیار کم افرادی نسبت به او دارند

۱۳) سایر اطلاعات متفرقه
این روحانی با روحانیان دیگر همبستگی و همکاری دارد و در امور دینی و اجتماعی فعالیت میکند

۰۴۴۴-۴۲

سری

۳۱۲

گزارش

درباره : شیخ اسدالله ریاضی فرزند قنبر

مدرما" باستحضار میرساند :

سازمان اطلاعات و امنیت قم اعلام داشته اخیراً نامبرده بالا (۹) فقره نامه وسجله پست از قم جهت آقای نخست وزیر و وزیر بارشاهنشاهی ، آقای معینان ، انتظام ، دکتر باهری و امام جمعه تهران ارسال داشته و در بعضی از نامه ها از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی آریا مهربان تقاضای کمک مادی نموده و پیشنهاداتی در زمینه تأسیس دانشگاه اسلامی ارائه و اقدامات آیت اله شریعتمداری را مورد انتقاد قرار داده است .

با دیده بالا در نامه ای که جهت جناب آقای نخست وزیر و امام جمعه تهران فرستاده صورتی از اسئوال منقول و غیر منقول آیت اله شریعتمداری را بشرح زیر برشمرده است :

۱- ۱۷ باب خانه در خیابان ارم و کوچه های شریعت و ارم در شهر قم
 ۲- محلی بنام دارالتبلیغ اسلامی در خیابان صفائیه و ۳۴ باب خانه در قم و تهران به ضمیمه دارالتبلیغ مذکور .

۳- ۶۰۰ هزار متر زمین در مسجد و ده میدان فرج قم

۴- یک باب دارالتبلیغ در تهران بانضمام پاساژ و ۵ مغازه و ۲۵۰ پلاک وابسته به دارالتبلیغ

۵- وجوه نقدی در بانکهای مختلف

۶- ۵۰۰ تخته قالی

۷- حدود ۳۰۰۰۰ ریال عایدات مجله پیام شادی .

لازم به یاد آوریمست که نامبرده بالا قبلاً سه فقره نامه جهت مقامات عالیله مملکتی ارسال داشته بود و در بررسی که از متون نامه ها بعمل آمده بود مشارالیه ضمن تقبیح اعمال آیت اله شریعتمداری از پیشگاه همایونی تقاضای مساعدت را نمود و بود که سازمان مذکور اشعار داشته بود که چنانچه تصویب شود بطور غیر مستقیم میتوان از وی در مورد آیت اله شریعتمداری زیرپاگشی نمود . مراتب بحره رسید مقرر شد :

۱- نامه ها توزیع گردد

۲- در پوششتر مناسب با وی تماس گرفته شود .

در اجرای او امر صادره اقدام سازمان اطلاعات و امنیت قم اعلام داشته بود که شوتوجهات معموله

باید
 ۴۹۲
 ۶۶۱۵۱
 ۲۵/۱

ک

یاد شده بالا در مورد تخلقات آیت اله شریعتمداری اطهار داشته بود که دارالتبلیغ اسلامی بیرون مجوز قانونی است و آیت اله مزبور ما هائنه حدود سی میلیون (۳۰.۰۰۰.۰۰۰) ریال بعنوان سهم الامام از مردم دریافت مینماید و چنانچه مخارجی که جهت طلاب انجام میدهند سه میلیون (۳.۰۰۰.۰۰۰) ریال فرغ کنیم و هزینه هائی که جهت امروند همی صرف مینمایند شش میلیون (۶.۰۰۰.۰۰۰) ریال بحساب آوریم آیت اله شریعتمداری هر ماه مبلغ ۲۱ میلیون ریال دیگر را صرف خرید خانه و زمین جهت خسود و اطرافیان مینماید. و شریعتمداری از بیم آنکه در صورت آمدن آیت اله خوشی بایران تحت الشعاع نفوذ وی قرار بگیرد بانوشتن نامه و سفارش او را از آمدن تهران میترساند.

مراتب در تاریخ ۱۳/۱۲/۲۱ بهر فرقه تیسار ریاست ساواک رسید. او امری صادر نفرمودند. مراتب جهت صدور او امر لازم در زمینه ارسال و بامعادم ارسال نامه های مورد بحث باستحضار عالی میرسد بح

معاونت رئیس مرکز

ریاست امور

۱۳۸۸

۱۳۸۸-۷۸۸۷

خیلی محرمانه

به مدیریت کل اداره سوم ۳۱۶

شماره ۲۱/۲۲۳۷ تاریخ ۴۹/۵/۲۰

سخت‌نویسی
معاونان اطلاعاتی
پست

از ساواک م

درباره سرپرستی امور خیریه نیکپور

عطف به ۳۱۶/۲۰۶۶ - ۴۹/۴/۲۱

در تحقیقاتیکه بعمل آمده سهام بانک پارس متعلق به نیکپور بوده که در هنگام فوت وصیت نموده مبلغ سی میلیون تومان از اموال بانک فوق الذکر از بابت ثلث جهت خیریه در اختیار آیت‌الله شریعتمداری قرار دهند پس از فوت مشارالیه ورثه وی ابتدا یک میلیون تومان پرداخته و قرار شده تا پانزده میلیون تومان بتدریج بپردازند و پانزده میلیون تومان مابقی را بشرطی پرداخت نمایند که صرف مؤسسه ای از قبیل بیمارستان یا کتابخانه بنام خیریه نیکپور گردد و بقی

رئیس ساواک م - تهران

دستمزد ۵۰۰۰۰۰ ریال
به پیش ۲۵۰۰۰۰ ریال
اصل گردید

۴۹/۵/۲۰

۴۹-۱۱۵
۹۵۰۰۰۰

سند شماره ۱۶: دریافت سی میلیون تومان از سهام نیکپور توسط شریعتمداری

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع فعالیت آقا بزرگ ابوحسین
 محل شهران
 عطف بشماره
 منبع خبر: مأمور ویژه
 تقویم: ۳/ب

شماره ۱۸۱۰۲۰/ص ۵
 تاریخ حادثه (هجری)
 تاریخ وصول خبر: ۲۴/۸/۱۳
 تاریخ گزارش: ۲۴/۸/۱۵

بقرار اطلاع آقای شریعتمداری زمینی واقع در میدان فوز به جنب سینما مراد بارز در میلیون تومان به عنوان خمس و سایر امور دینی از مرحوم اخوان یکی از ثروتمندان بنام تهران که چندی قبل فوت نموده بدست آورد. این زمینها را در اختیار آقا بزرگ ابوحسین تاجری بازگذاشته که بنای یک مسجد و یک دانشگاه علوم دینی جهت طلاب را شروع کند و گویا فعلا مشغول فعالیت ساختمانی میباشد. مسجد و دانشگاه بنام شریعتمداری نامگذاری خواهد شد.

کتابخانه
 آیت الله شریعتمداری
 دبیر: ...
 سرپرست: ...
 ۲۴/۸/۱۵

تعداد نسخه: ۶

گیرندگان: اداره کل سوم (۲ نسخه)

۷۱۲۸-۳۶

سند شماره ۱۷: پرداخت ده میلیون تومان خمس مرحوم اخوان به شریعتمداری

دوره ۱۳۰ شماره ۱۸
 فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

سخنان
 ماهنامه علمی-تاریخی
 گزارش خیر

۷ - جمع ۴۷۷
 ۸ - منقأ
 ۹ - تاریخ واری ۴۷۷/۲۶
 ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منقأ ۴۷۷/۲۶
 ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر سر عملیات منقأ ۴۷۷/۲۷
 ۱۲ - ملاحظات حقایق

صفحه یکم
 شماره یک
 ۱ - ۶
 ۲ - ۲۱
 ۳ - شماره گزارش ۲۰۵۲
 ۴ - تاریخ گزارش ۴۷۷/۲۷
 ۵ -
 ۶ - گزارش خیر

شماره ۱۸ - ۱۳۰

تاریخ ۱۳۰۱/۰۵/۲۷

موضوع: اظهارات سید صادق شریعتمداری

عصر روز ۲۶/۷/۴۷ سید صادق برادر آیت‌الله شریعتمداری در منزل شهید حسن حجت اظهار داشت آقایان برادر من شخصی است بهدین و مضو سازمان امنیت میباشد و همیشه بر علیه روحانیت فعالیت نمینماید و شما وظیفه دارید مردم را از خیانتهای وی مطلع سازید کما اینکه من خودم در این مورد اقداماتی بعمل آورده و تجار - آذربایجانی مقیم تهران را از مطبوعات بیرویه برادرم آگاه ساخته ام و امسال هم قصد دارم بهتریز و رضاشاه رفته و مردم را بیدار کنم سید صادق اضافه کرد هر یک از روحانیون که از سازمان امنیت پول دریافت میکنند بتوصیه برادر من میباشد و خود او نیز پولهای کلانی را مثل نمار نازها بدو در میبرد کما اینکه برای دامادش که فرزند شیخ موسی زنجانی است در تهران خانهای به مبلغ ۱۷۰ هزار تومان خریداری و یک دستگاه ماشین سواری شیک نیز - در اختیار او گذاشته و همچنین وی مسجد موزه قم را که در اختیار سید رضا صدر بود با مسجد نوساز میدان فوزیه تهران که خودش ساخته بود عوض نمود و برای جلب رضایت صدر مبلغ یکصد هزار تومان بنا میرود پرداخت نمود و چون من با اقدام برادرم مخالفت کردم مشار الیه ناچار مبلغ یکصد هزار تومان نیز بمن سفته داد که مقداری از آنرا برداشته و من بقیه آنرا اخیراً با جرایم کرده ام.

نظریه منبع - نظری ندارد.

نظریه رهبر عملیات - مفاد گزارش فوق صحت دارد و بهتر میرسد سید صادق جهت اخذ حق حکومت چنین اقداماتی بعمل میآورد تا بدینوسیله از آقای شریعتمداری و جوهی دریافت نماید.

نظریه امنیت داخلی -

سخنان
 در روز ۲۷/۵/۱۳۰۱
 در منزل سید صادق شریعتمداری
 در تهران
 ۱۳۰۱/۰۵/۲۷
 ۹۵۱۵۱

سند شماره ۱۸: سخنان سید صادق شریعتمداری علیه برادرش آیت‌الله شریعتمداری

رونوشت گزارش خبر شماره ۱۳۱۶ / ۲۱ هـ - ۳ / ۲ / ۲۰ - منتهی بهج ۹۲۲۲

موضوع: ازدواج دختر آیت‌الله شریعتی اری با پسر امام جمعه بهجارد

روز پنجشنبه ۳ / ۲ / ۲۶ هـ مجلس عقد خصوصی دختر آیت‌الله شریعتی اری با پسر امام جمعه بهجارد بمنزل شریعتی اری منعقد بود. در این مجلس آریات گلپا یگانی، نجفی مرعشی، شیخ هاشم آملی، آنا مرتضی حائری، شیخ کاظم تبریزی (معاون) و سید صادق روحانی دعوت شده بود که از این عهده سید صادق روحانی بعد از ظهر برگزار شد که عهده‌زبان از طلاب خوزه دعوت داشتند. فیض مشکینی نمایند شریعتی اری اظهار داشت وقتی برای دعوت بمنزل سید صادق روحانی رفتن ایشان گه کرد که شما به طلاب گفته‌اید هر کس بمنزل روحانی برود شهریه‌اش را قطع می‌کنیم و به مقسمین گلپا یگانی هم می‌گویم که آنها هم شهریه را قطع کنند. فیض افزود که در جواب گفتم من اصلاً چنین حرفی را نگفتم زیرا شما با آیت‌الله شریعتی اری دوست و همسایه هستید و در زمانی که در حوزه علمیه قم تاکنون حقوق هیچ طلبه‌ای را قطع نکردیم.

نظریه شش‌شنبه: نظریه نسبیست ارد.

نظریه یکشنبه: مفاد گزارش صحیح است آیت‌الله شریعتی اری دختری از صنف ارد که با پسر امام جمعه بهجارد ازدواج کرده و منزلی در رغبانان ناصر بملع چهارم و بیست هزار تومان برای آن خریداری شده که با وسائل مورد نیاز بالغ بر ششصد هزار تومان تخمین زده میشود و بطوریکه شایع است بهای منزل نوعی از جانب شریعتی اری پرداخت شده و عیاشی داماد اول شریعتی اری نیز از این جهت ناراحت است و با صلاح حماسات میکند. موضوع عدم شرکت سید صادق روحانی در مجلس نیز بر اساس اختلافاتی است که بین وی و شریعتی اری موجود میباشد که سواً بق آن قبلاً به عرض رسیده زیرا سید صادق روحانی در صد نفوذ بین ترکها - در این موضوع برای شریعتی اری قابل تحمل نیست، بهر حال اطلاع خطبه عقد بوسیله گلپا یگانی جاری شد. نظریه سه‌شنبه: ضمن تأیید مفاد گزارش خبر و نظریه یکشنبه با استغفار میرساند حضور گلپا یگانی در مجلس مذکور و جاری کردن خطبه عقد دلیل نزد نکند و در و نقرآیات است.

۱۶۱۱۳۳
۶۶۱۵۱
۵۵ - ۳ - ۲۷
۴۱۷

رونوشت گزارش خبر شماره ۱۳۳۷/۲۱ - ۱۳/۲/۵۴ ضمیمه ۲۷۴۰

موضوع: اظهارات حاج میرزا ابوالفضل مشکینگی

روز ۸/۲/۵۴ در مناسبتی با نامبرد همالا ملاقات خصوصی داشتیم و از زهد ری سخنی بهمان آید از جمله اظهار داشت
 دیگر از این وضع موجود حوزه و از دست این طلبه‌های ما جریا جوخته شد و ما در فعاتی خواستیم بشویم بروم و در
 گوشه‌ای زندگی راحت داشته باشیم ولی شریعتمداری نمیگذارد. طلاب همیشه ما را حتی هائی برای شریعتمداری
 و دستگافرا هم میکنند و تهمت‌هایی میزنند. مثلا زمانی شایع کردند که آقای شریعتمداری بهاد ختر شیخ جلیلی
 کرمانشاهی ازدواج کرد و در صورتیکه جلیلی فقط باید ختر ارد که آنهم چندین سال است شوهر کرده. همچنین
 چند سال قبل شایع کردند که هیال سابق شریعتمداری آدم نادرست است آقا ناچار شد طلاقش داد. اخیرا یک
 طلبه امر اتحریک کرد مانند که باید بگوید زنی را که از طرف شریعتمداری بهانوان تعلیم قرآن عهد هدانا و اراغند
 کرد و در صورتیکه خدا امید اندد و روح است ولی همان طلبه اد و عهد اد راه انداخته که این زن است در حالی که
 چنین نیست و چند سال قبل او را طلاق داد و ما با این مشکلات روبرو هستیم و از جواب آن‌ها چیزیم زیرا آقای
 شریعتمداری هم نقاط ضعفی دارد که از آن ناراحت هستیم ~~میگویم~~ میگویم آقای عزیز اگر مردم قسمتی را در روح میگویند
 لیکن قسمتی را هم حق میگویند مثلا مردم میگویند چرا بصرت (سید حسن شریعتمداری) هر روز یک اتومبیل میخورد
 و راست هم میگویند. میگویند تو دارای چهار نفر فاعله از زن و پسر و دختر هستی چرا شش دستگاها! نشان را از بیت
 المال میخوری؟ مگر از بدرت ارث رسیده و درست هم میگویند. مردم میگویند آقا شما حاج آقا مجتبی اراقسی
 را با اتفاق چهار نفر مدتی فرستادید به ندوستان بود چه گواهی خرج کردند و برگشتند مگر آنجا چکار کردند؟ چه
 سودی بحال اسلام داشت و راست هم میگویند. مشکینی اضا نه کرد که ملت این وضع را میپسندند و با وضع مراجع
 گذشت مقایسه میکنند خوششان بچون میآید. آیت اله سید محمد حجت مخارج فرزند انش را چیره: ای کرد بود
 آیت اله پروچری به آنهم قدرت ساختن مسکنی خود را وقف مسجد اعظم کرد و او از خود بهار ثبات اشتها لا خره
 حرف زیاد است نمیخواهم بیشتر از این بگویم همینقدر میگویم که مردم مراجع وهم در محصلین تند هستند.
 نظریه مشکینگی. نظریه ندارد.

تاریخ: ۱۳۳۷/۲/۵۴
 مکان: تهران
 شماره: ۱۳۳۷/۲/۵۴

موضوع از جانب سایر منابع نیز گزارش شده است.
 نظریه و مشتمله مراتب مورد تأیید میباشد مراتب جهت استحضار و بهره‌برداری‌های لازم مرسوب میگردند.
 نظریه مشکینگی در برخی مستند.
 اصل در پرونده هکلا ۹۷۷/۳۱۱ است.
 در پرونده هکلا ۶۶۱۵ با گواهی شود.
 ۵۴ - ۱۳



سرکنسولگری شاهنشاهی ایران
استانبول

شماره ۲/۴۵۵
تاریخ ۲۹/۱۰/۵۲
پرست -

محرمانه
=====

وزارت امور خارجه - اداره روابط فرهنگی

بطوریکه استحضار دارند پس از تغییر خط در ترکیه هیچیک از رسالات
فقهی علمای شیعه بزبان و خط ترکی جدید ترجمه نشده است و شیعیان
مقیم ترکیه که فارسی نمیدانند از جهات تقلید و انجام امور مذہبی خود
در جمعیت مذہب است رساله " توضیح المسائل " آیت اله آقای شریعتمداری را
که بر مبنای رساله مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی تنظیم شده با کسب
اجازه قبلی از مولف بترکی ترجمه کرده است که چاپ و بین شیعیان ترکیه توزیع
شود . انتشار این کتاب که از طرف یک مقام دانشگاهی ترک ترجمه شده مورد
تصویب مقامات رسمی ترکیه قرار گرفته ولی پروفیسور مذکور امکانات مالی برای چاپ
ندارد لذا پیشنهاد نموده که برای چاپ پنجهزار جلد از این کتاب مبلغ بیست
و پنج هزار لیره (۲۵۰۰۰) که مخارج آن میشود تامین گردد .
چون موضوع از لحاظ شیعیان حائز اهمیت خاص و مورد استناد و تایید
امام مساجد ایرانیان در استانبول نیز میباشد خواهشمند است با سازمان او قاف
مذاکره فرمایند که بهر نحو شده چاپ این کتاب رایاری نمایند برای ایرانیان مقیم
استانبول که از لحاظ مذہبی بسیار پابند و متعصب هستند کم بزرگی است
مضافاً بر اینکه زمزمه هائی برای چاپ رساله خمینی بیزد رهبن بوده که البته مورد
موافقت مترجمین که از دوستان ما هستند واقع نشده است . د .

سرکنسول - حسین داودی

سند شماره ۲۱: درخواست سرکنسول ایران در استانبول جهت ترجمه و انتشار رساله شریعتمداری

۰۱۰۸۲۰۳۳ - مهرماه



وزارت امور خارجه

اداره روابط فرهنگی
شماره ۴/۲۹ / ۳۱۴۱
تاریخ ۵۲/۱/۸۸
پست پلاک ۵۲

سازمان اوقاف

با ايفاد فتوکپی گزارش شماره ۴/۳۵۵ م/۲۹ / ۱۰ / ۱۳۵۲
سرکنسولگری شاهنشاهی ایران در استانبول درباره کمک به چاپ
و انتشار ترجمه رساله "توضیح المسائل" آیت اله شریعتمداری -
به زبان ترکی خواهشمند است دستور فرمایند موضوع را مورد توجه و بررسی
قرار داده و از نظریه در این باب دارند وزارت امور خارجه را مستحضر
نمایند.

وزیر امور خارجه

[Handwritten signature]

تاریخ

[Handwritten signature]

دوید دار در باب این رساله

۱۱ - ۱۱ - ۱۱



سازمان اوقاف
«قریاست»

۰۲/۱۱/۱۸

ح/۱۰۷

ندارد

حضرت آیت الله العظمی آتای حاج سید محمد کاظم شریعتمداری دامت برکاته

با عرض سلام و استعلاّم از سلامتی و جود شریف با استحضار میرساند :

اخیراً آقای پروفسور گل پینارلی استاد دانشگاه ترکیه که خود شیعه مذهب است رساله "توضیح المسائل" آنحضرت را با کسب اجازه قبلی بترکی ترجمه کرده تا چاپ و بین شیعیان ترکیه توزیع نماید . انتشار رساله مذکور مورد تصویب مقامات رسمی ترکیه قرار گرفته ولی پروفسور نامبرده امکانات مالی برای چاپ آنرا ندارد لذا پیشنهاد کرده است برای چاپ پنج هزار جلد از رساله مبلغ بیست و پنج هزار لیره ترک تأمین شود . علیهذا چون موضوع از لحاظ شیعیان حائز اهمیت خاص و مورد تقاضا و تأیید امام مسجد ایرانیان در استانبول نیز میباشد بنظر اینجانب در صورتیکه حضرت آیت الله العظمی نقبل مخارج چاپ رساله را که رقمی در حدود ۱۳ هزار تومان خواهد بود بفرمایند نه تنها کمک بزرگی به ایرانیان شیعه مقیم ترکیه شده بلکه به جهات عده ده به تحکم مبانی دینی مردم آن خطه بذل عنایت فرموده اند .

امید است هرچه زودتر از نظر حضرت آیت الله العظمی اطلاع حاصل نماید تا مراتب به

اطلاع مترجم رساله رسانده شود . ع

ومن الله التوفیق ولیه التکلان

خواجه آزمون

معاون نخست رئیس سازمان اوقاف
۱۳۸۸



سازمان اوقاف
دو قریاست

شماره ۲۰۲۰۰۰۰۰۰۰
تاریخ ۱۱/۱۱/۱۳۹۵
پرست - - - - -

وزارت امور خارجه

بازگشت بنامه شماره ۲۹/م/۷۱۳۱۴ مورخ ۸/۱۱/۵۲
در مورد تأمین مخارج چاپ پنجهزار جلد رساله "توضیح
المسائل" باستحضار میرساند :

حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید محمد کاظم
شریعتمداری شخصاً تقبل پرداخت بیست و پنجهزار لیـره
ترك مخارج چاپ رساله را فرموده اند و برابر ریالی مبلغ
مذکور را در اختیار سازمان اوقاف قرار داده اند ، علیهذا
خواهشمند است مراتب را به سرکسولگری شاهنشاهی
ایران در استانبول اعلام فرمایند ، ضمناً چون حضرت
آیت الله العظمی علاقمند هستند از نحوه ترجمه رساله
مطلع باشند مقرر خواهند فرمود چند فنم از ترجمه ترکی
رساله را باین سازمان ارسال فرمایند تا ~~حضرت~~
آیت الله العظمی ~~فرمایند~~ .
با استغفار
منوچهر آزمون

سند شماره ۲۳: پرداخت وجه مورد نیاز مخارج چاپ رساله توسط شریعتمداری

B. Sihatulislami
IRANILAR CAMII IMAMI.
Çakmakçılar B. Valide Han
İstanbul - Türkiye

هو
تقدیر اسلامی
امام سید ابراهیم شیعان
استانبول - ترکیه

۱۳۵۴، ۴، ۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم
مکتوبی در مورد ترک استنباط - استنباط
خبر محرمانه

خبر محرمانه
شورکا عمری

چاپ ترجمه ترکی از توضیح این حضرت آید به آثر شریعتی در ۱۳۵۴

باینکه در جلد ۱ از انبیا و ائمه رسیده است:

بابت مصافح چاپ سبزه جلد از آنکه در هر دو تزیین آن بمناسبت مورد نظر:

(ارتان قاری . اقدیر . انطولی . استنباط . کتبه آراگان . جلده) جمیع بیخ
شفت و هشتم و نهم و پنجم و چهارم ترک خویش است که بسبب طول زمان تعیین شده

و در آن آن جهت تکلیف معجز الله و اعلام از ایران و تغییر قیمتها بطور فاحش در استنباط
تفاوت هزینه نسبت بر آن تخمین صرف چاپ (شده سابقاً) تقریباً بیست و یکم و یکم از

بیمه این بیخ از طریق قرض رستمی تهیه و در گریه است علیهذا خوار شده است ضمن اعلام
نتیجه چاپ در آن در ترتیب اول میکند جلد نامه حضرت ائمه بر موضع تفاوت هزینه این نظر معلم است
تا قبل از حرکت این کتاب از استانبول راه اردی میگذرد به: و اینم یکم و دویم

حقیراً بسم الله الرحمن الرحيم

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۲۱)

موهوماتی از چرایی وقوع جنگ تحمیلی علیه ایران

دکتر سید حمید روحانی*

رژیم صهیونیستی در درازای موجودیت نامشروع خود پیوسته از سیاست فتنه‌انگیزی و شعله‌ور ساختن آتش جنگ میان دشمنان خود بهره جسته و تلاش کرده است خطرهایی را که متوجه آن رژیم می‌شود، به دست دیگران برطرف سازد و به شکل مستقیم با خطرهایی که کیان آن رژیم را تهدید می‌کند، درگیر نشود و نیرو و انرژی خود را به هدر ندهد. اشغالگران فلسطین توان یک جنگ درازمدت و فرسایشی را ندارند و تا آنجا که بتوانند از رویارویی و درگیری مستقیم با دشمنان نیرومند خود می‌گریزند^۱ و با توطئه‌ها و ترفندهای گوناگون تلاش

* مورخ انقلاب اسلامی.

۱. خداوند متعال ضمن بیان داستان یهودیان بنی‌نضیر در قرآن کریم پیرامون این ویژگی یهودیان می‌فرماید: «شما

می‌کنند که مهره‌ها، گروه‌ها یا دولت‌های خیانت‌پیشه و ضد‌مردمی را سپر بلا قرار دهند و به دست آنها خطر را از خود دور کنند و دشمنان و مخالفان رژیم صهیونیستی را به شکست بکشانند. این سیاست برای رژیم صهیونیستی جنبه استراتژیک دارد و از روز اشغال فلسطین تا به امروز، این سیاست دنبال شده است و در آینده نیز بی‌تردید تداوم می‌یابد. از این رو، می‌بینیم آن روز که فداییان فلسطینی در پی شکست اعراب در سال ۱۳۴۶ خ با همه نیرو به صحنه آمدند و از خاک اردن ضربه‌های سنگینی بر رژیم صهیونیستی وارد کردند، اشغالگران فلسطین بر آن شدند که این خطر را به دست دولت اردن^۱ از خود دور کنند؛ چون دریافته بودند که رویارویی مستقیم با پارتیزان‌های از جان گذشته و پاکبخته فلسطینی، زیان‌های سنگین و جبران‌ناپذیری برای صهیونیست‌ها به همراه دارد و در نبرد کرامه^۲ که در سال

مسلمانان در نظر آنان ترسناک‌ترید از خدا، و این بدان جهت است که آنان مردمی نفهم‌اند. اینها دسته‌جمعی با شما نمی‌جنگند مگر در داخل قریه‌های محکم و یا از پس دیوارها. شجاعشان بین خودشان شدید است. تو آنان را متحد می‌بینی ولی دل‌هایشان پراکنده است و این بدان جهت است که مردمی بی‌تعقل‌اند. وضع آنان درست مثل کسانی است که قبل از ایشان در همین سال‌های نزدیک وبال کار خود را چشیدند و عذابی الیم هم در پی دارند.» (آیات ۱۵ - ۱۳ سوره مبارکه حشر)

۱. در شماره هجده از فصلنامه پانزده خرداد، زیر مقاله‌ای با عنوان «صهیونیست‌های عرب»، خیانت مفصل کشورهای عرب به ویژه اردن و سران آن به آرمان آزادی فلسطین، بیان شده است.

۲. نیروهای اسرائیلی در ۲۱/۲/۱۹۶۸ اقدام به حمله‌ای همه‌جانبه و گسترده به کرانه شرقی رود اردن در منطقه‌ای کردند که از شمال، از پل امیرمحمد تا جنوب دریاچه لوط امتداد داشت. هدف از این حمله همان‌طور که اسرائیل به صورت رسمی اعلام نمود، نابودی مواضع چریک‌های فلسطینی در اردوگاه کرامه در پنج کیلومتری پل شاه‌حسین و در مناطق دیگری تا جنوب دریاچه لوط بود... در حمله اسرائیل به کرامه اولین باری بود که نیروهای اسرائیلی از رود اردن می‌گذشتند و این نبرد شامل مسافتی بود به عرض ۱۰ کیلومتر در جبهه که از شمال به جنوب نزدیک ۵۰ کیلومتر امتداد داشت (که نتیجه آن جز شکست برای اسرائیل چیزی در پی نداشت). خسارت اسرائیلی‌ها در این نبرد ۷۰ کشته و بیش از ۱۰۰ مجروح و ۴۵ تانک و ۲۵ نفر زنجیردار و ۲۷ عدد خودرو گوناگون و ۵ هواپیما بود؛ در این نبرد، مقاومت فلسطین ۱۷ شهید داده و اردنی‌ها ۲۰ شهید و ۱۵ مجروح که بین آنها تعدادی از افسران بودند. نیز ۱۰ تانک و ۱۰ دستگاه خودرو گوناگون و دو عراده توپ خسارت دیدند.)

۱۳۴۷خ میان فداییان فلسطین و رژیم صهیونیستی روی داد، ژرفایی خطر برای آن رژیم اشغالگر به درستی نمایان شد. صهیونیست‌ها در این نبرد با جا گذاشتن چندین دستگاه تانک و توپ و ده‌ها کشته و زخمی پا به فرار گذاشتند و از صحنه گریختند. از این رو، دیدیم که دیری نپایید ملک حسین جلاد به نیابت از رژیم صهیونیستی به رویارویی و پیکار با فداییان فلسطینی برخاست و با حمله‌ای وحشیانه و خونین و به میدان آوردن ارتش اردن همراه با توپ و تانک و زره‌پوش و مهمات جنگی، در مدت چند هفته بیش از ۲۵ هزار نفر از بهترین رزمندگان سلحشور و جان برکف فلسطین را به خاک و خون کشید و فلسطینی‌ها را از خاک اردن بیرون کرد^۱ (تابستان ۱۳۴۹خ)؛ و بدین گونه خطر جدی برای صهیونیست‌ها، به دست قصاب اردن برطرف گردید و امنیت بر اشغالگران ارزانی داشته شد!

فلسطینی‌ها در پی رانده شدن از خاک اردن، به جنوب لبنان کوچ کردند و آن منطقه را به عنوان پایگاهی برای پیکار با اشغالگران برگزیدند و بار دیگر برای رژیم صهیونیستی خطر آفرین شدند. صهیونیست‌ها آن گاه که خطر فلسطینی‌ها را در جنوب لبنان برای کیان خویش جدی یافتند، طبق سیاست شیطانی خود این بار فالانژهای لبنان را سپر بلا کردند و جنگ خانمان‌سوزی را میان فلسطینی‌ها و مسیحی‌های مارونی لبنان به راه انداختند که نزدیک ده سال به درازا کشید و نیرو و تجهیزاتی را که سازمان آزادی‌بخش فلسطین برای نبرد با اشغالگران تدارک دیده بود در رویارویی با فالانژهای لبنان از میان رفت و سرانجام فلسطینی‌ها ناگزیر شدند از لبنان نیز بیرون بروند.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رژیم صهیونیستی دریافت که دیر یا زود نبرد سرنوشت‌ساز و آزادی‌بخش فلسطین به رهبری ایران و با بسیج امت اسلام آغاز خواهد شد و

فرهنگ جامع فلسطین (پیرامون نبرد کرامه)، ج ۳، ص ۶۲۶

۱. در این فاجعه که بعدها به «سپتامبر سیاه» معروف شد، ارتش اردن با حمله به مراکز فلسطینی در سحرگاه روز ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۰، طی ۱۲ روز بین ۱۱ تا ۲۰ هزار فلسطینی را قتل‌عام و بین ۳۰ تا ۵۰ هزار نفر را زخمی نمود و تنها در شهر عمان چهارده‌هزار خانه خراب شد. (فرهنگ جامع فلسطین، ج ۳، ص ۹۸)

سرزمین مقدس فلسطین به آغوش مام میهن اسلامی باز خواهد گشت و نظام صهیونیستی برای همیشه به زباله‌دان تاریخ خواهد رفت. از این رو، پیش‌دستی کردند و این بار صدام و



**اشغالگران فلسطین توان یک جنگ
 درازمدت و فرسایشی را ندارند و تا
 آنجا که بتوانند از رویارویی و
 درگیری مستقیم با دشمنان نیرومند
 خود می‌گریزند و با توطئه‌ها و
 ترفندهای گوناگون تلاش می‌کنند
 که مهره‌ها، گروه‌ها یا دولت‌های
 خیانت‌پیشه و ضدمردمی را سپر بلا
 قرار دهند و به دست آنها خطرها را
 از خود دور کنند**

حزب بعث عراق را که برای چنین روزی
 نذیره کرده و در آب نمک خوابانده
 بودند، به صحنه آوردند و به عنوان سپر
 بلا به رویارویی با ایران واداشتند. صدام
 و حزب صهیونیستی بعث، به مدت ۸ سال
 به نیابت از صهیونیست‌ها با ایران جنگید
 تا صهیونیست‌ها در فلسطین به
 اشغالگری، خونریزی و جنایت ادامه دهند
 و از خطر نابودی دور بمانند. بی‌تردید
 این جنگ ۸ ساله اگر تنها به مدت یک سال
 در مرز فلسطین روی می‌داد، آن سرزمین
 آزاد می‌شد و دست جنایت‌بار
 صهیونیست‌ها از سرنوشت مردم

فلسطین کوتاه می‌گردید و جهان اسلام در آرامش و امنیت کامل قرار می‌گرفت.^۱
 رژیم صهیونیستی و ارباب آن شیطان بزرگ اگر صدام و حزب بعث را در آستین نداشتند،
 بی‌تردید کشور دیگری را به جنگ با ایران برمی‌انگیختند تا این خطر سهمگین را که کیان
 صهیونیسم را به نابودی تهدید می‌کرد، برطرف کنند و صهیونیست‌ها را از شکست حتمی
 رهایی بخشند. با نگاهی به سیاست دیرینه رژیم صهیونیستی که بدان اشاره شد و برنامه

۱. برخی منابع از رفت و آمد عناصر صهیونیست در عراق تا چند روز قبل از آغاز رسمی جنگ تحمیلی علیه ایران
 در امتداد خطوط مرزی با ایران حکایت می‌کنند. این تحرکات به ویژه با فعالیت با سابقه صهیونیست‌ها در عراق
 و کردستان که خاطرات مأمور سابق موساد در ایران به بخشی از آن اختصاص دارد، قابل تأمل می‌باشد.

جدی و اصولی ایران برای آزادی سرزمین فلسطین و همراهی گسترده‌ای که از ایران با نهضت‌های آزادی‌بخش کشورهای گوناگون صورت می‌گرفت، تردیدی باقی نمی‌ماند که حمله صدام به ایران اجتناب‌ناپذیر بود و صهیونیست‌ها دست روی دست نمی‌گذاشتند تا قوای توانمند و سلحشور ایران در مرز فلسطین اشغالی چادر بزنند و سنگر بگیرند. آن کسانی که چنین وانمود می‌کنند که تندروی‌های برخی از افراد و مسئولان در ایران زمینه حمله بعثی‌ها به ایران را فراهم کرد، از نقشه‌ها، نیرنگ‌ها، تاکتیک‌ها و ترفندهای استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی بی‌خبرند؛ یا مأمورند که آرمان‌های انقلاب را به زیر سؤال برند و نسل امروز و نسل‌های فردا را از راه انقلاب و امام (راه آزادی و استقلال، راه عزت و سربلندی) دور کنند و چنین بنمایانند که پایبندی به آرمان‌های انقلاب و خط امام، افراطی‌گری، تندروی و دشمن‌تراشی است! و موجب شعله‌ور شدن جنگ و خونریزی و ویرانگری خواهد شد! باید راه سازش و کرنش و تسلیم و ستایش از زورمداران و جهان‌خواران را در پیش گرفت! تا صهیونیست‌های بین‌المللی و استکبار جهانی یک طرفه خون بریزند، آتش‌افروزی کنند و حمام خون پدید آورند؛ چنانکه می‌بینیم امروز در غزه، عراق، افغانستان، پاکستان و صعده، جوی خون جاری کرده و از کشته، پشته‌ها ساخته و ویرانه‌ها درست کرده‌اند.

◆ زبان صهیونیست‌ها در کام ساده‌لوح‌ها

استکبار جهانی و صهیونیست‌ها برای پیشبرد این نقشه شیطانی و کشاندن ملت‌ها به سکوت و سکون و سازش و کرنش، تلاش دارند و سوسه‌های زهرآگین و پندارهای دروغین خود را از زبان ساده‌اندیشان، فریب‌خوردگان و عناصری که اصولاً از سیاست بی‌خبرند بازگو کنند و به قلم و زبان آنان که تا پایه‌ای در میان قشرهایی از مردم نفوذ دارند، توده‌ها را خواب و خام سازند و به ذلت و خواری و وادادگی بکشانند و اینجاست که می‌بینیم یکباره منتظری و منتظری‌ها از «افکار جهانی»، «عرف بین‌المللی» و «تفاهم با امریکا» دم می‌زنند و حمله وحشیانه

رژیم بعثی عراق به ایران را ناشی از تندروی‌های امام و برخی از مسئولان نظام وانمود می‌کنند و می‌گویند و می‌نویسند:

... در ایران وقتی شاه فرار کرد و انقلاب پیروز شد و کشور در اختیار انقلابیون قرار گرفت، این حالت غرور را برای همه ایجاد کرد و لذا در بعد سیاست خارجی شعارها همه بر اساس صدور انقلاب و اینکه انقلاب مرز نمی‌شناسد و این قبیل

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رژیم صهیونیستی دریافت که دیر یا زود نبرد سرنوشت‌ساز و آزادی‌بخش فلسطین به رهبری ایران و با بسیج امت اسلام آغاز خواهد شد و سرزمین مقدس فلسطین به آغوش مام میهن اسلامی باز خواهد گشت

مسائل متمرکز بود. این شعارها کشورهای همجوار را به وحشت انداخت و این فکر برای آنها ایجاد شد که اینها به این شکل که پیش می‌روند فردا نوبت ماست... من یادم هست آن وقت‌ها در رابطه با دولت‌ها وقتی با امام صحبت می‌شد ایشان متغیر می‌شدند، اصلا به دولت‌ها اعتنایی نداشتند و اشکال این بود که هم حساب همه دولت‌ها را یکی کردند و هم مواضع اصولی علیه دول ارتجاعی را بدون احتساب عوارض آن و آمادگی لازم برای آن عوارض، به صورت خیلی حادی مطرح می‌کردند... به نظر من اگر ما یک مقدار تفاهم می‌کردیم شاید بهانه به دست آنها نمی‌آمد. بالاخره این زمینه برای آنها فراهم شد. دولت‌های استعماری هم با توجه به همین احساس وحشت به آنها نزدیک‌تر شدند و آنها را تحریک و تطمیع کردند تا بالاخره عراق به ما حمله کرد...^۱

بنابر تحلیلی که در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است، محورهایی که در پی می‌آید از عوامل آغاز جنگ میان ایران و عراق بود:

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۵۶۷ - ۵۶۵.

۱. پدید آمدن غرور در مسئولان نظام و در واقع امام! در پی پیروزی انقلاب اسلامی!
۲. بی‌اعتنایی امام به دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی! و راندن همه آنان به یک چوب!
۳. پافشاری امام روی صدور انقلاب که مایه ترس و هراس دولت‌های همسایه و دیگر دولت‌های کشورهای اسلامی شد!
۴. عدم تفاهم با دولت‌های حاکم در کشورهای اسلامی!

بنابراین، از دید آقای منتظری مقصر

اصلی در جنگ تحمیلی امام می‌باشند! نه صدام!! البته منتظری و کسانی که این خاطرات را برای وی نوشته‌اند مانند همه ساده‌لوحان، مستبدان و تحریف‌کنندگان تاریخ که فکر می‌کنند حقیقت فقط از زبان آنها جاری می‌شود، حتی به خود زحمت ندادند که گذری و نظری به گفته‌ها و اعلامیه‌های وی در همان دوران که امام و

◆

صدام و حزب صهیونیستی بعث، به مدت ۸ سال به نیابت از صهیونیست‌ها با ایران جنگید تا صهیونیست‌ها در فلسطین به اشغالگری، خونریزی و جنایت ادامه دهند و از خطر نابودی دور بمانند

انقلابیون را متهم به جنگ‌افروزی و افراطی‌گری می‌کنند؛ بیندازند و ببینند چه کسی بود که در اعلامیه ۱۴ خرداد ۱۳۵۸ و ده‌ها اعلامیه دیگر، در محکوم کردن دخالت سنای امریکا در دادگاه‌های انقلاب می‌نویسد:

ملت مسلمان ایران... به مقدار توانایی و قدرت خود از مبارزات حق‌طلبانه هم‌زمان مسلمان خود در فلسطین و اریتره و افغانستان و سایر منطقه‌ها حمایت و پشتیبانی می‌کند و برای نجات همه مستضعفین جهان از چنگال استعمار و استبداد می‌کوشد ...^۱

اینگونه اظهارات در آن دوره، افراطی‌گری و تحریک دولت‌های دیگر نیست (که البته از نظر ملت ایران هیچ‌گاه نبوده و نیست) اما امامی که دولت‌های اسلامی را دعوت به وحدت می‌کند می‌شود جنگ‌افروز و افراطی!! باید دانست که اتحاد میان دولت‌ها و ملت‌های مسلمان و نیز میان دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی، از دید امام از برنامه‌های استراتژیک، ریشه‌ای و سرنوشت‌ساز به شمار می‌رفت. امام از روزی که نهضت را آغاز کرد، در این اندیشه بود که میان دولت‌ها و ملت‌های مسلمان از یک سو و دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی از سوی دیگر اتحاد و انسجام پدید آورد و بارها روی این واقعیت پای فشرد که تا روزی که این وحدت و همسویی در جهان اسلام پدید نیاید، عزت و عظمت اسلام باز نمی‌گردد و دوران نلت‌پذیری‌ها، توسری خوردن‌ها، وابستگی‌ها و... پایان نمی‌یابد.

امام به این اتحاد تا آن پایه اهمیت می‌داد و آن را ریشه‌ای و اصولی می‌دانست که در پیامی با صراحت اعلام کرد:



آن کسانی که چنین وانمود می‌کنند که تندروی‌های برخی از افراد و مسئولان در ایران زمینه حمله بعثی‌ها به ایران را فراهم کرد، از نقشه‌ها، نیرنگ‌ها، تاکتیک‌ها و ترفندهای استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی بی‌خبرند

... به نظر من اساس مشکلاتی که برای این ممالک اسلامی هست، از همه بالاتر دو مشکل است: یک مشکل، مشکل بین حکومت‌ها و ملت است که حکومت‌ها از ملت‌ها جدا هستند...

مشکل دوم که باز از مشکل‌های

اساسی است برای دولت‌ها و ملت‌های اسلام، مشکلی است که بین خود دولت‌هاست... چرا باید دو حکومت - که هر دو اسلامی هستند - قرآن آنها یکی است، پیغمبر آنها یکی است [با هم اختلاف نظر داشته باشند]... اگر این دو مشکل رفع بشود تمام مشکلات

مسلمین رفع می‌شود و آن مجدی که در صدر اسلام برای مسلمین بود به دست می‌آید و چنانچه خدای نخواستہ تا آخر بخواهد این طور باشد که حکومت‌ها با ملت‌ها جدا از هم باشند و حکومت‌ها با حکومت‌ها مخالف باشند، باید مأیوس شد از اینکه ما بتوانیم و شما بتوانید آن مجدی را که در صدر اسلام بود به دست بیاوریم...^۱

**استکبار جهانی و صهیونیست‌ها
برای پیشبرد این نقشه شیطانی و
کشاندن ملت‌ها به سکوت و سکون
و سازش و کرنش، تلاش دارند
و سوسه‌های زهر آگین و پندارهای
دروغین خود را از زبان
ساده‌اندیشان، فریب‌خوردگان و
عناصری که اصولاً از سیاست
بی‌خبرند بازگو کنند**

امام این سخنان را در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ که کمتر از یک سال از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته بود، بر زبان آورده‌اند و اتحاد میان دولت‌ها و ملت‌های مسلمان از دید او تا آن پایه از اهمیت ویژه و والایی برخوردار بوده است که صریحاً اعلام می‌کنند: «... چنانچه خدای نخواستہ تا آخر بخواهد این طور باشد که حکومت‌ها با ملت‌ها از هم جدا باشند... باید مأیوس شد از اینکه بتوانیم... آن مجدی را که در صدر اسلام بود به دست بیاوریم...» با این وصف چگونه می‌توان باور کرد که

امام در پی پیروزی انقلاب اسلامی دچار غرور شده بود! و «... در رابطه با دولت‌ها وقتی با امام صحبت می‌شد ایشان متغیر می‌شدند، اصلاً به دولت‌ها اعتنایی نداشتند»!!! این ادعا با موضع‌گیری‌ها و اظهارنظرهای امام درباره دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی ناسازگار است و چنانکه اشاره شد امام اتحاد و همسویی و همراهی سران کشورهای اسلامی را تنها راه چاره‌رهایی از چنگال استکبار جهانی و صهیونیسم می‌دانستند و آن را به عنوان سیاست

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۸۶ و ۴۸۷.

استراتژیک خود دنبال می‌کردند. با نگاهی به سخنان امام درباره دولت‌ها و ملت‌های مسلمان که اکنون در دسترس قرار دارد، می‌توان به این واقعیت پی برد که امام در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی همه تلاش خود را به کار گرفتند که میان دولت‌ها و ملت‌های مسلمان و نیز میان دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی همدلی و همسویی پدید آورند و آنان را با یکدیگر متحد کنند. برخی از دیدگاه‌ها و سخنان امام را که نمایانگر اهتمام امام به اتحاد، همراهی و همدلی است، در پی می‌آوریم:

... روابط ما با دولت‌های اسلامی همیشه باید قوی باشد. دولت‌های اسلامی باید به منزله یک دولت باشند، کانه یک جامعه هستند. یک پرچم دارند، یک کتاب دارند، یک پیغمبر دارند. باید با هم متحد باشند، با هم علاقه همه‌جانبه داشته باشند و اگر... این آمال حاصل بشود که بین دولت‌های اسلامی از همه جهات وحدت پیدا بشود، امید است

بر مشکلات خودشان غلبه کنند و یک قدرت بزرگتر از قدرت‌های دیگر در مقابل سایر قدرت‌ها باشند...^۱

... اگر دول عربی - که جمعیت‌های زیاد و گروه‌های زیادی دارند - با هم اتفاق داشتند، این مصیبت‌ها برای فلسطین و برای قدس پیش نمی‌آمد، لکن مع‌الأسف دولت‌های عربی به نصایح ما گوش نکردند و با اختلافاتی که بین خودشان، دست‌های اجانب، ایجاد کردند، توجه نکردند...^۲

اینجاست که می‌بینیم یکباره منتظری و منتظری‌ها از «افکار جهانی»، «عرف بین‌المللی» و «تفاهم با امریکا» دم می‌زنند و حمله وحشیانه رژیم بعثی عراق به ایران را ناشی از تندروری‌های امام و برخی از مسئولان نظام وانمود می‌کنند

۱. صحیفه امام، ج ۷، ص ۱۹۹ (۱۳۵۸/۲/۱۷).

۲. همان، ص ۱۹۸.

... باید دولت‌های اسلامی ... بدانند که رمز پیروزی دولت‌ها وحدت کلمه است، رفع اختلاف است... اگر بخواهند از زیر بار اجنبی خارج بشوند باید برنامه فعلی را تغییر بدهند و یک برنامه اسلامی [ایجاد کنند] همه به حکومت خودشان باقی باشند، لکن متحد باشند، همه با هم...^۱

... ما می‌خواهیم با همه دولت‌ها - چه اسلامی و چه غیر اسلامی- با حفظ احترام متقابل روابط دوستانه داشته باشیم... یکی از موجبات [ضعف] دول اسلامی این است که تفاهم بین دولت‌ها و ملت نیست. دولت خود را از مردم جدا کرده و مردم هم به دولت بدبین شده‌اند و در نتیجه اگر دولت مشکل اقتصادی داشته باشد ملت در حل آن هیچ گونه همکاری نمی‌نماید. اگر دولت‌ها با ملت خود به درستی رفتار کنند، برای هیچ یک از آنها مشکلی به وجود نمی‌آید...^۲

... من از همه ملت‌های اسلامی، از همه مسلمین، از همه ارتش‌های اسلامی، از همه قوای انتظامی اسلامی، از همه رؤسای جمهور ممالک اسلامی می‌خواهم که با این نهضت همراه باشند، با این مقابله که مابین کفر و اسلام است - نه بین ایران و امریکا - مابین تمام کفر و تمام اسلام است، مسلمین به پا خیزند...^۳

... این عید سعید مبارک فطر را به همه مسلمین جهان... تبریک عرض می‌کنم، مبارک آن روزی است که تمام دولت‌های اسلامی با ملت‌ها با هم باشند و همه با هم همصدا و همه با هم هم‌مقصد و اسلام را در همه جا زنده کنند و همه ممالک اسلامی متحد شوند، تا اینکه دست ابرقدرت‌ها را از ممالک خودشان قطع کنند...^۴

... چنانچه اینجانب و مسئولین جمهوری اسلامی مکرر اعلام نموده‌ایم ملت و دولت جمهوری اسلامی ایران، تسلیم احکام مقدس قرآن و اسلام‌اند و به حکم قرآن مجید خود

۱. همان، ج ۸، ص ۲۰۸ (۱۳۵۸/۴/۶).

۲. همان، ج ۹، ص ۲۵۰ (۱۳۵۸/۵/۶).

۳. همان، ج ۱۱، ص ۱۰۶ (۱۳۵۸/۹/۱).

۴. همان، ج ۱۳، ص ۹۳ (۱۳۵۹/۵/۲۱).

را برادر ایمانی تمام ملت‌های اسلامی و کشورهای مختلف ... می‌دانند و صلح‌جویی و زندگی مسالمت‌آمیز را با تمام دولت‌ها و ملت‌ها طالب می‌باشند...^۱

... جمهوری اسلامی برخلاف آنچه بوق‌های تبلیغاتی کوشش در کربیه نشان دادن چهره نورانی آن می‌کنند، مایل است با تمام کشورهای اسلامی دست اخوت و برادری دهد و تجاوز و تعدی را به هیچ کشوری، خصوصاً کشورهای همسایه و منطقه و سایر کشورهای اسلامی، به پیروی از احکام الهی جایز نمی‌داند...^۲

... دولت‌های مسلمین، آخر چرا باید این طور باشند. اینها اگر واقعا بیدار شوند و بفهمند چه قدرتی در دستشان هست و چه منابعی در دست اینها هست... خب با هم روابط پیدا می‌کنند، روابط دوستی پیدا می‌کنند، خب ما فریاد می‌زنیم که آقا بیایید با هم دوست باشیم... آنها می‌گویند نه، ایران می‌خواهد همه کشورهای دنیا را از بین ببرد... ایران چرا می‌خواهد [از بین] ببرد؟ ایران می‌خواهد همه را اصلاح کند، می‌خواهد که با هم باشند، همه‌شان، برادر باشند، همه‌شان...^۳

◆

**اتحاد میان دولت‌ها و ملت‌های
مسلمان و نیز میان دولت‌های حاکم
بر کشورهای اسلامی، از دید امام از
برنامه‌های استراتژیک، ریشه‌ای و
سرنوشت‌ساز به شمار می‌رفت**

چنانکه می‌بینید امام از روز پیروزی انقلاب اسلامی - همانند دوران نهضت و مبارزه - پیوسته دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی را به وحدت و همدلی فرا می‌خواند و در پیام‌های خود دست اتحاد به سوی آنان دراز می‌کند و از آنان در راه پدید آوردن اتحاد و انسجام مدد می‌خواهد و عید را روزی مبارک می‌داند

۱. همان، ج ۱۶، ص ۴۷ (۱۳۶۰/۱۱/۲۲).
 ۲. همان، ج ۱۶، ص ۲۳۵ (۱۳۶۱).
 ۳. همان، ج ۱۸، ص ۲۲۶ (۱۳۶۲/۸/۲۹).

که دولت‌های اسلامی متحد شوند و فریاد می‌زند که «بیایید با هم دوست باشیم». آرزو و آرمان او این است که دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی با هم متحد شوند، در یک صف بایستند و به عنوان قدرت واحد و دولت واحد در مقابل دشمنان عرض اندام کنند و به رویارویی برخیزند. در این پیام‌ها و مددخواهی‌های امام نه تنها کوچک‌ترین غرور و بلندپروازی دیده نمی‌شود، بلکه در آن یک دنیا، فروتنی، صلح‌جویی، دلسوزی، همسویی، گذشت و

امام اتحاد و همسویی و همراهی سران کشورهای اسلامی را تنها راه چاره رهایی از چنگال استکبار جهانی و صهیونیسم می‌دانستند و آن را به عنوان سیاست استراتژیک خود دنبال می‌کردند

برادری جلوه‌گر است. بگذریم از اینکه اصولاً شکست و پیروزی برای امام مفهومی نداشت؛ نه در برابر شکست سرخورده و افسرده می‌شد و نه در برابر پیروزی مغرور و دلباخته می‌گردید و چنانکه در سخنرانی خویش اعلام کرد:

... شکست برای کسانی است که آمال و آرمانشان دنیا می‌باشد و ذخایر دنیوی قلب آنان را فرا گرفته است... کسی که رابطه با خدا دارد، کسی که به ماوراءالطبیعه مرتبط است، شکست ندارد...^۱

امام پیروزی خویش را در انجام تکالیف اسلامی و وظایف خدایی می‌دانست و آن گاه که رسالت و مسئولیت خویش را به انجام می‌رسانید، خود را پیروز می‌دید؛ هر چند به ظاهر در راه انجام آن وظیفه با شکست روبه‌رو می‌شد.

نکته در خور بررسی این است که آقای منتظری یا کسانی که این خاطرات را از زبان او نوشته‌اند روی چه معیار و میزانی این نسبت ناروا را به امام داده و او را پس از پیروزی

۱. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۲۲۹.

انقلاب اسلامی به غرور متهم کرده‌اند؟ به نظر می‌رسد که دو عامل در بستن این پیرایه به امام نقش داشته است: نخست اینکه عناصر ضد انقلاب برون‌مرزی و مهره‌های وابسته به امریکا و رژیم صهیونیستی، به منظور به زیر سؤال بردن راه امام سالیان درازی تبلیغ کردند که عامل اصلی حمله صدام به ایران تندروی‌ها و موضع‌گیری‌های آتشین امام بوده است و در پی رخنه و نفوذ آن عناصر مرموز در بیت آقای منتظری می‌بینیم که این برجسب ناچسب از زبان نامبرده به امام زده شده است دوم اینکه آقای منتظری در پی پیروزی انقلاب اسلامی به علت نداشتن جنبه روحی و اقتدار ذاتی، به غرور شدیدی دچار شده و بر این باور بود که با پشتیبانی از «نهضت‌های آزادی‌بخش» می‌تواند دنیا را فتح کند و با همراهی مهدی هاشمی، رهبری جهان را به نام خود ثبت نماید!! و آنچه در خاطرات منسوب به او آمده است: «... وقتی انقلاب پیروز شد... جوی که در ایران بود این بود که عراق کی هست، عربستان کی هست، شیوخ خلیج کی هستند؟ و...»



امام در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی همه تلاش خود را به کار گرفتند که میان دولت‌ها و ملت‌های مسلمان و نیز میان دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی همدلی و همسویی پدید آورند و آنان را با یکدیگر متحد کنند



عامل امریکا هستند. ای ملت عرب و ای برادران مسلمان که در دیگر ممالک اسلامی

در واقع زبان حال خود آقای منتظری است که خود را ابرقدرت جهان می‌دید! و بر این باور بود که به راستی «عالم را مُسَخَّر کرده است!!» و همه دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی را بدون استثنا «دست‌نشانده و عامل امریکا» اعلام می‌کرد:

... ما با ملت عراق برادریم، ما با همه ملل اسلامی برادریم، این دولت‌های آنها هستند که دست‌نشانده‌اند و

هستید به خود آبیید و این همه خودتان را در مقابل امریکا خوار و خفیف نشان ندهید...^۱



چنانکه می‌خوانید او در این سخنان، همه دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی را به یک چوب می‌راند و همه آنان را دست‌نشانده و عامل امریکا می‌داند و ملت‌های عرب و مسلمانان را به خروش و خیزش فرا می‌خواند و با وجود این در خاطرات منسوب به او می‌خوانیم:

... من یادم هست آن وقت‌ها در رابطه با دولت‌ها وقتی با امام صحبت می‌شد ایشان متغیر می‌شدند، اصلاً به دولت‌ها اعتنایی نداشتند و اشکال این بود که هم حساب همه دولت‌ها را یکی کردند و هم مواضع اصولی علیه دول ارتجاعی را بدون احتساب عوارض آن... به صورت حادی مطرح می‌کردند... و مجموعاً این جو ایران سایر کشورها را به وحشت انداخته بود، عراق هم به دنبال بهانه می‌گشت که از این به هم ریختگی کشور پس از انقلاب استفاده کند و... شاخ و شانه جنگ می‌کشید، امارات و عربستان هم تقریباً یک چنین موضع‌هایی داشتند... من احساس کردم که ما مورد تهاجم قرار

۱. مصطفی ایزدی (به کوشش)، همان، ص ۴۰۴ (تکیه روی برخی از فراها از نگارنده است).

می‌گیریم و...^۱

آیا به راستی آقای منتظری در آن دوران از به اصطلاح جوی که ترسیم می‌کند، مستثنی بوده است؟ آیا بر آن بوده است که به نحوی با دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی و عربی کنار بیاید و راه صلح و صفا را در پیش بگیرد؟ آیا امام «به دولت‌ها اصلا اعتنایی نداشتند» لیکن آقای منتظری دنبال این بوده است که به اصطلاح دل آنها را به دست آورد؟! موضع امام را در برابر دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی در پیش آوردیم و به آن گذر کردیم. اکنون بایسته است گذری بر سخنان آقای منتظری داشته باشیم و دریابیم که آیا او به راستی «احساس خطر می‌کرده است» که ما به زودی مورد حمله و به گفته خودش «مورد تهاجم»! قرار می‌گیریم و بر آن بوده است با سخنان حکیمانه! خود، از یک جنگ خانمان‌سوز پیشگیری کند و دل دولت‌ها را به دست آورد؟!



امام از روز پیروزی انقلاب اسلامی -
همانند دوران نهضت و مبارزه -
پیوسته دولت‌های حاکم بر
کشورهای اسلامی را به وحدت و
همدلی فرا می‌خواند و در پیام‌های
خود دست اتحاد به سوی آنان دراز
می‌کند و از آنان در راه پدید آوردن
اتحاد و انسجام مدد می‌خواهد

نمونه‌هایی از دیدگاه‌ها و
موضع‌گیری‌های آقای منتظری پیرامون
دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی را
در ادامه می‌خوانید:

... بعضی از دولت‌های کشورهای
اسلامی هستند که افراد فاسدی
هستند و جناب محمدرضا پهلوی‌اند.
اما ملت‌هایشان با ما هستند...
بعضی از سران کشورهای اسلامی
هستند که کارشکنی می‌کنند و
واقعش این است که خودشان از

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۵۶۶.

عمال صهیونیزم جهانی هستند...^۱

من بدین وسیله به سران کشورهای اسلامی که مجاور ایران هستند تذکر می‌دهم که از این اوضاعی که در ایران برای سران کشور ایران پیش آمد عبرت بگیرند و آنها هیچ وقت قدرتشان زیادتر از قدرت دستگاه محمدرضا پهلوی نبوده و نیست و محمدرضا با اینکه دو ابرقدرت‌های شرق و غرب و سایر کشورها از او حمایت می‌کردند، تا بن دندان به خیال خود مسلح بود ولی در مقابل اراده ملت شکست خورد. سران کشورهای اسلامی به اینکه فشار بیاورند به مردم مسلمان نمی‌توانید خودتان را حفظ کنید. بیایید عبرت بگیرید. گناه محمدرضا پهلوی استبداد، دیکتاتوری، پاکداشتن روی دستورات اسلام بود...^۲

... ای مسلمانان جهان! بیدار شوید، ببینید ملت ایران با دست خالی ولی با اتحاد و وحدت کلمه و همبستگی، طاغوت زمان را سرنگون کرد؛ حکومت ۲۵۰۰ ساله را از میان برداشت. برای اسلام فداکاری کنید، دیگر زمانی نیست که طاغوت‌ها قادر باشند بر شما حکومت کنند. ای کسانی که در کشورهای اسلامی حکومت می‌کنید! من به شما دوستانه تذکر می‌دهم از این وضعی که برای حکومت ایران پیش آمد عبرت بگیرید؛ بیایید به دامن اسلام؛ ظلم و تعدی و استبداد نکنید. این کارهایی که شما الان دارید می‌کنید: کتاب پاره کردن، مجله پاره کردن، عکس پاره کردن و نظایر آن، ساواک ایران خیلی قدرتش از اداره‌های امن عراق و دیگر نقاط بیشتر بود. ملت ایران با دست خالی به حساب ساواک رسید... خبر رسیده که تعدادی از برادران مسلمان در عراق اعدام شده‌اند، نقشی را که محمدرضا در این‌جا اجرا می‌کرد، حالا آن آقا در عراق دارد می‌کند؛ ژاندارم خاورمیانه می‌شود، علیه ایران توطئه می‌کند، سفیرش در بیروت علیه ایران اعلامیه صادر کرده است. جای پای آنها در کردستان عزیز و خوزستان پیدا شده... ای آقایایی که در عراق

۱. مصطفی ایزدی (به کوشش)، همان، ص ۳۱۵.

۲. در اصل آن.

۳. همان، ص ۳۳۶.

حکومت می‌کنی!] کمی از قدرتی که داری پایین بیا. ملت عراق هم ملت مسلمان‌اند؛ ملت مسلمان تا کی می‌تواند صبر کند...^۱

... دنیا به هم مربوط شده، مردم با رادیو و تلویزیون، رسانه‌های گروهی و به وسیله اینها اطلاع پیدا کردند و رشدی پیدا کردند، در همه جا، دیگر آن رژیم‌های سابق بخواهی نخواهی باید بروند و بایستی کسانی که در رأس کارند در کشورهای عربی، اینها توجه داشته باشند که خواهی نخواهی کل یوم یکی از این اساس‌ها بالاخره از بین می‌رود...^۲



اصولا شکست و پیروزی برای امام مفهومی نداشت؛ نه در برابر شکست سرخورده و افسرده می‌شد و نه در برابر پیروزی مغرور و دل‌باخته می‌گردید



این سخنان نیش‌دار و تهدیدآمیز از آن کسی است که در خاطرات منسوب به او ادعا شده است که «... من احساس کردم که ما مورد تهاجم قرار می‌گیریم!» و به اصطلاح دنبال چاره‌جویی بوده است که از شعله‌ور شدن آتش جنگ پیشگیری کند و با زبان دیپلماسی، سران کشورهای اسلامی را آرام سازد و از توطئه بر ضد ایران بازدارد!

نگارنده هرگز بر آن نیست که موضع‌گیری‌های آن روز آقای منتظری بر ضد دولت‌های کشورهای اسلامی را که نمونه‌هایی از آن در بالا آمد، مورد نکوهش قرار دهد و نادرست بخواند. بی‌تردید از رهروان راه امام و مردان فروهیده انقلابی انتظار همین بود و همین است که با شاهکها و قارونکهای شرف‌فروخته حاکم بر کشورهای اسلامی با همین زبان سخن بگویند که آقای منتظری سخن گفته است، لیکن آنچه نگارنده را بر آن می‌دارد که گفته‌ها و نوشته‌های او را بازخوانی کند، رویارویی با تحریف‌گری‌ها و دروغ‌پردازی‌هایی است که در

۱. همان، ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۲۴۶.

خاطرات منسوب به نامبرده دیده می‌شود. در این خاطرات از سوئی تلاش می‌شود که آقای منتظری - که امروز در محاصره لیبرال‌ها، سکولارها و منافقان شاید قرار گرفته است - با شیوه زشتی رنگ‌آمیزی شود و چنین نمایانده شود که نامبرده از آغاز، لیبرال‌منش و دموکرات‌مآب بوده است و بدتر آنکه از زبان او برای امام پرونده سنگینی ساخته شده و همه توطئه‌ها و ترفندهای استکبار جهانی، صهیونیسم بین‌المللی و رژیم‌های وابسته و دست‌نشانده آنان نادیده انگاشته شده و صدام تبرئه گردیده است و جنگ تحمیلی بازتاب موضع‌گیری‌های به اصطلاح تند و انعطاف‌ناپذیر امام نمایانده شده!! و بدین‌گونه خط امام به زیر سؤال رفته است.

لیبرال‌های خودباخته و در رأس آنان گروهک «نهضت آزادی» در پی پیروزی انقلاب اسلامی برای خوشامد زورمداران غربی، این شعار را دم گرفتند که «ما نمی‌خواهیم انقلابمان را صادر کنیم!» چون به انقلاب باورمند نبودند، و آن را از سوی امام و امت بر خود تحمیل می‌دیدند؛ انگار بیماری‌ای در کشور رواج یافته است و طبعا هیچ کس هیچ گاه نمی‌خواهد که آن بیماری به کشورهای

عناصر ضد انقلاب برون‌مرزی و مهره‌های وابسته به امریکا و رژیم صهیونیستی، به منظور به زیر سؤال بردن راه امام سالیان درازی تبلیغ کردند که عامل اصلی حمله صدام به ایران تندروی‌ها و موضع‌گیری‌های آتشین امام بوده است

دیگر سرایت کند و مردم دیگر کشورها را آلوده کند! امام از آنجا که به انقلاب ایمان داشت و آن را تنها راه رهایی ملت‌های زیر ستم از ذلت و اسارت و تباهی می‌دانست، با صراحت اعلام کرد که ما انقلابمان را صادر می‌کنیم. نوع‌دوستی، خیرخواهی و انسانیت اقتضا می‌کند که انسان کالاهای مفید و زندگی‌بخش خود را به دیگران عرضه دارد و آنان را نیز به بهره‌گیری از آن کالاهای زندگی‌ساز و ارزنده فرا خواند. اکنون هواداران سیاست غرب و غرب‌زدگان

فریب‌خورده که با اعلام صدور انقلاب، از جانب امام سیلی خورده و نتوانسته‌اند از پیشرفت انقلاب و صدور آن به دیگر کشورها پیشگیری کنند و به اربابان استعمارگر خویش خدمت کنند، برای انتقام گرفتن از امام و به زیر سؤال بردن راه و اندیشه آن رهبر حکیم و دانا، بیهوده‌گویی‌های خود را از زبان آقای منتظری طرح کرده‌اند و از زبان او می‌خواهند وانمود کنند که جنگ تحمیلی، تحریم اقتصادی و دیگر فشارهای خارجی، ریشه در شعار «صدور انقلاب» داشت که از طرف امام طرح و روی آن پافشاری شد! از این رو، در خاطرات منسوب به آقای منتظری آورده‌اند:

... در بعد سیاست خارجی، شعارها بر اساس صدور انقلاب و اینکه انقلاب مرز نمی‌شناسد و این قبیل مسائل متمرکز بود. این شعارها کشورهای همجوار را به وحشت انداخت و این فکر برای آنها ایجاد شد که اینها به این شکل که پیش می‌روند فردا نوبت ماست... کشورهای همجوار واقعا به وحشت افتادند و در برابر جمهوری اسلامی موضع گرفتند و کشورهای غربی نیز آنان را تحریک کردند و ...^۱



در این خاطرات تلاش می‌شود که آقای منتظری — که امروز در محاصره لیبرال‌ها، سکولارها و منافقان شیاد قرار گرفته است — با شیوه زشتی رنگ‌آمیزی شود و چنین نمایانده شود که نامبرده از آغاز، لیبرال‌منش و دموکرات‌مآب بوده است

بایسته یادآوری است که هدف امام از صدور انقلاب، صدور اندیشه و ایده بود، نه لشکرکشی و کشورگشایی و جنگ و خونریزی؛ امام در بیشتر مواردی که از صدور انقلاب سخن گفتند، به این نکته اشاره کردند که منظور از صدور انقلاب، صدور اندیشه است و بی‌تردید ایده و اندیشه، ما بخواهیم یا نخواهیم و از صدور انقلاب دم بزنیم یا نزنیم، به تدریج

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۵۶۵.

در میان کشورها و ملت‌ها نفوذ و پیشرفت می‌کند و این مسئله‌ای نبود که کشورهای دیگر بخواهند یا بتوانند با جنگ و با حمله به ایران جلوی آن را بگیرند و از صدور آن پیشگیری کنند. افزون بر این، امام در برخی از پیام‌های خود به این نکته اشاره داشتند که آرزوی ما این است که با صدور انقلاب دولت‌ها نیز بیدار شوند و روشی انقلابی در برابر بیگانگان و جهان‌خواران در پیش بگیرند و این گونه پیام‌ها و دیدگاه‌ها موضوعی نبود که مایه وحشت دولت‌ها باشد. امام در یکی از پیام‌های خود اعلام کرده است:

... ما اینکه می‌گوییم باید انقلاب ما به همه جا صادر بشود، این معنای غلط را از آن برداشت نکنند که ما می‌خواهیم کشورگشایی کنیم... ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران واقع شد... در همه ملت‌ها و در همه دولت‌ها [واقع] بشود، آرزوی ما این است؛ معنی صدور انقلاب ما این است که همه ملت‌ها بیدار بشوند و خودشان را از این گرفتاری که دارند و از این تحت سلطه بودن... نجات بدهند...^۱

گفتار امام را در مورد صدور انقلاب

پی می‌گیریم:

لیبرال‌های خودباخته و در رأس آنان گروهک «نهیضت آزادی» در پی پیروزی انقلاب اسلامی برای خوشامد زورمداران غربی، این شعار را دم گرفتند که «ما نمی‌خواهیم انقلابمان را صادر کنیم!» چون به انقلاب باورمند نبودند

... صدور اسلام به این است که اخلاق اسلامی، آداب اسلامی، اعمال اسلامی شما طوری باشد که مردم توجه به آن [پیدا] بکنند...^۲
... ما می‌خواهیم اسلام صادر بشود، ما که نمی‌گوییم می‌خواهیم با سرنیزه صادر بکنیم، ما می‌خواهیم

۱. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۸۱.

۲. همان، ص ۴۸۶.

با دعوت، اسلام را به همه‌جا صادر بکنیم. ما می‌خواهیم الگویی از اسلام در عالم - ولو یک الگوی ناقصی باشد - نشان بدهیم...^۱

... ما که می‌گوییم انقلابمان را می‌خواهیم صادر بکنیم... نمی‌خواهیم شمشیر بکشیم و تفنگ بکشیم و حمله کنیم... ما می‌خواهیم انقلاب فرهنگی‌مان را، انقلاب اسلامی‌مان را به همه ممالک صادر کنیم...^۲

... صدور با سر نیزه صدور نیست، صدور با زور صدور نیست. صدور، آن وقتی است که اسلام، حقایق اسلام، اخلاق اسلامی، اخلاق انسانی [صادر شود]...^۳

... مسئله دیگر صدور انقلاب است که بارها گفته‌ام ما با کسی سر جنگ نداریم. امروز انقلاب ما صادر شده است... باید با تبلیغات صحیح، اسلام را آن گونه که هست به دنیا معرفی نماییم. وقتی ملت‌ها اسلام را شناختند قهرا به آن روی می‌آورند و ما چیزی جز پیاده شدن احکام اسلام در جهان نمی‌خواهیم...^۴

... اگر ما می‌گوییم انقلاب باید صادر بشود، یعنی اسلام باید در همه‌جا رشد پیدا کند؛ ما بنا نداریم در جایی دخالت نظامی کنیم...^۵

... ما که می‌گوییم می‌خواهیم انقلابمان را صادر کنیم، نمی‌خواهیم با شمشیر باشد، بلکه با تبلیغ باشد...^۶

... ما که می‌گوییم اسلام را می‌خواهیم صادر کنیم، معنایش این نیست که ما سوار طیاره بشویم و بریزیم به ممالک دیگر... آنچه ما می‌توانیم این است که به وسیله دستگاه‌هایی که داریم، به وسیله همین صدا و سیما، به وسیله مطبوعات، به وسیله گروه‌هایی که به

۱. همان، ج ۱۸، ص ۱۷۵.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۹۰.

۳. همان، ص ۴۸۸.

۴. همان، ج ۱۵، ص ۳۲۱.

۵. همان، ج ۱۷، ص ۱۳.

۶. همان، ج ۱۸، ص ۷۲.

خارج می‌روند، اسلام را آن طور که هست معرفی کنیم... آن چیزی که با ارشاد حاصل می‌شود و قلب مردم را برمی‌گرداند... این هنر از اسلام می‌آید و این هنر از احکام اسلام می‌آید، نه با توپ و تانک...^۱

... ما از اول گفتیم می‌خواهیم انقلابمان را صادر کنیم، صدور انقلاب به لشکرکشی نیست، بلکه می‌خواهیم حرفمان را به دنیا برسانیم... و روابط حسنه داشته باشیم و الا آنهایی که می‌خواهند ما را به تباهی بکشند ما اصلا میل نداریم با آنها روابط حسنه داشته باشیم، مگر اینکه اصلاح بشوند...^۲

انقلاب شما بحمدالله صادر شده است، نه اینکه صادر می‌شود، صادر شده و تقویت می‌شود...^۳

در خور نگرش است که آقای منتظری در دورانی که هنوز زیر نفوذ منافقان و عناصر لیبرال و غرب‌زده قرار نداشت، به شکلی توفنده و کوبنده از صدور انقلاب سخن می‌گفت و حاکمان وابسته کشورهای عربی و اسلامی را رفتنی و محکوم به سقوط و نابودی اعلام می‌کرد: ... مطمئنم که در همه کشورهای

امام از آنجا که به انقلاب ایمان داشت و آن را تنها راه رهایی ملت‌های زیر ستم از ذلت و اسارت و تباهی می‌دانست، با صراحت اعلام کرد که ما انقلابمان را صادر می‌کنیم

اسلامی و بلکه در همه کشورهای مستضعف این انقلاب و تحول پیش خواهد آمد... دیگر آن رژیم‌های سابق بخواهی نخواهی باید بروند... من مطمئنم این انقلاب ایران که پیروز شده به پیروزی کامل خواهد رسید و خواهی نخواهی به کشورهای دیگر هم سرایت

۱. همان، ص ۳۶۴.

۲. همان، ج ۱۹، ص ۴۱۴.

۳. همان، ج ۱۸، ص ۲۲۶.

خواهد کرد...^۱

بایسته یادآوری است که هدف امام از صدور انقلاب، صدور اندیشه و ایده بود، نه لشکرکشی و کشورگشایی و جنگ و خونریزی؛ امام در بیشتر مواردی که از صدور انقلاب سخن گفتند، به این نکته اشاره کردند که منظور از صدور انقلاب، صدور اندیشه است

او در پیام دیگری آورده است:
 ... ابرقدرت‌های شکست‌خورده در الجزایر و ویتنام و ایران در اندیشه خام محاصره کردن انقلاب ما برآمده تا به گمان خود، نهضت انقلابی اسلام را در درون چهاردیواری ایران محبوس و تضعیف نمایند و از گسترش جهانی مکتب توحید جلوگیری به عمل آورند... باید به گونه‌ای انقلاب را شکل داد که در پشت هیچ مرز و پیمان و اتحادیه و سازمانی متوقف نگردد و جبهه مستضعفین که مورد تأکید مداوم امام

است هر چه زودتر به وجه صحیح تشکیل شود... از این رو، ما به کلیه مجاهدان رزمنده و تلاشگر و درستکار فلسطین، لبنان، اریتره، فیلیپین، فطانی، عراق، افغانستان و همه مسلمین و مستضعفین جهان سوم عموماً، دست برادری داده و به گرمی دست آنان را می‌فشاریم. ما حتی یک لحظه طنین آسمانی قرآن مجید که «قاتلوا ائمه الکفر» یا «قاتلوه‌م حتی لا تکون فتنه و یكون الدین کله لله» را از یاد نمی‌بریم و انقلاب شامخ توحیدی را علاوه بر پهنه کشور عزیز ایران در صحنه‌های انترناسیونالیسم متبلور خواهیم ساخت ولو بلغ ما بلغ...^۲

تا روزی که آقای منتظری در خط امام حرکت می‌کرد، می‌بینیم در راه پاسداری از آرمان‌ها و اندیشه‌های انقلاب اسلامی، با جان و دل می‌کوشید، راه امام را پاس می‌داشت و کلام امام را:

۱. مصطفی ایزدی (به کوشش)، همان، ص ۲۴۶.

۲. همان، ص ۲۰۹ و ۲۱۱.

«ولو بلغ ما بلغ» تکرار می‌کرد؛ یعنی برای هر گونه فشارها، تهدیدها، توطئه‌ها، ترورها، تحریم اقتصادی، حمله نظامی و... آمادگی داشت و دریافته بود که در راه استقلال و آزادی و آرمان‌های اسلامی باید هزینه‌های سنگینی پرداخت و حسین‌وار جانبازی و فداکاری کرد و از سر و جان گذشت؛ لیکن آن روز که در چنگ لیبرال‌ها و شیفتگان یقه‌چاک امریکا گرفتار شد و در خط سازش و کرنش قرار گرفت و شست‌وشوی مغزی داده شد، دیدیم که نه تنها از امام و خط امام دوری گزید و کلام روح‌بخش و سرنوشت‌ساز «ولو بلغ ما بلغ» را به دست فراموشی سپرد، و از راه عاشوراییان، راه حسین و مکتب خون‌رنگ تشیع و آرمان‌های شهدا فرسنگ‌ها فاصله گرفت بلکه اصولاً فداکاری و جانبازی را، تندروری و خشونت‌طلبی پنداشت و تسلیم، سازش و کرنش را خردورزی و سیاست‌مداری دانست؛ با اینکه او در پیامی سوگند یاد کرده بود که در خط امام استوار بماند و رسالت مقدس شهادت و فلسفه مقاومت را پاس بدارد و راه شهدا را ادامه دهد:

... سوگند به خون و خونین‌پیام شهدا و مقاومت و محرومیت که خط رهبری و امامت حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی را تا حصول پیروزی دنبال خواهیم کرد. سوگند به نیروبخش جهان و آفریدگار نیروها که اجازه نخواهیم داد یک لحظه رسالت مقدس شهادت و فلسفه مقاومت فراموش گردد. سوگند به طراوت خون شهید و روح پرخاشگر انقلابی که توطئه‌های اهریمنان و سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تجزیه‌گری و پیمان‌های شوم و مثلث ابرقدرت‌ها را [نه] تنها با دست و فریاد که با خون و آتش متلاشی خواهیم کرد. سوگند به عنصر مقاومت و محرومیت که هرگز خاطره تلخ و وحشتناک استعمارزدگانی چون قهرمانان فلسطین، فیلیپین، افغانستان، اریتره و دیگر جاها را از یاد نبرده، با تمام امکانات، آنان را یاری خواهیم کرد. سوگند به عاشورا و کربلا و میدان شهدا که دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران [را] در جزء جزء خاک گرامی این مرز و بوم پاسداری خواهیم نمود. سوگند به مستضعفین و محرومین و منکوبین همه تاریخ که سیاست پلید امریکا و اسرائیل در کردستان و دیگر نیرنگ‌های محافل جاسوسی شرق و غرب، ما را از راه مقدس منحرف نخواهد نمود و سوگند به همه پیامبران بر حق خدا و

ائمه بزرگ شیعه و راهبران والای توحید که راه شهیدان را تا آخر ادامه خواهیم داد...^۱

امام در برخی از پیام‌های خود به این نکته اشاره داشتند که آرزوی ما این است که با صدور انقلاب دولت‌ها نیز بیدار شوند و روشی انقلابی در برابر بیگانگان و جهان‌خواران در پیش بگیرند

لیکن آن روز که منافقین، لیبرال‌ها و دیگر عناصر مرموز و مخالف انقلاب اسلامی در بیت وی رخنه کردند، او را در میان گرفتند و کانالیزه کردند، دیدیم که او بر این پیمانی که با امام، ملت و شهدا بسته بود، وفادار نماند، پیمان‌شکنی کرد و سخنان باندها و گروهک‌های وابسته به غرب و امریکا را چنین تکرار نمود:

... باید حساب کنیم در ظرف این ده

سال که جنگ را به ما تحمیل کردند آیا جنگ را خوب طی کردیم یا نه؟ دشمنان ما که این جنگ را تحمیل کردند آنها پیروز از کار درآمدند. چقدر نیرو از ایران و از دست ما رفت و چقدر جوان‌هایی را از دست دادیم که هر کدام یک دنیا ارزش داشتند و چه شهرهایی از ما خراب شد. باید اینها بررسی شود و ببینیم اگر اشتباهی کرده‌ایم اینها توبه دارد و اقلامتنبه شویم که بعدا تکرار نکنیم. چقدر در این مدت شعارهایی دادیم که غلط بود و خیلی از آنها ما را در دنیا منزوی کرد و مردم دنیا را به ما بدبین کرد و هیچ لزومی هم برای این شعارها نداشتیم. اینها راه عاقلانه‌تری داشته و ما سرمان را پایین انداختیم و گفتیم همین است که ما می‌گوییم؛ بعدا فهمیدیم که اشتباه کرده‌ایم. باید بفهمیم که اشتباه کردیم و خیلی جاها لجبازی کردیم و شعارهایی دادیم که می‌دانستیم نمی‌توانیم آن را انجام دهیم؛ شعارهایی دادیم که دنیا را از خودمان ترساندیم و فکر کردند که در ایران ما مردم را می‌کشیم. در خارج کشور ما افرادی داریم که نه ضد انقلاب‌اند و نه مخالف هستند و روحشان برای ایران پر می‌زند و اهل ایران هم هستند اما می‌ترسند که

به ایران بیایند، برای یک نوع کارهایی که غلط انجام شده. ما همه کارهایمان درست نبوده و هیچ کدام معصوم نیستیم...^۱

پدید آوردن نومی‌دی، دلسردی و سرخوردگی در میان مردم، از تاکتیک‌ها و ترفندهای لیبرالیست‌ها و فراماسون‌ها و دیگر غرب‌باوران است. با نگاهی گذرا به نوشته‌های این عناصر در روزنامه‌ها و کتاب‌هایی که منتشر کرده و می‌کنند - به ویژه در تاریخ‌نگاری‌هایشان - می‌بینیم که همه تلاش‌هایشان این است که ملت‌ها را از هرگونه رویارویی با زورمداران جهانی باز دارند و به آنان بیاورانند که مخالفت با سیاست جهان‌خواران - به ویژه

آقای منتظری در دورانی که هنوز زیر نفوذ منافقان و عناصر لیبرال و غرب زده قرار نداشت، به شکلی توفنده و کوبنده از صدور انقلاب سخن می‌گفت و حاکمان وابسته کشورهای عربی و اسلامی را رفتنی و محکوم به سقوط و نابودی اعلام می‌کرد

کاخ‌نشینان غربی - سر بر سندان کوبیدن است و راه به جایی نمی‌برد. آن روز که دانشجویان حزب‌اللهی و پیرو خط امام، لانه جاسوسی شیطان بزرگ را تصرف کردند و جاسوسان امریکایی را گروگان گرفتند و صولت و ابهت و قدر قدرتی امریکا را در دنیا شکستند و به ملت‌ها به طور عینی نشان دادند که «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، لیبرالیست‌ها به تکاپو افتادند که به گونه‌ای هیبت و ابهت در هم شکسته شیطان بزرگ را جبران کنند و به آن ابرقدرت ورشکسته به اصطلاح آبرو و اعتبار ببخشند؛ از این رو بنی‌صدر طی مصاحبه‌ای اعلام کرد با این حرکت دانشجویان پیرو خط امام، ملت ایران در گرو امریکا قرار گرفت. قطب‌زاده اعلام کرد که با این حرکت، ما در دنیا منزوی شدیم. گروهک نهضت آزادی همراه با

۱. کیهان، ۲۳ بهمن ۱۳۶۷.

کناره‌گیری رهبرشان از دولت موقت، اظهار کرد که این کار دانشجویان، مردم دنیا را نسبت به انقلاب ایران بدبین کرد. لیکن ملت ایران آگاه‌تر از این بود که با این جوسازی‌ها و سمپاشی‌ها فریب بخورد و بیراهه گزیند. عناصر لیبرال نیز در میان ملت ایران بی‌اعتبارتر از آن بودند - و هستند - که مردم به بیهوده‌گویی‌های آنان بها دهند و از آنان تأثیر پذیرند. از این رو، لیبرال‌ها بر آن شدند که با رخنه در میان چهره‌های انقلاب و از راه فریب ساده‌لوحان، اندیشه‌های زهرآگین و نلت‌آفرین خود را از زبان آنان در میان مردم رواج دهند و توده‌ها را از راه امام و انقلاب باز دارند، بنابراین می‌بینیم که آقای منتظری با تأثیرپذیری از لیبرال‌ها و منافقانی که در اطراف او گرد آمده‌اند، بافته‌ها و ساخته‌های آنان را تکرار می‌کند و اعلام می‌دارد که ما در جنگ «شعارهایی دادیم که غلط بود»!! و «خیلی از آنها ما را در دنیا منزوی کرد»! و «مردم دنیا را به ما بدبین کرد»!



تا روزی که آقای منتظری در خط امام حرکت می‌کرد، می‌بینیم در راه پاسداری از آرمان‌ها و اندیشه‌های انقلاب اسلامی، با جان و دل می‌کوشید، راه امام را پاس می‌داشت و کلام امام را: «ولو بلغ ما بلغ» تکرار می‌کرد

لیکن امام به این شبهه‌افکنی‌ها و سیاه‌نمایی‌ها پاسخ داد و از آنجایی که به درستی دریافته بود این سخنان آقای منتظری ریشه در تلقینات لیبرال‌های نفوذی دارد، اعلام کرد:

... نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته در اظهارنظرها و ابراز عقیده‌ها به گونه‌ای عمل کنیم که حزب‌الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولی‌اش عدول می‌کند...

از پیام تاریخی امام که با عنوان «منشور روحانیت» در تاریخ ۲ اسفندماه ۱۳۶۷ انتشار یافت، بخشی را که پاسخ به سخنان آقای منتظری است در پی می‌آوریم:

... در یک تحلیل منصفانه از حوادث انقلاب، خصوصاً از حوادث ده سال پس از پیروزی، باید عرض کنم که انقلاب اسلامی ایران در اکثر اهداف و زمینه‌ها موفق بوده است و به یاری خداوند بزرگ در هیچ زمینه‌ای مغلوب و شکست خورده نیستیم؛ حتی در جنگ، پیروزی از آن ملت ما گردید و دشمنان در تحمیل آن همه خسارات، چیزی به دست نیاوردند؛ البته اگر همه علل و اسباب را در اختیار داشتیم در جنگ به اهداف بلندتر و بالاتری می‌نگریستیم و می‌رسیدیم ولی این بدان معنا نیست که در هدف اساسی خود که همان دفع تجاوز و اثبات صلابت اسلام بود مغلوب خصم شده‌ایم. هر روز ما در جنگ برکتی داشته‌ایم که در همه صحنه‌ها از آن بهره جسته‌ایم. ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم؛ ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم؛ ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهان‌خواران کنار زدیم؛ ما در جنگ دوستان و دشمنانمان را شناخته‌ایم؛ ما در جنگ به این نتیجه رسیده‌ایم که باید روی پای خود بایستیم؛ ما در جنگ ابهت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم؛ ما در جنگ ریشه‌های انقلاب پرربار اسلامی‌مان را محکم کردیم؛ ما در جنگ حس برادری و وطن‌دوستی را در نهاد یکایک مردمان بارور کردیم؛ ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها سالیان سال می‌توان مبارزه کرد. جنگ ما کمک به افغانستان را به دنبال داشت؛ جنگ ما فتح فلسطین را به دنبال خواهد داشت؛ جنگ ما موجب شد که تمامی سردمداران نظام‌های فاسد در مقابل اسلام احساس ذلت کنند؛ جنگ ما بیداری پاکستان و هندوستان را به دنبال داشت؛ تنها در جنگ بود که صنایع نظامی ما از رشد آن‌چنانی برخوردار شد و از همه مهم‌تر استمرار روح اسلام انقلابی در پرتو جنگ تحقق یافت.

همه اینها از برکت خون‌های پاک شهدای عزیز هشت سال نبرد بود؛ همه اینها از تلاش مادران و پدران و مردم عزیز ایران در ده سال مبارزه با امریکا و غرب و شوروی و شرق نشأت گرفت. جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام‌شدنی نیست؛ جنگ ما جنگ فقر و غنا بود؛ جنگ ما جنگ ایمان و ردالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد.

چه کوتاه‌نظرند آنهایی که خیال می‌کنند چون ما در جبهه به آرمان نهایی نرسیده‌ایم، پس شهادت و رشادت و ایثار و از خودگذشتگی و صلابت بی‌فایده است! در حالی که صدای اسلام‌خواهی آفریقا از جنگ هشت ساله ماست، علاقه به اسلام‌شناسی مردم در امریکا و اروپا و آسیا و آفریقا یعنی در کل جهان از جنگ هشت ساله ماست.

من در این جا از مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان به خاطر تحلیل‌های غلط این روزها رسماً معذرت می‌خواهم و از خداوند می‌خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی ببیند. ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم. راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه فرع آن بوده است. ملت ما تا آن روز که احساس کرد که توان و تکلیف جنگ دارد به وظیفه خود عمل نمود. و خوشا به حال آنان که تا لحظه آخر هم تردید ننمودند؛ آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را در قبول قطعنامه دید [به آن] گردن نهاد، باز به وظیفه خود عمل کرده است. آیا از اینکه به وظیفه خود عمل کرده است نگران باشد؟ نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته در اظهارنظرها و ابراز عقیده‌ها به گونه‌ای عمل کنیم که حزب‌الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولی‌اش عدول می‌کند. تحلیل این مطلب که جمهوری اسلامی ایران چیزی به دست نیاورده و یا ناموفق بوده است، آیا جز به سستی نظام و سلب اعتماد مردم منجر نمی‌شود؟! تأخیر در رسیدن به همه اهداف دلیل نمی‌شود که ما از اصول خود عدول کنیم. همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم، نه مأمور به نتیجه. اگر همه انبیا و معصومین - علیهم‌السلام - در زمان و مکان خود مکلف به نتیجه بودند، هرگز نمی‌بایست از فضای بیشتر از توانایی عمل خود فراتر بروند و سخن بگویند و از اهداف کلی و بلندمدتی که هرگز در حیات ظاهری آنان جامه عمل نپوشیده است نذری به میان آورند. در حالی که به لطف خداوند بزرگ، ملت ما توانسته است در اکثر زمینه‌هایی که شعار داده است به موفقیت نایل شود. ما شعار سرنگونی رژیم شاه را در عمل نظاره کرده‌ایم؛ ما شعار آزادی و استقلال را به عمل خود زینت بخشیده‌ایم؛ ما

شعار «مرگ بر امریکا» را در عمل جوانان پرشور و قهرمان و مسلمان در تسخیر لانه فساد و جاسوسی امریکا تماشا کرده‌ایم؛ ما همه شعارهایمان را با عمل محک زده‌ایم. البته معترفیم که در مسیر عمل، موانع زیادی به وجود آمده است که مجبور شده‌ایم روش‌ها و تاکتیک‌ها را عوض نماییم. ما چرا خودمان و ملت و مسئولین کشورمان را دست کم بگیریم و همه عقل و تدبیر امور را در تفکر دیگران خلاصه کنیم...^۱

انتظار می‌رفت با این پیام هشداردهنده

امام، آقای منتظری به خود آید و از پیروی کورکورانه از لیبرال‌های خودباخته، وارفته و بی‌اراده بپرهیزد و از اندیشه‌های زهرآگین و ذلت‌آفرین آنان دوری گزیند و از پیشگاه ملت به سبب تحلیل غلط و ساده‌لوحانه پوزش بخواهد، لیکن شبکه حاکم در بیت او و باند مخوف

پدید آوردن نومیدی، دلسردی و سرخوردگی در میان مردم، از تاکتیک‌ها و ترفندهای لیبرالیست‌ها و فراماسون‌ها و دیگر غرب‌باوران است

مهدی و هادی هاشمی، به گونه‌ای او را شست‌وشوی مغزی داده بودند که این پیام بیدارباش امام نتوانست او را هوشیار سازد و از خواب غفلت بیدار کند؛ او به بن‌بست بی‌بازگشت رسیده بود و خودخواهی و لجبازی و لادگی، فرصت درست اندیشیدن و به صف مردم پیوستن و از مردم پوزش خواستن را به او نمی‌داد.

چنانکه امروز می‌بینیم شکست‌خورده‌های دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، با اینکه با چشم سر می‌بینند که آلت دست سازمان‌های جاسوسی سیا و موساد قرار گرفته‌اند و از خط امام و صف مردم جدا شده، در گنداب فتنه و تفرقه و خیانت فرو غلتیده‌اند پیوسته آب به آسیاب دشمن می‌ریزند و به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی آسیب می‌رسانند، و منیت و کیش شخصیت و شهوت قدرت به آنان رخصت بازگشت به سوی ملت را نمی‌دهد. بگذریم از برخی

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۵ - ۲۸۳.

از آنان که احتمالاً از سرسپردگان به شبکه‌های جاسوسی بیگانگان هستند و از آغاز با هدف براندازی آمدند و فروپاشی نظام را هدف گرفته‌اند.

◆ پافشاری آقای منتظری روی ادامه جنگ

از ادعاهایی که در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده این است که نامبرده در پی فتح خرمشهر خواهان پذیرش آتش‌بس و پایان جنگ بوده است!! متن آنچه در خاطرات آمده چنین است:

... س: حضرتعالی از چه وقت نظر داشتید که جنگ خاتمه پیدا کند و از چه وقت مرحوم امام نظرشان بر این قرار گرفت که قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد؟
 ج: آن زمانی که صدام کشور ایران را اشغال کرد ما نظرم‌مان مثل همه این بود که باید جنگید و آنها را از کشور بیرون کرد؛ ولی وقتی خرمشهر را فتح کردیم و اینها را بیرون راندیم احساس کردیم که نیروها، به خصوص ارتش، انگیزه داخل شدن در خاک عراق را ندارند!!؛ خودشان می‌گفتند ما تا حالا جنگ کردیم که دشمن را از کشورمان بیرون کنیم ولی حالا اگر بخواهیم در خاک عراق برویم این کشورگشایی است!! و انگیزه نداشتند.
 [!!] روی همین اصل هم من همان وقت پیغام دادم که هر کاری می‌خواهید بکنید حالا وقتش است؛ و حمله کردن به عراق درست نیست. آن روز حسابی برای غرامت به کشور ما پول می‌دادند و منت ما را هم می‌کشیدند و شرایط آماده بود ولی آقایان فکر می‌کردند که الان می‌رویم عراق را می‌گیریم، صدام را نابود می‌کنیم. بالاخره من از همان وقت، نظرم این بود که جنگ را به یک شکلی خاتمه دهیم ولی خوب رهبری با امام بود و نظر ایشان مقدم بود...^۱

در این فراز از خاطرات چند ادعا در خور توجه است:

۱. اینکه آقای منتظری پس از فتح خرمشهر خواهان پایان یافتن جنگ و پذیرش آتش‌بس

بوده است!

۲. چون رهبری با امام بود و «نظر ایشان» بر نظر آقای منتظری «مقدم» بود این پیشنهاد رد شد؛ چون حتما امام مخالف آتش‌بس و پایان دادن به جنگ بودند!!
۳. اینکه نیروهای ایران به خصوص ارتش، پس از فتح خرمشهر انگیزه جنگیدن و داخل شدن در خاک عراق را نداشتند؛
۴. اینکه در آن روز حسابی برای غرامت به کشور ما پول می‌دادند و منت ما را هم می‌کشیدند!!

۵. اینکه «آقایان» (؟؟) فکر می‌کردند که الان می‌رویم عراق را می‌گیریم، صدام را نابود می‌کنیم و... و در واقع آقایان را غرور گرفته بود و از روی غرور خواهان ادامه جنگ بودند، لیکن آقای منتظری که از هر گونه غرور و بلندپروازی مصون هستند خواهان پایان دادن به جنگ بودند!! نکته در خور توجه اینکه در خاطرات منسوب به آقای منتظری گاهی موضوعاتی که مربوط به امام است، به نام آقای منتظری مطرح می‌شود. مانند موضوع پیشنهاد امام به آیت‌الله العظمی بروجردی که خوبست علمای همه شهرهای ایران از جانب آن مرجع بزرگ هر سال یک بار به قم فراخوانده شوند و

آن روز که دانشجویان حزب‌اللهی و پیرو خط امام، لانه جاسوسی شیطان بزرگ را تصرف کردند و جاسوسان امریکایی را گروگان گرفتند و صولت و ابهت و قدر قدرتی امریکا را در دنیا شکستند و به ملت‌ها به طور عینی نشان دادند که «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، لیبرالیست‌ها به تکاپو افتادند که به گونه‌ای هیبت و ابهت در هم شکسته شیطان بزرگ را جبران کنند

با ایشان نشستگی داشته باشند. امام به آقای بروجردی یادآور شده بود که این نشست همگانی

آقای منتظری با تأثیرپذیری از لیبرال‌ها و منافقانی که در اطراف او گرد آمده‌اند، بافته‌ها و ساخته‌های آنان را تکرار می‌کند و اعلام می‌دارد که ما در جنگ «شعارهایی دادیم که غلط بود!!» و «خیلی از آنها ما را در دنیا منزوی کرد!» و «مردم دنیا را به ما بدبین کرد!»

موجب آن است که دشمن حساب کار خود را بکند و دریابد که عالمان شیعه در سراسر کشور با آقای بروجردی همراه و هماهنگ‌اند و اگر روزی آن مرجع بزرگ به پاخیزد، ایران به پا خواهد خاست و چون در آن روزگار هنوز نهضت و مبارزهای در کار نبود تا به نشست و رایزنی نیازی باشد، امام به آقای بروجردی یادآوری کرده بود که در این نشست سالانه حتی اگر حرف و بحث مهمی با علمای بلاد ندارید همین اندازه که

با هم بنشینید و چای بنوشید مفید است و دل دشمن را خالی می‌کند. آقای منتظری این مطلب را از امام شنیده لیکن درنیافته است که آن را در چه شرایطی باید به کار برد. در خاطرات منسوب به او آمده است که در جریان تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی:

... ما منزل مراجع می‌رفتیم و از آنها درخواست می‌کردیم که هفته‌ای یکبار هر چند برای چای خوردن هم شده، کنار یکدیگر بنشینید و همین تجمع باعث می‌شود که شاه و دولت روی آن حساب کنند...!!^۱

و این در شرایطی است که مراجع قم گاهی در هفته برای بررسی تصویب‌نامه غیر قانونی امیراسدالله علم سه بار با یکدیگر می‌نشستند و مذاکره و مشاوره داشتند و در این شرایط آقای منتظری از آنان درخواست می‌کرده است که هفته‌ای یک بار کنار یکدیگر بنشینند و اگر کاری ندارند! چای بنوشند!!

پس از فتح خرمشهر، امام به سران سه قوه و مسئولان جنگ و جبهه پیشنهاد داده بود که اگر صدام آماده است مناطق اشغال‌شده ایران مانند: نفت‌شهر، قصرشیرین و... را ترک کند و از خاک ایران به کلی عقب بنشیند، آتش‌بس را بپذیرید و جنگ را به درون خاک عراق نکشانید زیرا تا امروز سرباز عراقی انگیزه‌ای برای جنگیدن ندارد و رژیم صدام او را با زور و فشار به جبهه کشانده است، لیکن فردا اگر شما وارد خاک عراق شدید، شرایط تفاوت می‌کند و انگیزه دفاع از خاک و آب کشور و ناموس ملت، سرباز عراقی را بر آن می‌دارد که با سرسختی و مقاومت بجنگد و در برابر هجوم ایران بایستد. آقای منتظری این را شنیده لیکن درست دریافته که امام چه گفته است. از این رو، آورده است یا به نام او آورده‌اند:

... وقتی خرمشهر را فتح کردیم و اینها را بیرون کردیم احساس کردیم که نیروها [ی ایرانی] به خصوص ارتش، انگیزه داخل شدن در خاک عراق ندارند!!]... روی همین اصل هم من همان وقت پیغام دادم که هر کاری می‌خواهید بکنید حالا وقتش است؛ و حمله کردن به عراق درست نیست...!!

اولا باید آقای منتظری توضیح دهد که به چه کسی «پیغام» داده و به وسیله چه کسی «پیغام» فرستاده که «حمله کردن به عراق درست نیست» و «پیغام‌گیر» چه کسانی بوده‌اند؟ چرا از آنان نام نبرده است؟ ثانياً آقای منتظری در هر موضوع و مسئله جزئی، به نامه‌پراکنی دست می‌زده و نامه‌های بلند بالایی می‌نوشته است؛ چگونه در این مورد تنها به «پیغام» بسنده کرده و حتی بازگو نکرده است که به چه مقامی پیام داده است؟ ثالثاً در پی فتح خرمشهر هنوز صدها کیلومتر از خاک ایران در اشغال عراقی‌ها قرار داشت و نیروهای ایرانی هنوز در سرزمین ایران می‌جنگیدند، این «پیغام» که «حمله کردن به عراق درست نیست» چه معنا و مفهومی دارد؟ رابعاً این ادعا که «... آن روز حسابی برای غرامت به کشور ما پول می‌دادند و منت ما را هم می‌کشیدند» هیچ گونه پایه و اساسی ندارد؛ چه کشوری حسابی به ایران غرامت می‌داد؟ صدام؟ سازمان ملل؟! چرا آقای منتظری این مقام یا مقاماتی را که چنین سخاوتمندانه و دلسوزانه پول می‌ریختند به تاریخ و نسل‌های آینده نشناسانده است و از آنان نامی به میان

نیاورده است؟ این مقامات چگونه آمادگی خود را برای پول ریختن و غرامت دادن به هیچ مقام مسئول ایرانی اطلاع ندادند و حتی به صورت آشکارا نیز به وسیله رسانه‌ها اعلام نکردند و آن را تنها به آقای منتظری گفته‌اند؟! هیچ گزارش رسمی و حتی غیر رسمی از مجامع بین‌المللی و دولت‌های منطقه مبنی بر پرداخت غرامت به ایران نیافتیم و هیچ گزارشی ندیدیم.

آیا این ادعا نیز همانند بسیاری دیگر از ادعاها از شایعه‌سازی‌ها و دروغ‌پردازی‌های مرموزانه لیبرال‌ها و منافقان حاکم در بیت آقای منتظری نیست؟ آیا گروهک‌ها و سازمان‌های سرسپرده به غرب این شایعه را برای به زیر سؤال بردن خط امام و نابردانه نمایاندن راه مقاومت و شهادت در کام آقای منتظری گذاشته‌اند؟! خامسا طبق اسناد موجود، آقای منتظری نه تنها در پی فتح خرمشهر خواهان آتش‌بس و پایان جنگ نبوده بلکه بحق از سرنگونی صدام و شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد» دم می‌زده است. او در ۱۳۶۱/۳/۱۷ طی نطقی خطاب به رزمندگان، اعلام کرده است: «... شما که در جبهه‌ها با شعار مسجدالاقصی و بیت‌المقدس وارد نبرد شدید و توانستید خوزستان و خرمشهر را آزاد کنید، بدانید

امروز می‌بینیم شکست خورده‌های دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، با اینکه با چشم سر می‌بینند که آلت دست سازمان‌های جاسوسی سیا و موساد قرار گرفته‌اند و از خط امام و صف مردم جدا شده، در گنداب فتنه و تفرقه و خیانت فرو غلتیده‌اند، پیوسته آب به آسیاب دشمن می‌ریزند و به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی آسیب می‌رسانند، و منیت و کیش شخصیت و شهوت قدرت به آنان رخصت بازگشت به سوی ملت را نمی‌دهد

که تازه اول کار است...»^۱

او در سخنرانی دیگری در تاریخ ۱۳۶۱/۴/۱۸ نیز اعلام کرده است:

... طبیعی‌ترین و بهترین راه برای رسیدن به جبهه‌های قدس عزیز و آزادسازی مسجدالاقصی از اشغال نژادپرستان صهیونیست، گذشتن از خاک عراق و کربلای حسینی می‌باشد...^۲



آیا آقای منتظری به راستی پس از فتح خرمشهر خواهان پایان دادن به جنگ و پذیرش آتش‌بس بوده است که به رزمندگان هشدار داده است «شما که... خوزستان و خرمشهر را آزاد کردید بدانید که تازه اول کار است»؟! آیا آقای منتظری مخالف ورود نیروهای ایرانی به خاک عراق بوده است که اعلام می‌دارد: «طبیعی‌ترین و بهترین راه برای رسیدن به جبهه‌های قدس

۱. فقیه عالیقدر، صدا و سیمای جمهوری اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۱۹۱.

۲. همان، ص ۱۹۳.

عزیز و آزادسازی مسجدالاقصی... گذشتن از خاک عراق و کربلای حسینی می‌باشد»؟؟ او در تاریخ ۱۳۶۱/۵/۳۰ در دیدار با آقای غرایب سفیر الجزایر در ایران که مدت خدمتش در جمهوری اسلامی به پایان رسیده است، اظهار کرد:

... کشور ما از زمانی که مورد هجوم ارتش کافر واقع شد علی‌رغم اینکه هیچ گونه کمک قابل توجهی به او نشد و با تمام مساعدت‌های بی‌دریغ و بلاعوضی که عراق از بلوک شرق و غرب دریافت کرد، مقاومت نمود تا اینکه با بیرون راندن متجاوزین بعثی، به یاری خدا در آستانه پیروزی نهایی قرار گرفته است...^۱

آقای منتظری اگر در پی آزادی خرمشهر خواهان پایان یافتن جنگ و پذیرش آتش‌بس بوده است، چگونه از پیروزی نهایی سخن می‌گوید؟ و نزدیک بودن آن را نوید می‌دهد؟ او در دیدار با رهبر مذهبی - سیاسی مسلمانان بنگلادش به نام مولانا حافظی در تاریخ ۱۳۶۱/۶/۱۶

نکته در خور توجه اینکه در خاطرات منسوب به آقای منتظری گاهی موضوعاتی که مربوط به امام است، به نام آقای منتظری مطرح می‌شود

موضع خود را پیرامون جنگ و رژیم صدام روشن‌تر بیان کرده است:

... شرایط ما برای خاتمه دادن به جنگ و برقراری صلح همان شرایطی است که از قبل گفته‌ایم و این چیزی است غیر قابل تغییر و این شرایط عبارت‌اند از: خروج کامل نیروهای متجاوز و اشغالگر صدام از کشور اسلامی ایران، محاکمه و مجازات متجاوز و پرداخت همه خسارات... و اصولاً چه مفهومی دارد که بر ملت مسلمان عراق حزبی حاکم باشد که همه افراد آن وابسته به بیگانه و با اسلام دشمنی دیرینه دارند. ما چگونه می‌توانیم با صدام صلح کنیم در حالی که هیچ یک از شرایط ما محقق نشده...^۲

۱. همان، ص ۱۹۷.

۲. همان.

راستی «قسم حضرت عباس را باید باور کرد یا دم خروس را باید دید»؟! آیا ادعای اینکه «... من نظرم این بود که جنگ را به یک شکلی خاتمه دهیم و حمله کردن به عراق درست نیست و...» مطابق واقع است یا این بیاناتی که در پی آزادی خرمشهر در آن از «آزادسازی مسجدالاقصی از خاک عراق» دم زده و از «پیروزی نهایی پس از بیرون راندن متجاوزین بعثی» داد سخن داده و هر گونه «صلح با صدام» را رد کرده است با واقعیت سازگار است و با موضع آن روز آقای منتظری همخوانی دارد؟! آیا کسانی که این خاطرات را به نام آقای منتظری سرهم بندی کرده‌اند، درنیافته‌اند که با آبرو و حیثیت او بازی کرده، راستی و صداقت او را به زیر سؤال برده و او را یک عنصر «کذاب»، فریبکار و متزلزل به نسل امروز و نسل‌های آینده و به تاریخ نمایانده‌اند؟!

از زبان آقای منتظری در خاطرات
منسوب به او آمده است:

طبق اسناد موجود، آقای منتظری نه تنها در پی فتح خرمشهر خواهان آتش‌بس و پایان جنگ نبوده بلکه بحق از سرنگونی صدام و شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد» دم می‌زده است

... احساس کردیم که نیروها، به خصوص ارتش، انگیزه داخل شدن در خاک عراق را ندارد، خودشان می‌گفتند ما تا حالا جنگ کردیم که دشمن را از کشورمان بیرون کنیم ولی حالا اگر بخواهیم در خاک عراق برویم، این کشورگشایی است...!!

اولا پس از آزادی خرمشهر هنوز

بخش‌هایی از خاک ایران در اشغال بعثی‌های عراق بود، بنابراین اینکه «ما تا حالا جنگ کردیم که دشمن را از کشورمان بیرون کنیم ولی حالا...»! چه معنایی دارد؟ این سخن از کسی است که از جبهه و جنگ و اوضاع جغرافیایی جبهه‌ها به کلی بی‌خبر بوده و چنین می‌پنداشته است که با آزادی خرمشهر اشغالگری صدام پایان یافته است؛ یا ساخته و پرداخته خاطرات بافان

است که به نام آقای منتظری دروغ‌هایی سر هم بندی کرده و از مسائل جنگ به کلی بی‌خبر بوده‌اند؛ ثانیاً نیروهای رزمنده و ارتش قهرمان ایران بر آن بود که نخست صهیونیست‌ها را در کاخ بغداد سرکوب کند تا بتواند در سرزمین قدس و فلسطین به نبرد با آنان برخیزد و آن سرزمین مقدس را از لوٹ وجود آن جنایت‌کاران و تجاوزگران پاک سازد. ثالثاً ارتش اسلام و سپاه انقلاب به درستی می‌دانستند پس از بیرون راندن اشغالگران بعثی از خاک ایران اگر به عراق وارد نشوند و بخشی از خاک آن کشور را به تصرف درنیاورند، چگونه می‌توانند از رژیم خون‌آشام صدام خسارت و غرامت بگیرند؟ از این رو، آن گاه که امام در پی آزادی خرمشهر پیشنهاد داد که اگر اشغالگران بعثی از همه خاک ایران بیرون می‌روند، جنگ را پایان دهید و وارد خاک عراق نشوید، فرماندهان ارتش و سپاه و مسئولان جبهه و جنگ همین نکته را مطرح کردند که اگر به سرزمین عراق وارد نشویم بی‌تردید نمی‌توانیم غرامت بگیریم و خسارت‌های سنگینی که صدام بر اقتصاد ایران وارد کرده است از سوی آن رژیم جبران نمی‌شود؛ بگذریم از خسارت‌های جانی که جبران‌ناپذیر است.

از این رو، امام روی پیشنهاد خود پای فشارد و هرگونه تصمیم‌گیری در این مورد را بر عهده کارشناسان و مسئولان جنگ و جبهه قرار داد. اگر در آن روز فرضاً صدام و اشغالگران بعثی از خاک ایران بیرون می‌رفتند و نیروهای رزمنده ایرانی بدون وارد شدن به خاک عراق آتش‌بس را می‌پذیرفتند و جنگ را پایان می‌دادند، بی‌تردید امروز لیبرال‌های مزدور به جوسازی و سمپاشی دست

◆

آیا آقای منتظری مخالف ورود نیروهای ایرانی به خاک عراق بوده است که اعلام می‌دارد: «طبیعی‌ترین و بهترین راه برای رسیدن به جبهه‌های قدس عزیز و آزادسازی مسجدالاقصی... گذشتن از خاک عراق و کربلای حسینی می‌باشد»؟

می‌زدند که مسئولان نظام با پذیرش آتش‌بس خیانت کردند، خون جوانان ایرانی را هدر دادند،

اگر وارد خاک عراق شده بودند می‌توانستند از موضع قدرت روی غرامت پافشاری کنند و صدام را به پرداخت خسارت ناگزیر سازند. آقای منتظری نیز امروز با الهام از این سیاه‌نمایی همین را دم می‌گرفت و اعلام می‌کرد که «من در پی آزادی خرمشهر با پایان یافتن جنگ مخالف بودم» و «پیغام دادم» که «جنگ را متوقف نکنید!» شما می‌توانید به آسانی تا بغداد پیشروی کنید و همان گونه که خرمشهر را مثل آب خوردن! آزاد کردید، بغداد را نیز آزاد سازید و مردم عراق را از شر صدام برهانید ولی چه کنم که «رهبری با امام بود و نظرشان مقدم بود»!! و



در بخش دیگری از خاطرات آقای منتظری از زبان او آورده‌اند:

... بالاخره من همان موقع که خرمشهر فتح شد به مسئولین پیغام دادم که اگر می‌خواهید صلح کنید و یا معامله کنید و پول و غرامت بگیرید، الان وقت آن است؛ شنیدم بعضی گفته بودند فلانی بوی دلار به مشامش خورده است. بعد عراقی‌ها رفتند

یک مثلثی‌هایی درست کردند و آقایان هم به این عنوان که ما می‌خواهیم برویم بصره، از امام(ره) یک پیام گرفتند برای مردم بصره که ای مردم بصره از نیروهای ما استقبال کنید و... من بعدا به امام گفتم آخر این پیام چه بود که شما دادید، آنها به ما می‌خندند و امام پذیرفتند که پیام اشتباه بوده است!!... بعد از فتح خرمشهر هشت نفر از سران کشورها آمدند پشت سر امام در تهران نماز خواندند؛ یاسر عرفات بود، احمد سکوتوره بود، ضیاءالحق بود؛ اینها اصرار داشتند که امام جنگ را پایان بدهند ولی امام قبول نکردند. همان وقت اگر وساطت آنها قبول شده بود، ما در موضع بالا بودیم و می‌توانستیم خسارت بگیریم و عراق را محکوم کنیم ولی متأسفانه آن فرصت را از دست دادیم... ولی قوی هم هست که خود امام مایل به ختم جنگ بودند ولی طرفداران ادامه جنگ نظر خودشان را به ایشان تحمیل کرده بودند...^۱



نیروهای رزمنده و ارتش قهرمان
ایران بر آن بود که نخست
صهیونیست‌ها را در کاخ بغداد
سرکوب کند تا بتواند در سرزمین
قدس و فلسطین به نبرد با آنان
برخیزد و آن سرزمین مقدس را از
لوث وجود آن جنایت‌کاران و
تجاوزگران پاک سازد

دارد که به مسئولین پیغام داده است که «اگر می‌خواهید صلح کنید... الان وقت آن است»؟! چه

کاش آقای منتظری توضیح می‌داد که در پی آزادی خرمشهر در آن شرایطی که هنوز صدها کیلومتر از خاک ایران در اشغال صدام قرار داشت و هیچ گونه خبری از «محاكمه و مجازات متجاوز» و «پرداخت غرامت» نبود، چگونه «وقت صلح» فرا رسیده بود؟! مگر او در ۱۳۶۱/۶/۱۶ طی نطقی شرایط نظام جمهوری اسلامی را برای چندمین بار اعلام نکرد و نگفت که «این چیزی است غیر قابل تغییر»؟! با این وضع چگونه ادعا

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۵۹۰ و ۵۹۱.

دگرگونی‌ای در اوضاع جنگ پیش آمده بود که اقتضا می‌کرد «این چیز غیر قابل تغییر» باید تغییر می‌کرد؛ آیا نظر آقای منتظری این بود که مسئولان نظام، همانند عصر قاجار بخشی از خاک وطن مانند: نفت‌شهر، قصرشیرین، مهران و دهلران را به صدام هدیه کنند؟! آیا این ضد و نقیض‌گویی نیست که از یک سو ادعا می‌کند «به مسئولین پیغام دادم که اگر می‌خواهید صلح کنید... الان وقت آن است» و از سوی دیگر گفت‌وگوی او را می‌خوانیم که در آن آورده است:

... شرایط ما برای برقراری صلح همان شرایطی است که از قبل گفتیم و این چیزی است غیر قابل تغییر... ما چگونه می‌توانیم با صدام صلح کنیم در حالی

آن گاه که امام در پی آزادی خرمشهر پیشنهاد داد که اگر اشغالگران بعثی از همه خاک ایران بیرون می‌روند، جنگ را پایان دهید و وارد خاک عراق نشوید، فرماندهان ارتش و سپاه و مسئولان جبهه و جنگ همین نکته را مطرح کردند که اگر به سرزمین عراق وارد نشویم بی‌تردید نمی‌توانیم غرامت بگیریم و خسارت‌های سنگینی که صدام بر اقتصاد ایران وارد کرده است از سوی آن رژیم جبران نمی‌شود

که هیچ یک از شرایط ما محقق نشده...؟!

او، یا خاطره‌سازان اطراف او جوسازی و ماتم‌سرایی کرده‌اند که «بعد از فتح خرمشهر هشت نفر از سران کشورها آمدند... و اصرار داشتند که امام جنگ را پایان دهند ولی امام قبول نکردند» و به دنبال آن افزوده است: «... اگر وساطت آنها قبول شده بود، می‌توانستیم خسارت بگیریم و عراق را محکوم کنیم و...» آیا آن هشت نفر در آن پایه از قدرت بودند که می‌توانستند شرایط نظام جمهوری اسلامی را کاملاً تحقق بخشند! صدام را از نفت‌شهر و قصرشیرین و دیگر بخش‌های اشغال‌شده بیرون کنند و او را محاکمه و مجازات کنند و میلیارد دلار خساراتی

را که بر ایران وارد شده بود از او بگیرند و به ایران بپردازند، لیکن امام نپذیرفت؟! زهی پنداربافی.

آن هشت نفر همانند دیگر هیئت‌هایی که پیش از آنها آمده بودند، اصرار می‌کردند که ایران آتش‌بس را بدون هیچ قید و شرطی بپذیرد و خواسته‌های دیگر ایران بعداً دنبال شود! که جز وعده سرخرمن چیزی در بر نداشت. اگر ایران می‌خواست بدون برآورده شدن شرایط و خواسته‌های خود، آتش‌بس را بپذیرد و به امید وعده‌های دروغین دولت‌ها و سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی بنشیند، دیگر نیازی به آمدن این هیئت یا آن هیئت

اگر در آن روز فرضاً صدام و اشغالگران بعثی از خاک ایران بیرون می‌رفتند و نیروهای رزمنده ایرانی بدون وارد شدن به خاک عراق آتش‌بس را می‌پذیرفتند و جنگ را پایان می‌دادند، بی‌تردید امروز لیبرال‌های مزدور به جوسازی و سمپاشی دست می‌زدند که مسئولان نظام با پذیرش آتش‌بس خیانت کردند، خون جوانان ایرانی را هدر دادند

و «وساطت» نبود، لیکن امام و ملت غیور و قهرمان‌پرور ایران مانند برخی از مدعیان لاده که از شدت منیت و کیش شخصیت کور شده‌اند، «مذبذب» و بی‌اراده نبودند که هر لحظه حرفی بزنند و هر دم به رنگی دربیایند و با هر دسته، گروه، چهره و مهره‌ای که نشستند، از آنها رنگ بگیرند و گفته‌های آنان را تکرار کنند و زبان گویای دگراندیشان و حرامیان عقیده و اندیشه باشند.

آقای منتظری که در آن روز در سمت قائم‌مقامی قرار داشت، خوب می‌دانست که دید امام در پی آزادی خرمشهر این بود که اگر اشغالگران بعثی از خاک ایران بیرون می‌روند، ایران به جنگ پایان دهد و از ورود به خاک عراق خودداری ورزد، لیکن او خود را به بی‌خبری زده و به اصطلاح «تجاهل» کرده و اظهار داشته است: «... قولی هم هست که خود امام مایل به ختم

جنگ بودند ولی طرفداران ادامه جنگ، نظر خودشان را به ایشان تحمیل کردند!! باید گفت آقای منتظری در این اظهار نظر «قیاس به نفس» کرده است. امام مردی نبود که کسی بتواند نظر خویش را بر او «تحمیل» کند. امام مرد منطق و مصلحت بود و پیوسته بر آن بود که نظر جمع را بر نظر فرد و نظر شخصی، مقدم دارد و در امور کشوری «استبداد رأی» نداشته باشد؛ چنانکه در مورد قائم مقامی آقای منتظری، بنی صدر و ده‌ها مسئله دیگر،

امام نظر مخالف داشت لیکن آن گاه که مجلس خبرگان مصلحت را در آن دید که نامبرده را به عنوان قائم مقام منصوب کند، امام سکوت کرد و این شیوه مردان خداست که از خود رأیی، یکدندگی، لجبازی و منیت به دورند و بیش از هزار صفحه کتاب را با «منم منم» آکنده نمی‌سازند.

آقای منتظری برای به سخره گرفتن امام آورده است:

... آقایان هم به این عنوان که ما می‌خواهیم برویم بصره از امام یک پیام گرفتند برای مردم بصره، که ای مردم بصره از نیروهای ما استقبال کنید... من بعد به امام گفتم آخر این پیام چه بود که شما دادید، آنها به ما می‌خندند و امام پذیرفتند که پیام اشتباه بوده است!!

آقای منتظری توضیح نداده که «آنها» چه کسانی هستند که به «ما» می‌خندند؟ آیا مردم بصره که بیشتر آنها شیعه هستند و دل آنها از دست صدام و جنایتکاران بعثی خون بود، به پیام امام می‌خندیدند؟! آیا صدام و حزب بعث عراق که در برابر حمله‌های پیاپی رزمندگان

کاش آقای منتظری توضیح می‌داد که در پی آزادی خرمشهر در آن شرایطی که هنوز صدها کیلومتر از خاک ایران در اشغال صدام قرار داشت و هیچ گونه خبری از «محاكمه و مجازات متجاوز» و «پرداخت غرامت» نبود، چگونه «وقت صلح» فرا رسیده بود؟!

اسلام به شدت آسیب‌پذیر بودند و تنها در یک روز در دروازه خرمشهر یازده هزار اسیر دادند و توپ و تانک و مهمات جنگی را بر جای گذاشتند و گریختند «به ما می‌خندند»؟! آیا اصولاً خنده این و آن می‌تواند یک رهبر اسلامی را که رسالت جهانی بر دوش دارد و از آن روزی که نهضت خویش را آغاز کرده است (۱۳۴۱) با جهان‌بینی ویژه خویش رهانیدن جهان اسلام از چنگال استبداد و استعمار را به عنوان یک هدف مقدس دنبال کرده است، از رسالت و مسئولیت روشنگری و آگاهانیدن ملت‌ها به وظایف اسلامی بازدارد؟! او ادعا کرده است که «امام پذیرفتند که پیام اشتباه بوده است»! بی‌تردید اگر امام چنین پاسخی به او داده باشد به عنوان «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» می‌باشد.

امام نخستین‌بار نبود که خطاب به ملت‌ها پیام می‌فرستاد و به توده‌های مسلمان کشورهای دیگر رهنمود می‌داد. امام نزدیک ۱۵ سال در کشور عراق زیسته بود؛ بسیاری از مردم عراق او را شناخته بودند؛ برخی از آنان از امام تقلید می‌کردند؛ برخی از اساتید و دانشمندان بصره به طرح حکومت اسلامی امام حاشیه زده بودند؛ در پی پیروزی انقلاب اسلامی نیز امام به عنوان رهبر جهان اسلام مطرح بود و بر قلب‌های بسیاری از ملت‌های مسلمان و آزادی‌خواهان جهان

◆

آقای منتظری که در آن روز در سمت قائم‌مقامی قرار داشت، خوب می‌دانست که دید امام در پی آزادی خرمشهر این بود که اگر اشغالگران بعضی از خاک ایران بیرون می‌روند، ایران به جنگ پایان دهد و از ورود به خاک عراق خودداری ورزد، لیکن او خود را به بی‌خبری زده و به اصطلاح «تجاهل» کرد

حکومت داشت. از این رو، طبیعی بود که امام در مناسبت‌ها برای آنان پیام بفرستد و به آنان رهنمود بدهد، لیکن آقای منتظری توجه نداشته است که آنچه خنده‌دار است پیام او به ملت امریکا می‌باشد که در آن آورده است: «... من این را بر شرافت انسانی شما زبینه نمی‌بینم... به

دولت خود فشار آورید تا شاه خائن و جنایتکار را به ایران بازگرداند...»^۱!

راستی این خنده‌دار نیست؟! آیا «ملت» امریکا گوش به زنگاند تا ببینند آقای شیخ حسینعلی چه چیزهایی را برای آنان زبینه می‌داند تا آن را به کار بندند و چه چیزهایی را زبینه نمی‌داند تا آنان از آن دوری گزینند؟! آیا «آنها به ما نمی‌خندند»؟! راستی چند تن از ملت امریکا آقای شیخ حسینعلی منتظری را می‌شناسند و حتی نام او را شنیده‌اند که او برای آنان پیام می‌فرستد و به اصطلاح به آنان رهنمود می‌دهد؟ شاید او امریکا را چون «فلورجان»! پنداشته و بر این باور بود که امریکایی‌ها نیز همانند برخی از فلورجانی‌ها، از چاقوکشان و قداره‌بندهای مهدی قاتل هستند و حتما مانند شماری از نجف‌آبادی‌ها و فلورجانی‌ها در خیابان‌ها راه می‌افتند و شعار می‌دهند: «قائم‌مقام رهبری نایب حق منتظری»!!

شاید به آقای منتظری باورانده باشند که چون به قائم‌مقامی منصوب شده، چهره جهانی یافته است و همه ملت‌ها در همه کشورهای جهان نه تنها او را می‌شناسند، بلکه همه آنان گوش به زنگ فرمان او هستند! از این رو، او نه تنها برای «ملت امریکا» پیام داد و آنها را هدایت کرد، بلکه برای مسلمانان هنگ کنگ نیز پیام داد و به آنان یادآور شد:

... من امیدوارم شما از انقلاب ایران و نهضت صدر اسلام درس‌آموزی کنید و با تکیه بر

قدرت لایزال و ایمان امت اسلامی، به جهاد بر علیه طاغوتیان برخاسته از قدرت‌های

ظاهر نهراسید...!^۲

آری، امام رهبر انقلاب اسلامی، آن ابرمردی که چشم شیعیان و مستضعفان جهان به او دوخته شده بود، اگر رهنمودی برای مردم ستمدیده بصره بفرستد «آنها به ما می‌خندند»!! لیکن آقای منتظری بایستگی و شایستگی دارد که برای همه ملت‌ها و دولت‌های جهان «لوح» صادر کند و به آنان فرمان دهد!! زهی تأسف.

نقدی بر کتاب *اوج دفاع*

خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۶۵

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

◆ اشاره

جناب آقای هاشمی رفسنجانی در مقدمه‌ای که بر این کتاب به تاریخ ۱۳۸۷/۱۱/۲۷ نگاشته است، مسائلی همچون شرارت‌های جنگی صدام با چراغ سبز قدرت‌های بزرگ، تلافی این شرارت‌ها توسط رزمندگان اسلام، استقراض از بانک مرکزی، توجه جهان به بی‌آینده بودن حزب بعث عراق، عملیات در عمق خاک کردستان عراق، پیشنهاد پادشاه عربستان، ماجرای مک‌فارلین، اصلاح ساختار نظامی، عملیات کربلای ۴ و کربلای ۵، نگرانی از حال حضرت امام، مسئله آقای منتظری و قائم‌مقامی رهبری، اختلافات خطی و جناحی و پاره‌ای از مصوبات مجلس را جزء مسائل و موضوعات مهم در این سال برشمرده‌اند. گفتنی است کتاب *اوج دفاع* مشتمل بر ۸۰۰ صفحه توسط دفتر نشر معارف انقلاب و به اهتمام عماد هاشمی در سال ۱۳۸۸ به بازار کتاب عرضه شده است. امید آن که گزیده و نقد حاضر بتواند شما را با کلیات و محتوای این کتاب آشنا سازد.

نقد و نظر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

سال ۶۵ را هر چند به درستی آقای هاشمی رفسنجانی سال «اوج دفاع» در برابر نیروهای متجاوز بعثی نام نهاده است، اما در همین حال در این سال دوگانگی مشهودی در دیدگاه‌های مجریان برجسته استراتژی دفاعی کشور رخ می‌نماید که نباید از تبعات گسترده آن غفلت شود.

همان‌گونه که می‌دانیم انقلاب اسلامی دارای تئوری ویژه خود در مبارزه علیه استبداد و سلطه بیگانه بر ایران بود. اجرای همین تئوری در عرصه دفاع در برابر ارتش قدرتمند صدام و کسب پیروزی‌های بزرگ به فاصله کوتاهی پس از اشغال بخش‌های وسیعی از خاک ایران توسط نیروهای متجاوز، نگرانی‌های جدی حامیان شرقی و غربی صدام را موجب شد. این نگرانی عمدتاً به در هم شکسته شدن هیمنه تسلیحاتی قدرت‌های نظامی بزرگ بازمی‌گشت و اثبات مجدد برتری اراده ملت‌ها بر توان نظامی قدرت‌های مطرح جهان، ضربه جبران‌ناپذیری بر موقعیت سلطه‌گرانه آنان در جهان وارد می‌ساخت. همه ملت‌ها می‌دانستند که در تهاجم صدام به ایران، علاوه بر روسی بودن شاکله تجهیزات نظامی عراق، پیشرفته‌ترین دستاوردهای نظامی فرانسه، بلژیک و کشورهای اقماری آمریکا همچون برزیل و به تدریج انگلیس و آلمان نیز ارتش متجاوز به ایران را تقویت می‌کند. واشنگتن هم در کنار پشتیبانی اطلاعاتی، شیوخ وابسته به خود را در خلیج فارس و می‌داشت تا میلیاردها دلار به حاکم بغداد کمک کنند. شکست همه این امکانات در برابر ملتی که در تحریم کامل به سر می‌برد و به سختی، برخی از نیازهایش را از کشورهای دست‌چندم تأمین می‌کرد و به همین دلیل کاملاً متکی به توان خود بود، یک پدیده توجه‌برانگیز و قابل تأمل جدی برای ملت‌ها به شمار می‌رفت. در ابتدای تهاجم نیروی بعثی، نگاهی یکپارچه به چگونگی دفاع در ایران وجود نداشت و از جمله نزدیک‌ترین نیروها به تئوری دفاعی انقلاب اسلامی، افرادی جوشیده از متن مبارزات در دوران پهلوی بودند که بعد از تشکیل سپاه به حسب ضرورت به آن پیوستند؛ لذا با ورود مؤثر

سپاه به عرصه مدیریت جنگ بعد از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا - که به هیچ‌وجه به مدل اداره مردمی جنگ معتقد نبود - آرایش نظامی در مناطق اشغال‌شده به کلی تغییر کرد. بدین ترتیب نه تنها عمده مناطق به اشغال درآمده کشور آزاد گردید، بلکه نیروهای ایرانی برای

اطمینان از دفع کامل مهاجم، در بخش‌هایی وارد خاک عراق شدند. برتری موضع ایران در جنگ، فشارها را از طریق جنگ نفتکش‌ها، بمباران شهرها و غیرنظامیان، به کارگیری گسترده سلاح شیمیایی و توسل به سایر شیوه‌های غیرانسانی افزایش داد. سال ۶۵ را در ایام دفاع مقدس باید سالی دانست که ملت با

اصولا طرح موضوع صلح و مذاکره میان نیروهای خط مقدم جنگ، جز مردد ساختن آنها نسبت به وظیفه‌شان حاصلی به بار نمی‌آورد

تمام قوا در برابر همه ابزارهای پیشرفته که برای در هم شکستن مقاومتش به کار می‌رفت، پایداری تحسین‌برانگیزی داشت. اما در حاشیه عزم راسخ ملت برای تأدیب متجاوز، نغمه‌های ناموزونی که از ماه پایانی سال ۶۲ آغاز شده بود، در سال ۶۵ فراز و فرود خود را طی کرد. آقای هاشمی رفسنجانی در این زمینه می‌گوید:

سال ۶۵ تمام شد، اما امیدهایی که به ختم جنگ با یک پیروزی قاطع داشتیم، ناتمام ماند. طراحی عملیات سرنوشت‌ساز و تجهیز پانصد گردان رزمی و دریافت ده‌ها میلیارد تومان با اجازه ویژه امام از بانک مرکزی... و تأمین موشک‌های دوربرد تاو و هاک و قطعات از امریکا و... اما ناکامی در [عملیات کربلای چهار مشکل آفرین شد].^۱

باید دید شعار «ختم جنگ تا یک پیروزی» چگونه جایگاهی در کنار شعار محوری جنگ یافت و چرا با وجود همه امکانات مادی که در این سال تدارک دیده شد، توفیق چندانی به دست

نیامد؛ هر چند بررسی دقیق و همه‌جانبه این موضوع پژوهشی گسترده را طلب می‌کند، اما از آن‌جا که این شعار حاشیه‌ای بعدها در واداشتن رهبری انقلاب به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل نقش اساسی داشت، در این مختصر لاجرم به زوایایی از آن می‌پردازیم. همان‌گونه که می‌دانیم جناب آقای هاشمی در ۳۰ اسفند ۱۳۶۲ مسئولیت فرماندهی عملیات جنگ را به عهده می‌گیرد:

به دفتر رئیس‌جمهور رفتم. مشورت کردیم و صلاح دیدیم که من شخصا به قرارگاه در جبهه بروم و مشکل را رفع کنم. قبلا من و آقای خامنه‌ای هر دو مایل بودیم، برویم. قرار شد از امام بپرسیم؛ امام از رفتن آقای خامنه‌ای منع کردند. به این دلیل که ایشان از لحاظ جسمی، قدرت کمی دارند... حکم فرماندهی عملیات را به نام من صادر کردند و احمدآقا به منزل آورد. در حکم امام از این به بعد فرماندهی عملیات در جبهه به من محول شده است. با توجه به مسئولیت مجلس و سایر امور، کار سنگینی است ولی وضع جبهه‌ها و اختلاف فرماندهان ارتش و سپاه، گویا راه حل را منحصر به این کار کرده است. اگر آقای خامنه‌ای مشکل جسمی و مسئولیت ریاست‌جمهوری را نداشتند، ایشان انتخاب می‌شدند. استدلال دیگر امام این است که من [در مجلس] دو نایب رئیس دارم و در غیاب من کسانی هستند که مجلس را رو به راه کنند اما رئیس‌جمهور، معاون ندارد...^۱

آقای هاشمی رفسنجانی در اولین دیدار از جبهه با سمت جدید، مباحثی را در جمع فرماندهان ارشد جنگ مطرح می‌کند که از آن تلاش در پشت جبهه برای آتش‌بس و پی‌گیری حقوق ملت ایران از طریق مذاکرات سیاسی استشمام می‌شود. اینکه چرا فرمانده عملیات جنگ در جمع نیروهای تعیین‌کننده سرنوشت نظامی جنگ، بحث تعیین سرنوشت جنگ در پشت جبهه از طریق سیاسیون را مطرح می‌سازد بحث قابل تأملی است که در ادامه بیشتر به آن

۱. مهدی هاشمی (به اهتمام)، آرامش و چالش (کارنامه و خاطرات سال ۶۲ هاشمی رفسنجانی)، معارف انقلاب، ۱۳۸۱، ص ۴۹۶.

خواهیم پرداخت:

برای اولین بار، بحث مهمی را با آنها در میان گذاشتم که عکس‌العمل‌های متفاوتی داشت؛ بعضی پسندیدند و بعضی نپسندیدند. گفتم نظر من و بعضی از مسئولان رده بالای نظام این است که اگر یک عملیات موفق در داخل خاک عراق انجام دهیم و منطقه‌ای از دشمن را تصرف نماییم که با آن بشود بعد از [پذیرش] آتش‌بس، بر عراق فشار آوریم و حق‌مان را بگیریم، باید با آتش‌بس موافقت شود... آنها که مخالف بودند، گفتند شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» یا «جنگ، جنگ تا دفع فتنه از جهان» تبدیل به «جنگ، جنگ تا یک پیروزی» شده و گفتند اظهار این نظر، ممکن است باعث دلسردی رزمندگان شود...^۱

روز بعد، یعنی دوم اسفند ۱۳۶۲ مجدداً آقای هاشمی همین بحث را در جمع دیگری از مسئولان بلندپایه عملیاتی مطرح می‌سازد و هر چند از نتیجه طرح موضوع چندان رضایتی ندارد، اما طرح شعاری جدید در برابر شعار محوری جنگ، باب سیاسی را پیش روی برخی فرماندهان جبهه‌ها می‌گشاید. گشوده شدن چنین بایی هر چند نظر اندکی از نیروهای

بدون تردید اعلام پیش از موعد این موضوع به فرماندهان نظامی که بنا داریم در آینده جنگ را از طریق سیاسی و مذاکره خاتمه دهیم، یک نتیجه بیشتر نخواهد داشت و آن تضعیف روحیه دفاعی خواهد بود

عملیاتی را به خود جلب می‌نماید، اما تأثیرات بلندمدت آن غیرقابل اغماض است:

بعد از مغرب به قرارگاه کربلا رسیدیم. نماز جماعت خوانده شد. برای حضار - فرماندهان - صحبت کردم و باز مسئله عملیات سرنوشت‌سازی که می‌تواند جنگ را تمام کند، مطرح کردم. آن‌گونه که انتظار داشتم، عنوان ختم جنگ مقبول نیفتاد. معلوم می‌شود، مسئله مهم برای بسیاری از رزمندگان، ادامه جنگ است و همه چیز هم همین را

۱. همان، ص ۵۰۲-۵۰۱.

نشان می‌دهد و شاید به همین جهت، امام موافق طرح ختم جنگ نیستند و اگر در قلبشان هم قبول داشته باشند، بر زبان نمی‌آورند.^۱

ما در این بحث، متعرض چرایی طرح موضوعی کلیدی از جانب آقای هاشمی در جمع فرماندهان نظامی که امام مخالف آن‌اند نمی‌شویم و صرفاً بر این نکته تأکید داریم که در پیروزی‌های چشمگیر و اعجاب‌انگیز نیروهای مردمی متجمع شده در سپاه بعد از عزل آقای بنی‌صدر، اعتقاد راسخ آنان به استراتژی دفاعی ترسیم‌شده از سوی امام بود و لاغیر. به طور قطع در سال ۶۰ و ۶۱، سپاه از نظر توان لجستیک بسیار فقیر بود، اما در برابر پیشرفته‌ترین ارتش زرهی منطقه ایستاد و حتی برآن فائق آمد. باید دید چه عواملی موجب شد که ناکامی‌های جدی در سال ۶۵ رقم بخورد:

دیروز در جبهه شرفانی هم عقب‌نشینی کرده‌اند. عراق فهمیده که خطوط دفاع ما آسیب‌پذیر است؛^۲

اطلاعات رسیده از منطقه قادر می‌گوید دشمن در قسمتی از میدان، پیروزی به دست آورده و این مایه شکست مدیریت جدید نیروی زمینی و آقای رضایی است که مدعی بودند خطوط را محکم کرده‌اند؛^۳

آقای [علی] شمخانی [فرمانده نیروی زمینی سپاه] و آقایان [محمدباقر] قالیباف و [قاسم] سلیمانی و... فرماندهان لشکرهای سپاه آمدند... گزارش تلخی از عقب‌نشینی‌ها دادند؛^۴
 آقای شمخانی اطلاعات لازم را در خصوص نتایج عملیات شکست‌خورده کربلای چهار دارد؛^۵

تلفنی به آقای خامنه‌ای، وضع نامطلوب جبهه را گفتم و تأکید کردم عقب‌نشینی از غرب

۱. همان، ص ۵۰۴.

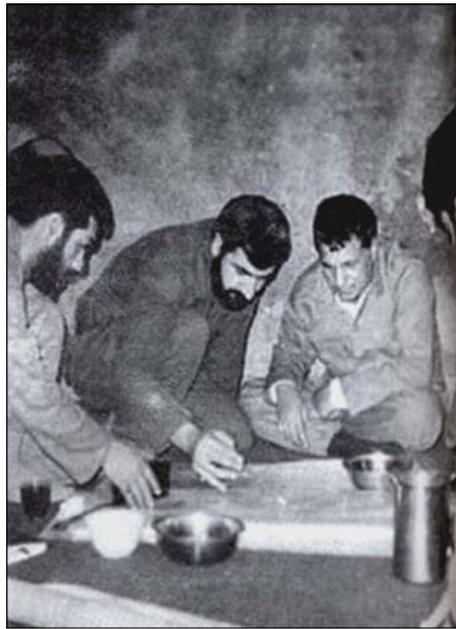
۲. عماد هاشمی (به اهتمام)، همان، ص ۵۲.

۳. همان، ص ۷۶.

۴. همان، ص ۱۰۷.

۵. همان، ص ۴۰۴.

کانال ماهی، بیانگر وضع نامطلوب نیروهای ماست.^۱ و...



آیا طرح بحث‌هایی در جمع فرماندهان در مورد تعیین سرنوشت جنگ، در پای میز مذاکرات سیاسیون در این زمینه تأثیرگذار نبوده است؟ آیا نمی‌توان تصور کرد توجه فرماندهان نظامی به این مسئله که سیاسیون با حاصل تلاش آنها چه خواهند کرد، آنها را به وادی معادلات پشت جبهه سوق داده باشد؟ اصولاً طرح موضوع صلح و مذاکره میان نیروهای خط مقدم جنگ، جز مردد ساختن آنها نسبت به وظیفه‌شان حاصلی به بار نمی‌آورد. این بدان معنی نیست که همواره

دفع تهاجم صرفاً از طریق نظامی ممکن خواهد بود، اما از آنجا که حتی مذاکرات سیاسی باید از پشتوانه قوی دفاعی برخوردار باشد، از طرح بحث‌هایی که نیروهای رزمنده را دچار تردید می‌سازد می‌بایست به طور جدی اجتناب کرد. به طور قطع فرماندهی کل جنگ این قدرت مانور را برای خود حفظ می‌کند که با اتکا بر توان رزمی کشور، هر زمان ضروری دانست از توان دیپلماسی صرف بهره گیرد، اما بدون تردید اعلام پیش از موعد این موضوع به فرماندهان نظامی که بنا داریم در آینده جنگ را از طریق سیاسی و مذاکره خاتمه دهیم، یک نتیجه بیشتر نخواهد داشت و آن تضعیف روحیه دفاعی خواهد بود. متأسفانه در کنار ایجاد تشکیک نسبت به شعارهای محوری جنگ، برخی نزدیکان آقای هاشمی که در جنگ نیز دستیار ویژه ایشان به حساب می‌آمدند، در پشت جبهه آشکارا به طرح صلح با عراق می‌پردازند:

۱. همان، ص ۴۴۹.

شب، احمدآقا تلفنی گفت به دنبال نامه محسن رضایی به امام، در مورد مطرح شدن صلح [با عراق] در جلسه نمایندگان با حضور دکتر روحانی، امام از من توضیح خواسته‌اند. گفتم فردا به زیارتشان می‌آیم... صبح به زیارت امام رفتم... امام فرمودند طبق گزارش فرمانده سپاه، در جلسه‌ای جمعی از نمایندگان، صحبت از مشکلات جنگ کرده و ختم جنگ را مطرح نموده‌اند. از من خواستند که به آنها بگویم ما باید تا آخرین فرد با صدام بجنگیم و صحبت از صلح نکنند.^۱

هر چند آقای هاشمی این فراز از خاطرات خویش را بسیار مبهم و غامض مطرح ساخته است تا طرح‌کننده بحث صلح با صدام مشخص نگردد، اما تذکر امام به آقای هاشمی تا حدودی مخاطب هشدار را روشن می‌سازد.

بنابراین نمی‌توان اتکا به توان مردمی در چارچوب استراتژی دفاعی کشور را باور داشت و در عین حال بی‌محابا با تزییق نگرانی به این صفوف، توجه آنان را به امور دفاعی مخدوش ساخت. آقای محسن رضایی - فرمانده وقت سپاه - سال‌ها بعد در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس در مورد ماجرای مکه‌فارلین که آن را می‌توان نمود بارزی از فعالیت‌های سیاسیون دانست، می‌گوید:

هر چند آقای هاشمی این فراز از خاطرات خویش را بسیار مبهم و غامض مطرح ساخته است تا طرح‌کننده بحث صلح با صدام مشخص نگردد، اما تذکر امام به آقای هاشمی تا حدودی مخاطب هشدار را روشن می‌سازد

هنگامی که ما متوجه شدیم که در تهران اتفاقاتی در جریان است، وارد ماجرا شدیم و محسن کنگرلو را به عنوان رابط دوم قرار دادیم و آقای وردی‌نژاد^۲ که معاون اطلاعات

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی از او با نام «مهدی‌نژاد» یاد شده است.

سیاه بود و بعدا مسئول خبرگزاری جمهوری اسلامی شد را به عنوان رابط اصلی قرار دادیم. در واقع ابتکار عمل را به دست گرفتیم تا ببینیم پشت صحنه چه می‌گذرد. وی در ادامه در پاسخ به این سؤال که آیا امام در جریان ماجرای مکه‌فارلین بودند یا خیر؟ میزان اطلاع ایشان را در سطح اطلاع خویش دانسته است و می‌گوید: «مثل ما، آن جزییاتی که آقای هاشمی در جریان بودند را حضرت امام مطلع نبودند»^۱.

از آن‌جا که بخش اعظم خاطرات آقای هاشمی در سال ۶۵ به این موضوع اختصاص یافته است و به اذعان آقای محسن رضایی این مسئله موجب می‌شود تا توجه نیروهای کلیدی صفوف مقدم دفاعی به تهران و فعالیت‌های سیاسی در آن جلب شود، واکاوی بیشتر آن ضروری به نظر می‌رسد. متأسفانه به دلیل بیان نشدن دقیق خاطرات دست‌اندرکاران در ماجرای مکه‌فارلین، نمی‌توان قضاوت روشنی در مورد همه دستاوردهای این تحرک سیاسی داشت. هم‌زمان با انتشار خاطرات سال ۶۵ آقای هاشمی رفسنجانی، کتابی به نام *ماجرای مکه‌فارلین* توسط آقایان محسن هاشمی و حبیب‌الله حمیدی وارد بازار نشر شد که کمک چندانی به شفاف شدن این رخداد مهم نکرد. ظاهراً انتشار این کتاب به وعده جناب آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۶۵ به مردم مبنی بر ارایه جزییات ماجرا باز می‌گردد. روایت‌ها در مورد اینکه ماجرای مکه‌فارلین جزء مسائل ناگفتنی جنگ تحمیلی است یا خیر، گوناگون است. برخی صاحب‌نظران بر این اعتقادند که در این ماجرا کلیت نظام درگیر بوده و برخی بر این باورند که این اقدام در حاشیه سیاست نظام صورت گرفته است. همان‌گونه که اشاره رفت، به دلیل در معرض قضاوت قرار نگرفتن جزییات این ماجرا، عمده اظهارنظرها پیرامون آن مبتنی بر استنباطات و تحلیل است. به طور کلی باید برای نزدیک شدن به واقعیت، اقداماتی را که به نوعی با امریکایی‌ها ارتباط پیدا می‌کرد به چهار بخش متمایز از یکدیگر تقسیم نمود: ۱. تهیه تجهیزات نظامی امریکایی از بازار سیاه این کشور و دلان ۲. مذاکره غیرمستقیم با

۱. خبرگزاری فارس، ۸۸/۷/۱، گفت‌وگو با محسن رضایی؛ جزییات ماجرای مکه‌فارلین را فقط هاشمی می‌دانست.

امریکایی‌ها برای دریافت تسلیحات، در قبال کمک به آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان ۳. رسیدن به نوعی تفاهم با امریکا برای پایان بخشیدن به جنگ از طریق مذاکره سیاسی ۴. تلاش برای عادی کردن روابط فی‌مابین دو کشور.

قراین و شواهد به وضوح حکایت از آن دارند که همه مسئولان نظام در جریان جزییات برنامه‌ها، حول دو محور اولیه بوده‌اند، اما این مسئله محل مناقشه است که آیا در ارتباط با اقدامات حول دو موضوع دیگر نیز هماهنگی‌های لازم بین سران نظام وجود داشته است یا خیر؟

نامه معروف آقای میرحسین موسوی به امام خمینی(ره) که طی آن به صراحت از اینکه در جریان سفر مکه‌فارلین قرار نگرفته ابراز گلایه‌مندی می‌کند، حکایت از بی‌اطلاعی رئیس قوه مجریه دارد و وی قطعاً با توجه به مواضع سیاسی‌اش به طریق اولی در جریان تلاش‌ها حول محور چهارم نیز نبوده است. ریاست‌جمهوری وقت که در آن زمان وفق قانون اساسی نقش هماهنگی بین قوا را به عهده داشته نیز در جریان فعالیت‌ها حول این دو محور نبوده است و رئیس شورای عالی قضایی هم؛ زیرا ایشان علاوه بر اینکه حساسیت ویژه در مورد این موضوعات نداشتند صرفاً در جریان آنچه در جلسه سران مطرح می‌شد قرار می‌گرفتند.

قبل از اینکه به احتمالات مطرح پیرامون در جریان قرار داشتن یا نداشتن امام بپردازیم به این نکته توجه کنیم که در ارتباط با دو محور مورد مناقشه، انگیزه‌ها و تمایلاتی را، هم در میان برخی سیاسیون ایرانی می‌توان یافت و هم در میان برخی سیاستمداران امریکایی. در آن هنگام امریکایی‌ها که از تأثیرات انقلاب اسلامی بر منطقه بسیار نگران‌اند تلاش دارند تا از تقابل شدید آن با خود بکاهند. بیماری امام و آینده رهبری ایران به زعم آنان فرصت مناسبی بود تا با ارزیابی جناح‌های مختلف درون انقلاب به میانه‌روترین آنها نزدیک شوند؛ آن‌گاه بتوانند بر روند حرکت انقلاب اسلامی تأثیر گذارند. اینکه امریکایی‌ها اصرار دارند به بهانه تأمین نیازهای تسلیحاتی ایران، هیئت بلندپایه‌ای را به تهران گسیل دارند، نمی‌تواند هیچ‌گونه ارتباطی با مسئله گروگان‌هایشان در لبنان داشته باشد:

آقای کنگرلو آمد و گزارش مذاکره با امریکایی‌ها را داد. اطلاعات چندان مهمی نداده بودند و خواستار آمدن به ایران - به طور سری - برای بررسی نیازهای جنگی ما بودند؛ گفتیم اگر می‌خواهند ما در لبنان برای آزادی گروگان‌هایشان کمک کنیم باید ۱۰۰ موشک فونیکس بدهند.^۱



بدون اینکه خواسته باشیم در این ارزیابی متوقف شویم و میزان نقش آفرینی شعار «جنگ، جنگ تا یک پیروزی» را در ناکامی جبهه‌ها مورد بررسی موشکافانه قرار دهیم، صرفاً بر این نکته تأکید می‌ورزیم که تعدد استراتژی در جنگ، یا هر حرکت همه‌جانبه و پیچیده، ایجاد سردرگمی می‌کند

قطعا مذاکرات با هدف آزادی گروگان‌ها در خارج کشور بهتر می‌توانست صورت گیرد و هیچ‌گونه نیازی به سفر به ایران نبود لذا اصرار بر اعزام هیئت به ایران هم حکایت از استیصال امریکا دارد؛ زیرا انقلاب اسلامی، واشنگتن را به عنوان دشمن اصلی ملت‌ها معرفی می‌کند و این امر هر روز بر شدت ضدیت‌ها با سلطه امریکایی‌ها بر منطقه می‌افزاید. تغییر این شرایط دشوار از نگاه کاخ سفید صرفاً با تغییر مواضع ایران در این زمینه امکان‌پذیر خواهد بود.

کتاب *ماجرای مک‌فارلین* گرچه تلاش دارد این انگیزه قوی امریکایی‌ها را نادیده بگیرد یا آن را کم‌رنگ جلوه‌گر سازد؛ با وجود این بعضاً ناگزیر به بیان تمایلات آنان می‌گردد:

منابع امریکایی، همچون گزارش تاور، کوشیده‌اند انگیزه مهمتری را نیز درباره تصمیم بخشی از حاکمیت ایالات متحده در فروش سلاح به ایران، مطرح کنند. این منابع از اهمیت استراتژیک ایران و نیز لزوم برقراری ارتباط با آن به منظور جلوگیری از نفوذ

اتحاد جماهیر شوروی در منطقه و بی‌اثر بودن سیاست‌های خصمانه ایالات متحده در قبال این کشور سخن گفته‌اند.^۱

همچنین در مورد نگاه امریکایی‌ها به آینده ایران، این کتاب به نقل از منابع امریکایی می‌نویسد: «در این زمان براساس اطلاعاتی در امریکا که مبنای آن امکان فوت رهبر انقلاب، حضرت امام خمینی(ره) بود، این فرض پذیرفته شده بود که ایران به زودی وارد یک مرحله بی‌ثباتی می‌شود و این امر از نظر امریکا به منزله بهره‌برداری بیشتر شوروی از شرایط ایجادشده بود، تا جایی که حتی بحث جلوگیری از تجزیه ایران نیز در زمره عوامل تغییرات استراتژی امریکا در قبال ایران ذکر شده بود. در این زمینه گراهام فولر، مأمور اطلاعات ملی ایالات متحده در خاورمیانه و جنوب آسیا، در یک برآورد اطلاعاتی پنجاه‌صفحه‌ای به ویلیام کیسی، رئیس وقت سازمان سیا (CIA) چنین آورده است:

امریکا با اوضاع نامساعدی در مورد گسترش و بسط خط مشی جدید در مورد ایران روبه‌روست؛ سیر وقایع به طور عمده علیه منافع ماست و به زودی شاهد مبارزه برای جانشینی [امام] خمینی خواهیم شد. امریکا هیچ برگی برای بازی ندارد.^۲

همچنین با مراجعه به آنچه به عنوان مشروح مذاکرات هیئت امریکایی در تهران با طرف‌های ایرانی منتشر شده، این مسئله کاملاً روشن است که امریکایی‌ها هدفی فراتر از آزادی گروگان‌های خود در لبنان را دنبال می‌کنند:

تاریخ: ۲۵ مه ۱۹۸۶ (۴ خرداد ۱۳۶۵)، محل: تهران، ایران، هتل استقلال؛ زمان: ۱۵:۵ بعدازظهر. مقام ایرانی پس از افتتاح جلسه و معرفی همکاران می‌گوید که هدف و دلیل اصلی این جلسه آماده‌سازی برنامه‌ای برای سایر مباحث و مذاکرات است. مک‌فارلین از طرف رئیس‌جمهور ایالات متحده، خوشحالی خود را از حضور در ایران برای شروع

۱. محسن هاشمی و حبیب‌الله حمیدی، *ماجرای مک‌فارلین* (فروش سلاح، آزادی گروگان‌ها)، معارف اسلامی، سال

۱۳۸۸، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۳۳.

مذاکراتی که امیدوار است به صورت پایدار ادامه یابد اعلام نموده و موارد زیر را مطرح می‌کند؛ وی به مسئولیت‌های دو کشور در قبال اتحاد جماهیر شوروی و آنچه از نظر

امریکا برای منافع امنیتی‌اش در نقاط دیگر جهان مهم است، اشاره می‌کند. وی همچنین با اشاره به تاریخ روابط ایران و امریکا در ۱۰ سال گذشته، اضافه می‌کند که در این مذاکرات امیدواریم این مسئله را روشن سازیم که امریکا، انقلاب ایران را می‌پذیرد و در نظر ندارد و نمی‌خواهد هیچ‌گونه تأثیری بر آن بگذارد. آشکار است که ما در طول هشت سال گذشته با هم اختلاف‌نظرهایی داشته‌ایم ولی امریکا ایران را یک قدرت مستقل می‌شناسد که باید با آن بر اساس احترام متقابل رفتار نمود. به همین دلیل است که ما قبل از شروع

آقای هاشمی رفسنجانی به هر دلیل مصر بودند تا به پشتوانه یک عملیات موفق و جلب نظر امریکا از طریق سیاسی، به جنگ پایان دهند. امریکایی‌ها نیز که به هیچ‌وجه مایل نبودند ملت ایران در جبهه‌های نبرد به پیروزی نایل آید از این تز استقبال می‌نمودند و آماده بودند در حد یک عملیات موفق از نظر تسلیحاتی وارد معامله شوند

مذاکرات در سطوح عالی، مسئله گروگان‌گیری را که در گذشته رخ داده است (سفرات

امریکا در تهران) پشت سر گذاشته و آن را مسئله‌ای مربوط به گذشته انگاشته‌ایم.^۱

همچنین در پیش‌نویس توافق‌نامه‌ای که در پایان مذاکرات هیئت امریکایی به سرپرستی مک‌فارلین با طرف ایرانی تهیه شده، بر ایجاد دور جدیدی از روابط بین دو کشور تأکید می‌شود:

امروز بیست و هفتمین روز مه ۱۹۸۶ و ششم خرداد سال ۱۳۶۵، دولت ایالات متحده امریکا و دولت جمهوری اسلامی ایران در فضای درک دوجانبه و با شناخت اهمیت ایجاد

۱. همان، ص ۱۲۵.

احترام، اعتماد و اطمینان متقابل برای ایجاد دوره جدیدی از روابط دوجانبه بر موارد زیر به ترتیب توافق کردند: ...^۱

به طور مشخص این ابراز تمایل امریکایی‌ها برای تجدید روابط با ایران، به پشتوانه مواضع جریانی در داخل ایران طرح می‌شد که آنان را میانه‌روهای داخل نظام می‌نامیدند. آیا ابراز تمایل جریان مورد بحث برای ترمیم روابط با امریکا یک تاکتیک فریب به منظور دریافت سلاح و تجهیزات جنگی بود؟ برخی مستندات مؤید این امر است که اعتقاد به برقراری روابط با واشنگتن به هیچ‌وجه فریب نبوده است. اینکه امریکایی‌ها در مسئله مک‌فارلین، اصل را بر تغییر موضع ایران نسبت به خود قرار داده‌اند، براساس تشخیص دقیق گرایش‌های موجود در میان شخصیت‌های مختلف بعد از امام است. برخی برای سرپوش گذاشتن بر این واقعیت‌ها، این‌گونه عنوان می‌دارند که اگر امریکایی‌ها بنا داشتند برای بهبود روابط، بی‌اعتمادی‌ها را برطرف سازند چرا در فروش سلاح، نیرنگ به کار گرفتند و تجهیزات از رده خارج شده به چندین برابر قیمت به ایران ارسال کردند. از جمله این افراد آقای محسن هاشمی رفسنجانی است که به نمایندگی از پدر، کتاب مک‌فارلین را منتشر می‌سازد. در مقدمه این کتاب می‌خوانیم:

اصولا این‌گونه مذاکرات مخفیانه و غیرصادقانه، آن هم از طریق دلان اسلحه و همراه با تقلب در کیفیت سلاح و قیمت آن، هیچ‌گاه نمی‌توانست به رابطه‌ای رسمی و دایمی بینجامد؛ به ویژه آنکه امریکایی‌ها نیز به خوبی از سوءظن مقامات ایرانی نسبت به ایالات متحده و عدم رغبت آنان به رابطه با آن کشور، آگاه بودند و می‌دانستند که هدف ایران نیز صرفاً تهیه تسلیحات مورد نیاز و حیاتی خود است... گمان می‌رود آن دسته از منابع امریکایی که در مورد پروسه فروش اسلحه به ایران به منظور نزدیکی بیشتر ایالات متحده به حکومت ایران و تلاش برای دگرگونی سیاست‌های خصمانه آن کشور نسبت به جمهوری اسلامی سخن گفته‌اند، در واقع کوشیده‌اند انگیزه‌های مهم سیاسی و بین‌المللی برای عملکرد غیرقانونی دولت ریگان بتراشند... این‌گونه تحلیل‌ها علاوه بر

خارج از ایران، در داخل ایران نیز به صورت ناآگاهانه، یا با انگیزه‌های خاص مطرح شده است. حتی ارایه گزارش تاور که ظاهراً به منظور کشف چگونگی و چرایی ماجرای فروش اسلحه به ایران تهیه شد، تلاش بسیار زیرکانه‌ای برای فرافکنی مسئولیت این امر بر دوش کارمندان میان‌پایه و نجات شخص رئیس‌جمهور از یک رسوایی بزرگ‌تر و جلوگیری از گونه‌ای «ایران‌گیت» در قیاس با «واترگیت» بود.^۱

این ادعای طرح‌شده در کتاب *ماجرای مک‌فارلین* با مستندات در دست، حتی با اظهارات شخص آقای هاشمی رفسنجانی تطبیق ندارد. ایشان در خاطرات سال ۶۵ خویش به صراحت از وجود گرایش به تجدید رابطه با امریکا در میان سران قوا، بعد از سفر هیئت امریکایی سخن می‌گوید:

شب با دیگر قوا مهمان احمدآقا بودیم... درباره اصرار امریکا به تجدید رابطه با ایران مذاکره کردیم. مخالف و موافق صحبت کردند. به نتیجه نرسیدیم. بنا شد در جلسات بعد بحث و قبلا با حضرت امام مذاکره شود.^۲

هر چند راوی محترم مشخص نمی‌سازد در این جلسه چه کسانی موافق تجدید رابطه با امریکا بودند و چه کسانی مخالف، اما سایر قرینه‌ها و موضع‌گیری‌ها، جایگاه ایشان را در این مباحث روشن می‌سازد. با وجود این، چند نکته در این فراز برای خواننده قابل تأمل خواهد بود: ۱. طرح بحث تجدید رابطه با امریکا در جلسه سران بلافاصله پس از سفر یک هیئت بلندپایه امریکایی به ایران با یکدیگر ارتباط دارد یا خیر؟ ۲. آیا طراح و مبتکر بسترسازی برای تجدید رابطه با امریکا در داخل و خارج کشور بر اساس سیاست کلان نظام عمل می‌کرده است یا خیر؟ ۳. چرا بعد از اینکه جلسه سران قوا تصمیم می‌گیرد این بحث را با امام مطرح سازد، آقای هاشمی دیگر سخنی از این مطلب به میان نمی‌آورد و آن را مسکوت می‌گذارد؟ ۴. آیا این مسئله اتفاقی است که عده‌ای در داخل کشور همزمان با اصرار امریکایی‌ها برای تجدید رابطه،

۱. همان، مقدمه، ص ۳۵.

۲. عماد هاشمی (به اهتمام)، همان، ص ۱۲۸.

همین سیاست را پی می‌گیرند؟

بنابراین، به هیچ‌وجه نمی‌توان مدعی شد تمایل امریکایی‌ها برای تجدید رابطه یک‌سویه بوده است. این سخن دارای پشتوانه منطقی است که امریکا به دلیل مواجه بودن با شرایط سخت در جهان اسلام، به دنبال خارج کردن خود از نوک تیز حمله نهضت اسلامی بود، اما این بدان معنی نیست که واشنگتن بدون دریافت نشانه‌هایی از سوی جریانی که آن را میانه‌رو می‌خوانند هیئتی بلندپایه راهی تهران سازد. جناب آقای هاشمی تمایل یک سوی معادله را به صورت کاملاً شفاف بیان می‌کند:

امریکا نیز در محدوده استراتژی آقای هاشمی می‌خواهد نقش آفرینی کند؛ یعنی کمک به یک عملیات موفق و نه بیش از آن. البته اگر آقای هاشمی براساس استراتژی امام به مدیریت جبهه‌ها می‌پرداخت دستیابی به هر امکانی برای تقویت توان رزمی نیروهای مدافع کشور بسیار ارزنده بود

ظهر، علی - اخوی زاده - که از اروپا برگشته، آمد. از طریق کاردارمان در لندن، دو نفر از

مقامات امریکایی با او ملاقات کرده‌اند. خواستار رفع تیرگی روابط شده‌اند.^۱

همچنین در فرازی دیگر در این زمینه آمده است: «امریکایی‌ها برای برقراری روابط با ما

دست و پا می‌زنند و به هر وسیله‌ای متشبث می‌شوند»^۲

حتی اگر بپذیریم که جناب آقای هاشمی رفسنجانی در این مقطع، برنامه عملیاتی برای پاسخ مثبت گفتن به این دست و پا زدن امریکایی‌ها نداشته باشد، نمی‌توان چشم از این واقعیت پوشید که ایشان از این شرایط برای تقویت استراتژی خویش در ارتباط با جنگ بهره گرفته

۱. همان، ص ۲۴۱.

۲. همان، ص ۲۴۳.

است. تمام کسانی که صاحب این خاطرات را به خوبی می‌شناسند بر این امر واقف‌اند که ایشان فردی با برنامه‌های درازمدت است. این شخصیت شناخته‌شده، این‌گونه نیست که در روند پیشبرد برنامه‌هایش هنگام مواجهه با موانع جدی از ادامه راه باز ایستد، بلکه همراه با سیاست صبر و انتظار، مسیرهای مختلف و متنوع مستقیم و غیرمستقیم را برای نیل به مطلوب خویش می‌آزماید. همان‌گونه که آقای هاشمی صادقانه ابراز می‌دارد و به آن اشاره شد، سیاست و استراتژی ایشان در ارتباط با تهاجم عراق در این شعار خلاصه می‌شود: «جنگ، جنگ تا یک پیروزی». توفیق این شعار متأسفانه در سال ۶۴ و ۶۵ در گروی تلاش برای خرید تسلیحاتی از آمریکا در قبال میانجی‌گری برای آزادی گروگان‌های غربی در لبنان می‌شود. قطعاً در شرایط سخت تلاش عراق برای متوقف کردن صادرات نفت ایران، حمله گسترده به شهرها و مردم بی‌دفاع غیرنظامی، استفاده وسیع از موشک‌های دوربرد و هواپیماهای بلندپرواز برای ناامن ساختن همه نقاط کشور، همچنین سلاح شیمیایی و ...، دستیابی به تجهیزات نظامی امری ضروری و حیاتی بود، اما به نظر می‌رسد آقای هاشمی از ضرورت مذاکره غیرمستقیم با امریکایی‌ها برای تأمین نیازهای جبهه‌ها که مورد تأیید همه سران و امام بوده است، استفاده‌های دیگر نیز برای تحقق اهداف سوم و چهارم، کرده است. این بهره‌گیری، بدون شک استراتژی اصلی جنگ را کمرنگ می‌سازد و نتایجی معکوس به بار می‌آورد. یکی از صاحب‌نظران و کارشناسان تاریخ جنگ در کتاب خود در این زمینه می‌نویسد:

آقای هاشمی به این نظر است که استراتژی ایشان مبنی بر تصرف یک منطقه با اهمیت و پایان دادن به جنگ، صحیح بود ولی کاستی‌ها و ناتوانی نیروهای نظامی مانع از تحقق آن شد؛ زیرا کلیه عملیات‌هایی که پیشنهاد می‌شد و ایشان تصویب و حمایت می‌کرد، اهداف استراتژیک داشت و در صورت تحقق اهداف، پایان دادن به جنگ ممکن می‌شد لیکن نیروهای نظامی قادر به تأمین این اهداف نبودند.

سپس نویسنده در پاروقی می‌افزاید:

نیروهای نظامی به‌ویژه سپاه در برابر این تحلیل معتقدند که فقدان استراتژی نظامی و

تأکید بر اجرای یک عملیات برای پایان دادن به جنگ، عامل ناکامی بود. برای اثبات این موضوع چنین استدلال می‌شود که ما پس از فتح خرمشهر همانند قبل از آن، که برای آزادسازی مناطق اشغالی مجموعه‌ای از عملیات را طراحی و اجرا کردیم و معضل مناطق اشغالی حل شد، برای پایان دادن به جنگ نیز به پیروزی قاطع نیاز داشتیم و این مهم با استراتژی نظامی و طراحی و اجرای مجموعه عملیات ممکن بود.^۱



بدون اینکه خواسته باشیم در این ارزیابی متوقف شویم و میزان نقش آفرینی شعار «جنگ، جنگ تا یک پیروزی» را در ناکامی جبهه‌ها مورد بررسی موشکافانه قرار دهیم، صرفاً بر این نکته تأکید می‌ورزیم که تعدد استراتژی در جنگ، یا هر حرکت همه‌جانبه و پیچیده، ایجاد سردرگمی می‌کند. تبعات فقدان وحدت نظر و عمل در جنگی که جبهه مقابل ملت ایران در آن

بسیار وسیع بود، بر هیچ صاحب‌نظری پوشیده نبود، اما آقای هاشمی رفسنجانی به هر دلیل مصر بودند تا به پشتوانه یک عملیات موفق و جلب نظر امریکا از طریق سیاسی، به جنگ پایان دهند. امریکایی‌ها نیز که به هیچ‌وجه مایل نبودند ملت ایران در جبهه‌های نبرد به پیروزی نایل آید از این تز استقبال می‌نمودند و آماده بودند در حد یک عملیات موفق از نظر تسلیحاتی وارد معامله شوند. گفته می‌شود اگر واشنگتن تمایل به تجدید روابط داشت چرا بعضا در ارسال تجهیزات صداقت لازم را به خرج نداد؟ پاسخ این چرایی را باید در نگرانی امریکا از امکان بهره‌مندی ایران از تجهیزات برای دستیابی به پیروزی نهایی در جبهه‌ها یافت. از این‌رو برخی سلاح‌های از رده خارج شده و غیرکارآمد را نیز راهی ایران ساخت؛ بنابراین امریکا نیز در محدوده استراتژی آقای هاشمی می‌خواهد نقش‌آفرینی کند؛ یعنی کمک به یک عملیات موفق و نه بیش از آن. البته اگر آقای هاشمی براساس استراتژی امام به مدیریت جبهه‌ها می‌پرداخت دستیابی به هر امکانی برای تقویت توان رزمی نیروهای مدافع کشور بسیار ارزنده بود. به همین دلیل نیز رهبری و سران قوا، جملگی بر تلاش حول دو محور تهیه تسلیحات از بازار سیاه امریکا و میانجی‌گری برای آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان برای دریافت سلاح متفق بودند. اما آنچه مشکلاتی را موجب می‌شود نقش‌آفرینی آقای هاشمی رفسنجانی حول دو محوری است که براساس استراتژی خود، آنها را دنبال می‌کند. تلاش‌های آقای هاشمی در این وادی از سال ۶۴ آغاز می‌شود؛ اما در آستانه سفر هیئت امریکایی به تهران که وی نمی‌تواند از ترکیب آن بی‌اطلاع باشد، ناگزیر است خبر سفر چند امریکایی را به تهران، به همراه سلاح‌های مورد معامله قرارگرفته در جریان میانجی‌گری و مذاکرات غیرمستقیم با امریکایی‌ها، به جلسه سران بدهد:

شب با سران قوا مهمان آقای موسوی اردبیلی بودیم... درباره پیشنهاد امریکا مبنی بر آمدن یک هیئت امریکایی به ایران برای مذاکره درباره کمک ما به آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان و در مقابل پرداخت قطعات اسلحه‌های امریکایی به ما، با آمدن هیئت

رسمی امریکایی قبل از تحویل لوازم هاک، مخالفت شد.^۱

در این روایت هر چند صرفاً هدف از سفر هیئت امریکایی مذاکره پیرامون مسئله گروگان‌ها در لبنان عنوان می‌شود، با وجود این اکثریت سران قوا با آن مخالفت می‌کنند؛ اما آیا آقای هاشمی تلاش خود را در این زمینه متوقف می‌سازد؟ ایشان که اهداف دیگری در سر دارد، حضور هیئت امریکایی را در تهران بسیار حایز اهمیت می‌داند؛ لذا این موضوع را همچنان پی می‌گیرد، اما تحت این عنوان که چند امریکایی می‌خواهند سلاح‌های خریداری‌شده را به ایران بیاورند:

آقای [محسن] کنگرلو تلفنی اطلاع داد که امریکایی‌ها گفته‌اند روز هفدهم ماه می [۲۸ اردیبهشت] نصف قطعات درخواستی [موشک] هاک را با هیئت ظاهراً آلمانی به ایران می‌آورند و پس از تنظیم برنامه آزادی گروگان‌ها در لبنان، بقیه را می‌آورند. شب رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر مهمان من بودند. در مورد مقابله به مثل علیه عراق و خرید کالا و آمدن امریکایی‌ها توافق شد.^۲

چنانکه اشاره شد، در انتقال اطلاعات به سایر سران قوا، صرفاً بحث آن است که چند امریکایی می‌خواهند بخشی از سلاح‌های خریداری‌شده را به ایران منتقل سازند و برای ارسال بقیه آن براساس زمان بندی آزادی گروگان‌ها برنامه‌ریزی کنند. همچنین با قطعی شدن این سفر که آقای هاشمی از کم و کیف آن نمی‌توانسته بی‌اطلاع باشد، دایره افراد در جریان قرار گرفته لاجرم افزایش می‌یابد. از این زمان سپاه نیز به منظور محافظت از این هیئت وارد حلقه اطلاع‌یابندگان می‌شود: «به آقای کنگرلو گفتم با آقای وحیدی (مسئول اطلاعات سپاه) در مورد امنیت امریکایی‌هایی که بناست بیایند هماهنگ کنند.»^۳ این در حالی است که آقای هاشمی از موضع امام در این زمینه و چارچوب‌های تعیین‌شده بی‌اطلاع نیست:

۱. عماد هاشمی (به اهتمام)، همان، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۹۲.

۳. همان، ص ۹۵.

به زیارت امام رفتیم. مشکلات بین ارتش و سپاه، اختلاف افسران نیروی زمینی با آقای صیاد فرمانده نیرو و ادامه گزارش‌های قبلی درباره مذاکرات غیرمستقیمی که با امریکایی‌ها بر سر کمک به آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان در مقابل گرفتن امکانات نظامی داریم، را گزارش کردم. در مورد دوم موافق‌اند و دستور احتیاط می‌دهند.^۱

اما آقای هاشمی که به ابتکار خود بحث‌ها را از این چارچوب فراتر برده، کاملاً بر این مسئله واقف است که حضور یک هیئت بلندپایه امریکایی در تهران قطعاً دارای دو ویژگی بارز است؛ اولاً مذاکرات مستقیم خواهد بود، ثانیاً بحث به مراتب فراتر از مسئله گروگان‌ها خواهد رفت: آقای محسن کنگرلو اطلاع داد که هواپیمای حامل قطعات گران‌قیمت امریکایی - که با پاسپورت ایرلندی

آقای هاشمی این‌گونه وانمود می‌سازد که هیئت امریکایی دست خالی ایران را ترک کرد، اما پیشنهاد دست‌اندرکاران کاخ سفید برای سفر مجدد هیئت بلندپایه به تهران در فاصله‌ای کوتاه خلاف آن را ثابت می‌کند

آمده‌اند و به نام ایرلندی هستند - در فضای تهران است... آقایان [محسن] کنگرلو [مشاور نخست‌وزیر] و [احمد] وحیدی [مسئول اطلاعات سپاه] آمدند. گزارش وضع هیئت امریکایی را دادند. یک چهارم قطعات هاک درخواستی را آورده‌اند. آقای مک‌فارلین مشاور ویژه ریگان و شخصیت‌های حساس دیگر امریکا در هیئت‌اند برای سران کشور ما کلت و شیرینی، هدیه آورده‌اند و خواهان ملاقات با سران هستند. قرار شده هدیه را نپذیریم و ملاقات ندهیم؛ مذاکره را در سطح دکتر هادی و دکتر روحانی و مهدی‌نژاد مخفی نگه داریم و [مذاکرات] محدود به مسئله گروگان‌های امریکایی در لبنان و دادن

قطعات هاک و چند قلم دیگر اسلحه [باشد]. آنها بیشتر خواهان مذاکره در مسائل کلی و سیاسی‌اند.^۱

مقایسه این مطلب با آنچه آقای هاشمی در روز ۱۳ آبان به دستور امام به مردم گزارش می‌دهد نکاتی را محل تأمل می‌سازد:

یکی از هواپیماهایی که برای ما از کشورهای اروپایی اسلحه می‌آورد، اجازه عبور گرفت که وارد شود و اسلحه‌اش را در فرودگاه تخلیه کند... آنها در بدو ورود، اسامی ایرلندی به ما داده بودند. وقتی که هواپیما وارد فرودگاه مهرآباد شد به ما اطلاع دادند که این آقایانی که در فرودگاه از هواپیما پیاده شده‌اند می‌گویند ما امریکایی هستیم و برای مسئولان کشور ایران از ریگان و مسئولان امریکایی پیام آورده‌ایم... امام فرمودند که با آنها صحبت نشود و پیام آنها را نگیرید و ببینید که آنها کی هستند و برای چه به ایران آمده‌اند.

آقای هاشمی که در مراسم سالگرد گرامی‌داشت روز ۱۳ آبان سخن می‌گفت، همچنین اضافه کرد:

قیافه یکی از آنها به قیافه مک‌فارلین شبیه بود. البته ما هنوز صددرصد مطمئن نیستیم که همان بوده است یا نه، چون کسی تا حالا صحبت نکرده است و کسانی که از طرف ما با آنها روبه‌رو بودند همان مأموران امنیتی ما در منطقه هستند و یکی از کسانی که در خرید اسلحه با آن دلال‌ها بود... ما گفتیم بروید همانجا، اینجا جای این حرف‌ها نیست، ما امریکا قهریم، ما با شما در جنگ هستیم، شما آتش‌افروز این جنگ هستید. ما چطور بیاییم و با شما ملاقات کنیم و با شما حرف بزنیم. مگر ما یادمان رفته که برژینسکی با دولت موقت ما در الجزایر ملاقات کرد و دولت موقت را آب برد... گفتند که این دلال‌ها به ما گفته‌اند؛ اینها به ما گفتند که شما بیایید به ایران، اینها استقبال می‌کنند... ما فهمیدیم که آنها را حسابی رنگ کرده‌اند.^۲

۱. همان، ص ۱۰۸-۱۰۷.

۲. روزشمار جنگ ایران و عراق (ماجرای مک‌فارلین)، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۵۸۵.

اولین نکته حایز اهمیت در این فرآیند، اطلاع امام از ماجرای گفت‌وگو با امریکایی‌ها صرفاً در حد محور دوم، یعنی مذاکره غیرمستقیم برای میانجی‌گری در قضیه گروگان‌ها در لبنان به منظور خریداری اسلحه، بوده است. رهبری انقلاب هرگز در جریان برخی مراودات سیاسی برای بهبود روابط و اینکه با این هدف قرار است یک هیئت بلندپایه امریکایی به ایران بیاید نبوده است؛ لذا

براساس قول آقای هاشمی می‌گویند: «ببینید که آنها کی هستند و برای چه به ایران آمده‌اند». برخی تحلیل‌گران این‌گونه عنوان می‌کنند که چنین اقدام حساسیت‌برانگیزی یقیناً بدون هماهنگی با امام صورت نگرفته است. باید بر این نکته تأکید کرد اولاً براساس روایت آقای هاشمی، امام در جریان فعالیت‌های ایشان حول محور سوم نبوده است. ثانیاً به نوعی از گفت‌وگوها حول محور دوم که امام در جریان آن بودند، استفاده شده که گویا امریکایی‌ها دچار توهم شده‌اند و بدون هماهنگی راهی تهران گشته‌اند. ثالثاً برای مشخص شدن این واقعیت که امام هرگز به هیچ بهانه‌ای خلاف واقع نمی‌گفتند مناسب است روایتی از آقای هاشمی را مورد توجه قرار دهیم:

به دفتر گفتم که خبری در اخبار ظهر پخش کنند که غیبت ما را از تهران توجیه نماید؛ ولی بالاخره گویا خواسته‌اند خبری در مورد ملاقات با امام باشد. امام موافقت نکرده‌اند که خبر ملاقات بدون واقعیت پخش شود.^۱

بنابراین اگر امام در جریان مراودات ایجادشده براساس محور سوم و چهارم بودند هرگز

به‌رغم موضع سرسخت امام و منع سران قوا در مورد مذاکره با امریکایی‌ها پیرامون روابط، یاران آقای هاشمی ظاهراً به گونه‌ای عمل نمی‌کنند که این مهمانان، خواسته یا ناخواسته چندان هم دست خالی از ایران بازگردند

به آقای هاشمی نمی‌گفتند که اینها کی هستند و برای چه به ایران آمده‌اند.

نکته حایز اهمیت دیگر در بیانات آقای هاشمی به عنوان سخنران مراسم ۱۳ آبان، مسئله انتقال پیامی مخدوش به واشنگتن مبنی بر استقبال از هیئت بلندپایه امریکایی در تهران است؛ ایشان این پیام ارسالی را از جانب دلان، عنوان می‌کند و اینکه مقامات امریکایی با این پیام رنگ شده‌اند. در این زمینه چند مسئله قابل طرح است: اولاً بسیار دور از ذهن است که «مک‌فارلین» مشاور ویژه رئیس‌جمهور امریکا، «آمیرام نیر» مشاور نخست‌وزیر اسراییل و چند مقام عالی‌رتبه دیگر براساس قول دلان راهی ایران شده باشند. ثانیاً اگر قصد رنگ کردن امریکایی‌ها در میان بوده و هیچ‌گونه تمایلی در برخی شخصیت‌های داخل کشور برای تجدید رابطه با امریکا وجود نداشت، چرا می‌بایست بحث تجدید رابطه با امریکا به طور همزمان در جلسه سران قوا مطرح می‌شد؟ قطعاً طرح چنین مباحثی در بالاترین سطوح، بیانگر آن است که از جایگاهی رفیع و بسیار اطمینان‌بخش به امریکایی‌ها چراغ سبز نشان داده شده بود. ثالثاً اگر امام با قاطعیت جلو مذاکره با هیئت امریکایی را نمی‌گرفتند آیا بنا نبود مسئولان کشور ناخواسته وارد عرصه‌ای شوند که برایشان غیرمترقبه بود؟ رابعاً با وجود منع جدی امام از مذاکره، و همچنین تأکید اکثریت سران قوا بر این نکته که آقایان هادی، روحانی و وردی‌نژاد صرفاً در ارتباط با مسئله گروگان‌ها با آنها مذاکره کنند، متأسفانه یاران نزدیک آقای هاشمی ترجیح دادند در این چارچوب خود را مقید نسازند. خامساً آقای هاشمی این‌گونه وانمود می‌سازد که هیئت امریکایی دست خالی ایران را ترک کرد، اما پیشنهاد دست‌اندرکاران کاخ سفید برای سفر مجدد هیئت بلندپایه به تهران در فاصله‌ای کوتاه خلاف آن را ثابت می‌کند:

آقای [محسن] کنگرلو تلفنی گفت امریکایی‌ها خواسته‌اند که برای مذاکره درباره گروگان‌های لبنانی دوباره به ایران بیایند. گفتم موافقت نداریم که بیایند. مذاکره دیگر لازم نیست.^۱

بنابراین به‌رغم موضع سرسخت امام و منع سران قوا در مورد مذاکره با امریکایی‌ها پیرامون روابط، یاران آقای هاشمی ظاهراً به گونه‌ای عمل نمی‌کنند که این مهمانان، خواسته یا ناخواسته چندان هم دست خالی از ایران بازگردند.

البته جناب آقای هاشمی بعد از مواجه شدن با موضع قاطع امام، مذاکرات را مجدداً به خارج کشور منتقل می‌سازد؛ به عبارتی به دنبال خارج شدن هیئت امریکایی از ایران در تاریخ ۶۵/۳/۷ تا زمان علنی شدن سفر هیئت بلندپایه امریکایی به تهران در ۱۲ آبان همان سال، باب مذاکرات نه تنها مفتوح نگه داشته می‌شود بلکه برای تقویت این حرکت، افراد دارای موقعیت‌های حساس دیگری نیز در این ماجرا دخالت داده می‌شوند. دور جدید مذاکرات که ظاهراً با محوریت آقای علی هاشمی (برادرزاده آقای هاشمی رفسنجانی) آغاز می‌شود، فرمانده وقت سپاه را نیز در این قضیه درگیر می‌سازد. البته همان‌گونه که اشاره شد، نیروی اطلاعات سپاه در آستانه سفر هیئت بلندپایه امریکایی به تهران به منظور محافظت از آن، در جریان امر قرار گرفت اما بر خلاف آنچه در جلسه سران تصویب می‌شود، در عمده مذاکرات غایب بود. علی هاشمی در مصاحبه با مجله شهروند امروز ضمن بیان دلایل شکست دور اول ارتباطات آقای هاشمی با امریکایی‌ها، چگونگی آغاز دور دوم را بدین‌گونه تشریح می‌کند:

ببینید امریکایی‌ها در مذاکره خیلی «تهاجمی» برخورد می‌کنند. زمانی که تصمیم می‌گیرند با ایران رابطه برقرار کنند و آقای قربانی‌فر شروع می‌کند به رابطه با آقای کنگرلو، این هدف وجود داشته که تا شش ماه دیگر این داستان به یک پروژه کامل و تمام‌شده بینجامد... حالا بلافاصله مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور امریکا بیاید و در تهران با مقامات عالی‌رتبه‌ای مثل آقای هاشمی رفسنجانی یا وزیر امور خارجه و فرماندهان نظامی، بحث‌ها را یکسره و کامل کند... اما آنها وقتی با آن سرعت به ایران می‌آیند، در ایران شرایط برای دیدار مهیا نیست.

ه. ا: مگر آنها برای آمدن به ایران هماهنگی نکرده بودند؟ این را نمی‌دانم و آقای کنگرلو حتماً در جریان است. اما ناهماهنگی هم بالاخره محتمل است. ماجرای را تعریف

می‌کنم. در زمان بوش پدر، یک روز بین وزیر خارجه ایران و نماینده ایران در سازمان ملل هماهنگی می‌شود که اگر ممکن باشد در مسئله‌ای میان بوش پدر و آقای هاشمی رفسنجانی گفت‌وگویی انجام شود. فردا صبح آن روز آقای بوش پدر، تماس می‌گیرد با دفتر ریاست جمهوری ایران و پشت خط می‌ماند. او می‌خواسته با آقای هاشمی صحبت کند ولی اصلا دفتر ریاست جمهوری آمادگی نداشته و تلفن‌ها قطع می‌شود... این را هم در نظر بگیرید که ایران کشوری انقلابی بوده است و امام در مقام رهبری ایران قرار داشته‌اند و رابطه را هم خود امریکایی‌ها قطع کرده بوده‌اند. بنابراین ممکن است که ایرانی‌ها هم آمادگی نداشته‌اند که در سطح سران ملاقات کنند.

ه. ا: شما از چه مقطعی وارد این ماجرا شدید؟ بعد از اینکه طرح تهاجمی امریکا برای پیاده شدن در تهران و مذاکره با مقامات عالی‌رتبه شکست خورده بود... من به همراه چند تن از دوستان در آن زمان سفری به بلژیک داشتم. شهریور ۱۳۶۵ بود و من ۲۵ سال بیشتر نداشتم. در آنجا تماسی با من گرفته شد و گفتند که ما می‌خواهیم مسائلی را با شما در میان بگذاریم تا به گوش آقای هاشمی رفسنجانی برسد... وقتی ملاقات انجام شد مشخص شد... کسانی هستند که با شورای امنیت امریکا کار می‌کنند. یکی از آنها فردی به نام حکیم بود... یکی دیگر از آنها فردی به نام ریچارد سیکورد بود که قبلا معاون وزیر دفاع امریکا بوده... جلسه ما در هتلی در بلژیک برگزار شد... آنها البته اضافه کردند که روشن و صریح می‌گوییم که مدنظر ما این نیست که شما یک پیروزی در عراق به دست بیاورید. بعد هم چندبار تأکید کردند که آنچه مدنظر ماست، یک «صلح شرافتمندانه» است...

ه. ا: فرجام و نتیجه این جلسه شما چه بود؟ من وقتی از سفر برگشتم شرح آن دیدار را در چندین صفحه نوشتم و وقتی از آقای هاشمی رفسنجانی گرفتم و خدمت ایشان رسیدم و ماجرا را هم کاملا توضیح دادم.

ه. ا: واکنش آقای هاشمی چه بود؟ ایشان ماجرای مکه‌فارلین را تکذیب کردند... برداشتم این بود که ایشان نیازی به توضیح برای اینجانب نمی‌دیدند.

ه. ا: پس شما اقدام دیگری انجام ندادید؟ من در آن زمان ارتباطی هم با دفتر امام داشتم. با یکی از دوستان که در دفتر امام بود اجمالی مشورت کردم و ایشان پیشنهاد داد که من با آقای محسن رضایی که ارتباط هم داشتیم، جلسه‌ای بگذارم. رفتم پیش آقای محسن رضایی...

ه. ا: هدفتان از دیدار با آقای رضایی چه بود؟ هم واقعا دنبال یک پاسخ بودم و هم به مشکلات جبهه فکر می‌کردم که از نزدیک خودم آنها را درک می‌کردم. البته بعدا شنیدم که آقای هاشمی آن گزارش را که من به ایشان داده بودم، به آقای حسن روحانی و دکتر هادی در مجلس داده بود. ایشان نمی‌خواست خودش رأسا وارد ماجرای شود که ربطی به او ندارد... با این شرایط به دیدار آقای رضایی رفتم و موضوع را توضیح دادم. آقای رضایی تکذیب نکرد و گفت آنچه گفتی اتفاق افتاده است. ما هم اگر بتوانیم از نظر استراتژیک از آنان کمک بگیریم، این همه تلفات نخواهیم داشت و پیروزی در جنگ بیشتر می‌شود. ما از طریق واحدهای سپاه به جریان کمک می‌کردیم و حالا شما هم کاری به این موضوع نداشته باش. فقط سرنخ‌هایت را به جبهه‌هایی که من معرفی می‌کنم وصل کن تا کار ادامه پیدا کند. از این مقطع به بعد، من دیگر شخصا مداخله‌ای نداشتم و فقط سفری به خارج داشتم تا نیروهایی که سپاه معرفی کرده بود را به نیروهای امریکایی وصل کنم.

ه. ا: در چه کشوری این ارتباط‌گیری را انجام دادید؟ ابتدا به ترکیه رفتم و سپس به امریکا. این مذاکرات هم ادامه یافت تا زمانی که روزنامه (هفته‌نامه) الشراع، برای اولین بار قضیه مک‌فارلین را منتشر کرد و بعد حضرت امام با آقای هاشمی این نظر را طرح می‌کند که بهتر است اول‌بار ما داستان را افشا کنیم و ایشان هم روز ۱۳ آبان این قضیه را افشا می‌کنند؛ اما صحبت‌های عمومی باز هم ماجرا را پیچیده‌تر می‌کند و به سرنوشت ماجرای قبلی دچار می‌کند.^۱

قبل از پرداختن به جزئیات روایت آقای علی هاشمی و بررسی صحت و سقم آن، مناسب

است مروری بر روایت آقای محسن هاشمی در این زمینه داشته باشیم:

بنابر اظهارات علی هاشمی، او در سن ۲۵ سالگی زمانی که دانشجوی (رشته زمین‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی) بود به بیماری چشم مبتلا شد و در مردادماه ۱۳۶۵ به اتفاق همسرش برای معالجه عازم لندن شد. در بحث‌های دوستانه‌ای که جلال ساداتیان، کاردار ایران با وی داشت، ساداتیان ابراز می‌کند برخی تماس‌ها با سفارت و او گرفته می‌شود که او با توجه به اینکه نماینده رسمی جمهوری اسلامی ایران است نمی‌تواند پاسخگوی آنها باشد. ساداتیان برخی از این تماس‌ها را با علی هاشمی مطرح می‌کند و از او می‌خواهد به یکی از این ملاقات‌های درخواستی برود، زیرا فرد متقاضی ابراز کرده بود مطالب خود را صرفاً با کسی در میان می‌گذارد که مستقیماً با مقامات عالی‌رتبه ایران در تماس باشد. ترتیب ملاقات در یکی از هتل‌های لندن توسط ساداتیان با این شخص که خود را شهریاری معرفی نمود، داده می‌شود... علی هاشمی بدون هماهنگی قبلی با مقامات ایران و با توجه به روحیه ماجراجویی می‌پذیرد که با آنان ملاقاتی داشته باشد. ترتیب ملاقات در بروکسل داده می‌شود و دلیل تغییر مکان نیز نگرانی از جاسوسی سیستم‌های اطلاعاتی شوروی و انگلیس عنوان می‌گردد. در اوایل شهریورماه ۱۳۶۵، آلبرت حکیم و یک امریکایی به نام سیکورد به ملاقات علی هاشمی در هتل محل اقامت وی در بروکسل می‌روند. در این ملاقات سیکورد، به عنوان مشاور ریگان و دارای درجه نظامی سرلشکری معرفی می‌شود... بنا به اظهارات علی هاشمی، وی در بازگشت به دیدار عمومی خود هاشمی رفسنجانی می‌رود و گزارشی از سفر لندن و بروکسل و تماس امریکایی‌ها به ایشان می‌دهد. اما هاشمی رفسنجانی به او اظهار می‌کند... بهتر است وی در این باره با کسی سخن نگوید، اما گزارش دقیق ماجرا را بنویسد. اما حس ماجراجویی، بار دیگر علی هاشمی را تحریک به تحقیق در مورد واقعیت آمدن یا نیامدن امریکایی‌ها به ایران می‌کند؛ در نهایت به این نتیجه می‌رسد به دلیل روابط پیش خود با محسن رضایی (به واسطه حضور در جبهه و همکاری نزدیک با وی) ماجرا را برای او شرح دهد... هنگامی که علی هاشمی نگرانی‌اش را از مخالفت

عموی خود مطرح می‌نماید، محسن رضایی می‌گوید «خود وی موضوع را با ایشان در میان خواهد گذاشت... در جلسه دوم علی هاشمی با محسن رضایی، وی ضمن تعیین خطوط کلی و نحوه برخورد با امریکایی‌ها، فهرست تسلیحات و اطلاعات مورد نیاز را به علی هاشمی می‌دهد... افزون بر آن، اسم مستعاری نیز برای علی هاشمی انتخاب گردید و قرار شد که در جریان گزارش به هاشمی رفسنجانی، این نام به کار رود... علی هاشمی برای ملاقات بعدی عازم ترکیه می‌شود و از طریق ترکیه، پس از ساعت‌ها پرواز با هواپیمایی کوچک که برای سوخت‌گیری توقیفی هم داشته است، به مکان ناشناخته مورد نظر مذاکره‌کننده می‌رسد. او ابراز می‌دارد که در ابتدا نمی‌دانست واقعا کجا بوده فقط به نظر می‌رسید که بعد از چند ساعت پرواز به یکی از شهرهای اروپایی مانند ژنو رسیده است و از آنجا با پروازی چندساعته به محلی رسیدند و مجدداً بی‌آنکه اجازه پیاده شدن به او داده شود، پرواز به مکان نهایی صورت می‌گیرد... علی هاشمی را به اتاقی بدون پنجره با سقفی کوتاه هدایت می‌کنند؛ شاید برای اینکه در این مکان بهتر بتوانند همه مکالمات را ضبط کنند. در آن اتاق، سیکورد، نورث و فرد دیگری حضور داشت که او را «رئیس» معرفی کردند. علی هاشمی معتقد بود که آن شخص شبیه پویندکستر (رئیس شورای امنیت ملی) بود. صحبت‌هایی که در این جلسه مطرح شد عمدتاً حول محورهای ذیل بود: ۱. تروریسم، گروه‌گان‌ها و آزادی آنان... ۲. استراتژی ایران، روسیه و امنیت خلیج فارس ۳. مصالح ایران و امریکا... علی هاشمی بر اساس رهنمودهای محسن رضایی... در مذاکرات تأکید می‌کند و می‌گوید اسرائیل نباید در ارتباط میان دو طرف نقش و حضور داشته باشد... در اواسط سال ۱۳۶۵، علی هاشمی به همراه سمیعی برای دیدار مجدد حکیم به آلمان می‌رود. حکیم که به استقبال آمده بود، از حضور سمیعی تعجب می‌کند. علی هاشمی که صرفاً برای معرفی سمیعی در سفر حضور داشت و در جلسه اول به عنوان معارفه طرف ایرانی شرکت کرده بود، در پی بروز اختلاف بین سمیعی و طرف‌های امریکایی، در جلسه دیگر نیز حاضر می‌شود. سرانجام در آخرین جلسه برای خداحافظی، نورث از علی هاشمی تشکر می‌کند و یک

انجیل که ریگان پشت آن به دست خط خود مطلبی نوشته بود، به او می‌دهد تا به مقامات عالی‌رتبه ایران تسلیم کند.^۱

در این دو روایت پرتفاوت منسوب به علی هاشمی، تلاش شده است چند موضوع برای خواننده قابل باور شود:



قابل توجه اینکه در این زمینه گزارش تاور تأکید می‌کند که علی هاشمی به اسراییل برده شده است اما آقای محسن هاشمی در کتاب *ماجرای مک‌فارلین* این بخش از گزارش را خلاف واقع اعلام می‌دارد. با وجود این، وقتی در روایت آقای علی هاشمی بعد از پرواز از ترکیه، موضوع توقف در مکانی ناشناخته به میان می‌آید این احتمال تقویت می‌شود که امریکایی‌ها در دور دوم مذاکرات نیز اسراییلی‌ها را دخالت داده بودند



هاشمی رفسنجانی، وی با اسم مستعار این کار را ادامه می‌دهد و عموییش از این مهم کاملاً

۱. علی هاشمی به صورت کاملاً اتفاقی، محوریت ارتباط با امریکایی‌ها را به عهده می‌گیرد. (در روایتی، زمانی که برای معالجه با همسرش به لندن رفته بود و در روایتی دیگر در سفری به بلژیک با دوستانش)

۲. دخالت داده شدن آقای محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه) در دور دوم مذاکرات با امریکایی‌ها بدون هماهنگی با آقای هاشمی رفسنجانی بوده است. (در روایتی با توصیه دوستانی در بیت امام و در روایتی صرفاً به دلیل دوستی فی‌مابین، به ابتکار شخص علی هاشمی این کار صورت می‌گیرد)

۳. بعد از منع علی هاشمی از ادامه ارتباط‌گیری با امریکایی‌ها توسط آقای

بی اطلاع بوده است.

۴. برخلاف دور اول مذاکرات که امریکایی‌ها به نوعی اسراییل را در آن دخیل کرده بودند در دور دوم مذاکرات صهیونیست‌ها هیچ‌گونه دخالتی نداشتند. (هرچند تفاوت روایت‌ها به خوبی مشخص می‌سازد که مسائلی از قلم افتاده است) قابل توجه اینکه در این زمینه گزارش تاور تأکید می‌کند که علی هاشمی به اسراییل برده شده است اما آقای محسن هاشمی در کتاب *ماجرای مک‌فارلین* این بخش از گزارش را خلاف واقع اعلام می‌دارد. با وجود این، وقتی در روایت آقای علی هاشمی بعد از پرواز از ترکیه، موضوع توقف در مکانی ناشناخته به میان می‌آید این احتمال تقویت می‌شود که امریکایی‌ها در دور دوم مذاکرات نیز اسراییلی‌ها را دخالت داده بودند.

۵. در دور دوم مذاکرات صرفاً تهیه تسلیحات برای سپاه مدنظر بوده و هیچ‌گونه تحرکی برای تجدید روابط در دستور کار نبوده است. اما زمانی که علی هاشمی از دیپلماسی تهاجمی امریکا سخن می‌گوید کاملاً روشن می‌سازد که نگاه طرف ایرانی در این زمینه مبتنی بر فراهم کردن زمینه‌ها به صورت تدریجی بوده است؛ مسئله‌ای که برای امریکایی‌ها چندان قابل درک نبوده و بعضاً ایجاد اشکال می‌کرده است.

نکات قابل تأمل دیگری نیز در روایت‌های ارایه شده توسط اطرافیان آقای هاشمی رفسنجانی وجود دارد که به دلیل اجتناب از مطول شدن بحث از آن می‌گذریم. البته تذکر این مطلب خالی از لطف نخواهد بود که آقای جلال ساداتیان (کاردار وقت ایران در لندن و برادر مسئول دفتر آقای هاشمی در دوران ریاست مجلس) در گفت‌وگو با صاحب این قلم، آنچه توسط آقای محسن هاشمی در مورد حلقه وصل اولیه بودن ایشان مطرح شده را تکذیب کرد. بنابراین، اتصال اولیه علی هاشمی به امریکایی‌ها نه به‌گونه‌ای است که در کتاب *ماجرای مک‌فارلین* ادعا شده، مبنی بر اینکه کاردار ایران در لندن این ارتباط را برقرار می‌کند و نه روایت مستقیم علی هاشمی که در جریان سفری با دوستانش به بلژیک، امریکایی‌ها در آنجا با وی تماس می‌گیرند؛ زیرا ملاقات یا ملاقات‌های ایشان در لندن پیش از این زمان صورت گرفته بود. روایت شخص

آقای هاشمی رفسنجانی نیز بر روشن شدن چگونگی وارد شدن علی هاشمی به این ماجرا کمکی نمی‌کند:

عصر علی - اخوی زاده - برای پیگیری پیام کاردارمان در لندن در خصوص پیام امریکاییان آمد. گفتم تعقیب نکند و از مطرح کردن مسئله ممنوعش کردم. خوب نیست به خاطر رابطه فامیلی، علی در موضوع وارد شود.^۱

همچنین در روایت دیگری از دیدار علی هاشمی با مؤلف کتاب، موضوع سفر به امریکا تکذیب می‌شود:

عصر علی - اخوی زاده - آمد؛ از خوزستان احضارش کرده بودم. گزارش دیدار و مذاکره مجدد با امریکایی‌ها را داد؛ قبل از اقدام او را نهی کرده بودم. به من گفته بودند که به امریکا رفته و با ریگان درباره سقوط صدام مذاکره کرده است. گفت به امریکا نرفته، بلکه به نوعی ادامه همان رشته ارتباط‌های سابق بوده با [الیور] نورث عضو شورای امنیت ملی امریکا و پویندکستر [از طراحان رابطه امریکا با ایران]، [آلبرت] حکیم و سام صحبت کرده؛ معلوم شد انجیل با امضای ریگان را، او آورده و این کار را با اصرار آقای محسن رضایی کرده است... احمد آقا هم آمد. نگران همان دیدار بود.^۲

در این روایت نه تنها بحث از توقف پرواز علی هاشمی از ترکیه به امریکا در «مکان ناشناخته» به میان نمی‌آید بلکه حتی سفر به امریکا نیز نفی می‌شود. آنچه در این بحث بیشتر قابل تأمل است اینکه آقای هاشمی همه مسئولیت دور دوم ارتباطات با امریکایی‌ها را متوجه آقای محسن رضایی می‌نماید و گونه‌ای وانمود می‌سازد که به هیچ‌وجه در جریان نبوده است؛ در حالی که سفارت ایران در لندن و سایر کانال‌ها همگی در ارتباط مستقیم با ایشان بوده‌اند: آقای محسن رضایی آمد و برای توجیه فرستادن علی - اخوی زاده - برای مذاکره با امریکایی‌ها در مورد گروگان‌های لبنان حرف زد که قانع‌کننده نبود و گفتم اشتباه کرده

۱. همان، ص ۲۵۲.

۲. همان، ص ۳۵۱.

است. اما از جهتی به ایشان حق دادم، زیرا احساس نیاز به سلاح را بیشتر از دیگران دارد و از طرفی پی برده که فاز اول در آستانه بن‌بست است و فکر کرده با در صحنه قرار گرفتن برادرزاده من، پیشرفت کار بهتر خواهد بود.^۱

در این زمینه چند نکته می‌بایست مورد توجه ویژه قرار گیرد:

۱. در دور دوم مذاکرات نیز مسئله گروگان‌ها بهانه یا ظاهری برای تجدید روابط است.

۲. همه کانال‌ها در دور دوم هم کاملاً در اختیار آقای هاشمی‌اند؛ از اخوی‌زاده تا کاردار ایران تا آقای وردی‌نژاد که بیشتر از اینکه سپاهی باشد و در خدمت آقای محسن رضایی، جزء نیروهای مورد اعتماد آقای هاشمی به حساب می‌آید و ...

۳. آقای محسن رضایی نیز اطمینان کافی ندارد که نیروهای آقای هاشمی از جمله آقای فریدون وردی‌نژاد همه مسائل را به ایشان منعکس سازند:

آقای محسن رضایی آمد. درباره نیازهای عملیات آینده و کمبودها و آزادی گروگان‌های لبنانی گفت و تأکید کردم («م» زائد است) که فریدون [مهدی‌نژاد] باید جزییات را به من بگوید.^۲

آقای رضایی در این زمینه به صاحب این قلم یادآور شد که من از میانه راه با این مسئله پیوند خوردم و این تأکیدم به آقای هاشمی از این رو بود که چیزی از من پوشیده نماند.



آقای هاشمی همه مسئولیت دور دوم ارتباطات با امریکایی‌ها را متوجه آقای محسن رضایی می‌نماید و گونه‌ای وانمود می‌سازد که به هیچ‌وجه در جریان نبوده است؛ در حالی که سفارت ایران در لندن و سایر کانال‌ها همگی در ارتباط مستقیم با ایشان بوده‌اند



۴. متأسفانه با وجود آن که در دور اول ارتباطات حاشیه‌ای و خارج از تصمیم نظام آقای هاشمی با امریکایی‌ها، دخالت یافتن اسرائیل می‌توانست لطمه بزرگی به جمهوری اسلامی ایران بزند، در دور دوم نیز همان خطا تکرار شد. این واقعیت می‌بایست برای شخصیت سیاسی برجسته‌ای چون آقای هاشمی مسلم می‌بود که امریکا هرگز به اقدامی دست نمی‌یازد که موقعیت پایگاه‌شان در منطقه یعنی اسرائیل تضعیف شود؛ لذا هر نوع اقدامی را در جهت تقویت ایران بدون هماهنگی کامل با صهیونیست‌ها و اطمینان خاطر بخشیدن به آنها انجام نمی‌دهد. به همین دلیل نیز بود که هواپیمای مکه‌فارلین از امریکا به تهران، در میانه راه در اسرائیل توقف می‌کند. همچنین براساس قرآینی، احتمالاً هواپیمای آقای علی هاشمی از مقصد ترکیه به امریکا، در اسرائیل به زمین می‌نشیند. در مورد ترکیب اعضای هیئت امریکایی به سرپرستی مکه‌فارلین نیز، گرچه صرفاً از عضویت «نیر» مشاور نخست‌وزیر اسرائیل نام برده می‌شود اما محمدجواد لاریجانی در «نشست مذاکرات دیپلماتیک در ۳۰ سال انقلاب اسلامی» در دانشگاه صنعتی شریف، از وجود دو صهیونیست در این هیئت یاد می‌کند:

ریگان رئیس‌جمهور وقت امریکا در حال سقوط بود لذا استراتژی کار با ایران پیروز را مطرح کرد ولی صهیونیست‌ها توسط دو جاسوس موساد که در هیئت مکه‌فارلین بودند... مذاکرات را بر هم زدند.^۱

در زمینه چنین خطاهایی باید خداوند را شاکر بود که اعتبار امام در جهان اسلام و اعتقاد راسخ ملل مسلمان به موضع سرسختانه ایشان در برابر صهیونیست‌ها، از تبعات چنین اقداماتی بعد از فاش شدن سفر مکه‌فارلین کاست. بدون تردید اراده‌ای وجود داشت تا چهره انقلاب اسلامی مخدوش شود. از این رو، با گنج‌انیده شدن مشاور نخست‌وزیر اسرائیل (و یک صهیونیست دیگر) در ترکیب هیئت بلندپایه امریکایی به تهران، کوشش شد لطمه جبران‌ناپذیری به مواضع صادقانه ایران در قبال نژادپرستان وارد گردد. متأسفانه آقای هاشمی در خاطرات

خویش هرگز سخنی در این زمینه به میان نمی‌آورد؛ حال آن که با توجه به اینکه ورود مشاور نخست‌وزیر اسرائیل به ایران رخدادی بسیار مهم بود و از جمله نتایج دیپلماسی پنهان و فردمحورانه به حساب می‌آید، ضروری بود در کنار ذکر خدمات برجسته ایشان در این اثر این موضوع نیز مورد اشاره قرار گیرد. البته قدرت هدایت غیرمستقیم آقای هاشمی موجب ایجاد این تصور می‌شود که مسائل به گونه‌ای رقم خورده که برای پذیرش مسئولیت خطاها ضرورتی وجود ندارد: «آقای محسن رضایی آمد و برای توجیه فرستادن علی - اخوی زاده - برای مذاکره با امریکایی‌ها در مورد گروگان‌های لبنان حرف زد که قانع‌کننده نبود و گفتم اشتباه کرده است. اما از جهتی به ایشان حق دادم، زیرا احساس نیاز به سلاح را بیشتر از دیگران دارد و از طرفی پی برده که فاز اول در آستانه بن‌بست است و فکر کرده با در صحنه قرار گرفتن برادرزاده من، پیشرفت کار بهتر خواهد بود.»^۱ ناگفته پیداست که در این زمینه آقای محسن رضایی همانند برخی مقاطع دیگر، به‌ویژه در مورد پایان جنگ، در میدانی عمل کرده که طراحی کلان آن با آقای هاشمی بوده است. محوریت مذاکرات علی هاشمی براساس روایت امریکایی‌ها و حتی شخص ایشان، بر تجدید ارتباط دور می‌زده است. این مسئله حتی در مورد مذاکرات آقای وردی‌نژاد نیز صادق بوده لذا تذکر سران قوا و شخص امام را در پی داشته است:

عصر، آقای [فریدون] مهدی‌نژاد آمد. توصیه کردم که در مذاکره با امریکایی‌ها، درباره مسائل سیاسی حرف نزنند و درباره جنگ هم چیزی نگویند... در جلسه سران قوا و مشورت با امام، این تصمیم اتخاذ شده است.^۲

مسائل سیاسی و مسئله جنگ دو محوری بود که آقای هاشمی شخصا آن را پیگیری می‌کرد. این روایت به خوبی مؤید این مسئله است که دیگر شخصیت‌ها با ورود به این دو محور موافق نبوده‌اند. متأسفانه با وجود این تأکیدات، همچنان نیروهای عمل‌کننده و در صحنه

۱. عماد هاشمی (به اهتمام)، همان، ص ۳۵۶.

۲. همان، ص ۳۵۴.

آقای هاشمی، همان دیپلماسی پنهان را پی می‌گیرند تا آن که به طور کلی این مسئله از آنان گرفته می‌شود: «آقای مهدی‌نژاد آمد و گزارش مذاکره با مأموران امریکایی را پیرو مبادله گروگان‌های امریکایی داد. کار را به وزارت خارجه محول کرده و افراد سابق را خلع نموده‌اند.»^۱ به‌رغم اتخاذ شدن چنین تصمیماتی در سطح کلان نظام، آقای هاشمی حتی در آخر بهمن‌ماه این سال، راه دیگری را برای حفظ این ارتباطات در پیش می‌گیرد:

آقای هاشمی بعد از اینکه نتوانست دیپلماسی پنهان خود را از طریق مذاکره در انطباق با دیپلماسی امریکایی‌ها در جهت پایان دادن، درآورد مسیر دیگری را فعال ساخت که در این زمینه نیز همچون مذاکره با امریکایی‌ها، برخی دست‌اندرکاران، در میدان طراحی شده آقای هاشمی عمل کردند

شب آقای مهدی‌نژاد و دکتر هادی

آمدند. درباره پیشنهاد تعمیر موشک‌های فونیکس توسط مهندسین خارجی از طریق یک

ایرانی امریکایی‌شده، مذاکره شد. قرار شد پذیرفته شود.^۲

روایت‌های دیگر آقای هاشمی در این زمینه در اسفندماه روشن می‌سازد که به بهانه تعمیر موشک‌های فونیکس، با همان تیمی که علی هاشمی با آنها مذاکره داشته، مذاکرات را ادامه می‌دهند:

آقای مهدی‌نژاد آمد. توضیح مذاکراتش (را) با [آلبرت] حکیم در ترکیه، در خصوص همکاری برای تعمیر اسلحه‌های امریکایی و پیشنهادهای او در جهت ایجاد محیط بهتر در امریکا در ارتباط با انقلاب اسلامی گفت. قرار شد با دکتر روحانی مذاکره را ادامه

۱. همان، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۴۷۰.

دهند.^۱

همان‌گونه که در این فراز به خوبی روشن است تیم مذاکره‌کننده به بهانه تعمیرات!؛ تنها نیستند، بلکه همان یاران نزدیک آقای هاشمی‌اند که از ابتدا در پروژه دیپلماسی پنهان دخیل بوده‌اند و در مذاکرات تعمیراتی نیز بحث بر روی مسئله «ایجاد محیط بهتر در امریکا در ارتباط با انقلاب اسلامی» است. آلبرت حکیم که از وی به عنوان رابط تعمیرات یاد می‌شود، همان کسی است که در مذاکرات با علی هاشمی نقش محوری داشت. خوشبختانه برخورد قاطع امام بعد از ورود مکه‌فارلین به ایران موجب شد این مقام عالی‌رتبه امریکایی، نتواند با شخصیت‌های مؤثر کشور ملاقاتی داشته باشد. همین امر باعث گردید زمانی که جریان حاکم بر بیت آقای منتظری برای لطمه زدن به اعتبار انقلاب اسلامی این موضوع را فاش ساخت، امریکایی‌ها در موضع خفت قرار گیرند. البته حفظ این برتری ایران نیاز به مدیریتی قوی داشت که امام به خوبی از عهده آن برآمدند. قطعاً اگر مسئولان کشور براساس برنامه‌ریزی امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها عمل می‌کردند، اعتبار انقلاب اسلامی به شدت ضربه می‌خورد. آن‌گونه که علی هاشمی نیز به آن اذعان دارد بنای این روابط بر ایجاد زمینه برای گفت‌وگوهای مستقیم بوده اما وی تأکید می‌کند که امریکایی‌ها محدودیت‌ها را در ایران درک نمی‌کردند و بسیار شتابزده بودند.

صرف‌نظر از اینکه این دیپلماسی پنهان با وجود امام نمی‌توانست حاصلی داشته باشد و امریکایی‌ها نیز در اواخر سال ۶۵ با درک این موضوع، مجدداً بر شدت فشارهای خود افزودند، باید دید وارد کردن سپاه به این دیپلماسی چه تبعاتی بر نیروهای خط مقدم جبهه‌ها داشت؛ شاید بتوان یکی از تبعات آن را دو سال بعد در نامه آقای محسن رضایی به امام جست‌وجو کنیم. به طور مسلم آقای هاشمی بعد از اینکه نتوانست دیپلماسی پنهان خود را از طریق مذاکره در انطباق با دیپلماسی امریکایی‌ها در جهت پایان دادن، درآورد مسیر دیگری را فعال ساخت

۱. همان، ص ۴۸۱.

که در این زمینه نیز همچون مذاکره با امریکایی‌ها، برخی دست‌اندرکاران، در میدان طراحی‌شده آقای هاشمی عمل کردند و درخواست‌هایی را برای ادامه جنگ مطرح کردند که عملاً امکان تأمین آن وجود نداشت. آقای هاشمی در این زمینه در مصاحبه با نویسنده کتاب *روند پایان جنگ می‌گوید*:

آنچه سپاه و دولت در نامه به امام نوشتند، اگر پنج سال قبل می‌گفتند، امام تصمیم می‌گرفت و جنگ را تمام می‌کرد. نامه سپاه به امام، معلومات (اطلاعات) امام را بر هم ریخت.^۱

شایان ذکر است یکی از نیروهای برجسته و باسابقه سپاه در این زمینه می‌نویسد: «این کار (نوشتن هر دو نامه) بنا به خواسته آقای هاشمی نوشته شد؛ برای پایان دادن به جنگ.»^۲ بدون اینکه خواسته باشیم بر دشواری‌های اداره جنگ و زحمات آقای هاشمی در آن سال‌ها چشم ببوشیم، بر این نکته تأکید می‌کنیم که دیپلماسی پنهان ایشان در استراتژی جنگی ایران

دوگانگی ایجاد کرد که تلاش‌های بعدی از جمله هدایت دیگران برای نوشتن نامه به امام را باید ناشی از تبعات آن دانست.

در آخرین فراز از این نقد مناسب است بر نکات برجسته دیگر خاطرات سال ۶۵ آقای هاشمی تأکید شود. مسئله سیدمهدی هاشمی که به‌رغم مقاومت شدید آقای منتظری، به دستور امام دستگیر و محاکمه شد، از جمله

آقای کاشانی که متأثر از سیاست مظفر بقایی، خط ایجاد اختلاف در صفوف نیروهای انقلاب را دنبال می‌کرد، متأسفانه با تعداد دیگری از همفکران خود، به شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی راه یافته بود و مورد حمایت آقای هاشمی قرار داشت

۱. محمد درودیان، همان، ص ۲۸.

۲. همان.

موضوعات قابل توجه در این اثر است. هر چند مؤلف محترم خاطرات، ترجیح داده است برخی اقدامات ضربه‌زننده این باند به کشور، همچون ارسال حجم قابل توجهی ماده منفجره «سی چهار» به عربستان در مراسم حج را ریشه‌یابی نکند؛ با وجود این، اطلاعات ارائه‌شده در این زمینه، ذی‌قیمت است. براساس همین روایات نگاه امام و آقای هاشمی در این زمینه کاملاً متفاوت جلوه‌گر می‌شود. همچنین موضع نرم آقای هاشمی نسبت به آقای احمد کاشانی که به جرم ایجاد هسته‌ای در ارتش برای ایجاد اختلاف و درگیری با سپاه، دستگیر شده بود، کاملاً چشمگیر است. آقای کاشانی که متأثر از سیاست مظفر بقایی، خط ایجاد اختلاف در صفوف نیروهای انقلاب را دنبال می‌کرد، متأسفانه با تعداد دیگری از همفکران خود، به شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی راه یافته بود و مورد حمایت آقای هاشمی قرار داشت. با وجود کشف شبکه توزیع شب‌نامه‌هایی در حمایت از ارتش و در ضدیت با سپاه در منزل این عضو حزب زحمتکشان مظفر بقایی، متأسفانه وی به دلیل حمایت‌های گسترده ایشان به سرعت آزاد شد اما برخی از افسران ارتش همچون سرهنگ فروزان مدت‌ها در زندان ماندند: «مراجعه نمایندگان خط راست، برای نجات آقای احمد کاشانی از زندان این روزها زیاد شده است؛ خود من هم مایلم نجات یابد»^۱.

از جمله نکات قابل تأمل دیگر در این خاطرات، چگونگی ارتباطات آقای هاشمی با بیت امام است. آن‌گونه که ایشان روایت می‌کند اعضای بیت، خبر برخی ملاقات‌های امام و مسائل مطرح‌شده در آنها را به ایشان انتقال داده و بعضاً رهنمودهایی نیز دریافت می‌داشتند:

آقای [محمدعلی] انصاری از بیت امام تلفنی گفت امروز نخست‌وزیر برای مسئله قطع سوبسید [=یارانه] از وزارت نفت و نیرو - که در کمیسیون برنامه و بودجه برای [تأمین] مخارج جنگ قطع شده - خدمت امام می‌رود. پیغام دادم که نظر کمیسیون هم به امام گفته شود.^۲

۱. عماد هاشمی (به اهتمام)، همان، ص ۴۹۶.

۲. همان، ص ۴۸۵.

یا در روایت دیگری می‌خوانیم: «حاج احمد آقا آمد... گفت آقای آذری قمی خدمت امام آمده و از امام برای ادای قرض‌های روزنامه رسالت، کمک خواسته است و امام چیزی نداده‌اند». ^۱ البته اهل تحقیق چرایی برقراری چنین رابطه‌ای بین آقای هاشمی و دفتر امام را که طی آن حتی ملاقات‌های خصوصی امام به ایشان گزارش می‌شود، درک می‌کنند. قطعاً برای ریشه‌یابی این رابطه باید اشراف بر ضعف‌ها را مدنظر قرار داد:

[مصطفی] کفاش‌زاده آمد و ادعا کرد [همایون] انصاری [شیرازی] آدم خدمتگزاری است. او به اخذ رشوه از کمپانی نوریکو در خرید توپ‌های اتریشی ۱۵۵، متهم شده است. گفتم بالاخره باید به دادستانی برود تا وضع روشن شود.^۲

همچنین: «به احمد آقا گفتم که لازم است [مصطفی] کفاش‌زاده، [همایون] انصاری [شیرازی] را به دادستانی معرفی کند.»^۳ و در روایت دیگری می‌خوانیم:

آقای [محمدعلی] انصاری از بیت [امام] آمد و از رفتن مأموران به خانه یکی از خدمتگزاران بیت [کفاش‌زاده] شکوه کرد و گفت انصاری [شیرازی] را در منزل یکی از آنها گرفته‌اند. احمد آقا هم تلفنی کله کرد.^۴

و در نهایت آقای کفاش‌زاده که فرد رشوه‌گیرنده در جریان معاملات سنگین تهیه سلاح را در منزل خود مخفی کرده بود، به آقای هاشمی مراجعه می‌کند؛ شاید به این دلیل که ایشان را کلید حل مشکل می‌بیند: «آقای [مصطفی] کفاش‌زاده آمد و برای رسیدگی سریع‌تر به اتهام دوستش آقای [همایون] انصاری [شیرازی] که بازداشت شده، استمداد کرد.»^۵ قطعاً زمانی که آقای هاشمی بتواند در قوه قضاییه این‌گونه ضعف‌های نیروهای حاشیه‌ای بیت را حل و فصل کند،

۱. همان، ص ۴۹۲.

۲. همان، ص ۳۴۴.

۳. همان، ص ۳۴۶.

۴. همان، ص ۳۴۸.

۵. همان، ص ۳۵۹.

رابطه ویژه‌ای شکل می‌گیرد که به لحاظ سیستمی بسیار قابل تأمل خواهد بود.

از نکات قابل توجه دیگر در این خاطرات، عدم حمایت امام از دانشگاه آزاد بعد از تغییر جهت‌گیری آن است. امام در بدو تأسیس دانشگاه آزاد در سال ۶۱ به دلیل آنکه اصولاً قرار نبود مدرکی مطالبه و ارایه کند و هدفش صرفاً ارتقای سطح دانش جامعه بود از آن حمایت کردند. اما در سال ۶۵ اساسنامه دانشگاه آزاد تغییر کرد و بنا بر آن گذاشته شد که در زمره مؤسسات آموزش عالی قرار گیرد و مدرک تحصیلی در سطوح مختلف ارایه دهد. این تصمیم، دانشگاه آزاد را که قرار بود با مدرک‌گرایی مقابله کند، از پایه تغییر ماهیت داد. در این سال آقای هاشمی برای کسب حمایت مجدد امام، خدمت ایشان می‌رسد و متعاقباً نامه‌ای می‌نویسد: «از امام خواستم دانشگاه آزاد اسلامی را در مقابل مخالفان تندرو تقویت کنند. فرمودند موارد اختلاف و نقاط نظر طرفین را بنویسم تا تصمیم بگیریم؛ نوشتم و فرستادم»^۱. اما به‌رغم پی‌گیری‌های متعدد آقای هاشمی، امام به این نامه پاسخی نمی‌دهند^۲ و اصولاً از مشی جدید دانشگاه آزاد که به صورت افراطی‌تر از گذشته به جو ناسالم مدرک‌گرایی در کشور دامن می‌زد، به هیچ‌وجه حمایت به عمل نمی‌آورند. مناسب است برای شناخت طیف مخالفین تغییر جهت دانشگاه آزاد از اهداف اولیه، به روایتی از آقای هاشمی عنایت کنیم: «آقایان [مسیح] مهاجری و [محمدرضا] بهشتی آمدند. از دو مقاله روزنامه جمهوری اسلامی در مورد مجلس و دانشگاه آزاد اسلامی انتقاد کردم»^۳. متأسفانه هرگز به انتقادات خیرخواهانه در مورد انحرافات که مدیریت این دانشگاه در سطوح کلان ایجاد نمود، توجهی نشد.

در مجموع، خاطرات سال ۶۵ آقای هاشمی را باید روشن‌کننده بسیاری از حلقه‌های تاریک تاریخ کشور دانست هر چند روش مختصرنگاری ایشان در این اثر تقویت شده و برخلاف آثار قبلی اشتباهات نگارشی در آن افزایش یافته است؛ قطعاً این ضعف‌ها از ارزش تاریخی اثر

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۲۰.

۳. همان، ص ۱۱۲.

نخواهد کاست و مرجع ارزشمندی برای محققین خواهد بود.

یادداشت فصل فلسطین

فلسطین ظرف یکسال اخیر شاهد تحولات و اخبار بسیار مهمی بود که در مناسبات جهانی کشورها و قدرت‌ها نیز تأثیر بسیار زیادی گذارد. این تحولات عمدتاً پس از جنگ ۲۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه مردم مظلوم و تحت محاصره غزه روی داد و بیش از پیش چهره کریه و ضدانسانی صهیونیست‌ها را برای جهانیان آشکار نمود.

گزارش ریچارد گلدستون، مقاله تجارت اعضای بدن فلسطینی‌ها در روزنامه آفتون بلات سوئد، انصراف ابومازن از کاندیداتوری ریاست دولت خودگردان در انتخابات آینده، شهرک‌سازی صهیونیستی و مناسبات ایالات متحده با رژیم صهیونیستی، تبادل اسرای فلسطینی با سرجوخه شالیت، تعرض صهیونیست‌ها به مسجدالاقصی و... همگی تحولات پس از جنگ ۲۲ روزه ظرف یکسال اخیر بودند و هم‌اکنون در آستانه سال ۲۰۱۰ منطقه در انتظار وقوع اخبار و تحولاتی است که ریشه در این یکسال داشته است.

به منظور بازنگری این تحولات مروری کوتاه بر چرایی ایجاد و پیامدهای این تحولات ذیل چند عنوان داریم.

◆ گزارش ریچارد گلدستون

مقاومت دو ساله مردم مسلمان غزه در مقابل محاصره همه‌جانبه صهیونیست‌ها، نهایتاً منجر به حمله ددمنشانه رژیم صهیونیستی برای از میان بردن دولت قانونی حماس در غزه شد. این تهاجم ۲۲ روزه که در نوع خود از جنایات بشری کم‌نظیری در طی جنگ‌های نظامی برخوردار بود، با واکنش بی‌سابقه جامعه جهانی به ویژه در ایام تحویل سال میلادی مواجه شد و همگان را بر آن داشت تا به انحاء مختلف در توقف آن بکوشند. تا اینکه این رژیم به دنبال پذیرفتن شکست و اعلام عجز خود از نابودی حماس، با فشار جهانی و به بهانه روی کار آمدن اوپاما در امریکا به این جنایت خاتمه داد. اما پرونده غزه با این اقدام بسته نشد و افکار عمومی دنیا پس از جنگ، از عمق جنایات ضدبشری صهیونیست‌ها به صورت ذره‌ای و تصادفی مطلع شدند و همین امر باعث اقدام جامعه جهانی در قبال جنایات صهیونیست‌ها شد. عده‌ای خواستار محاکمه سران صهیونیست بودند، عده‌ای خواستار لغو روابط سیاسی با آن شدند، عده‌ای به کمک‌های بشردوستانه خود به غزه اصرار ورزیده و خواستار شکستن محاصره غزه شدند و... . سازمان ملل به منظور پاسخگویی به حداقل انتظار جامعه جهانی به این جنایات، بلافاصله پس از تصویب در مراجع حقوقی و قانونی و با پشتوانه مجمع عمومی و شورای حقوق بشر، گروهی را با مسئولیت قاضی ریچارد گلدستون از آفریقای جنوبی مأمور رسیدگی به پرونده رفتار رژیم صهیونیستی در این جنگ نمود و گلدستون یهودی نیز با صدور گزارش ۵۷۴ صفحه‌ای خود بر وجود جنایات ضدبشری در غزه صحنه نهاد.

از سوی دیگر محمود عباس (ابومازن) با درخواست تأخیر ۶ ماه در رسیدگی به پرونده گلدستون، روی سیاه صهیونیست‌ها را سفید کرد و برگی دیگر از خیانت بر کارنامه سنگین

خود افزود؛ ولی دیری نپایید که با انصراف از این درخواست، عدم توان مقابله با مخالفت‌های جهانی را نشان داد و راه برای تصویب گزارش در شورای حقوق بشر و مجمع عمومی فراهم شد؛ یعنی یک محکومیت جهانی برای صهیونیست‌ها.

عده‌ای معتقدند که گلدستون با ارایه این گزارش علیه صهیونیست‌ها، کار جدیدی نسبت به افشاگری تاریخ رفتار صهیونیستی نشان نداد بلکه او به دنبال آن بوده است که در خلال اثبات جنایات صهیونیست‌ها علیه مردم مسلمان غزه، جنایات حماس و جمهوری اسلامی ایران را نیز در جنگ ۲۲ روزه علیه یهودیان و شهرک‌های یهودی‌نشین به اثبات برساند که البته در هیچ یک از مراحل طرح در شورای حقوق بشر و مجمع عمومی توفیق نیافته است.

صهیونیست‌ها اگرچه در این میدان خود را شکست خورده مطلق می‌پنداشتند ولی باز هم در انحراف افکار عمومی تلاش واهی کردند و دست به طراحی و اجرای یک نمایش رسوا زدند که آن توقیف کشتی «فرانکوب» در مسیر بندر دمیاط مصر به قبرس به بهانه حمل سلاح ایرانی برای حزب‌الله بود. البته جامعه جهانی این اقدام صهیونیست‌ها را همچون ماجرای کشتی «کارنای» به تمسخر گرفت و هیچ واکنشی در قبال آن نشان نداد.

اگر چه انتظار محکومیت رژیم صهیونیستی در لاهه، انتظاری دور از ذهن نیست ولی حتی اگر این رژیم در این دادگاه بین‌المللی نیز محکوم شود، هیچ مجازاتی در انتظار آن نیست؛ چراکه نمونه محکومیت این رژیم در لاهه به دلیل دیوار حائل هنوز از خاطره‌ها نرفته است. ولی با این اوصاف، برای دنیا این پیامد مثبت را در پی دارد که صهیونیست‌ها بی‌آبروتر از گذشته و فلسطینی‌ها محق‌تر و مظلوم‌تر از پیش به دنیا معرفی شدند.

◆ قاچاق اعضای بدن

زمانی که دست‌اندرکاران سریال تلویزیونی «چشم‌های آبی زهرا» برای مشاوره آمده بودند همواره نگران غیر واقعی بودن داستان بودیم و سعی وافر داشتیم تا مستندات عملکرد

صهیونیست‌ها در استفاده از اعضای بدن غیر یهودیان جهت پیوند به بدن‌های یهودی را کامل‌تر و دقیق‌تر کنیم. اگر چه آن زمان جا انداختن فعالیت چند شرکت صهیونیستی استرالیایی یا اروپایی و امریکایی با این هدف بسیار سخت بود ولی سریال ساخته شد و الحمدالله در حد امکانات نیز با اقبال عمومی مواجه گردید.

اگر آن زمان عده‌ای باز هم در وقوع چنین اتفاقاتی تشکیک می‌کردند، دیگر با انتشار گزارش آفتون بلات در مورد قاچاق اعضای بدن فلسطینی‌ها توسط صهیونیست‌ها، شکی وجود ندارد. نکته حایز اهمیت در تکرار این داستان، مشروعیت یافتن چنین اقدامی علیه فلسطینی‌ها و غیر یهودیان با استناد بر متون دینی و اعتقادی یهودیان است. به طوری‌که گزارش مذکور، اشاره صریحی به اجرای این اعمال توسط خاخام‌های دستگیر شده در ایالت نیوجرسی ایالات متحده دارد. و این یعنی متهم شدن دستگاه دینی صهیونیست‌ها مبنی بر صدور جواز برای چنین جنایاتی.

◆ اعلام انصراف ابومازن از کاندیداتوری ریاست دولت خودگردان

انتخابات ریاست دولت خودگردان با یکسال تأخیر غیر قانونی در ژانویه ۲۰۱۰ برپا خواهد شد و کاندیدای اصلی از میان فلسطینی‌ها، تنها ابومازن خواهد بود و محتمل‌ترین نتیجه هم با حمایت غرب و صهیونیست‌ها ابومازن است. ولی با تعجب فراوان وی از کاندیداتوری انصراف داده و حضور خود را در دوره بعدی ریاست تشکیلات خودگردان بی‌ثمر می‌داند. اگر چه نمی‌توان در بی‌ثمر بودن آن برای فلسطین شک کرد ولی این برای صهیونیست‌ها و غرب خبر خوبی نخواهد بود؛ چرا که از یک سو به معنای باز شدن فضا برای رقبای جدید و انقلابی‌تر فتح است؛ به ویژه در زمانی که زمزمه آزادی مروان برغوثی شنیده می‌شود و از سوی دیگر افرادی همچون قدیع، دملان و فیاض دوره خود را پایان یافته می‌دانند و قدمی‌ها باید به عرصه سیاست اجرایی نزدیک‌تر شوند.

همچنین توجیه عملکرد حماس در قبال مقاومت علیه صهیونیست‌ها، مقبولیتی افزون از گذشته یافته و باعث تقویت موضع مقاومت می‌شود.

اگر چه هنوز ابومازن از این تصمیم خود عقب‌نشینی نکرده است ولی عده‌ای نیز آن را یک ژست سیاسی و به دلایل ذیل موقتی می‌دانند؛ از جمله:

۱. اصلاح چهره خیانت‌بار خود در ماجرای گزارش گلدستون؛
۲. فشار به امریکا در قبال شهرک‌سازی صهیونیست‌ها و بی‌ثمر نشان دادن تلاش‌های سازش؛
۳. تجدید قوا در میان طرفداران عربی، صهیونیستی و غربی و برآورد حمایت از خود در آستانه شروعی مجدد؛
۴. پیروزی پیش از موعد در مقابل رقبا با به صحنه آوردن حمایت همه‌جانبه حامیان خود در عرصه داخلی و خارجی.

◆ امریکا و اسراییل و یک نمایش تکراری

بوش پدر در ابتدای دهه نود با وجود خدمات فراوان به اهداف استعماری و استکباری امریکا در دوره چهار ساله خود، - صرفاً به دلیل مخالفت با اسحاق شامیر در توسعه شهرک‌سازی - با اعطای وام بلاعوض ۱۰ میلیارد دلاری به صهیونیست‌ها مخالفت کرد؛ تا از راه‌یافتن مجدد به کاخ سفید برای دور دوم باز بماند و جای خود را به رقیب دموکراتی همچون کلینتون بدهد که به مادرش قول داده است که همیشه هوای یهودیان را داشته باشد و الا شیرش حلالش نمی‌شود.

کلینتون نیز در دوره ۸ ساله خود در کاخ سفید یک بار بر سر شهرک‌سازی و توسعه آن با صهیونیست‌ها درگیری اساسی شبیه با بوش پدر را تجربه کرد و در آن زمان، این نتانیا‌هو بود که با یک سخنرانی در کنگره تهدید کرد که نباید با صهیونیست‌ها درافتاد چرا که کاخ سفید به آتش کشیده خواهد شد. اگر چه کلینتون عاقل‌تر از آن بود که به این تهدید بی‌توجهی نشان

دهد ولی دو یا سه هفته پس از سخنرانی نتانیاهاو، رسوایی اخلاقی یهودی‌زاده‌ای به نام مونیکا لوینسکی به وی فهماند که کاخ سفید به آتش کشیدنی است. از همین رو، تا آخرین ماه‌های ریاست بر کاخ سفید، از خدمت به صهیونیست‌ها فروگذار نکرد و در تابستان سال ۲۰۰۰ آخرین تلاش در کمپ دیوید ۲ را با حضور باراک و عرفات مصروف ساخت و توفیق نیافت. و هم‌اکنون که ۹ سال از آن دوران می‌گذرد، در حسرت آن است که چرا خدمت تمام نکرد و در توصیف آن روحیه اخیرا طی سخنانی با یک روزنامه عبری می‌گوید هفته‌ای نیست که به یاد اسحاق رابین نباشد.

با این اوصاف نمی‌توان ژست‌های عوامانه باراک اوباما را جدی گرفت. کسی که اساسا توقف شهرک‌سازی را شرط آغاز مذاکرات در ابتدای زمامداری خود اعلام کرد و هم‌اکنون با اعزام هیلاری کلینتون و نه میچل، اعلام می‌کند که با وجود توسعه شهرک‌سازی می‌توان مذاکرات سازش را از سر گرفت و برای ابومازن هم هیچ راهی جز تبعیت از لابی صهیونیستی وجود ندارد.

کنفرانس ضدنژادپرستی دوربان دو

خواست ملتها و مقاومت دولتها

علیرضا سلطانشاهی

◆ چکیده

یکی از کنفرانس‌های مهم بین‌المللی که با تجهیز همه‌جانبه غرب و صهیونیسم علیه قربانیان نژادپرستی تشکیل شد، کنفرانس بازنگری دوربان ۱ در ژنو بود که در آوریل ۲۰۰۹ در کشور سوئیس برپا گردید. حوادث قبل و پس از انتخابات در ایران و سوء استفاده از این حادثه علیه یکدیگر در رقابت‌های انتخاباتی، مانع از آن شد که شرح واقعی و صائبی از این حادثه به افکار عمومی ارایه گردد و در واقع حرکت صحیح و درست جمهوری اسلامی و موفقیت بی‌نظیر آن در این جریان شدیداً مورد ظلم و بی‌مهری قرار گرفت. امید است که این متن به عنوان برداشت آزادی از یک عضو حاضر در این کنفرانس، روح حق‌طلب مخاطبان عزیز فصلنامه را قانع نماید.

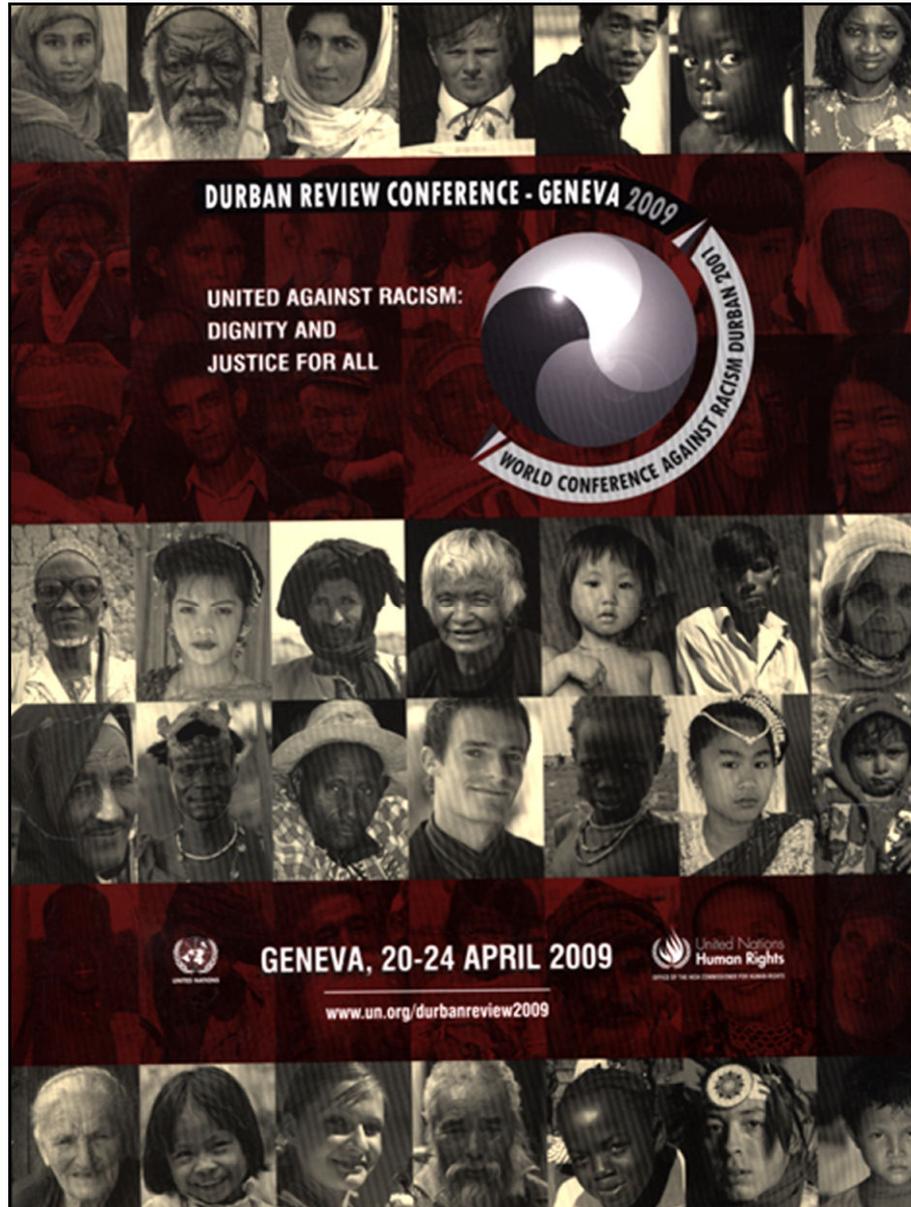
◆ مقدمه

دقیقا ۳ روز قبل از واقعه ۱۱ سپتامبر، بزرگ ترین تجمع ضدصهیونیستی در طول تاریخ طرح پدیده شوم صهیونیسم در دوران آفریقای جنوبی، ذهن و توجه همگان را به خود جلب کرد. کنفرانس بین‌المللی مبارزه با نژادپرستی، تبعیض نژادی، بیگانه‌هراسی و ناسازگاری (WCAR) از ۳۱ اوت تا ۸ سپتامبر ۲۰۰۱ در شهر دوران آفریقای جنوبی برگزار شد. در واقع سازمان ملل در ابتدای هزاره جدید بر آن بود تا با برپایی این کنفرانس، به ویژه در زمانی که دبیر کل آن یک آفریقایی شده بود، بخشی از آلام عمیق و بلندمدت قربانیان نژادپرستی به ویژه در آفریقا را التیام بخشد و ضمن تأیید ظلم وارد بر آنها در طول تاریخ استعمار، نسبت به نحوه پرداخت غرامت به قربانیان به بحث و بررسی بنشیند. ولی همزمانی این رویداد با برخی مصادیق نژادپرستی در سایر نقاط دنیا به ویژه خاورمیانه و مشخصا اراضی اشغال شده فلسطین، فرصتی شد تا قربانیان واقعی نژادپرستی در عصر حاضر و هزاره جدید، صدای مظلومانه خود را به راحتی به گوش جهانیان برسانند و این‌گونه شد که حرکتی مهارناشدنی علیه صهیونیسم شکل گرفت و تا آوریل ۲۰۰۹ استمرار یافت.

◆ سابقه کنفرانس

کنفرانس دوران ۱ با اهداف ذیل در سپتامبر ۲۰۰۱ تشکیل شد:

۱. مرور پیشرفت جهانی در مبارزه با نژادپرستی؛
۲. افزایش سطح آگاهی درباره نژادپرستی؛
۳. پیشنهاد روش‌هایی برای افزایش تأثیر سازمان ملل بر مبارزه با نژادپرستی و ناسازگاری از طریق برنامه‌های عملی.^۱



۱۹۸۲، ۱۹۸۳-۱۹۹۲ و ۱۹۹۳-۲۰۰۲ در سازمان ملل و جامعه جهانی شکل گرفته بود؛ و مبنای آن نیز قطعنامه‌ها و کنوانسیون‌هایی بود که از قبل توسط سازمان‌های جهانی حقوق بشر به تصویب رسیده بود و بارزترین آن در عرصه مقوله صهیونیسم، قطعنامه ۳۳۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل بود که در سال ۱۹۷۵، صهیونیسم را برابر با نژادپرستی عنوان کرده بود و متأسفانه با فشار امریکا در سال ۱۹۹۱ و با تأکید رئیس‌جمهور وقت آن، این مصوبه و قطعنامه ملغی اعلام گردید؛ اگر چه جامعه جهانی به ویژه در انتفاضه اول و مسجدالاقصی با رؤیت جنایات رژیم صهیونیستی علیه فلسطینی‌ها، دیگر نیازی به این نداشتند که از طریق قطعنامه به این واقعیت دست یابند.

◆ غیر دولتی بودن دوربان ۱

ویژگی این کنفرانس که بعدها به هیچ عنوان تکرار نشد و از این به بعد نیز، با شرایط حاضر، تکرار آن بعید به نظر می‌رسد، حضور تشکل‌های غیر دولتی در پیگیری و اجرای اهداف مذکور، به ویژه در زمان برپایی کنفرانس، بود.

در این کنفرانس تعداد زیادی از سازمان‌های مردم‌نهاد یا NGOها از اکثر کشورهای جهان بدون محدودیت، شرکت کردند و اجلاس آنها، اجلاس رسمی را تحت الشعاع خود قرار داد؛ چراکه تنها محدود به سخنرانی، ارائه بیانیه و فعالیت رسمی در صحن نبودند.

فعالیت تشکل‌های غیر دولتی در حاشیه کنفرانس از طریق به کارگیری ابزارهای فرهنگی و هنری، با وسعت بسیار زیاد نمود یافت و بسیاری از شرکت‌کنندگان در سراسر جهان را تحت تأثیر قرار داد. هیچ گروهی به هیچ عنوان از هیچ محدودیتی رنج نبرد و آزادانه به تمام برنامه‌های خود جامه عمل پوشاند.

**INTERNATIONAL HUMANIST AND ETHICAL UNION
ASSOCIATION FOR WORLD EDUCATION
SIMON WIESENTHAL CENTER**

In the context of

The Durban Review Conference

We cordially invite
Representatives of Member States of the United Nations
UN bodies, Specialized Agencies, Intergovernmental Organizations and NGOs

Tuesday 21 April 2009 – 13:00 to 15:00
Palais des Nations: Gate 40 – Room XXVII

Discussion and Analysis

Racism - The Road to Genocide

From Holocaust Denial to Terror Patronage and Nuclear Menace

Speakers:

Abraham Cooper	Associate Dean SWC. Expert on the Holocaust and Cyber-hate
Milly Nsekaliye	Rwandan genocide survivor.
Tarek Fatah	Founder of the Muslim Canadian Congress
Amir Taheri	Former Editor-in-Chief of <i>Kayhan</i> and Middle East scholar
Alberto Nisman	Argentine Special Prosecutor on Terrorism
Charles Small	Expert on Apartheid. Director of Study group, Yale University

Chair:	Roy W. Brown	IHEU Main Representative – UN (Geneva)
Moderators:	David G. Littman	AWE Representative – UN (Geneva)
	Shimon Samuels	SWC Main Representative – UN (Geneva)

Refreshments: 12:45 to 13:00

نژاد پرستی راهی به سوی نسل کشی: عنوان یک نشست جانبی بود که توسط مرکز سیمون ویزنتال برگزار شد

منابع و مراکز از حضور ۲۳۰۰ نماینده از ۱۶۳ کشور دنیا و نمایندگان چهار هزار سازمان غیر دولتی،^۱ خبر دادند که در نوع خود برای یک کنفرانس بین‌المللی با توجه به دوری مسافت و شرایط نامساعد، یک نصاب ویژه به حساب می‌آید.

◆ نتایج کنفرانس

به غیر از مطالبه غرامت و عذرخواهی از کشورهای استعمارزده آفریقا، مطالبات کشورهای اسلامی در قبال مسئله فلسطین، از نتایج برجسته کنفرانس دوربان ۱ بود که سایه سنگینی بر خواست و اراده کشورهای غربی افکند و آنها را با انفعالی بی سابقه مواجه نمود؛ تا جایی که امریکا و رژیم صهیونیستی از امضا قطعنامه نهایی امتناع کردند و استرالیا و کانادا نیز با رأی ممتنع موضع خود را نسبت به ۱۴۴ رأی موافق این قطعنامه نشان دادند.

با جهانی شدن مطالبات کشورهای اسلامی از سازمان ملل، کشورهای غربی جهت رفع خسارت های احتمالی، در موضعی تدافعی برآمدند و تحرک وسیعی برای مهار این جریان سامان دادند؛ ولی این مانع از آن نشد که در سال ۲۰۰۶، قطعنامه شصت و یکمین اجلاس مجمع عمومی مبنی بر برپایی کنفرانس بازنگری اجلاس دوربان با ۱۷۹ رأی موافق و همان عده مخالفین قبلی تصویب شود. و به این ترتیب، غرب و صهیونیسم نه تنها در سال ۲۰۰۱ ضربه ای از ملت ها خورده بودند، بلکه باید خود را برای ضربه بعدی در سال ۲۰۰۹ آماده می کردند.

عده ای از ناظران بین المللی و محققان بی طرف، وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و هدف قرارگرفتن مرکز اقتصادی یهودیان در نیویورک و البته در امان ماندن یهودیان در این حادثه را به نوعی پاسخ غرب و صهیونیسم به دوربان ۱ ارزیابی کرده و آن را بهانه ای جهت تقابل با دشمنان خود پس از ایجاد فضای مظلوم نمایی برای غرب و صهیونیسم دانسته اند. این فرضیه بعدها با افشای نقش یهودیان و سردمداران امریکا، به ویژه رژیم صهیونیستی در طراحی و اجرای ماجرای ۱۱ سپتامبر سپتامبر، تقویت گردید.

◆ کنفرانس بازنگری؛ اجرای اعلامیه و برنامه عمل دوربان

این کنفرانس در آوریل ۲۰۰۹ مطابق با اردیبهشت ۱۳۸۸ در ژنو پایتخت سوئیس برگزار شد؛

در حالی که تا آن زمان هیچ کشوری حاضر به برپایی این کنفرانس نبود و عده‌ای، ریشه آن را در فشار غرب و صهیونیسم بر کشورها می‌دانستند.

کارشناسان ناظر، سنگ‌اندازی‌های متعددی را بر روند برپایی کنفرانس از سوی صهیونیست‌ها برشمرده‌اند که رفع هر کدام از آنها از سوی کشورهای اسلامی و استعمارزده آفریقایی، توانی ویژه می‌طلبد. برخی از این کارشکنی‌ها که نگارنده نیز به عنوان یکی از اعضای حاضر از آن اطلاع یافته به شرح ذیل است:

۱. نبود اهتمام ویژه در برپایی اجلاس‌های مقدماتی و ایجاد مانع برای کشورهای که حاضر به برپایی این اجلاس‌ها بودند؛
۲. ممانعت از برپایی کنفرانس اصلی در آفریقا، به دلیل تجربه زیان‌بار آن در سال ۲۰۰۱؛
۳. ایجاد اختلال و اشکال در روند تصویب و تخصیص بودجه کنفرانس در سازمان، و تشکیلات مالی سازمان با رخنه و توطئه صهیونیست‌ها؛
۴. مشخص نبودن ریاست اجلاس برای یک مدت طولانی؛



یک گلوله دو کشته:

یهودیان در سر زمینهای اشغالی فلسطین با تبلیغ کشتن زنان مسلمان بار بار به دو هدف می‌رسند.

۵. تحریم کنفرانس و یا تهدید به تحریم از سوی برخی کشورهای غربی و رژیم صهیونیستی؛
۶. ایجاد محدودیت‌های متعدد در برپایی اجلاس غیر دولتی‌ها؛
۷. حضور کم‌رنگ رؤسای جمهور سایر کشورها با هدف پایین آوردن سطح کنفرانس؛
۸. عدم صدور روایید برای علاقه‌مندان به شرکت در کنفرانس در کشورهای عربی و اسلامی؛
۹. ایجاد ممنوعیت‌های متعدد و متنوع برای فعالیت تشکل‌های غیر دولتی و ایجاد محدودیت و مرزبندی برای توزیع و عرضه محصولات علمی و فرهنگی؛
۱۰. ایجاد محدودیت برای تشکل‌های غیر دولتی و علما برای برپایی پنل‌ها و جلسات علمی و فرهنگی در خلال کنفرانس؛
۱۱. عدم اختصاص تریبون برای قرائت بیانیه و یا سخنرانی غیر دولتی‌ها؛
۱۲. بهانه‌تراشی برای شخصیت‌های حقیقی و حقوقی جهت شرکت در جلسات اصلی و صحن کنفرانس و جلسات جانبی و پنل‌های تخصصی گروه‌های غیر دولتی؛
۱۳. تعلل و تأخیر در صدور مجوز تجمع‌های مردمی در سطح شهر، در مقایسه و مقابله با فعالیت گسترده تبلیغی صهیونیست‌ها در سطح شهر ژنو؛
۱۴. اعمال نظر در تدوین سند نهایی و تحمیل موضوعات غیر مرتبط به شرح ذیل:
 - الف. درج محکومیت انکار و یا کوچک‌شمردن هولوکاست؛
 - ب. حذف موارد اسلام‌ستیزی به طور مستقل از سند؛
 - ج. حذف موضوع فلسطین از سند و حتی بحث اصلی کنفرانس؛
 - د. درج موضوع مذهب در مقوله نژادپرستی با هدف طرح فرقه‌های دست‌ساخته استعمار همچون بهائیت.

◆ جمهوری اسلامی ایران و کنفرانس دوربان ۲

به غیر از فعالیت تخصصی ادارات مربوطه در وزارت امور خارجه پیرامون کنفرانس مذکور و اجلاس‌های مقدماتی و اعلان مواضع جمهوری اسلامی ایران در فرصت‌های ممکن، سازمان‌ها و تشکل‌های مردم‌نهاد - به ویژه در حوزه فعالیت پیرامون فلسطین و صهیونیسم - از یک سال قبل از برپایی کنفرانس، در قالب مجمع سازمان‌های غیر دولتی و فعالان حامی آزادی قدس شریف در چهار کارگروه علمی، هنری، ارتباطات و میتینگ، اقدام به برنامه‌ریزی و تهیه و تدوین محتوا و راهکارهای اجرایی جهت توزیع اقلام و انعکاس دیدگاه‌ها و برقراری ارتباط و برپایی میتینگ و طراحی پنل نمودند. این مجمع پس از انتخاب اعضای هیئت از میان قشرهای علمی، هنری و سیاسی، فعالیت‌های گروه در تمام شاخه‌ها را تعریف و اعضای منتخب را در قالب یک گروه ۳۰ نفره به کنفرانس اعزام نمود.

این عده، به علاوه ۴۰ نفر از سازمان‌های دیگر فعال در عرصه حقوق بشر، زنان و... از میان سازمان‌های مردم‌نهاد در ایران برای شرکت در کنفرانس اقدام کرده بودند.

دریافت حداقل ۷۰ روآید جهت شرکت در کنفرانس و کارشکنی سفارت سوئیس در تهران تا یک روز قبل از پرواز هیئت، از موانع مهم اولیه در مقابل هیئت ایرانی بود؛ که با پافشاری مسئولین هیئت بحمدالله مرتفع گردید.

در واقع هیئت ایرانی با تمام موانعی که پیش از این ذکر شد، مواجه گردید و برعکس، تمام فرصت‌ها و فضاها به طرف مقابل یعنی صهیونیست‌ها واگذار شد. در این میان انبوه اقلام فرهنگی و تبلیغی که عبارت‌اند از: مقالات تکثیرشده به زبان‌های عربی، فرانسه و انگلیسی، سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها، تابلومقاله‌های قابل حمل، بروشور معرفی مجمع و تشکل‌های مربوطه، نقشه فلسطین، تصاویر جنایات نژادپرستانه صهیونیست‌ها در غزه و بنرهای طراحی شده از اهداف جمهوری اسلامی، همگی جهت توزیع در میان مخاطبان کنفرانس با مانع مواجه شد. با وجود تمام موانع، هیئت ایرانی از توزیع، فعالیت و تکاپو مقابل صهیونیست‌ها ناامید نشد و

فعالیت‌های خود را با توجه به چتر حمایتی سازمان ملل از صهیونیسم، در کشور صهیونیسم‌پرور سوئیس^۱ و شهر بین‌المللی ژنو به شکل تازه‌ای بازآرایی کرد و تا حدودی در این خصوص حصار موجود را از میان برد.

◆ سخنرانی دکتر احمدی‌نژاد و بازتاب آن^۲

سخنرانی رئیس‌جمهور ایران، تنها برنامه‌ای بود که صهیونیست‌ها از اخلاص در آن عاجز بودند و به دلیل عدم استقبال بسیاری از سران مرعوب کشورهای دیگر، در اولین روز رسمی کنفرانس، این سخنرانی ایراد گردید.

ایشان در مطلع کلام خود ابتدا به معضل جهانی نژادپرستی و برده داری پرداخت و سپس از شورای امنیت بابت تضييع حقوق ملت‌ها در برابر حق نابرابر و تو انتقاد نمود و حرکت سازمان ملل در به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی به قیمت آواره‌ساختن میلیون‌ها انسان را محکوم کرد.^۳

رئیس‌جمهور ایران جنگ در افغانستان، عراق و سایر مناطق جهان را با سرکردگی غرب و صهیونیسم، با هدف تأمین منافع قدرت‌ها ارزیابی کرد و خواستار اتمام این وضع و احقاق حقوق اولیه مردم تحت اشغال و محاصره شد.

دکتر احمدی‌نژاد اوضاع نابسامان اقتصادی جهان را ناشی از منفعت‌طلبی کمپانی‌های غربی دانست و مقروض شدن قربانیان این وضع اقتصادی را برای جهان تأسف بار خواند. وی ریشه اصلی نژادپرستی را دوری از توحید و یگانه‌پرستی عنوان نمود.

دکتر احمدی‌نژاد جنایات صهیونیست‌ها در فلسطین اشغالی را مصداق بارز نژادپرستی

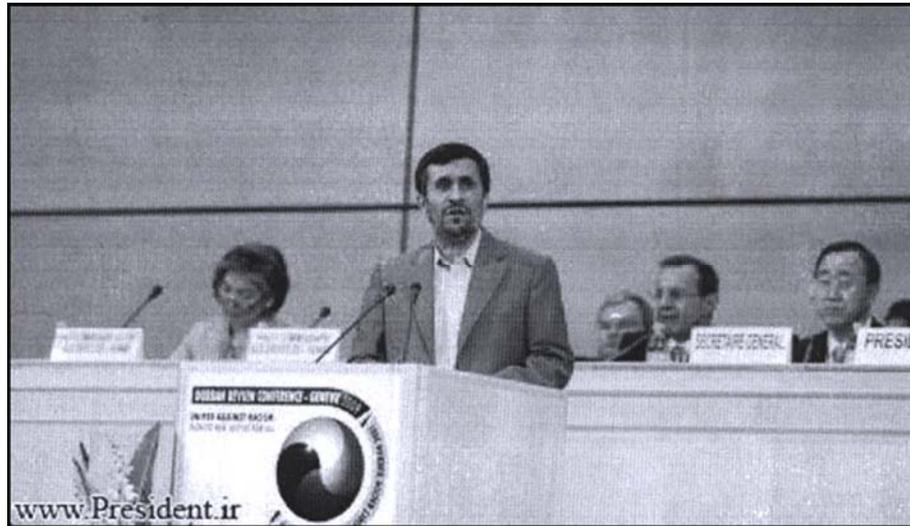
۱. تصویب ممنوعیت ساخت مناره برای مساجد در این کشور از نمونه‌های جدید اسلام‌ستیزی صهیونیست‌ها در این کشور است.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی رئیس‌جمهور، دوشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۸۸.

۳. همان.

ارزیابی کرد و به دو نکته همکاری ملت‌ها با یکدیگر و توجه به ارزش‌های انسانی و الهی برای رفع تمام ناهنجاری‌های جهانی تأکید نمود.

در خلال سخنرانی رئیس‌جمهور ایران، حداقل ۱۴ مرتبه صحبت‌های ایشان با تشویق ممتد حضار، قطع گردید و از میان اعضای رسمی کنفرانس در صحن اصلی و جایگاه میهمانان بسیاری از علاقه‌مندان به دیدگاه ایشان، وی را مورد تقدیر و تشویق قرار دادند.



از میان اعضای رسمی حاضر در صحن اصلی، تنها اعضای اتحادیه اروپا با ذکر جنایات صهیونیسم در اراضی اشغالی و حمله دکتر احمدی‌نژاد به اسرائیل، صحن کنفرانس را ترک کردند و جالب آنکه تحرک مذبحخانه چند منافق در ابتدای سخنرانی و در خلال آن در جایگاه میهمانان، هیچ تردید و تزلزلی در اراده رئیس‌جمهور ایجاد نکرد؛ حتی تجمع جمعی از جوانان صهیونیست خارج از سالن و شعار علیه ایشان، باعث نشد که وی در کنفرانس مطبوعاتی دیدگاه‌های بحق نظام جمهوری اسلامی را با تزلزل بیان نماید.

دکتر محمود احمدی‌نژاد به عنوان تنها رئیس‌جمهور مطرح در سطح دنیا، موضوع هولوکاست را با طرح دو سؤال مورد تشکیک قرار داد. اول اینکه چرا اجازه تحقیق پیرامون این

حادثه داده نمی شود؟ و دیگر اینکه بر فرض این واقعه اتفاق افتاده باشد، چرا مردم مسلمان فلسطین و خاورمیانه باید تاوان آن را بدهند؟ ایشان در سخنرانی کنفرانس دوربان نیز با مطرح کردن این موضوع، به این مهم اشاره کرد که چرا به بهانه قربانی شدن عده‌ای یهودی در اروپا، صهیونیست‌ها باید مردم فلسطین را به خاک و خون بکشند؟

◆ لشکرکشی صهیونیست‌ها در دوربان

رژیم صهیونیستی به‌رغم تحریم رسمی کنفرانس در کنار امریکا، اقدام به اعزام ۱۲۰۰ اسرائیلی و تجهیز بیش از ۲۰۰۰ تشکل جهت حضور فعال در کنفرانس دوربان نمود؛ ضمن آنکه ارکان دفتر اروپایی سازمان ملل به صورت یکپارچه در خدمت شخصیت‌های حقیقی و حقوقی صهیونیست‌ها بود.

<div style="text-align: center;">  <p>Institute on Human Rights and Holocaust Studies TOURO COLLEGE DIVISION OF GRADUATE STUDIES</p> <p>Antisemitism and Intolerance In the Here and Now</p> <p><i>Nobel Laureate Elie Wiesel</i> <i>Professor Alan Dershowitz</i> <i>Actor Jon Voight</i> <i>Professor Shelby Steele</i> <i>Father Patrick Desbois</i> <i>Hon. Natan Sharansky</i></p> <p>1:00-3:00 ROOM IX</p> <p>April 21, 2009 Holocaust Remembrance Day</p> </div>	<div style="text-align: center;"> <p>Contemporary Forms of Racism, Racial Discrimination, Xenophobia and Related Intolerance</p> <p>***</p> <p>Discrimination Against The Jewish People At The United Nations</p> <p style="font-size: small;">www.EYEontheUN.org</p> </div>
--	--

در واقع بخشی نبود که صهیونیست‌ها در فعالیت‌های اصلی و فرعی کنفرانس به نفع خود در آن نقش نداشته باشند. تدوین بیانیه به نفع خود، اصلاح بیانیه‌ها، انتخاب سخنران‌ها، تدوین موضوع پنل‌ها و پذیرش یا رد پنل‌ها و تشکیل پنل‌های صهیونیستی، بخشی از فعالیت آنها در کنفرانس بود؛ و همگی اینها با حمایت جامعه صهیونیستی در اروپا و پشتیبانی تبلیغاتی و رسانه‌ای آنها، همراه بود.

ضمن تمام این حاکمیت افسارگسیخته، آنها در برپایی برنامه‌های صهیونیستی به ویژه یادبود شوآه یا هولوکاست در میدان صندلی در روز سخنرانی دکتر احمدی نژاد، نشان دادند که ژنو با تمام امکانات در اختیار آنهاست.

صهیونیست‌ها با تمام توان آمده بودند تا در کنفرانس دوربان، اتفاق دوربان ۱ تکرار نشود. آنها آمده بودند تا پیام نظام جمهوری اسلامی و جبهه مقاومت ضدصهیونیستی از زبان دکتر احمدی نژاد به گوش حق طلب جهانیان نرسد. آنها آمده بودند تا پیام دوربان و مبارزه علیه مصداق بارز نژادپرستی یعنی صهیونیسم را برای همیشه نابود کنند ولی سخنرانی رئیس‌جمهور ایران و فعالیت گروه‌های ایرانی و برخی کشورهای همسوی، این توطئه صهیونیستی را ناکام گذارد؛ و دوربان فریادی شد علیه نژادپرستی و برجسته شدن نقش ایران در اهتزاز این پرچم.

حماسه ۳۳ روز مقاومت

ارزیابی پیامدهای جنگ به نقل از ناظران غربی

ترجمه و تلخیص: اصغر علی کرمی

◆ اشاره

فرصتی دست داد تا به همراه اعضای کمیته حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین، دیدار کوتاهی از سرزمین مقاوم پرور لبنان در ایام سالگرد پیروزی حزب الله در جنگ ۳۳ روزه داشته باشیم. به هنگام بازدید از بیروت، با اوضاعی مواجه شدیم که تصور آن را نداشتیم. فقط ضاحیه و برخی مناطق خاص ویران شده بود و باقی شهر کماکان بیروت بود با همان وضع سابق؛ گویی دشمن نابکار حریف خود را در منطقه شیعه‌نشین جست‌وجو می‌کرد و از بین بردن تأسیسات حیاتی در لبنان را تنها با هدف مهارت شیردلان حزب الله پیگیری می‌نمود. به هر ترتیب جنگ تمام شده و درس‌ها و عبرت‌های زیادی برای همگان بر جا گذاشته بود.

هم‌اکنون حزب الله قوی‌ترین جریان سیاسی، نظامی و مردمی در لبنان است. این جریان مردمی برای

دومین بار پس از سال ۲۰۰۰، اسطوره شکست‌ناپذیری صهیونیست‌ها را در هم کوبیده است. آنها به سازشکاران و برخی مزدوران فریب‌خورده در میان اعراب وابسته، نشان دادند که حل مسئله فلسطین بنا بر فرموده امام، جز با مسلسل‌های متکی بر ایمان میسر نمی‌شود و تنها سلاح زور است که در برابر این رژیم کاراست.

همچنین پروژه بازسازی آثار برجای‌مانده از جنگ ۳۳ روزه با الهام از نبرد «وعد صادق»، «وعد نامیده شده است و مسلمانان شیعه‌نشین ضاحیه، بیروت و صور با اشتیاق فراوان و اعتماد به مسئولان حزب‌اللهی این پروژه به امید تحویل منازل محکم‌تر و مقاوم‌تر از پیش، با نوسازی از طریق پروژه وعد هستند.

در حال حاضر حزب‌الله پس از گذشت دو سال از این جنگ نابرابر، تئوری "ضاحیه در برابر تل‌آویو" را مطرح می‌کند و رژیم صهیونیستی را در قبال جنگی دیگر دچار یأس و دلهره کرده است.

توان امنیتی و نظامی حزب‌الله اگر چه با شهادت عماد مغنیه ضربه بزرگی تحمل کرد ولی هم‌اکنون ده‌ها «عماد» پرورش‌یافته همان مکتب، عمود خیمه حزب‌الله در لبنان را علیه رژیم صهیونیستی بر پا کرده‌اند.

رهبران حزب‌الله خود معترف هستند که این ظفرمندی جز با اتکال به خداوند متعال و عنایت معصومین و درس‌گرفتن از مکتب حسینی و پیروی از ولایت، میسر نشده و نمی‌شود.

حال برآنیم که ره‌آورد سفر اعضای کمیته را با ره‌آورد سفر ۲ روزنامه‌نگار غربی تطبیق داده و اشتراکات زیبای آن را، نظاره کنیم.

دبیر سرویس فلسطین



◆ مقدمه

به طور طبیعی، همه جنگ‌های دنیا حتی اگر نتیجه‌ای از پیش تعیین‌شده، داشته باشند و قواعد سنتی و اصول کلاسیک نظامی به طور کامل بر فضای آن حاکم باشد و حتی اگر لحظه به لحظه‌شان، به طور کامل ثبت و ضبط شده و امکان بازنگری و داوری نامحدود هم فراهم باشد، باز هم در دنیای رسانه و مطبوعات با رویکردهای مختلف و گاهی متضاد هم روبه‌رو خواهند بود و هر رسانه‌ای برای آنکه نتیجه را متناسب با منفعت و مصلحت خود و اندیشه حاکم یا

جریان‌های هماهنگ جلوه دهد، خواهد کوشید.

با چنین فرضی - آنچه در مورد جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و لبنان و نیز جریان‌های بعد از آن روایت شد - در کنار موضع‌گیری‌های رسانه‌ها و جنجال‌های تبلیغاتی مربوط به آن، این بار نبردی مجازی در دنیای رسانه رقم خورد که ابعادی به همان گستردگی نبرد اول داشت؛ به این صورت که از یک سو فضای دست‌نیافتنی عملیات چریکی و جانفشانی‌های دور از چشم و دوربین رزمنده‌ها - طوری که تا مدت‌ها تصویر یک سرباز مسلح حزب‌الله را هیچ کس ندیده بود - و از سوی دیگر نتیجه شگفت‌انگیز و معجزه‌آسای این جنگ، هنوز هم استعداد و امکانات کافی برای تعریف الگوی بزرگ‌ترین چالش‌های رسانه‌ای و مطبوعاتی را با خود به همراه دارد.



متناسب با این رویکرد، پس از اعلان آتش‌بس و آرامش نسبی وضعیت گروه‌های خبری و برنامه‌سازان، بسیاری از رسانه‌های بزرگ و کوچک جهان، راهی لبنان شده و هر کدام به فراخور دیدگاه‌ها و سیاست‌های شخصی خود و یا رسانه‌ای که از طرف آن اعزام شده بودند، اقدام به ثبت و ضبط دیده‌ها و شنیده‌هایشان کردند. خانم رافائلا آنجلینو نویسنده و خبرنگار

ایتالیایی به همراه آقای مائوریتسو موسولینو همکاری نیز، با چنین هدفی از سوی «کمیته جلوگیری از فراموشی صبرا و شتیلا» به لبنان اعزام شدند؛ با این تفاوت که لبنان را پیش از جنگ، بارها دیده بودند و با شرایط فرهنگی - اجتماعی و حتی جامعه سیاستمداران و روشنفکران این کشور نیز آشنایی داشتند، بنابراین، روایت دوباره آنها از لبنان، در کتاب جمهور حزب‌الله تنها بر مبنای یک نگرش کلی و ارزیابی شتاب‌زده نبوده و به همین دلیل بخش‌هایی از آن انتخاب و برای مخاطب فصلنامه خلاصه شده است.

◆ درباره کتاب

گفتنی است که این دو روزنامه‌نگار ایتالیایی، برداشت‌های خود را در کتابی به نام جمهور حزب‌الله گردآوری کردند که ترجمه دقیق‌تر آن «پشتوانه مردمی حزب‌الله» است. ترجمه عربی کتاب حاضر با مقدمه‌ای از مانویلا بالیرمی در سال ۲۰۰۸ در بیروت به چاپ رسید که در این مقدمه آمده است:

چند روز بعد از توقف جنگ، این دو نفر به جاهایی که قبلاً می‌شناختند، برگشتند. این تنها یک سفر نبود، بلکه جست‌وجویی بود برای محله‌ها، خاطرات و انسان‌هایی که ممکن بود بر اثر خشونت اسرائیل کشته شده و از بین رفته باشند. این اولین باری بود که لبنان را در میان جرثقیل‌ها و بلدوزرها و... همچنین احساس افتخار و عزتی که روی پیشانی مردم نقش بسته بود، می‌دیدند. حزب‌الله مقاومت کرده بود و در عملیات بازسازی و آبادانی لبنان هم، بار دیگر به یاری مردم آمده و به آنها کمک‌های مالی می‌داد، تا برای خودشان خانه‌ای فراهم کنند.

بالیرمی در جای دیگری از این مقدمه می‌نویسد:

کتاب بسیار خوبی است با احترام و بدون شتاب‌زدگی و عجله، داستان کشوری را روایت می‌کند که به آن حمله شده است. لبنان قبلاً دارای چنین وضعیتی بوده است؛ هر بار توانسته است از مشکلات و رنج‌هایش رها شده و این بار هم خواهد توانست که روی پای خود بایستد.

نویسنده‌های کتاب، شک و ترس خود را در رابطه با آینده لبنان پنهان نکرده‌اند و از خود پرسیده‌اند: بعد از اینکه زندگی روزمره دوباره طغیان کند، چه می‌شود؟ بعد از آنکه روزهای افتخار و عزت و سربلندی و یکپارچگی به خاطر جنگ پایان یافت، بر سر لبنان چه خواهد آمد؟



دکل تلویزیون لبنان

نخستین فصل کتاب که در بردارنده مطالب جذاب و قابل توجهی در خصوص چگونگی سفر به لبنان و مقایسه وضعیت عمومی این کشور با دوران قبل از جنگ و همچنین اندیشه‌های بعضی روشنفکران و سیاستمداران لبنانی است، در ادامه می‌آید.

◆ گشتی در بیروت پس از جنگ

سفر به کشوری که به تازگی زیر آتش جنگ بوده، کار آسانی نیست؛ از یک طرف ترس از ویرانی‌ها و درگیری‌های بعد از جنگ و از طرف دیگر نصیحت‌ها و هشدارهای خانواده و دوستانی که نمی‌خواهند به آنجا بروی، کار را سخت می‌کند. با همه اینها طبیعی است که

روزنامه‌نگارها بخواهند در دل خبر حضور داشته و به همه جای آن احاطه داشته باشند؛ هر چند که همه تلاش و دغدغه آنها تحقیق و جست‌وجو در باقی‌مانده اماکنی است که بارها از آن دیدار کرده‌اند. لبنان پس از جنگ هم از این قاعده، استثنا نمی‌شود. به همین دلیل تصمیم گرفتیم به کشوری که ویژگی‌های خاص خود را دارد، سفر کنیم... البته ممکن بود هیچ ویژگی منحصر به فردی در دنیای واقعیت وجود نداشته باشد.

این بار سختی‌های سفر از همان ابتدا آغاز شد؛ چگونه به آنجا برویم؟ با وجود اینکه دو هفته از آتش‌بس گذشته بود، اسرائیل همچنان حریم هوایی و دریایی لبنان را در محاصره داشت و این برخلاف متن صریح و مشخص قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت درباره پایان دادن به محاصره هوایی و زمینی بود. به هر حال، این دلیلی بود که به خاطر آن هیچ پرواز مستقیمی از اروپا به بیروت پیدا نمی‌شد و هواپیماهای معدودی نیز که به قصد بیروت حرکت می‌کردند، ناچار می‌بایست در فرودگاه شهر امان می‌نشستند. احساس می‌شد که یک پیمان‌نامه شبه‌علنی در این خصوص میان دولت اردن و اسرائیل بسته شده است؛ چرا که مسئولان فرودگاه اردن با دقت عجیبی مسافران این پروازها را بازرجویی و تفتیش می‌کردند، تا آنگاه اجازه پرواز به هواپیما از فرودگاه امان داده شده و بتواند در بیروت فرود بیاید. راه حل دیگری که پیش پای ما وجود داشت، استفاده از پرواز مستقیم ایتالیا به دمشق و سفر زمینی از دمشق به بیروت بود. در این حالت باید ویزای سوریه را هم می‌گرفتیم و گرفتن چنین ویزایی در آخرین لحظات تقریباً ناممکن بود؛ علاوه بر آن سفر زمینی به بیروت به علت موشک‌باران‌های اسرائیل و ویرانی جاده‌ها و پل‌ها، مشکلات خود را داشت. سرانجام به لطف فشارهای بین‌المللی و مخصوصاً اقدام شگفت‌انگیز شرکت هواپیمایی انگلستان که در یکی از پروازهای خود، محاصره هوایی اسرائیل را نادیده گرفته و هواپیمایش را مستقیم در بیروت نشانده بود، محاصره هوایی شکسته شد. پروازهای خاورمیانه و لبنان از ایتالیا، بار دیگر به جریان افتاد و فرودگاه بیروت هم توانست پذیرای آنها باشد.



فرود گاه بیروت تحت آتش

دوشنبه میانی ماه سپتامبر، با پرواز ساعت ده و پانزده دقیقه صبح از شهر «رم» حرکت کردیم. نشست فنی هواپیما در شهر «میلانو» باعث شد که پرواز طولانی شود. فضای داخل هواپیما غیرعادی بود؛ مردم به میهنشان برمیگشتند و در چشمشان امید به آنکه دوستان خود را زنده و املاک و دارایی‌هایشان را سالم و تخریب‌نشده باز یابند، موج می‌زد. در هنگام جنگ بیش از یک میلیون لبنانی از میهن خود آواره شده بودند و در مقام مقایسه، این تعداد، حدود یک چهارم از ساکنان این کشور را تشکیل می‌داد؛ البته ثروتمندانی که توانایی ترک لبنان در زمان جنگ را داشتند.

در راه میلانو سکوت بر فضای داخل هواپیما سایه انداخته بود. بسیاری از لبنانی‌ها و حتی کسانی که به تازگی با پرواز ساعت شش و چهل و پنج دقیقه سپیده دم، بیروت را ترک کرده بودند، هنوز داخل هواپیما بودند. هنگام توقف در فرودگاه «مالینسا» شهر میلانو، به روشنی دریافتیم که چیز جدیدی در این سفر وجود دارد. معمولاً بیشتر مسافرهایی که از ایتالیا به لبنان می‌رفتند، از طایفه مارونی بودند؛ مردان کلیسا نیز درصد بالایی از آنها را تشکیل

می‌دادند؛ این بار هم همین‌طور بود؛ ولی چیز جدیدی که وجود داشت این بود که خیلی صحبت و پرحرفی می‌کردند. بارها با ما سر صحبت را باز کرده و مدام از «مأموریت» مان که از سوی «کمیته جلوگیری از فراموشی صبرا و شتیلا»^۱ به عهده ما گذاشته شده بود، برایشان گفته و یادآوری می‌کردیم.



سید حسن نصر الله در جشن پیروزی

هم‌کلام‌های ما گمان می‌کردند که از دفعات پیش سردتر و خسته‌کننده‌تر هستند، اما برعکس؛ از برق چهره‌های بعضی از آنها و از گفته‌هایشان نوعی دلگرمی و محبت احساس می‌کردیم. این نخستین باری بود که پس از سال‌ها سفر به بیروت، چنین چیزی رخ می‌داد. همیشه در نگاه آنان، در رویارویی با ایتالیایی‌هایی که در سالگرد «صبرا و شتیلا» به لبنان

۱. در واقعه صبرا و شتیلا، شبه‌نظامیان فالانژ با حمایت رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۸۲ تعداد زیادی از فلسطینیان ساکن این اردوگاه را قتل عام کردند. برخی منابع، تعداد قربانیان را از ۳ تا ۵ هزار نفر تخمین زده‌اند.

می‌رفتند، نوعی رنجش و آزار دیده می‌شد؛ کشتار در اردوگاه‌های «صبرا و شتیلا» که به دست ارتش اسرائیل انجام شده و در آن، دو هزار شهروند فلسطینی که بیشترشان زنان و پیرمردان و کودکان بودند را لکه ننگی برای تاریخ خود می‌دانستند. اما این گونه مسائل تغییر کرده بود، هنگامی که از مأموریت‌مان می‌پرسیدند با افتخار و احساس وطن‌پرستی گردن راست می‌کردند. امکان نداشت رخدادهای دلخراش تابستان گذشته را به مقاومت دلیرانه و سرسختانه لبنانی‌ها در طول ۳۳ روز جنگ در برابر یکی از قدرتمندترین ارتش‌های جهان، بی‌ربط دانست. چنین احساسی را می‌شد با ورق زدن مجله‌ای که شرکت هواپیمایی «خاورمیانه» در اختیار مسافران قرار داده و روی جلدش عکس پرچم لبنان چاپ شده که با خط قرمز روی آن نوشته شده بود: «کشور شکست‌ناپذیر»، درک کرد.

یک مرد لبنانی که در هواپیما با وی آشنا شده بودیم، برایمان تعریف می‌کرد که از دو سال

پیش در ایتالیا زندگی کرده و در یکی از شرکت‌های وابسته به واتیکان کار می‌کند. وی از خانواده‌اش می‌گفت که در بیروت زندگی می‌کنند و تاکنون با وجود پایان یافتن جنگ به خانه خودشان بازنگشته‌اند. هنگام بمباران به خانه یکی از نزدیکانشان در کوهستان‌های نزدیک پایتخت رفته و آنجا مانده‌اند. این مرد لبنانی همچنین از بیماری یرقان و بی‌خوابی که خواهرش به خاطر حمله‌ها و بمباران‌ها و انفجارهای اسرائیل به آن دچار شده بود و خرابی پل‌ها و سوختن وسایل حمل و نقل، امکان جابه‌جایی وی



ترس سربازان یهودی

را از آنها گرفته بود، برایمان گفت. به نظر می‌رسید که همه اینها داستان‌هایی از روزگار پیش و گذشته دور است. چند لحظه بعد از آن کاپیتان هواپیما خبر داد که می‌خواهیم در فرودگاه بیروت فرود بیاییم. همه چشم‌ها به پنجره‌های هواپیما دوخته شده بود.

کم‌کم به زمین نشستیم؛ هوای بیرون گرمای شدید و رطوبت بالایی داشت. در وضعیتی ایتالیا را ترک کرده بودیم که پایان تابستان بود و در بیروت گرمای هوا به ۳۲ درجه می‌رسید. هواپیما از حرکت ایستاد و پیاده شدیم؛ سپس در راهروی طولانی و خلوتی به راه افتادیم و چند دقیقه بعد به گمرک رسیدیم. همیشه هنگام ورود به لبنان ویزای موقت می‌خواستیم که پانزده یورو قیمت داشت. دنبال برچسب ویزا رفتیم که آن را به پاسپورتمان بچسبانیم ولی یکی از مأموران فرودگاه به ما اشاره کرد که برویم؛ ورود مجانی بود، «ویزای مجانی».

این نکته مقدمه‌ای شد برای آنچه قرار بود بیرون فرودگاه به چشم ببینیم. چند ماه پیش، لبنان درگیر یک غوغایی از نوع دیگر بود. پس از جنگ‌های داخلی و گذشت حدود یک دهه از بازسازی و آبادسازی کشور، با وجود درگیری‌های دو سال اخیر و ترور رفیق حریری نخست‌وزیر آن، لبنان قطب توریستی و گردشگری در منطقه خاورمیانه شده بود. هتل‌های آن با همه بزرگی و تعداد زیادشان، برای گردشگران کافی نبود. ویزای ورود هم گویا به منزله مالیات جذابیت بی‌پایان و زیبایی روزافزون قطب توریستی به شمار می‌رفت؛ ولی فرودگاه جدید امروز به شکل بختک به چشم می‌خورد. محله‌های تجاری همگی بسته بود و رفت و آمد نیروهای ارتشی چیزی به غیر از مکان پر سر و صدا و زرق و برقی که در گذشته از آن می‌شناختیم، ساخته بود. تنها نکته مثبت این بود که کیف‌هایمان را به سرعت گرفتیم. چمدان‌ها قبل از ما توسط نوار کششی به محل دریافت وسایل رسیده بودند و ما اینک در دروازه شهر بیروت بودیم.

تاریکی، چادرش را پهن کرده و دیدن آثار جنگ برایمان سخت بود. پس از اندکی حرکت در مسیر فرودگاه تا شهر بیروت، آثار باقی‌مانده از جنگ توسط «تابلوهای تبلیغاتی» بزرگی که در کناره جاده‌ها گذاشته شده بود، نمایان شد. دو دسته تابلو وجود داشت؛ یکی دسته تابلوهایی

که برخی صحنه‌های جنگ را نمایش داده و دیگری آنهایی بودند که تنها دو کلمه «پیروزی الهی» رویشان نقش بسته بود و هیچ امضا و نشانه‌ای از سازمان و افراد نصب‌کننده در آنها نبود و ما نیز بعدها فهمیدیم که چه کسانی در پس این حرکت وجود داشته‌اند.



زندگی در مقاومت

جاده‌ای که به بیروت می‌آمد از وسط حاشیه جنوبی می‌گذشت و هیچ خانه‌ای در اطرافمان به چشم نمی‌خورد. راننده توضیح داد که پلی که به داخل شهر وصل می‌شد، توسط موشک‌های اسرائیل منفجر شده و قسمتی از راه را باید از جاده خاکی برویم. درون شهر بیروت همه چیز عادی بود. بحران ترافیک همچنان در ساعت شش عصر به قوت خود باقی بود. به هتلی در خیابان تجاری «الحمرا» رسیدیم که این خیابان را اهل سنت لبنان در دست دارند^۱ ولی هر کسی در آن تردد می‌کند؛ این جا هم اثری از جنگ نبود. یک ساعت بعد، نخستین

۱. معروف است که این منطقه، مسیحی‌نشین است.

ملاقات ما با «طلال سلمان» از روشنفکران محبوب لبنان و مدیر روزنامه *السفیر* برگزار شد.



دفتر روزنامه *السفیر* در نبطیه

روزنامه *السفیر* مهم‌ترین روزنامه عربی لبنان است و نوعی روحیه وطن‌پرستانه و ملی‌گرایانه عربی بر فضای آن حاکم بوده و به دلیل آنکه حتی یک روز هم در زمان جنگ داخلی، انتشارش متوقف نشده است، از احساس غرور و افتخار خاصی بهره‌مند است. طلال سلمان، با نگاه تحلیل‌گرایانه دقیق و بدون هیچ گونه تصنع و تحریفی، حوادث جنگ اخیر اسرائیل و لبنان را برایمان شرح داد.

طلال سلمان، با صدای نازک و خش‌داری صحبت می‌کرد که دلیل آن شکستگی استخوان فکش در جریان ترور دو سال پیش وی بود. می‌گفت:

مردم فلسطین و لبنان هر دو با یک دشمن روبه‌رو هستند که شهروندان را کشته، خانه‌ها را ویران کرد و منابع و سرچشمه‌های اصلی آنها را قطع می‌کند تا حق زندگی و

ماندن را از آنها بگیرد.



صهیونیسم = ویرانگری

این روزها حافظه مردم لبنان خشونت و سختی‌های گذشته را بیشتر به یاد می‌آورد؛ این مسئله در گفته‌های پایانی وی به خوبی مشخص بود که می‌گفت:

هر جنگ جدیدی، قربانیان خاص خود را بر جای می‌گذارد که همه آنها در حافظه ما ثبت خواهد شد. همان طور که در «صبرا و شتیلا» گذشت، مکان‌های دیگری هم تبدیل به صحنه کشتار و خونریزی‌های هولناک شد. حتی اردوگاه بازداشتی‌های «الخیام» در جنوب لبنان، به طور کامل نابود شد، چرا که اسراییل می‌خواهد، آثار و نمادهای وحشی‌گری‌های خود را هم پاک کند.^۱

۱. بازداشتگاه خیام تا قبل از جنگ ۳۳ روزه، محل بازدید بسیاری از جهانگردان و مردم عرب منطقه بود که نمادی از جنایتکاری رژیم صهیونیستی در دوران اشغال جنوب لبنان محسوب می‌شد؛ این بازداشتگاه به دلیل افشای ماهیت صهیونیسم در جریان جنگ ۳۳ روزه، با استقبال مردم روبه‌رو شد؛ ولی جالب اینجاست که باز هم محل بازدید است؛ بازدید از جنایتی دیگر.

طلال سلمان توضیح داد که اسرائیل در طول ۳۳ روز جنگ، بیش از نه هزار حمله هوایی انجام داده و موشک‌های مجهز به رادار، توسط ارتش اسرائیل شلیک شد که هر جنبنده‌ای از جمله شهروندان مناطق جنگی را هدف قرار می‌داد. بعضی شهرها و روستاها را طوری از بین بردند که گویی هرگز وجود نداشته‌اند و بسیاری از لبنانی‌هایی که خانه و کاشانه خود را رها کرده و یا امکان ترک آن را نداشته‌اند درون خانه خود کشته و مدفون شدند. وی گفت:



صهیونیسم = ویرانگری

یکی از همکاران ما در *السفیر* چند روزی سعی کرد به خانواده‌اش در جنوب بپیوندد. هنگامی که به خانه‌شان رسید با جنازه ده زن میانسال روبه‌رو شد که روی هم انباشته شده و یکی از آنها مادرش بود. این زنها خواسته بودند در کناری مانده و زیر بارش بمب و موشک به یکدیگر دلداری دهند.

مدیر *السفیر* پس از توصیف صحنه‌های دردآور جنگ، ما را دعوت کرد تا به چشم خود

آنچه بر لبنان گذشته است را بررسی کنیم، و در ادامه تأکید کرد:

هر وقت در لبنان بگردید، آثار کینه‌توزانه جنگ اسرائیل و میزان قدرت مقاومت را خواهید دید. اولین چشم‌انداز به شما نشان می‌دهد که حجم ویرانگری و کشتار و نیز میزان خشونت‌های اسرائیل در حق ملت بی‌دفاع و لبنان به کار برد و تراکم بمباران‌هایی که بیش از یک میلیون لبنانی را از میهنشان آواره کرد، چقدر بوده است. در چشم‌انداز دیگر که هرگز نمی‌توان آن را فراموش کرد، شاهد روح وحدت و یکپارچگی توده‌های مردم لبنان خواهید بود که در روزهای جنگ جلوه‌گر شد؛ و زیباتر از آن، مقاومت دلیرانه لبنانی‌هایی که ۳۳ روز زیر باران بمب‌ها و موشک‌های اسرائیل به سر بردند و هرگز از مسیر خود بازنگشتند. مردم سرزمین درختچه‌های «ارز»، نتیجه‌ای را محقق ساختند که پیش از آن هرگز به دست نیامده بود و غیر ممکن به نظر می‌رسید؛ آنها معادله‌ای را که میان اسرائیل و جهان عرب پابرجا مانده بود، را دگرگون کردند.



قربانیان ددمنشی اسرائیل

ساخت که در آنها تأکید کرده بود: «جنگ را تنها برای نابودی حزب الله آغاز کرده است.» در واقع زیرساخت‌های اقتصادی لبنان را نابود کرد تا ارتش نتواند اهداف خود را پیش ببرد. اما برای مردم لبنان تنها همین کافی بود که اولین ملت عربی باشند که به تنهایی در برابر اسرائیل ایستاده و بدون سازش و لغزیدن در مرداب تبلیغاتی اسرائیل، پایدار بمانند.



سید حسن نصر الله در جشن پیروزی

طلال سلمان همچنین موضوع جنجالی دیگری را مطرح کرد و آن حضور نیروهای بین‌المللی «یونیفل» در جنوب لبنان بود؛ این نیروها پانزده هزار سرباز بودند که به فرماندهی سازمان ملل سازماندهی شده و بر اساس قطعنامه ۱۷۰۱ می‌بایست جنوب لبنان را کنترل کنند. تلال سلمان بر این باور بود که قطعنامه سازمان ملل برای منافع اسرائیل و البته امنیت لبنان صادر شده است:

تأکید می‌کنم که این قطعنامه می‌تواند از سازماندهی مقاومت جلوگیری کند، ولی آرزوی

ما این است که بتواند از آنچه مقاومت به خاطرش ایجاد شده نیز پرده‌برداری کند. در عمل سلاح حزب‌الله، برای دفاع است و جنبه تهاجمی ندارد. روشن نبود که مدیر روزنامه با ما صادق است یا نه؛ یکبار گفت: «پانزده هزار سرباز، شمار بالایی است و ما نمی‌دانیم آنها را کجا جا بدهیم.» لبخند تلخ وی پرسش‌ها و دو دلی‌های زیادی بر جا گذاشت. نمی‌شد نتیجه‌گیری کرد که گره واقعی در تعداد سربازهاست یا خلع سلاح حزب‌الله.

در پایان، پیش از جدا شدن از ما افزود:

حزب‌الله، از دنباله و پشتوانه پر قدرتی بهره‌مند بوده و در اعماق جان مردم ریشه دوانده است. رزمندگان جایی می‌جنگند که به دنیا آمده‌اند و خانواده‌شان آنجا زندگی می‌کند و سرزمین آنها است.

دوباره بحث و بررسی در مورد حزب‌الله شروع شده و از همان نخستین ساعتی که وارد لبنان شدیم واضح و نمایان بود که این حزب، همان طور که برخی گمان می‌کنند، هرگز شکست نخورده است.

بخش دیگری از کتاب، روایت دیدار با ژنرال امیل لحود،^۱ رئیس‌جمهور وقت لبنان است که قسمتی از این مقال را نیز به بیان دیدگاه وی اختصاص داده‌ایم که این‌گونه آغاز می‌شود: سرانجام به دروازه کاخ رئیس‌جمهور امیل لحود رسیدیم؛ نبودن بازجویی در آنجا، ما را غافلگیر کرد. تنها ارایه لیستی که اسامی ما در آن بود، توسط قاسم، دوست فلسطینی‌مان به مأموران لبنان کافی و ضمانت‌کننده بود. تنها سفارشی هم که کردند این بود که تلفن همراه و دوربین عکاسی را داخل نبریم. در سالن اجتماعات، محمد سعید الخنسا شهروند درجه اول شهر «الغبیری» منتظر ما بود. وی شهردار «الغبیری» و از جمله اعضای شورای رهبری

۱. درخور یادآوری است که رئیس‌جمهور فعلی لبنان، میشل سلیمان است.

حزب‌الله بود و حضور وی به نسبت سال‌های گذشته، موضع جدیدی بود و بر خوش‌نامی جنبش شیعی حزب‌الله دلالت می‌کرد. چند دقیقه بعد رئیس‌جمهور آمد. گفته‌های وی نشان از احساس سربلندی و عزت داشت.

رئیس‌جمهوری، امیل لحود، سخنش را با سپاسگزاری و گرامیداشت کمیته آغاز کرد؛ چرا که فعالیت‌های خود را در سال ۲۰۰۶ تنها بر پایه کشتارهای «صبرا و شتیلا» متمرکز نکرده و به کشتارهای «قانا» هم پرداخته بود. رئیس‌جمهور تأکید کرد که کشتارهای «قانا» برای مردم لبنان یک زخم کهنه است که از نو سر باز کرده است. جنایت و کشتار در سال ۱۹۹۶ انجام شد؛ در آن هنگامه، پادگان نیروهای حافظ صلح که زیر نظر سازمان ملل و در نزدیک شهر «صور» در جنوب لبنان قرار گرفته بود، مورد موشک‌باران سنگدلانه و بی‌رحمانه قرار گرفت؛ در آن زمان صدها لبنانی از زن و کودک و کهنسال در پی تهدیدهای اسراییل از روستاها و آبادی‌شان گریخته و به پادگان پناه آورده بودند.



همان زمان، این کشتار و خونریزی، باعث اوج‌گیری فریادهای درد و خشم بسیاری در لبنان و خارج لبنان شده بود که خواستار مجازات عاملان آن بودند، ولی رئیس‌جمهور لحود خاطرنشان کرد که «هیچ نتیجه‌ای به دست نیامد» وی تأکید کرد که مجازات نشدن عاملان جنایت در آن زمان، نتایج دیگری را آشکارا به دنبال داشت؛ همان جنایت، بار دیگر و با وحشی‌گری بیشتر تکرار شد.^۱



حمایت از مقاومت در لندن

رئیس‌جمهور با اشاره به احساس افتخار و سربلندی مردم لبنان در روزهای اخیر، یادآور شد که در گذشته، این گونه احساسات بیشتر رنگ و بوی طایفه‌ای و قومی - قبیله‌ای داشتند،

۱. شهدای قانا در سال ۱۹۹۶ به تعداد ۱۱۰ کودک و جوان پناهنده به اردوگاه سازمان ملل و شهدای سال ۲۰۰۶ به تعداد ۸۵ نفر از کودکان و سالخوردهگان پناهنده به این اردوگاه می‌رسیدند. پطروس غالی دبیرکل وقت سازمان ملل در سال ۱۹۹۶ به دلیل مسئول دانستن رژیم صهیونیستی در این حمله، در عین خدمات فراوان به آرمان صهیونیسم، برای بار دوم به دبیرکلی سازمان ملل انتخاب شد.

ولی هم‌اکنون جنبه ملی‌گرایی دارد. وی همچنین یادآور شد که بسیاری از کشورهای عربی، بر این باور بودند که نشان‌دهنده اسراییل در جایش ناممکن است و آن را یکی از قدرتمندترین ارتش‌های جهان می‌دانستند. «لبنان که همواره علاقه‌مند به زندگی صلح‌جویانه بود، به تمام جهان و کشورهای عربی، درسی آموخت که هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود.»



ترس سربازان یهودی

این دستاورد قهرمانانه به دست حزب‌الله محقق شد. رئیس‌جمهور تا جایی که به خاطر داشت توضیح داد که حزب‌الله دو مرتبه «پیروزی» را برای مردم لبنان به ارمغان آورده است؛ مرتبه نخست در سال ۲۰۰۰ با عقب‌نشینی ارتش اسرائیل از جنوب لبنان و مرتبه دیگر در همین سال؛ واقعا باید گفت مقاومت حزب‌الله که الهام گرفته از حقیقت و آزادی بود، پیروزی را در این جنگ ممکن ساخت.



البته لحد به عنوان یک ژنرال واقعی و سیاستمدار دوران‌دیش، هنگامی که بر پذیرفتن شکست اصرار می‌کرد، به خوبی فهمیده بود که شرایط، سخت شده است و ممکن است وجود مقاومت مورد تهدید قرار گیرد. وی گفت ما دیگر توانایی و تحمل روزهای دیگر جنگ و بمباران و ویرانی را نداشتیم؛ آرزوی ما تنها یک چیز ساده و آسان بود؛ آن هم چیزی به جز صلح نبود.

راهکارها و اقدامات آیت‌الله کاشانی در مقابله با رژیم صهیونیستی

بیژن تقی‌زاده*

◆ چکیده

از جمله اولین حرکت‌های انقلابی که در کشورهای اسلامی به نفع ملت مظلوم فلسطین صورت گرفت، بدون شک حرکت آیت‌الله کاشانی در ایران بود که فریاد خشم ملت مسلمان ایران را علیه تجاوزات انگلیس و صهیونیست‌های ضد بشریت بلند کرد. آیت‌الله کاشانی در راستای حمایت از مردم فلسطین و مبارزه با استعمار، به خصوص استعمار انگلیس، وحدت میان مسلمانان جهان را، از طریق تشکیل کنگره بزرگ اسلامی پی‌ریزی نموده بودند. این مقاله بر آن است که دریابد، آیت‌الله کاشانی در جهت مقابله با رژیم صهیونیستی چه اقدامات و راهکارهایی را طرح‌ریزی نموده بود.

* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل.

◆ مقدمه

عوامل سرسپرده انگلستان آن چنان در هرم قدرت سیاسی ایران دوران پهلوی و خاورمیانه نفوذ کرده بودند که رودرروئی با این قدرت برای بسیاری از ملل و حتی بسیاری از مردم ایران قابل تصور نبود. سرسپردگان انگلستان در لباس نماینده مجلس، وزیر و...، قدرت سیاسی را تحت کنترل خود داشتند. لذا در فضای خفقان رژیم پهلوی که انگلستان به هر وسیله و طریقی، بر آن بود بین ملت و روحانیت از یک سو نخست‌وزیری مصدق و روحانیت و از سوی دیگر تفرقه ایجاد نماید، شخصیت علمی - مذهبی آیت‌الله کاشانی، عامل وحدت‌بخش و پیش‌برنده حکومت در راستای ملی کردن صنعت نفت و کوتاه نمودن دست انگلستان از اموال ایران بود. از جمله اولین حرکت‌های انقلابی که در کشورهای اسلامی به نفع ملت مظلوم فلسطین صورت گرفت، بدون شک حرکت آیت‌الله کاشانی در ایران بود که فریاد خشم ملت مسلمان ایران را علیه تجاوزات انگلیس و صهیونیست‌های ضدبشریت بلند کرد. او در شرایطی این حرکت را آغاز نمود که حکومت‌های استبدادی، قدرت سیاسی را در میهن‌مان در دست داشتند و با تأییداتی که اربابان از این حکومت‌ها می‌کردند، هر گونه صدای آزادی‌خواهی را در سینه‌ها خفه کرده بودند.^۱ به‌راستی اگر در کنار مصدق، آیت‌الله کاشانی نبود، صنعت ملی کردن نفت با شکست مواجه می‌شد.

مدیر خبرگزاری «پ ان پ» پس از مصاحبه‌ای که با آیت‌الله کاشانی در مهرماه ۱۳۳۰ داشت، شخصیت آیت‌الله کاشانی را باهوش و ذکاوت و در عین حال صادق در اعمال و رفتار می‌دانست:

مردی که امروز مظهر وحدت و الهام‌دهنده مسلمین ایران و جهان است؛ یک روحانی ساده و خوش‌دل و خوش‌منظر و شوخ‌طبع است که دوست و دشمن به‌دوراندیشی و سیاست‌مداری و صداقت و صحت وی اعتراف دارند. نیروی بزرگی که این مرد

۱. سید جلال‌الدین مدنی، «آیت‌الله کاشانی و مسئله فلسطین»، مجله یاران، ش ۱۶، اسفند ۱۳۸۰، ص ۹۲.

قوی‌الاراده و پرحرارت را به جلو می‌راند، ایمان و اعتقاد وی به عظمت اخلاقی و قدرت معنوی اسلام و کامل بودن این آیین برای حکومت دنیایی و آخرتی است. این پیشوای بزرگ ایران در سنین کهولت با صدای لرزان خود پیام یگانگی و وحدت اسلام را در جهان پخش می‌کند و روزی نمی‌گذرد که از یک گوشه دنیا مسافری یا سیاست‌مداری یا روزنامه‌نگاری برای او نامه ننویسد یا به دیدارش نیاید. نام کاشانی در لندن و پاریس و نیویورک و کراچی و اندونزی و هندوستان، به‌خصوص در کشورهای اسلامی در ردیف نام گاندی و نهر و قرار گرفته و طبقات آزادی‌خواه و متفکرین جوامع، وی را مظهر نجات ملت‌های ستمدیده از فشار استعمار مادی مغرب‌زمین می‌دانند.^۱

تشکیل رژیم صهیونیستی در خاک فلسطین توسط انگلستان با اعلامیه بالفور، نیاز داشت که مسلمانان برای اعاده حیثیت مسلمانان و اجرای فرامین حضرت رسول اکرم (ص) که می‌فرماید: «من اصبح و لم یهتم بأمر المسلمین، فلیس بمسلم» یعنی کسی که صبح کند و در اهتمام برادران مسلمان خود نباشد، از اسلام بهره‌ای نبرده است، با یکدیگر متحد شوند تا بتوانند مبارزات همه‌جانبه‌ای علیه انگلستان و رژیم غاصب صهیونیستی بر پا دارند. بنابراین در چنین فضایی که دولت انگلستان با تشکیل رژیم صهیونیستی و رخنه در درون کشورها، صدای مردم و دولت‌ها را در سینه آنها خفه کرده بود، آیت‌الله کاشانی پرچمدار و رهبر مبارزه سیاسی ایران علیه رژیم صهیونیستی و انگلستان گردید. این در حالی بود که رژیم سلطنتی ایران این کشور را به صورت دوافکتو به رسمیت شناخته و سعی بر آن داشت که ایران، این رژیم را به صورت دوژوره شناسایی نماید.

در پایان مقدمه ذکر این نکته ضروری است که اگرچه کتب بسیاری در رابطه با آیت‌الله کاشانی و نقش ایشان در سیاست آن دوره به رشته تحریر درآمده است، اما کمتر کتبی به نقش مبارزاتی ایشان در رابطه با مسئله فلسطین پرداخته است. لذا برای تدوین مقاله پیش رو، فارغ از منابعی که ذکر آن رفته است، کتبی همچون، *آیت‌الله کاشانی و سیاست*، نوشته

۱. حسین گل‌بیدی، *آیت‌الله کاشانی و نفت*، تهران، اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۳؛ به نقل از روزنامه *اطلاعات* ۱۳۳۰/۷/۷.

مهوش السادات علوی، زندگانی سیاسی آیت الله کاشانی، نوشته مسلم تهوری و... مطالعه گردید، اما در رابطه با نقش و فعالیت‌های آیت‌الله کاشانی در قبال مسئله فلسطین موردی برای مطالعه یافت نشد.

۱. مجملی بر روابط دولت ایران با رژیم صهیونیستی و نقش آیت‌الله کاشانی

پس از اعلامیه بالفور و تشکیل رژیم صهیونیستی، وضعیت نیروهای موافق و مخالف رژیم صهیونیستی به گونه‌ای بود که حکومت پهلوی جسارت شناسایی اسرائیل را نداشت. هر چند در اظهارنظرهای مقامات رسمی به طور قطعی در مورد شناسایی یا عدم شناسایی اظهارنظر نمی‌شد، اما تویحا احتمال شناسایی در آینده اظهار می‌شد. این پنهانکاری‌ها دیری نپایید و در اواخر سال ۱۳۲۸ (سه ماه قبل از شناسایی دوافکتو) رضا صفی‌نیا به‌عنوان نماینده فوق‌العاده ایران در اسرائیل تعیین و به طور غیررسمی به آن کشور اعزام شد. مأموریت وی قبلاً از طریق آقای انتظام، نماینده ایران در سازمان ملل به اطلاع نماینده اسرائیل در سازمان ملل رسیده بود. وقتی صفی‌نیا وارد اسرائیل شد، به وی روایت سه ماهه دادند. اسرائیلی‌ها در پاسخ به اعتراض وی به این مسئله اظهار داشتند که بایستی نامه‌ای از سوی وزیر خارجه ایران به وزیر خارجه اسرائیل نوشته شود تا مأموریت وی قرین موافقت قرار گیرد. در نهایت دولت ساعد با استفاده از فرصت به وجود آمده در دوره فترت، مجلس اسرائیل را به صورت دوافکتو به رسمیت شناخت. در اعلامیه رسمی که دولت ایران در ۲۳ اسفند ۱۳۲۸ به این مناسبت منتشر کرد، آمده بود

پس از استقلال دولت اسرائیل و به رسمیت شناختن آن از طرف سازمان ملل متحد، دولت ایران برای حفظ منافع اتباع ایران در فلسطین که در نتیجه جنگ، خسارات زیادی متحمل شده بودند، آقای عباس صیقل را به عنوان نماینده به فلسطین اعزام داشت. پس از مذاکرات مفصل که از طرف سازمان ملل و دولت امریکا با ایران به عمل آمد، برای اینکه دولت ایران بیشتر بتواند منافع اتباع خود را حفظ و اشکالاتی که در کار چند هزار ایرانی مقیم فلسطین پیدا شده

مرتفع نماید، سه ماه قبل آقای صفی‌نیا را به سمت مأمور مخصوص به فلسطین اعزام داشت و با این عمل، دولت ایران، دولت اسرائیل را بالفعل به رسمیت شناخت.^۱

این درحالی بود که در سال ۱۳۲۶ (دو سال قبل از شناسایی رژیم صهیونیستی توسط دولت، آیت‌الله کاشانی، در جواب خبرنگاران جراید پس از اجتماع در مسجد سلطانی در دی ماه ۱۳۲۶، بیان داشتند:

ما خودمان دولت مستقلی هستیم، کار به دولت نداریم. بسا که دولت مایل به این مظاهر [تشکیلات مبارزاتی علیه یهودیان] نبود، ولی ما یک تکلیف دیگر داریم. باید قیام کنیم ولو بر خلاف میل دولت باشد. ما باید دستور قرآن را اطاعت کنیم.^۲

چند روز پس از شناسایی دوفاکتوی اسرائیل از سوی ایران، ساعد مراغه‌ای از نخست‌وزیری برکنار شد. پس از وی نخست‌وزیری به دست رزم‌آراء افتاد؛ وی تمایل داشت که این شناسایی را به دوژوره ارتقا دهد که با ترور رزم‌آراء توسط فداییان اسلام (خلیل طهماسبی) این امید نقش بر آب شد.

با به قدرت رسیدن نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق، جمعیت‌ها، گروه‌ها و علمای اسلامی از کشورهای مختلف عرب، طی نامه‌هایی به آیت‌الله کاشانی، خواستار آن شدند که ایشان جهت قطع روابط با اسرائیل به حکومت فشار آورند. از سوی دیگر کشورهای عربی به مقامات ایرانی اطلاع داده بودند که چنانچه ایران شناسایی اسرائیل را بازپس گیرد، دولت‌های مزبور حاضر خواهند بود در صورتی که اختلافات ایران و انگلیس به سازمان ملل کشیده شود، در شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل از نظریات ایران جانبداری کامل نمایند.

در این راستا، روزنامه *اطلاعات* در تاریخ ۱۳/۴/۱۳۳۰ از جوابیه آیت‌الله کاشانی به پرسش

۱. علی‌اکبر ولایتی، *ایران و تحولات فلسطین (۱۳۵۷-۱۳۱۷)*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰، ص ۵ - ۴.

۲. م. دهنوی، *مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی*، چاپخس، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۵؛ به نقل از روزنامه *آتش* ۲۲/۱۰/۱۳۲۶.

تلگراف خبرنگار مخصوص روزنامه *المصری* در بغداد، خبر داد که طی آن ایشان اظهار داشته بود پس گرفتن شناسایی اسرائیل از طرف ایران که رسمیت قانونی کامل هم نداشت قطعی است. متعاقب آن در ۱۵ تیر ۱۳۳۰، دکتر مصدق با عنایت به اصل موازنه منفی و با توجه به اعتراضات مردم و برخی از نمایندگان مجلس (به خصوص) آیت‌الله کاشانی، طی اعلامیه‌ای قطع رابطه با دولت اسرائیل را به اطلاع عموم رسانید.^۱

اگرچه بیانیه دکتر مصدق موجب خرسندی مراجع به خصوص آیت‌الله کاشانی شد، اما باید توجه داشت این بیانیه صرفاً به قطع رابطه با دولت اسرائیل اشاره داشت، نه الغای شناسایی دوفاکتوی رژیم صهیونیستی. بر اساس این امر بود که

در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق تلاش‌هایی در جهت برقراری نوعی رابطه با اسرائیل شکل گرفت؛ چنانچه در بهار سال ۱۳۳۱ سفارت ایران در آنکارا با سفارت اسرائیل در آن کشور، تماس گرفته و پیشنهاد کرد که سفارت اسرائیل در آنکارا، نمایندگی دولت متبوع خود را در ایران بر عهده داشته باشد.^۲

در اسفند سال ۱۳۳۲ (هفت ماه پس از سقوط نخست‌وزیری دکتر مصدق) وزارت امور خارجه در پاسخ به استعلام سفارت ایران در برن، طی بخشنامه‌ای به کلیه نمایندگی‌های ایران در خارج از کشور، مطلبی را متذکر می‌شود؛

راجع به سؤال آن سفارت از اینکه آیا نمایندگان سیاسی ایران می‌توانند با مأمورین سیاسی دولت اسرائیل دید و بازدید رسمی نمایند، اشعار می‌دارد که دولت شاهنشاهی با اسرائیل قطع رابطه نکرده و بلکه نمایندگی ما در آنجا فعلاً تعطیل است. بنابراین، دید و بازدید با نمایندگان

۱. علی‌اکبر ولایتی، همان، ص ۹؛ به نقل از گزارش شماره ۱۵۷۴، مورخ ۱۳۳۰/۳/۲۵ از سفارت ایران در بغداد به وزارت امور خارجه.

۲. همان، ص ۱۴، به نقل از بخشنامه شماره ۴۵۵۶، مورخ ۱۳۳۰/۱۲/۴ از وزارت امور خارجه به نمایندگی ایران در برن.

اسرائیل مانعی ندارد.^۱

۲. نحوه برخورد آیت‌الله کاشانی با رژیم صهیونیستی

همان‌گونه که ما قایل بر آن هستیم که پیامبران و ادیان الهی بنابر شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی ظهور کردند^۲ و دین آسمانی را به مردم ابلاغ نمودند، علمای اسلام و روحانیون نیز در مقابل پدیده نامیمون رژیم صهیونیستی، بنابر شرایط زمانی و مکانی رویکردهای متفاوتی نسبت به یکدیگر داشته و دارند.

در یک تقسیم‌بندی ساده، شاید بتوان رویکرد جهان اسلام را در برخورد با قوم یهود و رژیم صهیونیستی به سه دوره تقسیم نمود که در هر یک از دوره‌ها، علمای اسلام رویکرد مبارزاتی متفاوتی نسبت به دوره بعد در برخورد با قوم یهود و رژیم صهیونیستی داشته‌اند.

الف. قوم یهود از منظر جهان اسلام تا قبل از تشکیل رژیم صهیونیستی

آغاز این دوره را می‌توان زمان ظهور حضرت موسی(ع) و پایان آن را جنگ اول جهانی ذکر نمود. در این دوره، پیامبران و نص صریح قرآن و متعاقب آن علمای این دوره، از زوایای مختلف به روانشناسی قوم یهود پرداخته‌اند. به عبارت دیگر خصیصه‌هایی که در این قوم وجود داشت، پیامبر خودشان را نیز به ستوه آورد و همواره سر عناد و لجاج با این پیامبر عظیم‌الشأن داشتند. خصیصه‌های بسیاری از قوم یهود در قرآن کریم آمده و پیامبر اسلام و بعدها علمای اسلامی آن را ذکر نموده‌اند. لذا می‌توان گفت که در طول این دوره، نگاه‌ها به قوم یهود نگاهی اندیشه‌مدارانه، روانشناسانه و شناخت‌شناسانه‌ای بوده است.

۱. همان، ص ۱۲، به نقل از نامه شماره ۸۲۶/۶/۹ مورخ ۱۳۳۱/۹/۲۷ از سفارت ایران در لاهه به وزارت امور خارجه.

۲. منظور از مقتضیات زمانی، تغییر احتیاجات واقعی انسان در طول زمان است. رک: مرتضی مطهری، اسلام و

مقتضیات زمان، صدرا، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۹۹-۱۸۱.

جهان اسلام نیز در طول این دوره رویه مداراگونه‌ای با قوم یهود در پیش گرفته بود. با نگاهی به وضعیت قوم یهود در دوران حضرت رسول می‌توان دریافت که پیامبر نه تنها رویه مداراگونه را در پیش گرفت بلکه بسیار فراتر از رویه مدارا، به آنها استقلال و رسمیت بخشید. رویه‌ای که در ایران نیز همواره از آن پیروی نموده و آزادی‌های مذهبی را به این قوم داده است. اما همواره از همان زمان پیامبر(ص)، این قوم سعی داشتند هر چه در توان دارند، ضربات خود را به جهان اسلام وارد کنند. بنابراین، این دوره را می‌توان دوره شناخت و مدارا با قوم یهود دانست.

ب. رویکرد علما از زمان تشکیل رژیم صهیونیستی تا انقلاب اسلامی

با تشکیل رژیم صهیونیستی، علمای جهان اسلام به‌خصوص ایران، رویکردی عملگرایانه نسبت به این رژیم پیدا نمودند. بدان معنا که در این دوره ماهیت قوم یهود برای جهان اسلام و جهانیان آشکار شد. جهان اسلام ملاحظه نمود که رویکرد معرفت‌شناسانه، جوابگوی اقدامات مواجهه‌جویانه رژیم صهیونیستی نمی‌باشد، لذا رویکرد عملگرایانه و مبارزه علیه این رژیم را واجب نمود.

اگرچه اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ انتشار یافت، اما بعد از جنگ دوم جهانی، با توجه به فجایعی که اروپاییان بر سر یهودیان آوردند و از آن به‌عنوان هولوکاست یاد می‌شود، آهنگ مهاجرت به فلسطین و گسترش رژیم صهیونیستی بسیار تند و شدیدتر گردید. در این زمان، علمای اسلام دیگر جایز نمی‌دیدند که تنها رویه مداراگونه با قوم یهود و رژیم صهیونیستی در پیش گیرند؛ زیرا در طول قرن‌ها، این روش علمای جهان اسلام تأثیری در رویه تجاوزکاری و تداوم خصیصه‌های قوم یهود نداشت؛ لذا علمای اسلام در این دوره اقدام به مبارزات مسلحانه علیه این رژیم نمودند.

بنابراین، ویژگی این دوره را می‌توان در عملگرا بودن جهان اسلام و توجه کمتر به معرفت و شناخت‌شناسی قوم یهود، دانست. بدان معنا که در این دوره جهان اسلام رویه مدارا را کنار

گذارده و در شرایط گوناگون، اقدام به تجهیز و بسیج جهان اسلام در جهت مبارزه با رژیم صهیونیستی نمود.

ج. انقلاب اسلامی و تحول در برخورد با رژیم صهیونیستی

وقوع انقلاب اسلامی ایران سبب افزایش موجی از اسلام‌گرایی در سراسر جهان گردید. در لبنان، جنبش‌های امل، حزب‌الله و حتی گروه‌های سنی جنبش توحید اسلامی، تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران رشد کردند. شعار آزادی قدس و فلسطین، پیوسته همراه و همپای شکل‌گیری انقلاب به‌خصوص بعد از پانزده خرداد ۱۳۴۲ حضور داشته و در راهپیمایی‌های انقلاب در سال‌های بعد بسیار چشمگیر بوده است. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، این شعار در عمل نیز محقق و جزئی از سیاست خارجی کشور شد.

با نگاهی به رویه جهان اسلام در برخورد با رژیم صهیونیستی، در این دوره می‌توان نتیجه گرفت که علمای اسلامی و ایرانی دو رویه مبارزاتی و شناخت‌شناسی علیه رژیم صهیونیستی را به‌طور توأمان در دستور کار قرار دادند. نگاه معرفت‌شناسی قوم یهود ضروری بود، زیرا در عرصه جهانی شدن و اطلاع‌رسانی، می‌بایست ماهیت قوم یهود به جهانیان شناسانده شود؛ از سوی دیگر، تجربه قرن‌ها مدارا با این قوم، بیان می‌داشت که صرف شناخت قوم یهود، کافی و وافی نبوده، بلکه مبارزه علنی با این رژیم ضروری می‌باشد. لذا در این دوره جهان اسلام در برخورد با قوم یهود و رژیم صهیونیستی، هم رویه شناخت‌شناسی را در پیش گرفتند و هم رویه مبارزاتی با این قوم را جهت ریشه‌کن نمودن رژیم صهیونیستی پیش روی خود قرار دادند.

با توجه به سه تقسیم‌بندی مذکور، آیت‌الله کاشانی را می‌توان در گروه دوم قلمداد نمود. دولت اسرائیل بلافاصله پس از تشکیل، اعرابی را که در قلمروی حاکمیتش قرار گرفتند، در مناطقی بسته محصور نمود و آنها را تحت اقدامات شدید منع رفت و آمد قرار داد و حتی از جابه‌جا شدن آنان از مکانی به مکان دیگر جز با مجوز فرمانداری نظامی جلوگیری به عمل

آورد. این وضعیت به مدت ۲۰ سال ادامه داشت و طی این مدت اسرائیل با وضع قوانینی ویژه، زمین‌های فلسطینیان رانده‌شده و نیز زمین‌های عده کثیری از فلسطینیانی را که تحت سیطره رژیم صهیونیستی باقی مانده بودند را تصاحب کرد. مواردی هم بوده است که روستاهای کاملی تصرف یا تخریب گردیده و از مراجعت اهالی به این روستاها به رغم باقی ماندن در اسرائیل، ممانعت به عمل آمد. روستاهای کفربرعم، اقرت، غابسیه، معلول، صفوریه، بروه، میعار و میجدل، از جمله این روستاها هستند. در بیشتر موارد اسرائیل به بهانه‌ها و شیوه‌های گوناگون، بخش وسیعی از زمین‌های روستاها و شهرها را به تصرف خود در آورده است.

اسرائیل به استناد قانون املاک غایبین مصوب سال ۱۹۵۰، حدود ۳/۵ میلیون جریب از زمین‌های ۳۰۰ روستای عرب‌نشین را تصاحب کرده است. این زمین‌ها به آوارگان عربی که ناگزیر به جلائی وطن و پناه بردن به کشورهای عربی شده‌اند و اسرائیل آنها را غایب نامیده است، تعلق داشت.

مطابق این قانون، غایب به فلسطینیانی گفته می‌شود که محل سکونت خویش را ترک کرده و راهی محل دیگری در کشورهای عربی یا در داخل فلسطین شده باشند. بدین ترتیب هزاران نفر از اعرابی که در اسرائیل باقی مانده‌اند، غایب تلقی شده و زمین و دیگر املاکشان ابتدا تحت سلطه و اختیار اداره سرپرستی املاک غایبین قرار گرفت و سپس برای جلوگیری از اعاده آنها به صاحبان واقعی‌شان، مالکیت این زمین‌ها و مستغلات به اداره نوسازی و بازسازی (که یکی از بازوهای دولت است)، انتقال یافت. بنابراین چنانچه اداره سرپرستی املاک، مبادرت به صدور گواهی دال بر غایب بودن شخصی نماید یا اعلام دارد که فلان زمین یا ملک متعلق به شخص غایبی است، املاک شخص غایب یا مالکیت آن زمین یا ملک به اداره سرپرستی املاک غایبین منتقل می‌شود؛ مگر این که صاحب آن زمین یا ملک خلاف این ادعا را ثابت کند. در سال ۱۹۴۹ اسرائیل نظامنامه‌های شرایط اضطراری را که به موجب آن مناطق مرزی، مناطقی حفاظت‌شده به حساب می‌آمد، به تصویب رساند. پس از تصویب این نظامنامه‌ها، اسرائیل مبادرت به اخراج ساکنین بعضی از روستاهای مرزی نمود و ورود و خروج از این روستاها

را بدون مجوز ویژه، ممنوع اعلام کرد. بدین ترتیب شرایط تصاحب زمین‌های روستایی توسط دولت و اختصاص آن به ساخت مجتمع‌های یهودی‌نشین فراهم آمد.

لذا در این دوره از یک سو با تشکیل رژیم صهیونیستی مواجه هستیم و از سوی دیگر با مهاجرت بسیاری از یهودیان به فلسطین و حمایت قدرت‌های بزرگ جهان از این پدیده نامیمون و موج کشتار مردم مسلمان فلسطین روبه رو می‌باشیم. در چنین فضایی برای علمای اسلام ماهیت قوم یهود و رژیم صهیونیستی روشن شده بود و این امر توسط علمای اسلام به مردم انعکاس یافته بود. لذا تجهیز و بسیج مسلمانان در مبارزه با این رژیم تنها راهکار بود.

بنابراین در چنین زمانی لازم بود که جهان اسلام اصل مقابله به مثل را در پیش گیرد و به همان میزان که رژیم صهیونیستی، عرصه را برای مسلمانان تنگ کرد، جهان اسلام نیز عرصه را برای آنها تنگ می‌گرداند.

در آن دوره برخی بر این باور بودند که مشکل فلسطین مربوط به جهان عرب یا خود فلسطینیان می‌باشد؛ آیت‌الله کاشانی چنین پاسخ دادند:

آن طبقه مردمی که به گوشه‌گیری و بی‌اعتنایی به امور اجتماع می‌گذرانند و صرفاً دنبال منافع و مصالح شخصی خود می‌باشند، باید بدانند که در اسلام گوشه‌گیری، رهبانیت و عدم توجه به امور اجتماع و مصالح مسلمین و مملکت اسلامی گناهی است بزرگ و نزد خداوند تبارک و تعالی مسئول خواهند بود؛ زیرا دین مقدس اسلام هرگز کناره‌گیری و بی‌اعتنایی به امور مسلمین را که منجر به فنا و زوال مسلمین و مملکت اسلام می‌شود جایز ندانسته... زیرا گوشه‌گیری و بی‌اعتنایی به امور و مصالح دیانت و مملکت نتیجه‌اش بیچارگی اسلام و مسلمین و از بین رفتن مملکت اسلامی است.^۱

بنابراین در زمانی که برخی می‌خواستند بیان دارند، ایران تنها برای ایرانیان است و سایر ممالک جهان چنانچه مشکلی داشته باشند، مربوط به خود آنان می‌باشد، آیت‌الله کاشانی با پاسخ قاطع به این شائبه، مشکل جهان اسلام را مشکل ایران و بالعکس قلمداد نمود و در جایی

۱. م. دهنوی، همان، ج ۲، ص ۲۱؛ به نقل از روزنامه اطلاعات ۱۳۲۷/۲/۳.

دیگر آیت‌الله‌کاشانی بیان داشت که نه تنها مشکل جهان اسلام، مشکل ایران می‌باشد، بلکه مشکل فلسطین نیز مشکل جهان اسلام قلمداد می‌شود. ایشان بیان داشتند:

در طی چند سال صدر اسلام، مسلمین شجاع و خدایپرست حقیقی در طی ۱۸ مرتبه جنگ‌های عظیم و خونین در چند قرن متوالی، جانبازی کرده و برای حفظ خاک مقدس فلسطین هزاران نفر از خود کشته داده و آنجا را از دست نداده‌اند.

جنگ‌های صلیبی که هزارها نفر مسلمان را برای به‌دست آوردن فلسطین به خاک و خون افکند نتوانست اندک موفقیت حاصل و آن خاک مقدس را که وطن حقیقی مسلمین و اعراب است از چنگ مسلمین به در آورد. اینکه بدبختی، زبونی، ذلت، فلاکت و بیچارگی مسلمین به جایی رسیده که یک عده یهودی قاچاقچی بی‌وطن که مطرود جمیع بلاد عالم می‌باشند، به زور دول بزرگ در آنجا مسکن گزیده و بدون زحمت قسمتی از فلسطین را وطن خود می‌نمایند و برای پاک نمودن خاک فلسطین از وجود مسلمین، همه‌روزه عده زیادی از زن و مرد مسلمین را به خاک و خون می‌کشند. یهودی‌ها با در دست داشتن قدرت و ثروت و اسلحه دموکراسی دمار از روزگار اعراب و مسلمانان فقیر و بینوای فلسطین که دارای هیچ‌گونه پشتیبان و قدرت و ثروت و اسلحه نمی‌باشند درآورده‌اند. دهات و قرا و قصبات و خانه‌های آنها را خراب و ویران و خود را از دم تیغ می‌گذرانند. یهودی‌ها که در اقطار عالم بی‌خانمان و رانده جهان و متواری بوده و به دسیسه و جنایات گوناگون، روزگار خود را می‌گذرانند و هیچ‌کجا مسکن و مأوایی نداشتند، تا کی خاک ذلت بر سر ما مسلمین ریخته که می‌خواهند بر مسلمین حکومت نموده و در زیر چنگال عذر و خیانت خود آخرین رمق حیات مسلمانان را بازستانند.^۱

بنابراین همانگونه که قوم یهود اقدام عملگرایانه را در غصب سرزمین مسلمین انجام دادند، آیت‌الله‌کاشانی نیز با سخنرانی‌ها و هدایت مردم، بر آن شد که در مقابل رژیم صهیونیستی به اقدامات مسلحانه و عملگرایانه را بپردازد.

۳. تلاش آیت‌الله کاشانی در ایجاد وحدت در جهان اسلام (تشکیل کنگره اسلام)

ملت مسلمان ایران در اعماق روحش همیشه اخوت اسلامی را محفوظ داشته و در راستای استحکام آن تلاش نموده است. در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، مردم ایران محکم‌ترین جبهه ضدمتجاوزین صهیونیسم را به وجود آوردند. مردم به گرد روحانی مجاهد بزرگ آن زمان (آیت‌الله کاشانی) جمع شدند و حمایت خود را نسبت به آوارگان مسلمان فلسطینی ابراز داشتند؛ ظمی که به فلسطینی‌ها وارد شده بود، مستقیماً علیه خود احساس می‌کردند. وقتی که آیت‌الله کاشانی در سال ۱۳۲۶ فریاد برآورده بود که همه مناطق و ممالک اسلامی، وطن مسلمین است و لازم است که همه مسلمانان برای دفاع از وطن اسلامی به پا خیزند، حرکت توده‌های وسیع مردم پاسخ مثبتی بود به آن احساس درونی؛ امواج اعتراض ملت ایران به سایر سرزمین‌های اسلامی هم سرایت کرد؛ در خود ایران نیز احساسات اسلامی، مبارزه ضد حکومت را تشدید کرد و نیرو بخشید.^۱

هدف آیت‌الله کاشانی از این حرکت ایجاد وحدت و برادری بین مسلمانان در سراسر جهان بوده است؛ امری که پیش از آن، دول اسلامی دچار نفاق و جدایی شده بودند. نفاق و تفرقه بین مسلمانان باعث شده بود که جهان اسلام تحت استعمار قرار گیرد. این در حالی بود که در سرزمین‌های اسلامی بیشترین منابع زیرزمینی و طبیعی وجود داشته که استعمارگران، این منابع را به غارت می‌بردند. آیت‌الله کاشانی به مضرات تفرقه بین مسلمین وقوف کامل داشته و می‌دانستند در نتیجه همین اختلافات و تفرقه‌ها در کشورهای اسلامی پراکندگی ایجاد می‌گردد. ایشان همواره بیان می‌داشتند که تا هنگامی که مسلمانان به وظایف اسلامی عمل می‌کردند، عزت و سیادت و سعادت داشتند.^۲ آیت‌الله کاشانی نه تنها عمل کردن به قوانین اسلامی را

۱. سیدجلال‌الدین مدنی، *ایران اسلامی در برابر صهیونیسم*، سروش، ۱۳۶۲، ص ۳۵.

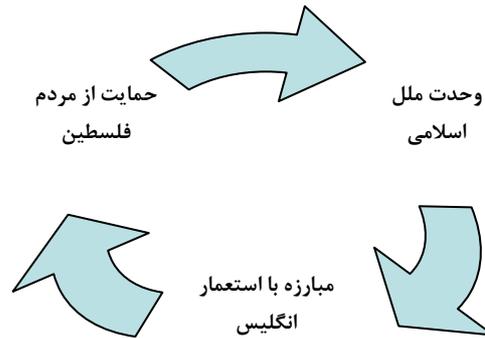
۲. آیت‌الله کاشانی، «اسلام مذهب صلح و آشتی است»، *مجله تاریخ و فرهنگ معاصر*، سال ۲، ش ۶ و ۷، ص ۱۴.

ضامن عزت مسلمانان می‌دانستند بلکه قوانین اسلامی صلح جهانی را نیز مهیا می‌نمایند. وی بیان داشت دین مبین اسلام یگانه طرفدار صلح و امنیت جهان است. صلح و آشتی حقیقی که معشوق هر ملتی بوده و ملل متمدن برای ایجاد آن سعی و تلاش می‌نمایند و خود را حامی و طرفدار آن معرفی می‌کنند، جز در پرتو قوانین درخشان اسلام ممکن نیست. با بمب اتم و بمب هیدروژن و سایر سلاح‌های مغرب و تجهیزات جنگی نمی‌توان صلح جهان را تأمین کرد.^۱

در این راستا چنانچه زندگی مبارزاتی و سیاسی آیت‌الله کاشانی را بازخوانی نماییم، در خواهیم یافت که ایشان زندگی سیاسی خود را برای تحقق سه هدف استوار گردانیده بود:

- مبارزه با استعمار انگلستان در کشورهای اسلامی و ایران در قبال ملی کردن صنعت نفت؛
- حمایت از مردم مظلوم مسلمان سایر ملل با تأکید بر حمایت از مردم فلسطین؛
- وحدت ملل اسلامی.

اگر چه در اولین نگاه، سه هدف مذکور از یکدیگر منفک و مجزا می‌باشند، اما با غور در آن می‌توان دریافت که هر سه هدف در راستای یک هدف بوده و آن وحدت مسلمانان و مبارزه با استعمارگران می‌باشند. بدان معنا که حمایت از مردم فلسطین یا سایر ملل مسلمان، منوط خواهد بود به وحدت اسلامی. متعاقب آن بدون وحدت ملل مسلمان، حمایت از مردم فلسطین و سایر ملل آزاده مسلمان متصور نمی‌باشد. از سوی دیگر جهت تحقق وحدت ملل اسلامی، مبارزه با استعمارگران که همواره در پی نفاق و تفرقه بین مسلمانان می‌باشند، ضروری به نظر می‌رسد. در این ارتباط وضعیتی که در فلسطین اشغالی به وجود آمد، ضمن آنکه باعث می‌گردد که وحدت ملل اسلامی دچار تفرقه گردند، دست استعمارگران را در استعمار ملل باز می‌گذارد. لذا می‌توان گفت که اهداف آیت‌الله کاشانی در یک سیکل کاملاً مرتبط با یکدیگر قرار می‌گرفت.



با پیروزی نهضت ملی نفت در داخل کشور آیت‌الله کاشانی عقیده داشت که باید دامنه مبارزه را به خارج از مرزهای ایران و به خصوص کشورهای اسلامی کشید. او که سال‌ها با استعمار انگلیس در عراق جنگیده بود، به خوبی می‌دانست آزادی و استقلال کشورهای مسلمان برقرار نمی‌شود و ارکان استعمار در این کشورها متزلزل نمی‌گردد، مگر با وحدت مسلمانان جهان. هدف آیت‌الله کاشانی این بود که از نهضت ملی ایران به‌عنوان پایگاهی برای شروع مبارزه علیه استعمار در کشورهای اسلامی استفاده کند.^۱ لذا آیت‌الله کاشانی، ضمن اینکه همواره در سخنرانی‌ها و خطابه‌های خود در پی استعمارزدایی بود، تصمیم به تشکیل کنگره بزرگ اسلامی نمود. آیت‌الله کاشانی در پیامی به ملل مسلمان جهان ایجاد مقدمات نزدیکی ملل اسلامی را درخواست کرد و بیان داشت، که می‌بایست از پراکندگی، پرهیز در مقابل استعمار ایستادگی و ایمان خود را تقویت نمود. ایشان بیان داشتند:

برادران به خاطر اسلام بیایید از دورویی‌ها و پراکندگی دست کشیده و عواقب شوم آن را یاد آور شوید و فریب نیرنگ دشمن را نخورده، نقشه خطرناک تفرقه بینداز و حکومت کن او را که نقشه نابودی شما را کشیده است خنثی گردانید. امروز حوادث جهان ایجاب می‌کند که ما برای شکست دشمن و حفظ سیادت و استقلال خود، دست به

۱. سید محمود کاشانی، قیام ملت مسلمان ایران (۳۰ تیر ۱۳۳۱)، خوشه، ۱۳۵۹، ص ۱۶۶.

دست یکدیگر داده با تفاهم و هماهنگی کامل اجنبی را از خاک خود و خانه خود برانیم. این پریشانی و سرشکستگی که امروز گریبان مسلمانان را گرفته، در نتیجه این است که دستورات دینی را پشت سرانداخته، بنده شهوت و مادیات شده‌اند. اکنون برای ریشه‌کن ساختن این آفت به ناچار بایست آب را از سرچشمه قطع کرد.^۱

از سوی دیگر آیت‌الله کاشانی در راستای تحقق وحدت ملل مسلمان، تنها به شعار و سخنرانی و ارسال نامه بسنده ننمودند، بلکه طرح تشکیل کنگره اسلامی را پایه‌ریزی کردند. از نظر ایشان این کنگره تنها نباید به مسائل سیاسی بپردازد، بلکه می‌بایست تمام جوانب اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جوامع اسلامی را دربرگیرد. آیت‌الله کاشانی در نامه‌ای سرگشاده به ملل جهان، ضمن دعوت به اتحاد، درخواست تشکیل کنگره اسلامی را ارایه دادند. ایشان بیان داشتند:

برادران من! وضع فعلی و حوادث روزمره جهان هر لحظه بر یقین ما می‌افزاید که وجود یک جبهه متشکل از ملل مسلمان و هماهنگی دولت، ضروری به نظر می‌رسد تا از جنبه معنوی دین و راهنمایی پیامبر بزرگ خود الهام گرفته و در برابر مطامع استعماری و نوکران، سد محکمی ایجاد و از رخنه اجانب جلوگیری سازد.

برادران! ایجاد دولت پوشالی اسرائیل، یکی از هزاران تبهکاری‌هایی بود که اجنبی به منظور نابود ساختن مسلمانان مرتکب شد. شکی نیست این وحدت اسلامی که بتواند چنین وظیفه سنگینی را به عهده بگیرد، جز با تشکیل کنگره سالیانه که هر سال یک‌بار در پایتخت کشورهای اسلامی تشکیل شود و شعب خود را در نقاط دیگر کشورها برقرار سازد، مقدور نمی‌باشد.

در این کنگره بایستی نمایندگان سیاسی، دینی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای اسلامی که علاقه شدید آنها نسبت به دین محرز باشد شرکت کنند. این کنگره موظف است مسائل مربوط به امور سیاسی، ادبی - فرهنگی و اقتصادی کشورهای اسلامی را (از هر

مذهبی که باشند) مورد مطالعه دقیق قرار داده و در تأمین احتیاجات و تکمیل نواقص از هر یک از این قسمت‌ها تصمیم لازم اتخاذ کند.

همچنین وظیفه‌دار است که ملل اسلامی را از جنگ‌های جهانی برکنار داشته و در عین حال آنها را به دفاع از استقلال کشورهای خود وادار سازد. و نیز از وظایف این کنگره است که با کشورهای غیر اسلامی دیگر که زیر یوغ استعمار به سر می‌برند مساعدت کرده و در حفظ صلح جهانی کوشش کند.

تا آنجا که این جبهه اسلامی سنگری برای حفظ بشریت و پناهگاهی برای صلح‌جویان و دشمنان جنگ گردد، این کنگره موظف است نسبت به هر یک از جهات ذکر شده تصمیمات لازم برای مدت یک‌سال بگیرد تا در خلال این مدت و تا هنگامی که جلسه سال دیگر تشکیل می‌شود، به مورد اجرا گذارده شود. نظامنامه این کنگره بایستی از طرف کمیسیون‌های مخصوصی که در اولین جلسه کنگره برای این‌کار انتخاب می‌شود، تدوین و سپس به تصویب کنگره برسد؛ مواد مهم و ضروری را که این نظامنامه بایستی در برداشته باشد، ایجاد یک کمیسیون اقتصادی دایمی [است] که در نقاط مختلف کشورهای اسلامی شعبه داشته و به جمع‌آوری اعانه ماهیانه و سالیانه از مسلمانان می‌پردازد.

اعانه‌های جمع‌شده به مصرف خرید کارخانجات صنعتی رسیده و درآمد کار این کارخانجات صرف نیازمندی‌های فقرا، ناتوانان، فرهنگ، بیمارستان‌ها، اعزام مبلغین مسلمان به نقاط جهان، تکمیل وسایل دفاعی از کشورهای اسلامی گردیده و... درصد [ی از] آن برای هزینه ضروری کنگره و شعب آن تخصص داده می‌شود. من اکنون که این پیام را به رجال و شخصیت‌های مسلمان جهان می‌فرستم پیشنهاد می‌کنم که اولین جلسه این کنگره در پاییز آینده در تهران تشکیل شود و از کشورهای اسلامی درخواست می‌نمایم که هر یک نماینده‌ای از رجال دانشمند و وطن‌دوست و سیاست‌مدار و کارآموده خود را برای شرکت در این کنگره انتخاب نمایند و برای اینکه این پیشنهاد به صورت مطلوبی جامه عمل بپوشد لازم است بدواً کمیسیون‌هایی برای

ترتیب مقدمات اولین کنگره و انتخاب نماینده که در آن شرکت خواهد کرد و همچنین تعیین روز جلسه و تنظیم برنامه آن تشکیل گردد.

[اعضای] این کمیسیون باید با یکدیگر از طریق مکاتبه و یا طرق دیگر به مشورت پرداخته و پس از انتخاب نمایندگان و اتفاق بر تشکیل کنگره (در روز معین) نتیجه را اعلام دارند تا دعوت‌نامه رسمی برای حضور آنان در تهران ارسال شود.

من از رجال بزرگ اسلام که دارای اطلاع و تجربه کافی هستند انتظار دارم از موقع استفاده کرده، نتیجه افکار خود را با همکاری نسبت به این کنگره در راه خدمت برادران مذهبی و هموطن خود قرار دهد و بدین وسیله نام نیک خود را جاویدان سازند. من اکنون در انتظار پاسخ این دعوت از طرف برادران مسلمان خود بوده و از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم که در این توفان سخت جهانی، ما را در خدمت اسلام و مسلمانان و خدمت به صلح و بشریت توفیق دهد.^۱

البته آن‌طور که بعد از این اطلاعیه، آیت‌الله کاشانی توضیح دادند، این کنگره از موضوعات اقتصادی، دینی و سیاسی فراتر رفته و طرح تشکیل یک ارتش واحد اسلامی ۲۰ میلیون نفری را پی‌ریزی کرده بود. ایشان در رابطه با این ارتش بیان داشته بودند:

این ارتش نه تنها قادر به حفظ استقلال دول اسلامی و دفاع از تمامیت ارضی بلوک مسلمان خواهد بود بلکه وزنه سنگینی در صحنه سیاست جهان خواهد شد و بی‌طرف ماندن یا الحاق آن به یکی از دو طرف در صورت وقوع جنگ، اهمیت زیادی برای صلح جهان خواهد داشت و قوای متخاصم را در دنیا وادار به تجدیدنظر در نقشه‌های تهاجمی خود خواهد نمود.^۲

آیت‌الله کاشانی سه ماه بعد از اعلامیه مذکور در مصاحبه‌ای با روزنامه/اطلاعات، بیان داشتند: «به‌طوری‌که بارها متذکر شده‌ام برای قطع ریشه استعمار و پاره کردن پرده استعمار

۱. م. دهنوی، همان، ص ۲۳۷-۲۳۵؛ به نقل از روزنامه/اطلاعات ۶/۵/۱۳۳۰.

۲. آیت‌الله کاشانی، همان، ص ۱۷۷.

مدتهاست در فکر متحد ساختن ملل مسلمان و کشورهای مشرق بوده‌ام و در تعقیب همین فکر نیز در حدود سه ماه پیش، طی منشوری از تمام کشورهای اسلامی دعوت کردم که برای تشکیل مؤتمر یا کنگره‌ای، نمایندگانی بفرستند. این منشور در تمام مطبوعات ممالک غربی منتشر شده و حتی ترجمه آن در روزنامه لوموند چاپ پاریس نیز درج گردیده است.

این منشور یا دعوت‌نامه نه تنها برای تمام ملل اسلامی - از مراکش گرفته تا اندونزی - فرستاده شد بلکه از دولت هند و مسیحیان خاورمیانه که از خط مشی من اظهار خرسندی کرده بودند نیز دعوت شده؛ این فکر در همه‌جا با استقبال شایان تلقی شده و همه نظر موافق با آن ابراز داشته‌اند... به‌طور کلی این کنگره بر این اساس مبتنی خواهد بود که کشورهای اسلامی و ملت‌های مشرق، یک قوه و نیروی سومی در برابر بلوک شرقی و غربی تشکیل دهند و از راه همکاری اقتصادی و بهره‌برداری از منابع طبیعی موجود در این منطقه سطح زندگی خود را بالا برده و با فقر و مسکنت مبارزه نمایند و در نتیجه یک مرکز نیرومند تشکیل دهند.

در نتیجه این اتحاد و اتفاق، ما نه تنها خواهیم توانست از سرایت آتش جنگ به کشورهای خود جلوگیری کنیم، بلکه حتی امید فراوان دارم که بتوانم از بروز جنگ خانمانسوز سوم مانع شوم.

در مورد تاریخ تشکیل این کنگره آیت‌الله کاشانی اظهار داشتند: می‌خواستم این کنگره را در پاییز ۱۳۳۰ تشکیل دهم لیکن فعلاً آن را به تأخیر انداخته‌ام و ظاهراً در بهار سال آینده تشکیل خواهد یافت. منتها پیوسته مشمول تعقیب این فکر و فراهم آوردن وسایل کار بوده‌ایم و تا انشاءالله کار به نتیجه نهایی برسد مشغول خواهیم بود. بر اثر همین تماس و ارتباط با ملل اسلامی اخیراً ملت‌های مسلمان مراکش و الجزایر نامه‌هایی به من نوشته و برای رهایی از استعمار درخواست کمک و مساعدت کرده‌اند. خبرنگار روزنامه اطلاعات به آیت‌الله گفتند که در بعضی از مطبوعات خبر از تشکیل یک کنگره اسلامی در ظرف یکی، دو ماه آینده در کراچی است. آیت‌الله اظهار داشتند که این‌گونه مجامع در واقع شعبه‌ای از آن مؤتمری است که من

می‌خواهم تشکیل شود.^۱

بدین ترتیب تمام مقدمات تشکیل کنگره اسلامی فراهم گردید. و منشوری که برای جهان اسلام فرستاده شده بود با استقبال کامل مواجه شد. مردم فلسطین که مثل سایر ملت‌های جهان سوم چشم، به پیروزی نهضت در ایران دوخته بودند، این کنگره را یک کمک اساسی معنوی و مادی برای احیای حقوق از دست رفته خود علیه اسراییل غاصب می‌دانستند. به همین جهت مفتی اعظم فلسطین در راه تشکیل این کنگره مساعدت‌های زیادی نموده و از جمله صورت کاملی از شخصیت‌هایی که باید از کشورهای مختلف دعوت شوند، برای آیت‌الله کاشانی به ایران فرستاد که این فهرست متضمن خصوصیات و آدرس هر یک از میهمانان بود. از جمله شخصیت‌هایی که دعوت را پذیرفتند از مصر، رئیس دانشگاه الازهر، رهبر اخوان المسلمین، رئیس اتحادیه جوانان مسلمان و از سوی رهبران بلندپایه مذهبی سودان، یمن، لیبی، اردن، الجزایر، تونس، سوریه و لبنان بودند. اما از آنجاکه تشکیل این کنگره، منافع قدرت استعمارگر انگلیس را مورد تهدید قرار می‌داد، درصدد حذف آیت‌الله کاشانی توسط عوامل داخلی خود در ایران برآمدند.^۲

به طور کلی اگرچه در منظر کوتاه‌بینانه نهضتی که آیت‌الله کاشانی در راستای تحقق کنگره اسلامی و در نهایت وحدت جهان اسلام، آغاز نمود و توده‌های وسیعی از مردم و نخبگان جهان اسلام را به دنبال داشت، با شکست مواجه شد، اما بعد از رحلت آیت‌الله کاشانی این نهضت تداوم یافت. آیت‌الله کاشانی در زمان طرح این کنگره تمام هم و غم خود را مصروف استعمارستیزی انگلیس از ایران و ملی کردن صنعت نفت نمود و در کنار این دل‌مشغولی‌ها، توطئه‌های داخلی و خارجی همواره آیت‌الله کاشانی را در فشارهای سیاسی و تبعیدها قرار می‌دادند. لذا همان‌گونه که بیان گردید در یک نگاه کوتاه‌بینانه این نهضت با شکست مواجه شد،

۱. م. دهنوی، همان، ج ۲، ص ۶۳ - ۶۲؛ به نقل از روزنامه اطلاعات ۱۰/۹/۱۳۳۰.

۲. آیت‌الله کاشانی، همان، ص ۱۸۳.

اما با کمی غور در آن می‌بینیم که حرکتی که با ایشان آغاز گردید، یک سال بعد در کراچی با تشکیل کنفرانس اسلامی، تداوم یافت. آیت‌الله کاشانی در پیامی به آقای جودهری خلق‌الزمان، مؤسس جمعیت شعوب‌المسلمین کراچی، که برگزارکننده کنفرانس اسلامی کراچی در اردیبهشت سال ۱۳۳۱ بود، بیان داشتند:

به طوری که مستحضرید به حمد الله و المن با نهایت افتخار و سرافرازی عمری را در راه خدمت به اسلام و مسلمین صرف نموده و مهمترین آمالم این بوده است که جمیع ملل و فرق اسلامی از هر تیره و نژاد به مضمون آیه کریمه «و ان هذه امتکم امه واحده» دست اتحاد و اتفاق به یکدیگر داده و بر اساس اخوت اسلامی سازمان وسیعی تشکیل بدهند تا قوای متشتت را برای وصول به هدف عالی اسلام و اعلام کلمه حق به صورت واحدی درآورده و جامعه مسلمین به استقلال تام و تمام نایل گردد و دست بیگانگان از شئون جوامع اسلامی کوتاه شود و دیو مهیب استعمار طرد گردد.

سال گذشته برای ایجاد همین منظور در نظر داشتم که جلسه‌ای از برادران مجرب و منورالفکر اسلامی در تهران تشکیل دهم تا درباره اجرای این نیت مقدس اقدام دسته‌جمعی به عمل آید و متأسفانه گرفتاری‌های داخلی انجام این منظور را به تعویق انداخت. اینک خوش‌وقتم که آن برادر محترم در راهی که مقصود قدیمی اینجانب است گام برداشته‌اید.^۱

پس از این کنفرانس در آذر سال ۱۳۳۲ / دسامبر ۱۹۵۳، به دعوت شیخ امجد الزهاوی که از علمای معروف بغداد و رئیس انجمن نجات فلسطین در عراق بود، کنگره اسلامی بیت‌المقدس برگزار شد. این کنفرانس در ماه ربیع‌الاول مقارن با ایام تولد حضرت رسول اکرم (ص) و با حضور علما و شخصیت‌های کشورهای اسلامی در قسمت قدیمی بیت‌المقدس که در تصرف دولت اردن بود، برگزار گردید. هدف از آن مذاکره نجات فلسطین و حفظ شهر بیت‌المقدس از حمله احتمالی یهود بود. از ایران نیز حضرت آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله کمره

۱. م. دهنوی، همان، ص ۱۸۲؛ به نقل از روزنامه کیهان ۱۳۳۱/۲/۲۴.

ای و همچنین نواب صفوی و صدرالاشراف دعوت شده بودند. اما اغلب آنها از حضور عذر خواسته و نواب صفوی و آقایان سید موسی اصفهانی، دکتر ابوالحسن شیخ و حاج عبدالله صاحب نوح، به نمایندگی از طرف آیت‌الله کاشانی وارد بیت‌المقدس شدند.^۱

لذا ملاحظه می‌گردد که اگرچه عمال انگلیس اجازه برپایی این کنگره را با مانع‌تراشی به آیت‌الله کاشانی ندادند، اما در زمان حیات ایشان، دو کنفرانس مهم اسلامی برگزار گردید که به قول وی، انعکاسی از طرح کنگره بزرگ اسلامی ایشان بود. بعد از رحلت ایشان، انعکاس حرکت اسلامی وی با پیدایش ناصر در مصر و ادامه سال‌ها مبارزه در آن قسمت از جهان اسلام بلافاصله ملاحظه شد. جمال عبدالناصر خود به تأثیر عظیم نهضت ملی ایران در قیامش اعتراف داشت و امواج دیگری همچنان در کشورهای اسلامی بروز کرد اما همان‌طور که می‌دانیم هیچ‌یک نتوانستند وحدت اسلامی را تحقق بخشند و اسرائیل غاصب را واژگون نمایند و در دیگر اهداف مشترک پیشروی حاصل کنند. اما سال‌های خاموشی و سکوت ایران با پیدایش نهضت سال ۴۱ و ۴۲ با رهبری آیت‌الله خمینی در آن روز به سر آمد و تلاطم جدیدی در مقابله با مستکبران جهانی پیش آورد که نمود آن حرکت‌هایی چون ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و انقلاب اسلامی ایران گردید.^۲

۴. آیت‌الله کاشانی و بسیج مردم علیه رژیم صهیونیستی

آیت‌الله کاشانی طی اعلامیه‌ای شناسایی دولت یهود را پس گرفت. وی بیان داشته بود:

ما شناسایی خود را از دولت یهودی اسرائیل پس گرفتیم؛ چون حکومت سابق ایران که یک دولت انگلیسی بود اسرائیل را به رسمیت شناخته بود. اکنون همه کشورهای اسلامی و عربی باید برای در هم شکستن اسرائیل و بازگشت شهرهایی که اسرائیل

۱. علی‌اکبر ولایتی، همان، ص ۲۴۸؛ به نقل از گزارش شماره ۱۵۲۳/۱/۲ مورخ ۱۳۳۲/۹/۱۸ از سفارت ایران در عمان به وزارت خارجه.

۲. سیدجلال‌الدین مدنی، همان، ص ۱۰۲.

غصب کرده به صاحبان واقعی آن هماهنگ شوند.^۱

پس از پس‌گیری این شناسایی، آیت‌الله کاشانی به منظور ایجاد وحدت بین جهان اسلام در راه تحقق آزادی فلسطین، از طریق مبارزات داخلی و بسیج عمومی علیه رژیم صهیونیستی تلاش نمود. ایشان همواره در سخنرانی‌های خود ضمن بیداری مردم، کمکهای مالی را نیز از مردم جمع‌آوری می‌نمودند. در سخنرانی ایشان در سال ۱۳۲۶، ایشان بیان داشتند:

برادران مسلمان ما در فلسطین، گرفتار حوادث رقت‌آوری شده‌اند؛ خانه و لانه آنها در معرض مصادره از طرف یهود واقع شده است؛ جان و مال و عرض و ناموس آنها زیر دست و پای لجوج پایمال شده و می‌شود. مسلمانان دنیا بایستی با مسلمین فلسطین ابراز همدردی کنند و تا درجه امکان به کمک آنها بشتابند. آیا رواست ذلیل‌ترین ملل عالم در مقابل مسلمین این فجایع را مرتکب شوند و مسلمین آرام بنشینند.^۲

روزنامه *دنیای اسلام* در همان شماره بیان داشت که «پس از خارج شدن مردم، عده‌ای در محضر آیت‌الله باقی ماندند؛ از طرف ایشان این فکر پیش آمد برای مسلمانان فلسطین و پاکستان اعانه‌ای جمع‌آوری شود و به مجرد پیشنهاد ایشان با آنکه عده حضار به بیست نفر نمی‌رسید، در حدود ۱۲۰۰۰ ریال اعانه جمع‌آوری شد. از طرف آیت‌الله کاشانی... تصمیم گرفته شد که برای جمع‌آوری اعانه مزبور، حسابی در بانک ملی ایران مفتوح و حداقل کمک قابل قبول، پنجاه ریال باشد و... اعانه‌دهندگان هر چند مایل‌اند اعانه بدهند.^۳

فردای این روز، آیت‌الله کاشانی، بیانیه‌ای در رابطه با همیاری و بسیج علیه رژیم اسرائیل صادر کردند. در این بیانیه آمده بود:

همه‌روزه همه این فجایع را که به مسلمین فلسطین و پاکستان می‌شود دیده و شنیده‌اید و بدبختانه و با کمال تأسف با خونسردی تلقی کرده و با اینکه مسلمانیم هیچ‌گونه

۱. م. دهنوی، همان، ص ۱۸۲، به نقل از روزنامه *کیهان* ۱۳/۲/۱۳۳۱.

۲. م. دهنوی، همان، ج ۱، ص ۲۸، به نقل از روزنامه *دنیای اسلام* ۱۹/۱۰/۱۳۲۶.

۳. همان، ص ۲۹.

تأثیری در عرق مردانگی و جوانمردی ما نمی‌کند. دین مقدس اسلام در چنین موقعی بر همه مسلمانان واجب کرده که از حمایت اعراب و مسلمین ستم‌دیده فلسطین و پاکستان خودداری ننموده و از بذل جان و مال و از ریختن خون خود کوتاهی ننماییم. اولین راهی که برای کمک به اعراب و مسلمانان فلسطین و پاکستان در نظر گرفته، جمع‌آوری وجوه اعانات توسط مردم خیرخواه و غیور است که برای این منظور در بانک ملی مرکز، حسابی تحت شماره ۴۸۱۹۴ باز شده که هر کسی مایل باشد حداقل پنجاه ریال و حداکثر آنچه همت عالی او اقتضا کند به آن حساب بسپارد و در شهرستان‌ها نیز اهالی لازم است به شعب بانک ملی مراجعه کنند و در محل‌هایی که شعب بانک وجود ندارد به وسیله پست به همان شماره بانک ملی مرکز یعنی شماره ۴۸۱۹۴، وجوه خود را ارسال دارند تا بلکه بتواند مختصر کمکی به مسلمین نموده و در صورت لزوم اسلحه و لباس برای آنها تهیه کرده و مرهمی به زخم درونی آنها گذارد و از پریشانی و سرگردانی ایشان تا اندازه‌ای کاست و جلب مسرت حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه را نمود و مسلم است اقدامات مؤثر دیگری که باید بالضروره و بنا به تکلیف دینی و وجدانی بشود، در موقع خود اعلام و به اطلاع برادران عزیز خواهیم رسانید.

برای ادای توضیحات بیشتر و برای اظهار تنفر از عملیات وحشیانه یهودها برحسب تقاضای برادران دینی تصمیم گرفته شده است که روز یکشنبه ۲۸ صفر ۱۳۶۷ که مطابق ۲۰ ماه جاری است سه ساعت بعد از ظهر، اجتماعی از وجوه طبقات مختلف پایتخت در مسجد سلطانی (مسجد شاه) به عمل آید و در آنجا مطالب دیگری به سمع برادران وطنی و دینی خویش خواهد رسید.^۱

جلسه مذکور در روز مقرر در مسجد سلطانی برگزار گردید. ایشان پس از دعوت مردم

مسلمان به اتحاد در رابطه با فلسطین بیان داشتند

چنانچه در اخبار روزنامه مشاهده کرده‌اید، بعضی دول بدون مجوز قانونی، فلسطین را که از مراکز مقدسه اسلام و محل مسجدالاقصی که قبله اول مسلمین می‌باشد و سالیان

دراز وطن و مسکن مسلمانان به شمار می‌رفت و بر آن حکومت می‌کردند و در طی صدها سال جنگ‌های خونین صلیبی و دادن میلیون‌ها کشته نتوانسته‌اند این سرزمین مقدس را از چنگال مسلمین به در آورند، وطن یهودیانی که از نقاط مختلفه عالم به آنجا مهاجرت کرده، شناخته‌اند؛ در صورتی که حکومت اسلام از قدیم‌الایام بر فلسطین حقی ثابت است و مسلمین دنیا، به خصوص ملت ایران چنین اجازه‌ای را نمی‌دهند که متجاوزین یهود که ذلیل‌ترین ملل عالم‌اند به این حق ثابت دست تعدی دراز نموده و با چنگال‌های آلوده به فساد و ظالمانه خود، خانمان برادران مسلمان ما را در هم ریخته و خون آنان را بی‌رحمانه بریزند.

در این مورد است که پیامبر اکرم(ص) اشاره بدین موضوع می‌فرماید: من اصبح و لم یهتم بأمر المسلمین فلیس بمسلم.

برادران مسلمان ایرانی باید بکوشید در این هنگام که سخت‌ترین مصائب بر برادران مسلمان شما رخ داده از آنها عیادت نمایید و با تمام قوا در کمک و استعانت آنها قیام کنید. تمام مردم ممالک اسلامی هر یک به نوبه خود از کمک مالی و جانی نسبت به مردم بی‌پناه فلسطین از همدردی دریغ ننموده و فداکاری کرده‌اند.

تمام ممالک اسلامی دنیا وطن ماست و ما نیز با تمام قوا جانا و مالا نسبت به سهم خود باید از آنها حمایت کنیم و از حفظ منافع و مصالح عالیه مسلمین کوتاهی ننماییم؛ البته خاطر محترم آقایان مستحضر است یهودیانی که در فلسطین باعث این همه ظلم و جنایت شده‌اند یهودیانی هستند که از نقاط مختلف عالم به آنجا مهاجرت کرده‌اند و با یهودیانی که در ذمه اسلام یعنی تحت حمایت اسلام بوده جدا می‌باشند و یهودیانی که در ممالک اسلامی در تحت حمایت دولت‌های اسلامی زندگی می‌کنند از حیث جان و مال در امان می‌باشند. در خاتمه از مسلمانان ایران تقاضای همه گونه کمک مادی و معنوی به برادران ستمدیده فلسطین می‌شود و برای این منظور حسابی در بانک ملی ایران و شعبه بازار به نام اعانه فلسطین باز شده است.^۱

۱. همان، ص ۴۵ - ۴۴؛ به نقل از روزنامه اطلاعات ۱۳۲۷/۲/۳.

پس از خاتمه سخنرانی آیت‌الله کاشانی قطعنامه‌ای در شش ماده صادر گردید که مورد تأیید عموم قرار گرفت. متعاقب برگزاری تظاهرات و بیانیه‌های آیت‌الله کاشانی، که از مردم خواسته بود با تمام قوا جاننا ومالا به مردم فلسطین کمک نمایند، اعلامیه‌ای از طرف فداییان اسلام به شرح ذیل صادر شد:

هوالعزیز - نصرمن الله و فتح قریب

خون‌های پاک فداییان رشید اسلام در حمایت از برادران مسلمان فلسطین می‌جوشد. ۵ هزار نفر از فداییان رشید اسلام عازم کمک به برادران مسلمان فلسطین هستند و با کمال شتاب از دولت ایران اجازه حرکت سریع به سوی فلسطین را دارند و منتظر پاسخ سریع دولت می‌باشند.

روز یکشنبه دوم خرداد ۱۳۲۷ این جوانان پرشور در منزل آیت‌الله کاشانی اجتماع کردند و با کمال بی‌تابی آماده حرکت به فلسطین بودند، ولی دولت از این اقدام جلوگیری کرد.^۱ دکتر شروین در کتاب *دولت مستعجل*، به نقل از آقای احتشامی در این رابطه می‌نویسد: به دنبال این سخنرانی، گذشته از افرادی که با بذل مال آمادگی خود را برای کمک به برادران مسلمان فلسطین اعلان کردند، عده زیادی از جوانان حاضر شدند که برای جنگ با تروریست‌های یهود به فلسطین بروند و دوشادوش برادران مسلمان خود در نجات فلسطین بکوشند. روز یکشنبه دوم خرداد سال ۱۳۲۷، یعنی روز مولود مسعود علی (ع) هنگامیکه من به منزل او (آیت‌الله کاشانی) رفته بودم، دیدم که عده زیادی از جوانان با کمال بی‌تابی دستور و جواز حرکت و اعلان جهاد می‌خواهند.^۲

پس از این اقدامات، به مناسبت هفتمین دوره اجلاس هیئت عمومی سازمان ملل متحد، آیت‌الله کاشانی نامه‌ای به دبیرکل سازمان مرقوم داشتند. در پایان این نامه، ایشان به پنج مسئله تأکید کردند که در بند سوم از موارد پنجگانه، به موضوع فلسطین پرداخته شده بود.

۱. جلال‌الدین مدنی، همان، ص ۲۴.

۲. محمود شروین، *دولت مستعجل دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی*، تهران، علمی، ص ۲۹۳.

ایشان مرقوم کرده بودند:

یک عده مهاجر یهود با کمک و اسلحه بعضی دول موفق شدند اعراب را از یک قسمت از سرزمین فلسطین که خانه آنها بود و قرن‌ها در آنجا مأوا داشته‌اند، بیرون رانند و اگر ... اطمینان به اغماض و چشم‌پوشی سازمان از این تجاوز و حق‌کشی نداشتند، مرتکب چنین جنایتی نمی‌شدند و اینک میلیون‌ها مردم مسلمان جهان چشم به راه تصمیمات سازمان‌اند که از این تعدیات جلوگیری نماید و اجازه ندهد اسلحه و پول بعضی از اعضای آن سازمان به نفع اقلیت کوچکی و به ضرر ساکنین یک قسمت از خاک شرق به کار برده شود.^۱

به مناسبت آغاز نهمین سال تأسیس سازمان ملل متحد، ایشان پیامی به سازمان ملل ارسال داشتند. ایشان در این پیام هدف از تشکیل این سازمان را دوباره گوشزد نمودند و بیان داشتند:

امروز، اگر مجامع بین‌المللی و دول مخصوصاً امریکا در احقاق حق ممالک اسلامی مجاهدت ننمایند و خواسته‌های مسلمانان جهان را مانند مسئله فلسطین (شناختن) استقلال اسراییل نادیده انگارند؛ مسلماً مخاطراتی که برای حیات بشریت تهدیدکننده است، با دست خود ایجاد خواهند کرد.^۲

آیت‌الله کاشانی با اشرافی که به امور بین‌المللی نیز داشتند و با اطلاع از اینکه سازمان ملل متحد، ابزاری در دست امریکا برای اهداف خود می‌باشد، در یک اطلاعیه‌ای به مسلمانان جهان بیان داشتند:

دول غربی مخصوصاً امریکا که خود را پیش‌آهنگ اصول دموکراسی و مبتکر منشور آتلانتیک و پشتیبان سازمان ملل می‌داند، تمام مساعی خویش را به خاطر طرد نفوذ کمونیسم از دنیا به کار می‌برند؛ آیا احساس نمی‌کنند که رفتار ظالمانه استعمارگران در

ایران، مصر، مراکش و فلسطین، موجب تسلط و غلبه حتی کمونیسم و موجد جنگ خانمانسوز جهانی آینده که تمدن فعلی و دوثلث نفوس دنیا را نابود خواهد ساخت، می‌گردد.^۱

بنابراین آیت‌الله کاشانی در بسیج مردم علیه استعمارگران و ایجاد وحدت از هیچ کوششی فروگذار نکردند و همواره در فعالیتهای سیاسی خود در پی نجات فلسطین از غصب یهودیان بودند.

۵. نتیجه‌گیری

راهکاری که آیت‌الله کاشانی در جهت مبارزه با رژیم صهیونیستی، پیش‌بینی نموده بود، تشکیل کنگره بزرگ اسلامی بود. ایشان کارکرد این کنگره را همچون کارکرد اتحادیه‌ای از کشورها تصور می‌نمودند که در آن اتحادیه، چند کمیسیون برای امور مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، تشکیل می‌شد. در کنار کمیسیون‌های مذکور، ایشان ارتش ۲۰ میلیون نفری را پیش‌بینی نموده بود که این ارتش نه تنها قادر به حفظ استقلال دول اسلامی و دفاع از تمامیت ارضی بلوک مسلمان خواهد بود بلکه وزنه سنگینی در صحنه سیاست جهان می‌باشد.

اقدامات عملی آیت‌الله کاشانی، (در زمان نمایندگی در مجلس) قطع رابطه ایران با رژیم صهیونیستی بود. چندین سال قبل از اینکه دولت ساعد، رژیم صهیونیستی را به صورت دوفاکتو شناسایی کند، آیت‌الله کاشانی تهدیدات این رژیم را علیه مسلمانان جهان گوشزد نموده بودند. با وجود این، دولت ساعد اقدام به شناسایی این رژیم کرد. اما با قدرت یافتن ایشان در مجلس، با همکاری دولت (دکترمصدق) این شناسایی را پس گرفتند.

از دیگر اقدامات آیت‌الله کاشانی در مبارزه با رژیم صهیونیستی، بیداری مسلمانان ایران و

۱. گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران در اروپا، «روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، قم، دارالفکر، ۱۳۸۵، ص ۱۹۹.

جهان از طریق سخنرانی‌ها و خطابه‌های خود بود. ایشان همواره از وحدت ملل مسلمان و مبارزه علیه استعمار انگلیس، در راستای سرنگونی رژیم صهیونیستی سخن می‌گفتند و از ملل مسلمان جهان درخواست می‌کردند که مقدمات نزدیکی ملل اسلامی را فراهم نمایند. اما لازمه این وحدت را اجتناب از پراکندگی در مقابل استعمار و تقویت ایمان اسلامی و پرهیز از دورویی می‌دانستند.

بازخوانی تحولات اجتماعی ایران در نهضت امام خمینی^(س)

«گفت‌وگویی صمیمی با یک مبارز قدیمی، حجت‌الاسلام والمسلمین حسن مهاجری شریف یزدی (یزدی‌زاده)»

◆ اشاره

می‌گویند تاریخ منشأ الهام‌های بشری و الهام‌بخش عمل و الگوهای رفتاری برای ترغیب انسان در حال و آینده است. راست گفته‌اند که انسان‌ها برای اشیای باقی‌مانده از روزگاران گذشته ارج زیادی قایل هستند و بعضی از این اشیاء را به نام عتیقه به چه بهای گرانی می‌خرند و خانه خود را با آن می‌آرایند و حتی هنرمندان را به تقلید از آنها وادار می‌کنند. اما همین انسان‌ها به ندرت از سنت‌ها، آداب، رسوم، عادات و میراث فکری و اجتماعی برجا مانده از گذشته، بهره می‌گیرند و این سنت‌ها را به بهانه قدیمی بودن و کهنه‌بودن به کناری می‌اندازند و مدهای فرومایه و پست و بی‌بنیاد را جایگزین این سنت‌های مستحکم اجتماعی می‌سازند.

همه این رفتارها ناشی از فقدان شناخت واقعی تاریخ و نقش آن در زندگی اجتماعی بشر است. یکی از ویژگی‌های مهم تاریخ هر ملتی، حاملان مستقیم تاریخ آن ملت می‌باشند. وجه ممیزه حاملان

تاریخ این است که دارای قدرت محوری می‌باشند و بر اساس این قدرت محوری می‌توانند افراد و گروه‌های جامعه را متحد نگه دارند و در مقابل گروه‌های مشابه معارض، وحدت جامعه را تضمین کنند. این شخصیت‌ها یا گروه‌ها عمدتاً از مرزهای سیاسی هر جامعه‌ای عبور می‌کنند و بر حیات فرهنگی، بقای سیاسی و تداوم تاریخی ملت خود تأثیر می‌گذارند؛ امام خمینی در تاریخ معاصر ایران واجد چنین خصیصه‌ای است. امام شخصیتی است که اگر چه بر هویت‌های جمعی ایران تأثیر مستقیم داشت ولی خود از این هویت‌ها برخوردار نبود. امام ثمره کارکرد اجتماعی مذهب شیعه در طول تاریخ بود.

در تاریخ‌نگاری مدرنیته فرد به تنهایی حامل تاریخ نیست بلکه فرد در رابطه با گروه یا پایگاه اجتماعی حامل تاریخ می‌باشد؛ بنابراین حیات فردی، تاریخ نیست و زندگینامه از نظر غربی‌ها تاریخ به شمار نمی‌آید. در حالی که در افکار و اندیشه‌های دینی، چون انسان درون اجتماع اصالت دارد و می‌تواند به صورت فعال گروه یا گروه‌های حامل تاریخ را نمایندگی بلکه بازآفرینی کند، زندگی چنین افرادی بخشی از متن تاریخ و حتی تعیین‌کننده فرآیندهای تاریخی است.

با این تفصیل باید پذیرفت که نوع تاریخ‌نگاری در شرق با تاریخ‌نگاری غربی تفاوت‌های بنیادی دارد. در غرب، تاریخ متعلق به گروه‌ها و طبقات اجتماعی برتر و ایدئولوژی‌های ساخته دست این طبقات است. در این تاریخ‌نگاری مردم جایی ندارند، مگر اینکه در ساختار طبقات تأثیرگذار در تاریخ قرار داشته باشند؛ یعنی تاریخ‌نگاری غربی تمایلی به بیان زندگی قشرهای پایین اجتماعی ندارد چرا که جزء طبقات تعیین‌کننده و حامل تاریخ نیستند. شاید پیدایش گرایش افراطی تاریخ‌نگاری ماتریالیستی و مارکسیستی در غرب، به نوعی تحت تأثیر چنین برداشتی در تاریخ باشد. اما وقتی به شرق خصوصاً ادیان توحیدی و به ویژه اسلام می‌رسیم، نوع تاریخ‌نگاری متفاوت می‌شود و زندگینامه انسان‌ها - به عنوان حاملان اصلی تاریخ - اهمیت پیدا می‌کند. راویان این زندگینامه‌ها لزوماً وابسته به طبقه ای خاص یا گروه‌ها و طبقات حامل تاریخ نیستند و می‌توانند مورخانی ساده از دل مردم باشند.

در تاریخ‌نگاری اسلامی، سلمان، ابوذر، یاسر، عمار، بلال و سایر مردمان عادی - و بلکه وابسته به طبقات پایین اجتماعی از نظر غربی‌ها - حاملان اصلی تاریخ هستند و لاجرم زندگینامه آنها بخشی از تاریخ است. اما در تاریخ‌نگاری غربی حاملان تاریخ، خدایان، پهلوانان و آریستوکراسی و الیگارش‌های متصل به آنها هستند و لاجرم پایگاه طبقاتی آنها متن اصلی تاریخ است.

آنچه گفته شد صرفاً تذکری بود از باب اینکه چرا در بینش ما، پرداختن به زندگینامه پاره‌ای از شخصیت‌های حامل تاریخ، بخشی از تاریخ و ریشه‌های تاریخی جامعه است. متن حاضر گفت‌وگویی است

با حجت‌الاسلام حسن مهاجری شریف یزدی، یکی از مبارزان قدیمی پیرامون تاریخ یک‌صد ساله اخیر، که در تاریخ ۸۶/۲/۱۱ در بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر انجام گرفت. این گفت‌وگو جنبه دیگری از ابعاد شخصیتی بزرگ‌مرد تاریخ معاصر، امام خمینی (س) را نشان خواهد داد. فصلنامه ۱۵ خرداد از کلیه شاگردان، پیروان و مبارزان راه امام خمینی (س) انتظار دارد که با بیان خاطرات ناگفته خود پیرامون این انسان والا اجازه ندهند راه، مرام و آرمان‌های وی در لابه‌لای داعیه‌های دروغین تاریخ‌نگاری به ظاهر علمی، فراموش گردد و مورد غفلت قرار گیرد. فراموشی امام، فراموشی عزت، کرامت، استقلال و آزادی ملت ایران است. فصلنامه ۱۵ خرداد از حجت‌الاسلام والمسلمین حسن مهاجری شریف یزدی برای شرکت در این گفت‌وگو و همچنین از مسئولین بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر که اجازه دادند این گفت‌وگو در فصلنامه انتشار یابد، تشکر می‌کند.



◆ چه زمانی نام امام را برای اولین بار شنیدید؟

■ بسمه تعالی؛ ضمن اظهار تشکر از جناب حجت‌الاسلام آقای دکتر روحانی که این مجلس را ترتیب دادند و ما در خدمتشان هستیم؛ هنگامی که مسئله ملی شدن صنعت نفت مطرح شد و نفت سرانجام در ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ ملی شد، من جزء مبارزان بودم و از ملی شدن نفت طرفداری می‌کردم. دوستانم با من مخالفت می‌کردند و قرار شد از آقایان مراجع آن زمان در این زمینه استفتا شود. من مأمور انجام این کار شدم. وقتی می‌خواستم از تهران به قم بروم ماشین گیرم نیامد و سوار یک کامیون شدم و کنار راننده نشستم. وقتی به گردنه‌های عجیب و غریب و صعب‌العبور حسن‌آباد رسیدیم، که گویا به آن نعلبندان می‌گفتند طوفان مانع حرکت ما شد و راننده به من گفت اگر شب در ماشین بمانیم حتماً از سرما تلف می‌شویم. ناچار شدم پیاده برگردم. بعد از طی چند کیلومتر، به یک قهوه‌خانه رسیدیم و در آنجا شب را گذراندم. صبح روز بعد نیروهای امداد آمدند و برای کسانی که در برف، گیر کرده بودند هیزم و مواد غذایی آوردند. من به اتفاق آنها با ماشین پلیس برگشتم. ۵۲ دستگاه ماشین در برف گیر کرده بود و

بوران به حدی بود که روی کاپوت ماشین‌ها را برف گرفته بود. بعد از باز شدن راه، با یکی از ماشین‌هایی که در جاده بود به سمت قم حرکت کردم. آیت‌الله مهدوی کنی، از طلبه‌های مسجد لرزاده بود و در آنجا با هم آشنا شده بودیم. ایشان، برادرشان، آقای شیخ حسن تهرانی و بعضی از دیگر دوستان در قم و مدرسه فیضیه حجره داشتند. من به مدرسه فیضیه رفتم و استفتا را با این آقایان در میان گذاشتم. به این نتیجه رسیدیم که خوب است به حاج آقا روح‌الله هم مراجعه نماییم. اولین بار بود که اسم مبارک ایشان را می‌شنیدم. حوالی سال ۲۹ - ۱۳۲۸ بود و پس از این آشنایی ارتباطمان با امام هر روز بیشتر شد. استفتا را خدمت آقایان بردیم. جوابی که آقایان دادند این بود: «به شماها ربطی ندارد! بگذارید به عهده خود مسئولین این امر و مسئول این کار شما نیستید!» و به این صورت، پای ما را از آن جریان قطع نمودند. زمانی که امام به طور علنی با شاه درگیر شدند و به کارهای آن خبیث اعتراض نمودند، به همراه دوستانمان آقایان امانی، مهدی عراقی و...، نزد ایشان رفتیم و با ایشان ارتباط برقرار کردیم. خدمت ایشان وجوهات می‌بردم و فکر می‌کنم وقتی که این کار را انجام دادم، ایشان فرمودند بدهید به آقای رسولی محلاتی! ایشان در آن زمان تقریباً مسئول مالی حضرت امام بود. آشنایی ما هر روز بیشتر اوج می‌گرفت. تا وقتی ایشان در ایران بود، نوار کاپیتولاسیون امام را من به عراق بردم. بر حسب اتفاق من گرفتار بودم و نمی‌توانستم پاسپورت بگیرم؛ پرونده پیچیده‌ای در دستگاه اطلاعات داشتم و دنبال‌م بودند. شنیده بودم که نیابت ۵ هزار گذرنامه به امر شاه به عده‌ای داده می‌شد از جمله آقای مرحوم چهل‌ستونی پدر مرحوم آقای سعید؛ می‌گفتند سهمیه ایشان ۵۰۰ گذرنامه است. فوراً تقاضانامه‌ای نوشتم و خدمت حسن آقا سعید رفتم، منتها گفتم قرار است به توصیه پدر شما به من پاسپورت دهند. گفت از چیزی که می‌گویی خبر ندارم ولی می‌دانم بازاری‌های زرنگ، دارند می‌روند و توصیه‌نامه می‌گیرند اما ما توصیه‌نامه را برای تیمسار نصیری می‌فرستیم. تیمسار نصیری به امریکا رفته‌اند و یک ماه دیگر می‌آیند. اگر می‌خواهی صبر کن تا یک ماه دیگر او برگردد؛ اگر نه الان برایت توصیه‌نامه بنویسم. گفتم بنویسید! ایشان توصیه‌نامه را نوشتند و به من دادند. آن را برداشتم و به دفتر

تیمسار نصیری بردم. یک سرلشکر موقتا به جای ایشان نشسته بود. گویا من اولین کسی بودم که خدمت ایشان توصیه‌نامه برده بودم. مسئول دفتر ایشان یک سرهنگ بود. توصیه‌نامه را به سرهنگ دادم. آن آقای سرهنگ به من گفت نامه‌ات را بده تا فردا ببینم چه جوابی می‌دهند. من روز بعد به آنجا رفتم و دیدم که پشت پاکت نوشته شده است: «رئیس اداره گذرنامه! به حامل ورقه گذرنامه بدهید!» به همین سادگی! من نامه را برداشتم و به اداره گذرنامه بردم. رئیس اداره گذرنامه نامه را گرفت و گفت ایشان جانی است! چرا باید به او گذرنامه بدهم؟ سرهنگ یا تیمساری که در آنجا حضور داشت گفت به ایشان گذرنامه بده برود چون او نامه دارد ولی به ایشان تذکر دهید که عبارت «طبق مقررات» هم به متن این نامه اضافه شود.» لذا گذرنامه بنده بر خلاف مقررات به اداره اطلاعات فرستاده نشد و بعد از دو روز به من گذرنامه دادند. من به محض دریافت گذرنامه فوراً به سمت عراق حرکت کردم. شب ۱۳ آبان، از مرز عبور کردم و روز ۱۳ آبان شنیدم که امام دستگیر شده‌اند و ایشان را تبعید کرده‌اند. اگر من آن شب از مرز رد نشده بودم صبح آن روز نمی‌گذاشتند از آنجا عبور کنم چون جلوی زوار را گرفته بودند و آنها را تفتیش می‌کردند. نوار کاپیتولاسیون امام همراه من بود. نوار را به کربلا بردم و برای آقای شیرازی گذاشتم و از آنجا به مدرسه بروجردی در نجف رفتم. همه طلاب را جمع کردم و برای آنها نوار را گذاشتم. آنها گوش می‌کردند و گریه می‌کردند. من هم دیگر نتوانستم به ایران بیایم چون منصور کشته شد و در پرونده منصور، قضیه ما هم برملا شد. البته در واقع به ایران آمدم. آقای حاج سعید امانی خودش را به من رساند. من نمی‌دانستم که چگونه از بازگشت من مطلع شده است. او گفت همین الان برو! هنوز برادرها اعدام نشده بودند. من به خانه یکی از بستگان رفتم و در آنجا مخفی شدم. صبح روز بعد به اخوی گفتم من هیچ پولی ندارم! به میدان شوش بیا و برای من پول بیاور! من به صورت قاچاق از مرز رد شدم ولی ویزای عراقی را به توصیه شیخ سلمان خاقانی در خرمشهر گرفتم و رفتم. مستقیماً به خانه شیخ سلمان خاقانی رفتم و به او گفتم مشکلی دارم. حالا در ایران کاری انجام می‌دهم ولی در عراق چه؟ ایشان تلفن کرد و شروع به احوال‌پرسی و شوخی کرد.

ایشان را می‌شناختند و خلاصه، ویزا را به من دادند و من از ایران خارج شدم. ما در عراق بودیم که امام هم به آنجا آمدند. در نجف ارتباط، صد در صد خصوصی بود. من در خیلی از کارها رابط امام و مرحوم آقا مصطفی(ره) بودم و به همین دلیل هر موقعی که می‌رفتم ایشان می‌گفتند بگویید بیایند بالا! و با ایشان در اتاق مطالعه‌شان صحبت می‌کردیم. برای مثال یک خاطره عرض می‌کنم؛ من در ارتش عراق دوره نظامی دیدم لذا آقا مصطفی(ره) امر فرمودند برو بغداد بلکه علیرضا را ببینی؛ با علیرضا آشنا شدم. یک پیرمرد ایرانی بود که اسمش را فراموش کرده‌ام. او فراری و تقریباً چپی بود. ایشان هم به آنجا رفت و آمد داشت و فراریان ایرانی را تقریباً حمایت می‌کرد و من با ایشان تماس گرفتم. در بغداد زمزمه‌هایی درباره جمع کردن حوزه‌های سامرا، کربلا و نجف شنیده می‌شد. خدمت امام(ره) رفتم و گزارش سفر به بغداد را از طریق آقا مصطفی به امام دادم. ایشان فرمودند به صلاحشان نیست! من هم جسارت کردم و عرض نمودم اینها دنبال مصلحت و مفسده نیستند، دنبال شهواتشان هستند و فکر نمی‌کنند که نتیجه آن چه می‌شود، لذا حوزه سامرا را جمع نمودند و بعداً جلوی فعالیت حوزه کاظمین را نیز گرفتند، بعد هم آمدند پا در حوزه کربلا کردند و بعد به سراغ نجف آمدند. آن زمان من در نجف نبودم، در لبنان بودم. ایرانی‌ها را یک‌دفعه گرفتند و اخراج کردند؛ احتمالاً سال ۱۹۷۰ میلادی برابر با ۱۳۴۹ شمسی بود.

◆ از ورود امام به نجف و مراسم استقبال از ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

■ خبر به ما رسید و ما هم از نجف یک سری از آقایان و طلاب مثل آقای حسن کروبی را جمع کردیم. تعداد استقبال‌کنندگان نه خیلی زیاد بود و نه کم. بعداً آقایان هم به دیدن امام آمدند و امام هم همه بازدیدها را پس می‌دادند و من در بازدیدها در خدمت ایشان بودم؛ به خصوص وقتی خدمت آیت‌الله عظمی آقای حکیم رسیدیم، آقا قاطعانه با ایشان صحبت نمودند و فرمودند قدمی بردارید و ایشان گفت ما امتحان کردیم، جواب نداد. (منظورشان در عراق بود) و امام فرمودند ما هم تجربه نمودیم دیدیم که نظر مردم مثبت است و برای دیدن آقای

خوبی هم تشریف بردند. بعد از دید و بازدیدها، اعلامیه ۲۵۰۰ ساله امام صادر شد؛ اعلامیه‌ها را به مکه بردیم و در آنجا در میان زوار پخش نمودیم. اعلامیه‌ها را با ماشین‌های عراقی‌ای که حامل زوار بودند به عراق بردیم. تعداد اعلامیه‌ها زیاد بود. فقط یک گونی از این اعلامیه‌ها را به آقای مطهری (ره) دادیم که در میان زوار تقسیم نماید و تنها کسی که دستگیر شد که خدا طول عمرش بدهد، آقای شیخ محمدرضا ناصر بود. ایشان را در آنجا دستگیر کردند. برای آزادی ایشان خیلی زحمت کشیدیم و دنبال کار ایشان بودیم تا نگذاریم ایشان را به ایران بفرستند، چون دولت ایران از دولت سعودی خواسته بود که ایشان را به ایران بفرستد. ما پی در پی به سفارت سعودی‌ها مراجعه می‌کردیم. من با آقای رضوانی که الان پیش‌نماز مسجد است به ملاقات سفیر رفتیم. البته حدود ۴۰ - ۳۰ نفر بودیم که به سفارت رفتیم اما به من گفتند دو نفر داخل شوند! که من و آقای رضوانی رفتیم و من با سفیر صحبت کردم و از او خواستم که اجمالا تعهد بدهند که او را به ایران نفرستند. تا سال ۴۹ که ایرانی‌ها را بیرون نمودند ایشان را نگه داشتند. من می‌خواستم به نجف برگردم. آقا مصطفی به لبنان تشریف آوردند. من به آقا مصطفی عرض کردم ویزا و اقامت بنده تمام شده می‌توانید یک اقامت برای من بگیرید؟ ایشان گفت دلت برای قصرالنهاییه تنگ شده؟ خیالت راحت باشد! بعد از آقای روفیعی که از وکلای مجلس لبنان بود خواستم که برایم ویزای عراقی بگیرد و آقای روفیعی به من گفت که ویزا نمی‌دهند. بعد از دو، سه روز روفیعی گفت سفیر عراق به من گفته است ما مأمور هستیم که ایشان را به هر طریقی که شده به عراق بازگردانیم اما چون پای تو برای گرفتن ویزا در میان است اگر او به عراق برود و اعدام شود، تو به قتل ایشان متهم می‌شوی؛ لذا به وسیله تو به ایشان ویزا نمی‌دهیم. بعد فهمیدیم دولت عراق درصدد است حساب ما را برسد.

◆ مأموریت شما در رابطه با علیرضا چه بود؟

■ با ایشان در خصوص مبارزه ضد شاه، اخبار رادیو و جراید، آزادی عمل ایرانی‌های مبارز در عراق صحبت کردیم؛ می‌خواستیم از آنها برای مبارزان ضد شاه اسلحه بگیریم که تعداد

کمی هم گرفتیم.

◆ حضور شما در ارتش عراق به چه صورت بود و چه کسی شما را معرفی نمود؟

■ ابتدا یک نفر را مأمور کردند که به خانه بیاید و به ما استفاده از اسلحه را یاد بدهد و معرف ما به ارتش آقا سید موسی اصفهانی بود. ایشان من را به سازمان‌های مربوطه معرفی کرد و کسی هم که به ما استفاده از اسلحه را یاد می‌داد، تاکسی خیلی قراضه‌ای زیر پایش بود. او همه چراغ‌قرمزها را رد می‌کرد و می‌رفت و کسی هم به وی اعتراضی نمی‌کرد. البته دو دستگاه ماشین داشت که یکی از آنها خیلی شیک بود و در کنار داشبورد ماشین، جای اسلحه کمری وی بود. او با لباس شخصی می‌آمد. همه اسم مستعار داشتند؛ مثلاً اسم یک نفر خنجر بود و اسم دیگری سرنیزه. اسم‌های این‌طوری روی هم گذاشته بودند. بعد از اینکه در منزل به ما آموزش اسلحه‌شناسی دادند بعداً ما را از یک راه عجیب و غریب به داخل یک پادگان نظامی بردند و در آنجا لباس گروهبانی به من دادند و با گروهبان‌های دیگر تیراندازی کردیم. این آموزش‌ها سه، چهار ماه طول کشید. سال ۱۳۴۸ بود که دوره استفاده از سلاح کمری، سلاح‌های خودکار، نارنجک‌های دستی و فنون جنگ پارتیزانی و مین‌شناسی را دیدیم. بعد از این آموزش، من به دیگر دوستان از جمله آقای محتشمی و دیگر جوانانی که از ایران می‌آمدند آموزش می‌دادم. یک روز آقا مصطفی پیغام فرستاد که با من کار دارد. وقتی خدمت ایشان رفتم دیدم جوانی آنجاست که می‌خواهد با من صحبت کند. اگر خاطرتان باشد من متولی مدرسه بروجردی بودم. به آن آقا گفتم به مدرسه بروجردی بیا! او به آنجا آمد و ما در حجره آقای رحمانی که الان از مسئولان بسیج و سپاه می‌باشند صحبت کردیم. ایشان گفت من جوانانی را به شما معرفی می‌نمایم که به آنها آموزش بدهید. من نمی‌دانستم که ایشان به چه وسیله‌ای با آقا مصطفی آشنا شده است، چون آقا مصطفی فقط گفته بود ایشان با شما کار دارد! من به این آقا گفتم من باید بدانم که چه کسی می‌خواهد در ایران رهبری کند؛ اگر بدانم کمک می‌کنم در غیر این صورت کمک نمی‌کنم. ایشان گفت نمی‌توانم ایشان را معرفی نمایم. من

هم گفتم معذرت می‌خواهم. بعدا متوجه شدم که اسم آن جوان جلال‌الدین فارسی بود و من او را نمی‌شناختم. بعد که جوان‌ها از ایران آمدند و ما در لبنان به آنها آموزش دادیم، آقای فارسی خودش هم آمد و با فلسطین ارتباط برقرار کرد. او با سید صالح حسینی (ره) کار می‌کرد و با آقای نفری میانه خوبی داشت، متأسفانه آقای نفری فریب دو جوان ایرانی را خورد و خیال کرد که آنها واقعا مبارز هستند. من گفتم نفری! فریب این دو نفر را نخور که این دو نفر مشکوک هستند! بعدا معلوم شد که آنها ساواکی هستند و باعث دستگیری جلال‌الدین فارسی شدند.

◆ لطفا درباره این دو جوان توضیحات بیشتری ارایه بفرمایید.

■ سفیر ایران ماشین ضدگلوله سوار می‌شد. آن دو جوان به آقای نفری گفتند بیا ماشین سفیر را با نارنجکی که به ماشین‌های عادی هم آسیبی نمی‌رساند بزنیم! پرتاب نارنجک به ماشین سفیر، مسئله آن دو نفر بود که فرار کردند؛ البته برنامه ایشان هم همین بود و آقای نفری همه مسائل را فهمیدند. هر وقت ما دو نفری حرف می‌زدیم کسی از صحبت‌های ما مطلع نمی‌شد ولی وقتی تعداد افراد حاضر در جلسه به سه یا چهار نفر می‌رسید، ساواک مطلع می‌شد. من آخر هم نتوانستم بفهمم چه کسی خبرها را فاش می‌کرد. اعلامیه‌های زیادی بود که ما می‌خواستیم به تهران بفرستیم. محمد منتظری (ره) آن موقع در منزل ما بود. املائی گفت من یک آشنا دارم که فلسطینی است. اعلامیه‌ها را به شام می‌فرستیم و از آنجا به دست زوار می‌رسانیم. گفت همه را آماده کن! گفتم آقای املائی! این فلسطینی کیست؟ گفت از چشمم هم بیشتر به او اعتماد دارم! گفتم آقای املائی! کار دست ما ندهد!؟ گفت نه! از هر کدام از ۷ کارتن ما، یک اعلامیه برداشت و ما ناچار شدیم همه اعلامیه‌ها را بسوزانیم. محمد منتظری (ره) با هزار کلک و زرنگی نتوانست حتی یکی از اعلامیه‌ها را هم رد کند. نمی‌دانم املائی فریب چه کسی را خورده بود و چرا سادگی نشان داد. اجمالا این طور شد که آقای فارسی و نفری دستگیر شدند و ما دیدیم که سفارت به دولت لبنان فشار می‌آورد که این دو نفر را به ایران

بفرستند. ما هم با هر کسی که می‌شناختیم صحبت کردیم و فشار زیادی به دولت لبنان آوردیم. دولت لبنان بالاخره با ما توافق کرد که آقای فارسی تبعید شود. آنها نسبت به آقای فارسی حساس‌تر بودند. ایشان را به ترکیه تبعید کردند. من و آقای صادقی برای ایشان بلیت خریدیم و خودمان هم همه کارهایش را انجام دادیم و ایشان را به ترکیه فرستادیم. آقای نفری هم دو ماه زندان بود و تنها کسی که به دیدن نفری می‌رفت من بودم.

◆ شما در کجا و به چه افرادی آموزش نظامی می‌دادید؟

■ زیاد یادم نیست ولی در نجف به چند نفر آموزش دادم؛ یکی از آنها همان سید بحرینی بود. در لبنان هم سبب آشنایی احمد صفان با آقای سید موسی صدر شدم. احمد صفان، رئیس حرکت فتیان امام علی بود؛ دویست مرد مسلح داشت و علیه اسرائیل می‌جنگید. من به آقای صدر گفتم: «خواه و ناخواه در لبنان همه سرباز دارند. شما ندارید که باید داشته باشید!» ایشان به وسیله آقای چمران(ره)، حزب امل را تشکیل و به یک عده زیادی آموزش دادند؛ و در آن حادثه که بمب منفجر و آقای نفری هم زخمی شد، ۲۴ نفر شهید و عده‌ای هم زخمی شدند.

◆ آیا با آقای سید علی اندرزگو در ارتباط بودید؟

■ بله؛ آقای سید علی اندرزگو (روحش شاد!) به نجف خدمت آقا رفت و با نشاط و روحیه‌ای که داشت، به امام رو کرد و گفت من قاتل منصور هستم! امام فرمودند پاشو برو! پاشو! هر جا که می‌نشست حرف‌هایش را علنی می‌زد. گفتم سید خدا! شما اینها را می‌شناسی؟ بعضی از اینها آدم‌های خوب، انقلابی و متدینی هستند. ولی ممکن است بعضی از آنها ساواکی باشند. نمی‌شود که این طوری صحبت کنی!» من برای ایشان در مدرسه ظواهری حجره‌ای گرفتم، بعد هم ایشان را پیش مرحوم کلانتر بردم که کلیات فقه تدریس می‌کردند. ایشان گفتند: «من استخاره می‌کنم!» و جواب استخاره هم خوب آمد و ایشان را قبول نمودند؛ البته ایشان که نمی‌خواست بماند اما خب باید یک جایی می‌ماند. بعد از یک ماه دیدیم که آقای اندرزگو سر از

افغانستان در آورد؛ رفت که رفت و فقط یکبار دیگر به عراق آمد.

◆ از حضرت امام در نجف چه خاطراتی دارید؟

■ ایشان مکاسب را شروع نمودند تا به بحث وقف رسیدند؛ وقتی به این بحث رسیدند، بحث حکومت اسلامی را هم مطرح نمودند. همان طور که عرض کردم ملاقات من با امام بلامانع بود. خدمت ایشان رفتم و دو درخواست مطرح کردم؛ یکی اینکه اجازه بدهند که ما درس و بحث حکومت اسلامی را به چاپ برسانیم، دوم اینکه آن را به زبان‌های انگلیسی و عربی ترجمه نماییم. ایشان اجازه دادند ولی فرمودند باید کسی را که می‌خواهد آن را به انگلیسی ترجمه نماید ببینم. آقای محدث ادعا می‌کرد که انگلیسی می‌داند ولی در آن حد نبود که بشود روی آن حساب کرد لذا موفق نشدیم ترجمه انگلیسی را به چاپ رسانیم ولی ترجمه عربی را شروع کردیم. در زمانی که ما داشتیم جزوه‌ها را جمع‌آوری می‌کردیم، حسن کروی و بعضی از دوستان، بدون اجازه جزوه‌ها را چاپ کردند و بعد از آنها ما جزوه‌ها را چاپ نمودیم و بعد آن را به صورت کتاب چاپ کردیم. بعداً آقای فارسی دوباره آن را بررسی نمودند و مطالب تکراری حذف و لذا حجم کتاب کوچکتر شد و من و آقای فارسی آن را در لبنان و نجف چاپ کردیم و توسط دوستان به ایران فرستادیم. من ندیدم در نجف مخالفتی با این کتاب صورت بگیرد یعنی اگر کسی هم مخالف بود نمی‌توانست ابراز نماید. آنها از رفقای ما کمی وحشت داشتند چون آنها بی‌باک عمل می‌کردند؛ مثلاً یک دفعه علیه آقای میلانی حرفی زدند، حتی اعلامیه‌ای چاپ نمودند اما من اجازه ندادم که منتشر شود. خدمت امام رفتم و مسئله را برای ایشان بازگو کردم. ایشان فرمودند اعلام کنید می‌خواهم سر درس صحبت نمایم! ما هم اعلام کردیم؛ هر موقع که اعلام می‌شد امام می‌خواهند سر درس صحبت کنند، غیر از طلاب درس ایشان، خیلی‌های دیگر هم می‌آمدند و مسجد پر می‌شد. جمعیت زیادی به مسجد ترک‌ها آمد. ایشان فرمودند: «دست همه را می‌بوسم و آقایان هر کدام نظر مبارکی دارند نظرشان برای خودشان محترم است. و اجمالاً نصیحت کردند که دست از این بی‌ادبی‌ها نسبت به آقایان

برداشته شود. پس از آن رفقای ما کمی آرام گرفتند. آقای میلانی ضد شاه بود، حتی فتوای کشتن شاه را صادر کرد؛ ولی دوستان ما نمی‌دانستند که ایشان تقیه می‌کنند و در باطن فعالیت می‌کنند حتی متأسفانه می‌گفتند که پسر ایشان با دربار ارتباط دارد، در صورتی که به نظر من اصلاً به این صورت نبود، ولی ایشان تقیه می‌کردند. مثلاً وقتی می‌خواستند از استانداری به منزل آیت‌الله میلانی بیایند، نمی‌شد که ایشان اجازه ندهند و اگر رفت و آمدی هم صورت می‌گرفت به این شکل بود.

◇ از امام خاطره دیگری ندارید؟

■ خاطرات زیاد است؛ یک بار بین طرفداران و مخالفان امام درگیری پیش آمد. جنگ و جدال‌های حرفی و کلامی پیش آمد. خدمت امام رفتم و عرض کردم رفقا شلوغ می‌کنند! امام فرمودند بگویید در اولین جلسه درس بعد از ماه صفر من سخنرانی دارم. و در همان جلسه بود که ایشان فرمودند اگر روس و امریکا با هم می‌جنگند بر سر یک کره زمین با هم می‌جنگند و برای چیزی دارند می‌جنگند. شما برای چه می‌جنگید؟ مگر به شما پول می‌دهند؟ پول یک سیگار هم نمی‌دهند! شماها سر چه دعوا دارید؟ بدانید که مشاخره شما بر سر آخرت نیست، بر سر دنیا است. آخرتی‌ها با هم دعوایی ندارند.

◇ چرا امام(ره) شروع به صحبت نمودند؟

■ من و رفقا تصمیم گرفته بودیم که نجف را از اشراخ تخلیه کنیم؛ منظور من از اشراخ عده‌ای بودند که درس نمی‌خواندند. وجوهات را می‌گرفتند و لباس پوشیده بودند و جنجال راه می‌انداختند. در رأس آنها شخصی بود که ایراندوست نام داشت. وقتی آقای خویی دستور دادند طلبه‌هایی که می‌خواهند شهریه و معاش بگیرند باید امتحان بدهند، ایراندوست که من را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست که مبارز هستم، جلوی دالان مدرسه بروجردی و در حضور طلاب دیگر گفت آقای یزدی زاده! گفتم بفرمایید! گفت اگر تا حالا شکم اطرافیان را پاره

می‌کردیم حالا تصمیم داریم با خنجر شکم مراجع را پاره نماییم! این حرف را گفت و رفت. آقای خوبی هم عقب‌نشینی کردند. این جور شرارت‌ها در نجف وجود داشت. آقا سید محمود شاهرودی^۱ امر فرمودند بی‌امتحان شهریه ندهید! همین آقایان که ما اسمشان را اشرار می‌گذاریم اعلام کردند شصت کلنگ خریده‌ایم و می‌خواهیم خانه آقا سید محمد^۲ را یک‌روزه خراب کنیم! و آقایان هم عقب‌نشینی کردند که من فکر کردم باید بزرگان نجف آقا شیخ نصرالله شاه‌آبادی، آیت‌الله سید علی بهشتی و آقای رضوانی دور هم جمع شوند و درباره مقابله با این افراد تصمیمی بگیرند؛ من ده، دوازده نفر را انتخاب کردم و این حرف‌ها را با آنها در میان گذاشتم. آقا شیخ نصرالله هم موافق بودند که در این مورد قانونی وضع کنیم. نشستیم و صحبت کردیم. آقای جعفری گفتند اگر ما با مراجع طراز اول این جریان را در میان نگذاریم این قضیه ابتر خواهد بود و قرار شد از همه آقایان مراجع پرسیده شود. آقای شاهرودی هم فرمود این کار را بکنید! کار بسیار خوبی است آقای خوبی هم موافقت صد در صد خود را اعلام نمودند و فرمودند من از طرف آقای حکیم هم به شما اجازه می‌دهم و لازم نیست به خدمت ایشان برسید. امام هم فرمودند ما در قم امتحان کردیم، نشد! ولی نمی‌گویم شما این حرکت را انجام ندهید، شاید شما بتوانید. جلساتی برگزار کردیم و یک اساسنامه نوشتیم و برای خوش‌نویسی نزد سید عیسی طباطبایی بردیم که ایشان با خط زیبای خودشان آن را نوشتند. تا دو، سه سال پیش هم اساسنامه در وسایل من بود. وقتی خبر تنظیم این اساسنامه در نجف منتشر شد، همه فهمیدند که کار من است و نقشه‌ها کشیدند که حالا یکی از آنها را عرض می‌کنم؛ پسر جوانی بود که طلبه مدرسه بروجردی بود و حسین‌زاده نام داشت. یک خادم پیر رشتی هم داشتیم. پستچی نامه‌ها را می‌آورد و به دست این خادم می‌داد و او هم نامه‌ها را به دست صاحبانشان می‌رساند. او نامه‌هایی را که می‌دانست صاحبانش چه

۱. آیت‌الله سید محمود شاهرودی یکی از مراجع نجف بودند.

۲. سید محمد شاهرودی فرزند آیت‌الله سید محمود شاهرودی هستند.

اشخاصی هستند در یک دستش می‌گرفت و نامه‌های عمومی را در دست دیگرش. حسین‌زاده آمد و به این پیرمرد گفت نامه‌ها را بده ببینم! نامه‌ها را نگاه کرد و گفت حالا نامه‌های اسم‌دار را ببینم! پیرمرد هم قبول نمی‌کرد که نامه‌ها را به او بدهد و حسین‌زاده شروع به هتاک‌ی و بی‌ادبی کرد. آن جوان فقط قصد تحریک من را داشت که جلوی چشم من این کار را انجام داد. رو به حسین‌زاده کردم و گفتم با ادب باش! که ناگاه دست به روی من بلند کرد و می‌خواست با لنگه نعلین مرا بزند که من دستم را روی دهان او گذاشتم و درخواست کردم که ساکت شود؛ همین! در عرض دو ساعت شایعه شد که یزدی‌زاده در گوش حسین‌زاده زده است؛ چون عکس آیت‌الله حکیم در اتاق او بوده است و با این کار دیگر جلسه‌ای تشکیل نشد و آقایان عرض داشتند این کار را با تو کردند، با ما هم می‌کنند. بهتان و تهمت زدن کاری ندارد! این حرف را چنان منتشر نمودند که من خدمت آقای خویی رفتم. یکی از همان شیخ‌ها هم آنجا بود. تا من را دید با حالت تأسف و تألم دستش را روی صورتش گذاشت و من هم جلوی همه آقایان به آقای رحمانی همدانی گفتم آقای فلانی سر درد دارند؟ خندید و گفت نه! و به آقای خویی گفتم اگر این گزارش را داده‌اند اشتباه است! و بعد خدمت آقای حکیم رفتم. آقای ممقانی نشست و به حرف‌های من گوش کرد که قضیه از چه قرار است و گفت می‌دانم که تو صددرصد راست می‌گویی اما کسی این خبر را به من داد که نمی‌توانستم به او بگویم که آقا شما حامل خبر کذب هستید و شخصی که به اینجا آمده بود پیر و مجتهد زمان بود و گفت در نجف این شخص به اسم یزدی‌پور - یزدی‌زاده است. من به ایشان گفتم این شخص را که شما می‌فرمایید اسمش یزدی‌زاده است ولی این صحبتی که می‌فرمایید به قالب یزدی‌زاده نمی‌خورد! خدمت همه رفته بودند به غیر از آقای خمینی چون می‌دانستند آنجا تیرشان به سنگ می‌خورد. بعد آقای ممقانی اضافه فرمود آقای حکیم مریض بودند. بعد از هر مرجعی چنین جنجالی در نجف به راه می‌افتد و آنها فکر کرده‌اند که آقای حکیم در شرف مرگ است و از حالا شروع کرده‌اند. در منزل آقای شیرازی چنان این مسئله را تعریف کرده بودند که همه باور کردند که این کار را تو کرده‌ای. من به آقا مصطفی گفتم دارم به زراره بن‌اعین شک می‌کنم. گفت چرا؟

گفتم بابا اینها همه زراره هستند که خیر دروغ را اینگونه منتشر کرده‌اند و گول خورده‌اند. من با اینکه متولی مدرسه بودم ولی نمی‌دانستم در اتاق حسین‌زاده عکس آقای حکیم وجود دارد یا خیر! من به آقای حکیم ارادت داشتم و بعد از این قضیه خدمت امام رفتم و ایشان فرمودند هنوز به سراغ من نیامده‌اند؛ و بعد از آن ماجرا بود که امام سخنرانی کردند.

◆ در مورد آقای حسین‌زاده توضیح دهید؟

■ نمی‌دانم؛ آنها شرارت ذاتی داشتند یا اینکه همان دار و دسته ایراندوست بودند. عده‌ای از آنها درس‌خوان بودند و عده‌ای هم درس‌خوان نبودند. حسین‌زاده با ایراندوست خیلی رفیق بود. ایراندوست لاغر، کوتاه‌قد، خیلی چابک، پرحرکت و پرحرف بود و درس خارج هم می‌رفت. باید بگویم که سردسته اشرار نجف بود.

◆ علت رفتن شما از مدرسه آقای بروجردی چه بود؟

■ من به لبنان رفتم و دیگر نتوانستم برگردم. در قضیه اعلامیه علیه ایرانیان، آقای خلخالی ناچار شد که شخص دیگری را تعیین نماید، چون اداره ۳ مدرسه را به عهده بنده گذاشته بودند: ۱. مدرسه وستا ۲. مدرسه آقای بروجردی ۳. مدرسه سید. این سه مدرسه را بنده اداره می‌کردم. وستا یک مدرسه جنجالی بود. با آقای رضوانی صحبت نمودم و از ایشان خواستم که در آن مدرسه درس بدهند. آقای رضوانی، که خدا طول عمرش بدهد و آقای شیخ فضل‌الله کریم، هر دو یک درس را تدریس می‌کردند. متأسفانه بعضی از طلاب بدون اجازه، حجره می‌گرفتند. طلبه حق نداشت که میهمان بیاورد ولی گاهی طلاب پانزده روز مهمان داشتند؛ حوزه که مسافرخانه نبود و طلبه باید درسش را می‌خواند. مشکلات متعددی وجود داشت ولی همه آنها رفع شد. یکبار در بیرونی منزل امام بودیم که عرض کردم آقای خلخالی! اگر سیف سالم می‌خواهی من هستم ولی اگر کارد کند می‌خواهی من نیستم. گفت یعنی چه؟ گفتم یعنی اینکه به من بگو این کارها را بکن، می‌کنم اما اگر شما در کارها واسطه شوید و بگویید به این

یکی اجازه بده! این می‌شود کارد کند و من نمی‌توانم. ایشان فرمودند نه؛ همان سیف سالم باش! لذا در مدتی هم که به بنده مسئولیت داده بود، هیچ دخالتی نکرد و فقط برای سرکشی می‌آمد و می‌دید که همه چیز منظم است.

◇ در بین دوستان امام هم برخی اوقات اختلافاتی شکل می‌گرفت؛ علت چه بود؟

■ بیشتر مسائل به علت اختلاف سابقه بود، مثلا حسن کروبی با من رفیق بود اما به او می‌گفتم بابا جان! این تندروی‌ها را نکن! آقای محتشمی به لبنان آمد و به من گفت یک نامه به دست آمده که سفارت به آقا سید محمد روحانی نوشته و نامه را خواند. من از آن متن شش ایراد گرفتم و گفتم محال است که این، نامه سفارت باشد. گفت تو ندیده می‌گویی محال است؟ گفتم بله! به نجف رفتم. از هر کسی که پرسیدم اعلامیه دست چه کسی است چیزی به من نگفتند؛ چون نمی‌دانستند و فقط متن اعلامیه را به یکدیگر نشان می‌دادند. ما فهمیدیم که نامه دست فلان سید شیرازی است که اسمش یادم رفته. به او گفتم می‌شود نامه را به من بدهی؟ گفت ما آن را دست کسی نمی‌دهیم بالاخره آن نامه را آورد و در دالان مدرسه بروجردی به من داد و همان جا ایستاد تا آن را بخوانم و به او پس بدهم. از نامه ایراد گرفتم و گفتم به این دلایل این نامه کذب است؛ دیگر آن را به کسی نشان ندادم. خلاصه نامه این بود ۳۰ هزار تومان برای شما فرستاده‌ایم تا برای طلاب خرج نمایید و ایشان هم مثلا آن پول را قبول کرده بودند! گفتم اصلش دروغ است. آقای روحانی در شرف مرجعیت است؛ ۳۰ هزار تومان برایش مهم نیست که سبب اختلافان با بعضی از دوستانمان شود.

یکبار اعلامیه‌ای با سیزده امضا منتشر کردند که اسم آقای مدنی هم جزء امضاءکنندگان آن بود. من به آقای مدنی عرض نمودم آقای مدنی! شما این نامه را قبلا دیده‌اید؟ گفت ندیدم! گفتم شما امضا کردید؟ گفت نه! گفتم اعتراف کن گفت نمی‌توانم! آقا چهارشنبه‌ها در خانه‌شان درس اخلاق می‌دادند و افراد زیادی در آنجا جمع می‌شدند. گفتم خواهش می‌کنم سر درس به همه بگویید که این اعلامیه را قبل از انتشار ندیده‌اید! اگر شما این حرف را بزنید بقیه هم این

حرف را می‌زنند؛ چون شما از همه بزرگ‌ترید و تقریباً عظمت شما در نجف بسیار زیاد است و استاد اخلاق هستید. ایشان این کار را انجام دادند و آن نامه از اعتبار افتاد. بله! متأسفانه شیطان در همه جا هست! شیطان در هیچ جا دست از سر ما برنمی‌دارد؛ نه در خواب و نه در بیداری. یکبار شیطان به سر من انداخت که بگویم شیطان! بالاغیرتا دست از سر ما بردار! دیدم منتظر است که من با این جمله کافر بشوم چون تقاضا کردن نوعی عبادت است و من داشتم کافر می‌شدم؛ چون می‌خواستم از شیطان تقاضا کنم که دست از سر من بردارد.

◆ اگر در خصوص مرجعیت حضرت امام (ره) و جریان بعد از فوت آیت‌الله حکیم مطلبی مد نظرتان است، بفرمایید.

■ هنگامی که آقای خمینی به تازگی به نجف رفته بودند، آقا شیخ نصرالله خلخالی (رحمت‌الله علیه) به دنبال ایشان رفت. آقای خلخالی در مجلسی که من هم حضور داشتم فرمودند هر مرجعی از دنیا برود باید همه مقلدانش از آقای خمینی تقلید کنند. امام برای مرجعیت دست و پا نزدند و هیچ فعالیتی نکردند. یک خاطره عرض کنم:

در موصل شیخی بود که نمی‌شناختمش ولی می‌گفتند که خیلی فعال است. بعد از فوت آقای حکیم، آقای رضوانی و آقا شیخ نصرالله خلخالی می‌خواستند برای آن شیخ اجازه بگیرند. امام اجازه نمی‌دادند. امام بعد از آقای حکیم چند ماه توقف کردند که این فکر ایجاد نشود که ایشان برای اجازه دادن می‌خواهند مردم را به خود جذب نمایند. در یکی از جلساتی که امام در آن حضور داشتند، آقای خلخالی دوباره این موضوع را مطرح کردند و آقای رضوانی هم گفت آقا! این شیخ در آنجا بسیار فعال است و متدین و جامع‌الشرایط است. به ایشان اجازه بدهید! آقای خمینی عصبانی شدند و فرمودند اگر شما فکر می‌کنید تقلید از کسی غیر از من باطل است، من چنین اعتقادی ندارم. مردم را به خود واگذارید! و همه ساکت شدند.

امام (رحمت‌الله علیه) فوق‌العاده بودند! وقتی عکس ایشان چاپ شد خیلی ناراحت شدند. آقای خلخالی در لبنان عکس‌های بزرگ و رنگی از امام چاپ کرد. عکس‌های شیکی بود. امام (ره)

رسماً به آقای خلخالی اعتراض کردند. ایشان هم یک پیرمرد محکمی بودند و به امام عرض کردند آقا! پول چاپ این عکس‌ها را از پول خالص خودم داده‌ام نه از وجوهات و سهم امام. من مالک این عکس‌ها هستم. ولی امام عکس‌ها را مصادره فرموده بودند. ایشان حتی اجازه ندادند عکسشان بر روی اسکناس‌ها چاپ شود.

نقل از باختر امروز شماره ۱۱۶۰ تاریخ ۵ شنبه ۳۲/۵/۸

پشتیبانی حضرات آیات ...

عظام مراجع تقلید نجف اشرف دامت برکاتهم

از حضرت آیت‌الله کاشانی دامت برکاته العالی

حضور محترم حضرت مستطاب آیت‌الله آقای امیر سید محمد بهبهانی دامت برکات عالی
بسم‌الله الرحمن الرحیم - به عرض محترم عالی می‌رساند سلامت وجود محترم عالی را از
حضرت حق جل علاه مستثنا داریم و امیدواریم که بتوجهات خاصه حضرت ولی‌عصر ارواحنا
فداه مستظهر بوده باشید باعث بر مزاحمت خاطر عالی آن که اخیراً مسموع شده است بعضی
از اشخاصیکه هدفی جز لطمه وارد ساختن بعالم اسلامی و علمای اسلامی ندارند بوسیله‌های
مختلف نسبت بمقام شامخ روحانیت و مخصوصاً حضرت مستطاب آیت‌اله آقای حاج سید
ابوالقاسم کاشانی دامت برکات العالی مطالب توهین‌آور و جسارت‌آمیز گفته و منتشر نموده و
مسئولین امور در صدد ردع و منع برنیامده‌اند.

حقاً باعث بر تأثر و تألم است نسبت بمردی که عمری فداکاری و از خودگذشتگی برای
سعادت و عظمت ملت مسلمان ایران نموده و اینهمه خدمات بزرگی به مسلمانها کرده است
مورد حمله یک مشت مردم مغرض و معلوم‌الحال واقع شده و عواطف دینی و احساسات ملت
مسلمان ایران را جریحه‌دار سازند این حوادث و انتشارات باعث بر تأثر شدید اینجانبان شده
است و از حضرت مستطاب عالی خواهشمند هستیم که بمسئولین امر اکید فرموده که بشدت از
بروز این انتشارات و تبلیغات جلوگیری نمایند و جامعه روحانیت ادامه این امر را قابل اغماض
نمیداند ایام برکات مستدام باد.

الاحقر جمال الموسوی الکلایگانی الاحقر عبد الهادی الحسینی الشیرازی - محمدحسین

کاشف الغطا - الاحقر ابراهیم الحسینی الشیرازی الاضطهاناتی

تعل از باختر امروز شماره ۱۱۶۶ تاریخ ۵ شنبه ۸ مرداد ۳۲

پشتیبانی حضرات آیات

عظام مراجع تقلید نجف اشرف دامت برکاتهم

از حضرت آیت ... کاشانی دامت برکاته العالی

مستور محترم حضرت مستطاب آیت‌اله آقای امیر سید محمد بهیبانی

دامت برکات عالی

بسم‌الله الرحمن الرحیم - یرضه محترم عالی میرساند سلامت وجود محترم عالی را از حضرت حق جل‌جلال و علائق داریم و امیدواریم که بتوجهات خاصه حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه مستظهر بده باشد باعث بر مزاحمت خاطر عالی آن که اخیراً مسوم شده است بعضی از اشخاصیکه هدفی جز لطمه وارد ساختن به عالم اسلامی و علمای اسلامی ندارند. وسیله‌های مختلف نسبت به تمام شایخ روحانیت و مخصوصاً حضرت مستطاب آیت‌اله آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی دامت برکات العالی مطالب توهین آور و جسارت آمیز گفته و منتشر نموده و مسئولین امور در صدد رد و منع بر نیامده‌اند.

حقیقت بر تأثر و تألم است نسبت به ردی که عمری فداکاری و از خود گذشتگی برای سعادت و عظمت ملت مسلمان ایران نموده و این همه خدمات بزرگی به مسلمانان کرده است مورد حمله یک مشت مردم مثرش و محترم العمل واقع شده و عواطف دینی و احساسات ملت مسلمان ایران را جریحه دار ساخته این حوادث و انتشارات باعث بر تأثر شدید اینچنان شده است و از حضرت مستطاب عالی خواهشمند هستیم که مسئولین امر اکید فرموده که بشدت از بروز این انتشارات و تبلیغات جلوگیری نمایند و جامعه روحانیت ادامه این امر را قایل اغماض نمیدانند ایام برکات مستدام باد

الاحقر جمال الموسوی القلیبانی الاحقر عبد الجادی

الحسینی الشیرازی - محمد حسین کاشف الغطاء - الاحقر ابراهیم

الحسینی الشیرازی الاصبهانی

پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

◆ یکی از خوانندگان محترم فصلنامه به نام آقای نوربخش از کاشان سؤال کردند: با توجه به مواضع اخیر جناب آقای روحانی و بسیاری دیگر از اشخاص و گروه‌ها، چرا این فکر وجود دارد که برخی از یاران امام در حال فاصله گرفتن از مسیر انقلاب هستند؟

✍ در پاسخ به این خواننده محترم باید گفت: تا جایی که می‌دانیم جناب آقای دکتر روحانی چنین فکری ندارند اما این بدان معنا نیست که اگر بعضی از یاران امام، در مواضعشان به آرمان‌های امام و انقلاب اسلامی ضربه می‌زنند، جامعه به اعتبار اینکه آنها یاران امام بودند از تذکر و نقد آنها خودداری می‌ورزد؛ یا آنها فکر کنند چون سال‌ها در کنار امام بودند پس از

خطا، اشتباه، انحراف و خیلی از آفات دیگر مصون هستند و دیگران حق ندارند آنها را نقد نمایند؛ یا اگر کسی آنها را به علت خطاهایشان مورد پرسش قرار دهد به جای پاسخ، پشت «یار امام» بودن پنهان شوند و منتقدان خود را محکوم به امام‌ستیزی و حذف یاران امام نمایند؛ و از همه بدتر و ظالمانه‌تر، به اعتبار اینکه یار امام بودند برای خود حق ویژه قایل باشند و خود را از پیگیری خطاهایشان مصون بدانند.

متأسفانه چند صباحی است که بعضی از یاران امام که سال‌ها در کوران مبارزه بودند و ما تردیدی نداریم که جزء سرمایه‌های انقلاب هستند، به جای اینکه سرمایه باشند و خود را پشتوانه بازتولید فرهنگی نظام جمهوری اسلامی و این مملکت قرار دهند و مایه آرامش، امنیت، امید و اطمینان مردم شوند، با دل سپردن به گرایش‌های حزبی، جناحی، خانوادگی و سایر دلبستگی‌هایی که انسان همیشه در معرض خطر ابتلا به آنها قرار دارد، خود را به ثمن بخش هزینه می‌کنند.

هزینه شدن این سرمایه‌ها در قربانگاه دلبستگی‌های حزبی و جناحی و خانوادگی و غیره، بزرگ‌ترین ظلمی است که این افراد اول به خود، بعد به مردم و از همه بدتر به آرمان‌های امام می‌کنند؛ چرا؟ چون جامعه اینها را الگوهای آن نمونه‌های آرمانی می‌داند که امام با ترویج این الگوها دل مردم ایران و دل هزاران رنج‌کشیده را در اقصی نقاط جهان به خود جذب کرد و توانست با ایجاد وحدت در میان ملت ایران، این انقلاب کبیر اسلامی را به پیروزی برساند و گردن همه گردنکشان دنیا را در مقابل حق و حقیقت خم نماید.

بنابراین، در یک حکومت اسلامی، اگر رهبران، دانشمندان، متفکران، حق‌طلبان، عدالت‌خواهان و مجریان جامعه بنا به دستور الهی باید در مقابل پاره‌ای از خطاهای مردم چشم‌پوشی نموده و راه تساهل و تسامح پیش گیرند، به طریق اولی نباید از خطاهای حتی کوچک خواص جامعه چشم‌پوشی نمایند؛ زیرا خواص، خواسته یا ناخواسته الگوهای فکری و رفتاری جامعه هستند و اگر گرفتار آفات گردند فقط خود را به هلاکت نخواهند انداخت بلکه بخش بزرگی از جامعه را با خود هلاک خواهند کرد.

مولای متقیان حضرت علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه در خطبه‌ها و نامه‌های متعددی هشدارهایی جدی در این باره دارند. به عنوان مثال در نامه ۴۱ نهج‌البلاغه خطاب به یکی از فرماندارانشان می‌نویسند:

من تو را شریک در امانتم [حکومت و زمامداری] قرار دادم و تو را صاحب اسرار خود ساختم. من از میان خاندان و خویشاوندانم مطمئن‌تر از تو نیافتم؛ به خاطر مواسات، یاری و ادای امانتی که در تو سراغ داشتم. اما تو همین که دیدی زمان بر پسر عمت سخت گرفته و دشمن در نبرد محکم ایستاده، امانت در میان مردم خوار و بی‌مقدار شده و این امت اختیار را از دست داده و حمایت‌کننده‌ای نمی‌یابد، عهد و پیمانانت را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی و همراه دیگران مفارقت جستی؛ با کسانی که دست از یاری کشیدند هم‌صدا شدی و با خائنان نسبت به او خیانت ورزیدی؛ نه پسر عمت را یاری کردی و نه حق امانت را ادا نمودی. گویا تو جهاد خود را به خاطر خدا انجام ندادی، گویا حجت و بینه‌ای از طرف پروردگارت دریافت نداشته‌ای و گویا تو با این امت برای تجاوز و غصب دنیایشان حيله و نیرنگ به کار می‌بردی و مقصدت این بود که اینها را بفریبی و غنائمشان را در اختیار گیری؛ پس آنگاه که امکان تشدید خیانت به امت را پیدا کردی، تسریع نمودی ...

سپس امام می‌فرماید:

از خدا بترس و اموال اینها را به سویشان بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند به من امکان دهد، وظیفه‌ام را در برابر خدا درباره تو انجام خواهم داد، و با این شمشیرم که هیچ‌کس را با آن نزد مگر اینکه داخل دوزخ شد، بر تو خواهم زد... به خدا سوگوند اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند هیچ پشتیبانی و هواخواهی از ناحیه من دریافت نمی‌کردند و در اراده من اثر نمی‌گذارند تا آنگاه که حق را از آنها بستانم و ستم‌های ناروایی را که انجام داده‌اند دور سازم.

امام در این نامه هیچ حق ویژه‌ای برای کسی که محرم رازش بوده قایل نیست و نمی‌گوید که چون تو از یاران نزدیک من بودی و در رکابم جهاد کردی، در مقابل خطاهایت سکوت کرده

و گذشت می‌کنم. می‌فرماید حتی اگر حسن و حسین نیز از راه الهی منحرف شوند، من از آنان هواخواهی و پشتیبانی نمی‌کنم و محبت من به آنها در اراده حق‌طلبی من تأثیری ندارد. به نظر می‌رسد هیچ روایتی گویاتر از این روایت در توصیف اوضاع کنونی و زیاده‌طلبی بعضی از کسانی که خود را یار امام راحل می‌دانند و این را به عنوان یک حق ویژه برای خود محسوب می‌کنند، نمی‌باشد.

امام راحل آن مرد بزرگ نیز در برخورد با یاران خود پیرو بی‌چون و چرای مولای خود حضرت علی(ع) بود. آیا داستان برکناری آقای منتظری را فراموش کرده‌ایم؟ آقای منتظری از یارانی بود که از شروع نهضت امام خمینی در کنار او برای تحقق انقلاب اسلامی جنگید و هیچ کس نمی‌تواند تأثیرات ایشان را در پیروزی انقلاب اسلامی انکار نماید؛ اما همین انسان که امام می‌فرماید حاصل عمرش بوده است، وقتی از راه حق منحرف می‌شود و بیت او لانه منافقان، جاسوسان امریکا، قاتلان و دشمنان ملت ایران و مخالفان قسم‌خورده انقلاب اسلامی می‌گردد، امام در برکناری وی تردیدی به خود راه نمی‌دهد و مثل بعضی‌ها نمی‌گوید که چون آقای منتظری سال‌ها برای تحقق انقلاب اسلامی تبلیغ کرده است پس چشم خود را در مقابل خطاهای او باید بست و دست او و باندش را در تجاوز به حقوق مردم باز گذاشت.

مردان حق و حقیقت اینگونه هستند؛ آنها هیچ‌گاه حق و حقیقت را با اشخاص و القاب و پایگاه اجتماعی و دارایی و ثروت و مقامشان نمی‌سنجند و نمی‌گویند چون بعضی از افراد سال‌ها در جبهه حق در کنار امام، برحق جنگیدند، باید برای آنها حق ویژه‌ای قایل شد و از انحراف آنها چشم‌پوشی کرد.

در تفکر اسلامی علی‌الخصوص از دیدگاه شیعیان اهل بیت(ع)، یاران و اصحاب پیامبر عظیم‌الشأن اسلام(ص)، به اعتبار اینکه پیامبر را دیدار کرده باشند و به او ایمان آورده و مسلمان شوند به خودی خود از عدالت برخوردار نمی‌شوند. این دیدگاه غیر شیعه است که معتقد است هر کس هم‌عصر رسول اکرم(ص) بود یا در زمان آن حضرت متولد شد، نسبت دروغ و نیرنگ به وی دادن جایز نیست. همچنین تخطئه او ممنوع است؛ هر چند هزاران نفر را

کشته و دست خود را به منکرات و زشتی‌ها آلوده کرده باشد.^۱ غیر شیعیان معتقدند که یاران پیامبر همه دارای عدالت و مصون از خطا و اشتباه می‌باشند و جرح و تعدیل هم بر نمی‌دارند. غیر شیعیان، عدالت و عصمت دوازده امام شیعه را برتناقتند اما با پذیرش عدالت صحابه که تعداد آنها با توجه به تعریفی که از صحابه ارایه می‌دهند به هزاران نفر می‌رسد، عملاً تمامی آنهایی که جزء صحابه، تابعین و اتباع تابعین هستند را در دایره عدالت و مصون از خطا و گناه قرار دادند و از این طریق جنایات، خیانت‌ها، خطاها و معصیت‌های آنها را نادیده گرفتند و شد آنچه بر سر اسلام آمد.

اکنون بعضی از جریان‌های درون انقلاب اسلامی گویی خواب عدالت صحابه را می‌بینند و با این بهانه می‌خواهند خود را مصون از خطا بدانند. چنین تفکری که معتقد است تمام آنهایی که یار امام بوده‌اند برای همیشه مصون از خطا هستند، هیچ سنخیتی با آموزه‌های شیعه و اندیشه‌های امام خمینی ندارد. امام در نامه عزل آقای منتظری می‌نویسد:

من با خدای خود عهد کردم که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم؛ اگر تمام جهان علیه من قیام کند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم... تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگان به اسلام؛ سعی کنند تحت تأثیر دروغ‌های دیکته‌شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شعف پخش می‌کنند نگردند.^۲

با عنایت به آنچه گفته شد باید نتیجه گرفت که یار واقعی امام را هیچ کس نمی‌تواند از صحنه حذف کند مگر اینکه خود اقدام به حذف خود نماید. یار امام وقتی از صحنه حذف خواهد شد که بصیرت خود را در شناخت منشأ رخدادهای دست‌دهد و خود را مبنای همه

۱. برای مطالعه بیشتر رک: احمد حسین یعقوب، نظریه عدالت صحابه، ترجمه مسلم صاحبی، تهران، سازمان

تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۱.

چیز قرار دهد.

یار امام را مردم وقتی از صحنه حذف خواهند کرد که او آرمان‌های امام را مورد تردید قرار دهد و جمعیتی را به هواداری از خود و دیگران به خیابان‌ها بکشاند که مهمترین آرمان‌های امام را انکار کنند. مگر غیر از این است که مبارزه با صهیونیسم و قرار دادن آخرین جمعه ماه مبارک رمضان به نام روز قدس و شعار دادن علیه اسرائیل و حامیان او و دفاع از مردم مظلوم فلسطین و لبنان و همه کسانی که علیه رژیم نامشروع و کودتاکش صهیونیسم می‌جنگند، از آرمان‌های تردیدناپذیر امام بود؟ اگر یاری از یاران امام در چنین روزی شعارهایی غیر از شعارهای امام بدهد، آیا نباید او را از صحنه حذف کرد؟ و آیا می‌توان به اعتبار اینکه روزی از یاران امام بوده است از چنین خطای دهشتناکی درگذشت؟

یار امام را مردم وقتی از صحنه حذف خواهند کرد که او گرانبه‌ترین میراث امام را مورد تردید قرار دهد؛ آیا شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» ارزشمندترین هدیه امام به ملت بزرگ ایران نیست؟

اگر کسی به اعتبار یار امام بودن جمعیتی را به خیابان‌ها بکشاند و آن جمعیت شعار دهد: من جمهوری اسلامی نمی‌خواهم، آیا باید حرمت چنین فردی را به نام یار امام نگه داشت؟

یار امام وقتی از صحنه حذف نخواهد شد که یار امام باشد و مردانه و شجاعانه تمام این ساختارشکنی‌های خط امام را مورد انکار قرار دهد و در کنار ملت به دفاع از آرمان‌های امام بپردازد و از چنین جریان‌هایی که دشمنان ملت ایران در خارج از کشور، از آنها دفاع می‌کند، اعلام برائت جوید. چنین کسی را چگونه می‌توان از صحنه حذف کرد؟

دوست عزیز؛ امام در ساختار نظام جمهوری اسلامی که تحت تأثیر آموزه‌های شیعه است، معیار تشخیص خط درست انقلاب اسلامی و راه خود را نشان داده است. نظریه ولایت فقیه امام فقط برای دوره امام نبود؛ ولایت فقیه فصل‌الخطاب اندیشه سیاسی امام در ساختار حکومت جمهوری اسلامی و ارزشمندترین میراث امام است. ملت ما اعتقاد و پیروی از این اصل را معیار تشخیص بودن یاران امام در خط امام می‌داند. هر کس و هر جریانی بخواهد از

این خط عبور کرده و خود را معیار تشخیص حق و حقیقت و شاخص خط امام قرار دهد، چه خواهد و چه نخواهد، مردم او را از خط امام بیرون دانسته و هیچ عصمت و عدالتی برای وی قایل نیستند؛ حتی اگر تمام عمر خود را در کنار امام سپری کرده باشد. مردم امام را برای خطش، مرامش، عدالتش، معرفتش، دشمن ستیزیش، حق طلبیش، مردم دوستیش و شجاعتش دوست دارند نه چیز دیگر!!